

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب ارغام الشیطان
مؤلف زین الدین بن نوری
مترجم
موضوع
۲
۳۲۶
شماره ثبت کتاب
۲۹۴۶

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی اسلامی

کتاب (ر) تاریخ الطبرستان

مؤلف زین‌الدین بن بدین نوری

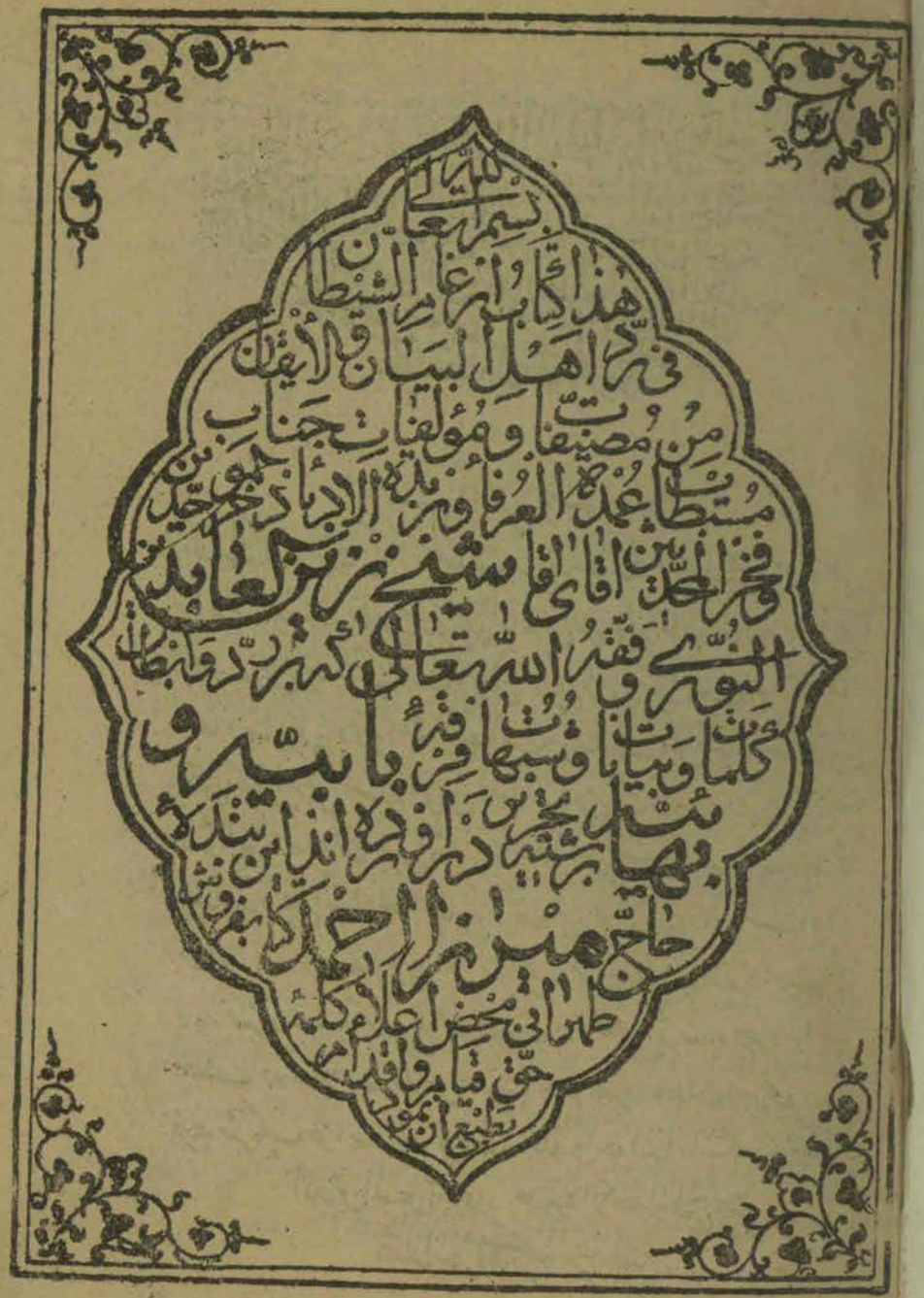
مترجم

موضوع

۲
۳۲۶

شماره ثبت کتاب

۲۹۶۹


بسم الله تعالی
هذا کتاب انزعنا ما الشیطان
فی رد اهل البیان والایقان
من مصنفات ومؤلفات جناب
مستطاب عمدة العرفاء وزبدة الادباء
وفخر المحدثین آقای آقا میرزا حسین
النوری وفقه الله تعالی
کلمات وبیانات وشبهات فریده بابیه و
بهائیه بر شیخ بحرین در افده اند این بنده
حاج میرزا احمد کابهی و نشر
طهرانی محض اعلاء کلمة
حق قیام و اقدام
نطبع ان نمود

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۲۲

تقریظی است که حضرت سلطان العلماء والدین الفقهاء المجتهدین
حجة الاسلام والمسلمین آیة الله فی الارضین آقای حاج شیخ عبدالنبی
مجتهدی متع الله المسلمین بطول بقائه این کتاب
مستطاب را مرقوم فرمودند

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب ارغام الشیطان که از مؤلفات جناب مستطاب قدسی خطاب حامی حوزه مسلمین
ناصر شریعة سید المرسلین الشیخ زین العابدین النوری ادام الله تعالی توفیقاته الربانی
است الحق واجد مراتب دقت وتحقیق وجامع براهین عقلیه ونقلیه وشواهد قرآنیه و
احادیث نبویه ولویه است لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی
عن بینة مجتبی است برای اهل بدع وضلالت وقوتیت برای صاحبان یقین ومعرفت
انشاء الله عامة اخوان مسلمین وشیعیان حضرت الامام المنتظر خاتم الوصیین صلوات
الله علیه وعلی آبائه الغر المیامین قدر این مجاهدت را دانسته واز
مراجعه بسدرجات این مجموعه نفیسه تکمیل مراتب عقیده نمایند
ودر نشر وبسط وترویج این کتاب در تحصیل قرب واجر وثواب با
مصنف در ساحت قدس حضرت امام عصر وسلطان دهر عجل الله تعالی
فرجه شریک خواهند شد وفقه الله واخواننا المسلمین لنصرة
الدین المبین امین حرره الاحقر الحاج الشیخ
عبدالنبی المتوسل بحبل الله قلبه

تقریظی است که بمنطاب سر تعمد املاء الانام روح الاحکام مع
المعقول والمنقول خاوی الفروع والاصول مسند العلماء و
المجتهدین حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرسید
محمد مجتهد بهبهانی مدظله العالی بر این
کتاب مستطاب مرقوم فرمودند

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب ارغام الشیطان فی رد اهل البیان که از آثار افاضت طبع معارف
رتبت جناب مستطاب الاغا فی الله والمجاهد فی سبیل الله والمعتصم بحبل
الله والمقتفی لآثار اولیاء الله صاحب العلم والیقین الثقة
الامامی (الشیخ زین العابدین المحامی) احسن الله عواقبه و
اعلی مراتبه کتابیست مستطاب برهانیست لایستراب مشتمل است بر کلمات
ربانیه وشواهد قرآنیه وادلة عقلیه یصدقها الطباع المستقیمة والاذواق
السلیمة فیها هدی للطالبین وتذکرة لاصحاب الیقین عسی
الله ان یطهر بها نفوس المرتابین ویزیده بها کمالا الموقنین
افاض الله عز وجل علیه من فضله ببرکة متابعة کتابه المبین و
الاستضاءة بمشکوة انوار سید المرسلین وافیاء اثار اهل بیته
المعصومین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین برادران دینی است که در صحایف شریف
این مجموعه غرر مبین بعین انصاف نظر نموده واز حضرت حق جل عظمته درخواست کنند که ببرکت این
اسلام اشیاء از بدع منبعد عین وساوس شیاطین ومتسببات ابلیس لعین محافظت فرماید انه خیر موفق ومعین

بسم الله تعالی شأنه العزیز

هذا کتاب بیناً ینطق علیکم بالحق

المسمّی بالشیطان فی ردّ اهل البیان و اتباعهم من الایقان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بیرون از وهم و قیاس خداوندی را سزا است که برای معرفت و شناسائی خود انسان را آفریده و او را مظهر اسماء و صفات خود قرار داد و سایر موجودات را از علویات و سفلیات برای او و بطفیل وجود او بنا نهاد و درود و ثنای نامحدود و ستایش غیر معدود بر افضل و اشرف انبیا باعث ایجاد عالم حتی نوح و آدم انسان کامل عقل کل هادی سبل خاتم پیغمبران و مقتدای ایشان احمد محمود ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله باد خصوصاً اوصیای کرام آن عالی مقام که ائمه خلق و چراغ امت و شفعاء قیامت اند صلوات الله علیهم اجمعین ابد الاباد.

اما بعد این بنده شرمنده زین العابدین بن نصر الله نوری شاه جعفری طاب ثراه سن باب الاتفاق نه من باب الارادة و الاشتیاق چند جلسه در مجلس بعض متدینین بهابیه و بهائیه داخل و مذاکرات مسلکی با ایشان بمیان آمده طرح کلام برای امتحان و اخراج ما فی الاذهان ایشان نمودم و دیدم هر یک

سبب تألیف کتاب

از طبقین ایشان با اختلافات کثیره و اظهار احکام و اعمال مسلکی و مذهبی خود مینمایند اگر چه متأسف از ورود این مجلس بوده و هستم ولی فائده که بر آن مترتب شده کمتر از آن نیست که اولاً جالسین آن مجلس بخوبی غلبه این بی بضاعت را بر ایشان احساس نمودند ثانیاً مقصر نمودم که از کتب ایشان کتابی را که در اثبات دعوت و بیان حقانیت مسلک ایشان باشد بدست آورده ابطال آنرا بقدر فهم ناقص خود بنویسم و جهت این عزم و محرک بسوی این مقصود فقط اینست که علماء اعلام و رؤساء دین اسلام کثر الله امثالهم اعلی قدراً و اجل شاناً از این مباشند که قلم ناپاک خود و شانرا که مِدادُ العُلَماءِ اَفضَلُ مِن دِماءِ الشُّهَداء است بخون ناپاک ابطال دعاوی مبطلین و معاندین دین که مزخرف و نالایق است بیالایند از آنجائیکه حق سبحانه میفرماید که اَلَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا وَ اللهُ مَعَ المُحسِنین نیت خالص و عزم اکید این بنده که در معنی مجاهده فی سبیل الله است نتیجه اش این شد که شخص بزرگی کتاب موسوم بکتاب الایمان فی اظهار نقطة البیان را نزد من فرستاد که حاج شیخ عبد الرحیم نامی ردّی بران نوشته است علی الجمله شخص بزرگ که کتاب را برای این بنده فرستاد گمانش این بود که قائل در رد گفته او قول قائل کثیر است بهر تقدیر بتوفیق خداوند لم یزل لا یزال و توجهات کاملهٔ حضرت حجت عصر عجل الله فرجه و سهل مخرجه اکنون مطالب قائل بنیام و نشان را بعبارت قال القائل و جواب را بلفظ اقول بعرض قارئین کرام میرسانم و جزائی جز رسیدن مطالعه کننده بشاه راه هدایت منتظر نیستم و چون از مندرجات این کتاب الایمان که فی الحقیقة مصداق برعکس نهند نام زنگی کافور جز بوی کینه و الحاد و لجاج و عناد چیزی مشموم نیست

و مقصود نویسنده را که مبنی بر مطالب مندرجه در کتاب بشیطان صفت ترویج این کفریات
داشته و در مقام ابطال و رد کلماتش برآمده که انشاالله خلاف مقصود عمل آید لهذا
نام این کتاب را ارغام الشیطان فی رد اهل البیان نهادم و فصل باب مخصوص
برای ان قرار ندادم فقط جواب مقالات او را از ابتداء کتاب الی آخره باندازه استعداد
نالایق خود داده ام وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و قبل از شروع در مقصود
محض اگاهی و التفات طالبین حق مکائد و دسایس و حیل و وساوس این جماعت
که باعث جلب قلوب عوام الناس و جذب خاطر متدینین باین لباس شده بنیام

ایقاظ و تبصره

بیان انشاء الله تعالی که بعون
بشری نظر بقوه شهویه که جالب مشتهیات نفس است و قوه غضبیه که دافع تمام منافرات
و منافیات هوا و هوس است از طرفی طالب راحت و آزادی و رفعت مقام هر کس
بهر درجه که باشد خضوع و خشوع دیگران را برای خود دوست میدارد و آنچه اسباب
تکلیف و ابتلاء و تقیید و زیردستی و تعبد است مغضوب و مکروه میشمارد و این
امر طبیعی را که این جماعت ملتفت شده اند بهمین مناسبت جعل مسلک را طوری نموده
اند که بالطبیعه غالب مردم حسن این مسلک را که موافق اقتضاء جبلت انهاست
بزودی تلقی و باور میکنند و از همین ملاحظه اشخاص و ازمان و امکنه را در کیفیت
دعوت و تبلیغ بیک نحو و یکنسق معمول نمیدارند مثلا دعاوی و ابهه رؤساء
خود شان را در اروپا و فرنگستان برفع حجاب و آزادی مطلق لوح صادر میکنند
و الواح برای مردم میخوانند ولی در اذربایجان بهیچوجه ترک حجاب را تجویز
نمیکنند و حکم باحتجاب دارند و امر بمواسات و خضوع برای هر کس و نرمی کلام و مراعات
ادب را اول وظیفه قرار میدهند و چون بعنوان دیانت طلب ریاست دارند

لهذا مردم را بی تکلیف نمیکنند ولی بسهولت و تخفیف تکالیف مسلکی خود شان را
محبوب القلوب راحت طلبان مینمایند و از طرفی جهال و عوام را بتقلید
و ذکر مثالب و معایب بعض متلبسین بلباس علماء فریب میدهند و رفتار
ناهنجار ایشان را دلیل بطلان دین و آئین قرار میدهند و شخص عامی جاهل ملتفت
که بدی اشخاص دلیل بطلان دین و بدی اساس ندارد و فسق و فجور و سرکشی در جمیع متدینین
بادیان بوده و هست و مع ذلک دلیل بطلان قرار داده نمیشود و عجب تر آنکه
از طرف دیگر بعض علمای ربانی و بزرگان روحانی از طایفه حقه را که دامان شان آلوده
بلوث مثالب و معایب نمود منتسب بطریقه خود مینمایند و از خودشان برای
بزرگ کردن اعتبار مسلک پهلکشان در انظار جلوه میدهند و از اینکه توافق صوری با
ایشان ندارند بارتباط معنوی قائل میشوند و ترک دخول صورتی را معلل بضرورت
و مقتضی برای الضر و دات یتیح المحظورات و دات مینمایند و غافلند از اینکه
تجدید و مداحی از علماء خودشان که خود را فدای این مسلک نموده اند منافی با این
عذر خواهی ایشانست زیرا که اگر ترک دخول صورت بضرورت لازم باشد کسانیکه
فداکاری نموده اند چرا مراعات این امر لازم را نکرده اند و اگر لازم نباشد
و فداکاری لازم باشد پس این علما که صورة داخل در زمره ایشان میشوند چرا
داخل میشوند و خود را فدای ترویج مسلک نمیکنند علی الجمله هرگاه طرف سخن با
عوام و جهال شوند یک جمله مطالب حاضر کرده برای فریفتن عوام اظهار میکنند
که بیچاره جاهل و عوام جز قبول و تصدیق مناص ندارد و هرگاه با اهل علم
طرف سخن شوند چند حدیث مقطع کرده محرف کرده که از کتب علمای گذشته
برداشته اند و انها را تقطیع و تحریف نموده از برای او میخوانند و

مقدمه در مکائد و حیل باطنیه

واین شخص مستمع اگرچه اهل علم است لکن حافظ و حاوی تمام احادیث مثبت
که بداند و بگوید که این حدیث محرف است یا اینکه ابتداء و انتها مقطوع است
وباین سبب متحیر در جواب میماند و جلساء مجلس تحیر او را حمل بر مغلوبیت یا قبول
مینمایند واین امر را دلیل حقانیت مذهب و مسلک خود فرض میکنند و متی که این
بیچاره اهل علم منزل میآید و مراجعه بکتاب میکند میبیند این شخص بالبی یا بهانه
یا نکیت خودستی و چاپکی عجیب و غریبی اول و آخر حدیث را بر هم زده و بعض عبارات
را تصحیف و تحریف نموده که مبهوت میماند ولی نمیتواند چنان مجلسی که در آنجا
طرف بوده و ثانیا فراهم کند که بیان مذلیات الشخص را بنماید

وایضا از مکاید و حیل این جماعت این است که از برای رؤساء خود معجزات
باهرات یاد و از حد تعداد و قائل و ملتزم و مدعی ربوبیت در نزد جهال عوام
میشوند و ایشان را باور داشتن معجزه اغوا میکنند و فریب میدهند ولی در نزد مطلعین
از حقیقت مذهب و مسلک ایشان منکر اعجاز و معجزه تمام انبیاء و اولیاء میشوند و
معجزات باهرات ایشان را تاویلات رکیکه حمل مینمایند و ذکر تاویلات در معجزات
هر یک از انبیاء محتاج بوسعت وقت است و بعلاوه ما را از سرعت و تعجیل
بیان باز میدارد و گمان اصرف نظر از آن نموده شروع بمقصود مینمایم پس عرض میکنم

قال القائل بسم ربنا العلي الأعلى الحمد لله الذي هدانا
لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والصلوة والسلام
على أنبيائه وحججه وأهل طاعته أجمعين سيما على خليفته في
أرضه وحجته على عباده مظهر الإيمان وستر الأثم والجان
على أدلائه وأمنائه في بلاده هذا كتاب ننطق عليكم بالحق ونبدي

خطبه قاسم

اغراض بر خطبه کتاب الایمان

الى صراط مستقيم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر فإن الله غني عن
العالمين وسميته كتاب الايمان في اظهار بقطة البيان بذكر الاحاديث
التي وردت في الكتب المعتبرة من الروات الموثقة ومن الله التوفيق
وعليه التكلان في كل حين وآن **اقول** با اینکه کلمه طیبه مبارکه بسم
اسم اشاره بذات و جمیع صفات جلالیه و جلالیه حضرت رب العزة و بعلاوه
در ابتداء به بسم الله الرحمن الرحيم مراعات اطاعت فرمان لازم الاذعان
كل أمر ذي بال لم يبدء ببسم الله فهو أبتر که در روایات معتبره و مروی
از طرق عامه و خاصه میشد و باتفاق تمام مسلمین بهترین اسماء اسم جلاله است
که در هر یک از حروف ان چندین فائده و خواص موجود است دلیل عدول از
آن کلمه طیبه و علت تغییر داب دیدن مسترده مسلمین جز عناد و لجاج یا اظهار
مقابله و نقطه مقابل قرار دادن خود با حضرت حتمی مرتبت چیزی بنظر این حقیر
نمیآید خوبست که هر گاه وجه و جهی از برای این عدول و تغییر باشد کسانیکه امروز
تبعیت مسلک صاحب کتاب را دارند اعلان کنند که مطلع شویم اما اینکه حمدا
فقط بر بدایت جزء تقدیم نمود با اینکه دلیل بر ضلالت او نیست بعد الحمد من حیث لا
یشعر حیاشد از بی التفاتی و بی مبالاتیست **وجد الدلالة على الضلالة**
اگر هر گاه هدایت یافته بود البته در صلوة و در درود بر انبیاء حضرت خاتم الانبیاء
شارع شریعت اسلام را که این قائل خود را بآن منتحل میداند و خود را میخواند و اشرفیت
و افضلیت آنحضرت را بدلیل خاصیت که قابل شبهه انکار نیست در درود بسزاوار لایق
مقام آن بزرگوار تخصیص میکنیت و آنحضرت را در ردیف انبیاء قرار نمیداد دلیل بر
ضلالت این قائل بالاتر از این کیفیت نیست و درود برای شخص عارف منصف محتاج

الیه

البته منتهی علی بجمله پیغمبری را که خدای متعال در حق او میفرماید اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا و این رحمت و کرامت را اختصاص بآنحضرت میدهد بر دیگر سایر انبیا، قرار دادن عین ضلالت و گمراهی است تا آنکه میگوید وَعَلٰی خَلِیْفَتِهٖ مَظْهَرِ الْاِیْمَانِ الخ چون اشاره برئیس مذهب و اوست باین صفات برعمده قائل است تا نیز این کلام را گفته و میگوئیم ولی مقصود ما امیر المؤمنین است علیه السلام که مظهر ایمان و امام انس و جان با اولاد شش که وارث علم و مقام او بند تا آنکه نوبت بحجت عصر غائب که فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است و ظهورش علائم خاصه دارد و ما غیر امیر مؤمنان که میفرماید اَنَا نُقْطَةُ تَحْتَ بَآءِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نقطه ندانسته و نمیدانیم پس اثبات این اوصاف از برای مقصود شخص قائل محتاج بآیات و ذکر ادله مثبته است و این کتاب را که میگوید بحق نطق میکند به تحقیق حق و باطل از امور واضحه مبنا یم انشاء الله تعالی و مشروحا مینویسیم که بیان بیان کیست و از بنان چه شخص بیرون آمده و نقطه چیست و در جواب استدلالات باحادیث صحت و سقم و نقص و تحریف و سوء تعبیر که از این قائل ناقابل صادر شده اعلام مینمایم قال القائل و این کتاب ایمان را مرتب و هشتم بیک مقدمه و چند فصل و خاتمه مفصلا تمدا در تحریص تفتیش دین و مجاهده در آن فصل اول در اینکه اظهار معجزه بر مدعای نبوت قبیح است و بر خدا و مذهب ابطال آن اجبت و گمانیکه در توریه و انجیل در حلوزات بعد وارد است فصل دوم در بیان اینکه احادیث مختلف میباشند و اغلب اینها اظهار خاتم النبیین نموده اند فصل سوم در اظهار معجزه حضرت نقطه اولی در اینکه اغلب از منه و ایام علمای ظاهر

مانع هدایت مردم بوده و عداوت مینمودند فصل چهارم در بیان خطب و آیاتیکه از سماء فطرت نازل شده و چه بلایا که بر مبشرین و مصدقین وارد آوردند با وجود این بچه شوق ایمان میآوردند و از کاس ایقان شربت شهادت مینوشیدند فصل پنجم در اینکه معجزه بر جمیع ما علی الارض عموما و بر مسلمین و طایفه شیعه خصوصا معجزه بوده و میباشد فصل ششم در احادیثی که در کتب معتبره بوده و باین ظهور تطابق داشته و حالات مصدقین و خود آنحضرت را بیان فرموده اند و آن منقسم بچند قسم میباشد قسم اول احادیثی که علائم ظهور را بدون اخلاق و تاویل بیان فرموده و وارد قسم دوم احادیثی که اشعار بذلت و مقهوریت ظاهری آنحضرت و مصدقین دارد قسم سیم احادیثی که اشعار بتغییر اذن احکام سابقه دارد قسم چهارم احادیثی که مشعر باینست که نوابع آن حضرت عجم است و اهل عجم ری باو میگروند و در ری جمعی کشته میشوند قسم پنجم اینکه علمای ظاهر بر آنحضرت عداوت میورزند قسم ششم احادیثیکه مشعر بخوف ان حضرت است از ظهور و دریدن شکم آنحضرت فصل هفتم در احادیث توقیت و اخبار مخبرین که تطابق باین ظهور دارد فصل هشتم در اینکه از آنحضرت بظهور رسیده فصل نهم در اینکه مقصود از قیامت قیام قائم است و معنی خاتم النبیینی فصل دهم اینکه مقصود از سلطنت قائم سلطنت باطنی و بعضی مطالب خوب خاتمه در بیان اساس و مقاصد این طایفه و ایراد بعضی عبارات بزرگان این قوم مشهور در رأی برادران ایمانی میدارد که اعز همه چیزها دینست که در دنیا و آخرت اول از آن سؤال

بشود کسیکه دین نداشته باشد هیچ ندارد و با اتفاق جمیع ادیان و ملل موافق عقل و نقل دین خدا یکیست و ممکن نیست که کسی ادّعا نماید که من در این دین و در فلان دین دیگر هر دو حق میباشم حتی در مذهب نیز چنین است پس اوّل چیزیکه بر انسان بالغ عاقل لازم است تفحّص دین و اعتقاد است و با اعتقاد جمیع ملل تفتیش و تفحّص دین از جمله واجبات و لوازم است و کسی که دین ندارد هیچ چیز ندارد حتی شخص بیدین فاسق بشخص بی دین فاسق مثل خودش اعتماد و اعتقاد ندارد و اگر مهمّی داشته باشد شخص متدیّن رجوع مینماید نه بمثل خودش فاسق بیدین و ادیان هم زیاد و مختلف میباشند و با اعتقاد صحیح ما زمرهٔ مسلمین دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح داده معتقد بان شدیم و سالها بود که بانتظار ظهور مهدی موعود منتظر و خوشدل بودیم و چندیست موافق آیهٔ مبارکهٔ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ بگوش هر کس بزبان خودش ندای ظهور مهدی موعود رسیده و بمحض شنیدن این صدا شخص عاقل متدیّن که در فکر دین حق باشد در دلش خلجان مینماید که آیا این ندا از جانب حق بوده و این فی الواقع واقعیت داشته یا اینکه بهوای نفس ادّعائی نموده و خواسته جمعی را گرد خود جمع نموده ریاستی نماید پس در این صورت تحقیق و تفتیش لازم است که از خود رفع شبهه نماید و بجهت رفع شبهه باید رجوع بدلایل و براهین و معجزه این شخص نموده از روی بصیرت بفهمد که این مطلب راست بوده یا خیر اگر نخواهیم پیروی آباء خود نکنیم الوقت در زمرهٔ اشخاصی میشویم که خداوند ذمّ ایشان فرموده و در حق ایشان است که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ و اگر نخواهیم

پیروی علماء اسلام نمائیم اوّلا اینکه این مطلب جزء اصول دینست تقلید نمیتوان نمود ثانیا اینکه جمعی از علماء بغرض اسلام را دیدم که تصدیق این امر نموده حتی بدرجهٔ استشهاد کرده که آنچه داشته اند از ملک و مال و عزت و جاه و ریاست همه را در سر این کار گذاشتند و بسیم و زر و محراب منبر و سر و پیکر آغشته نموده در راه دوست همه را رایگان دادند با وجودی یک کلمه بنفع خود برای استخلاص برای ایشان حاصل میشد لب بکلمه بغیر رضای خدا نگشودند با انواع مذلّت و خواری و اذیت و کرفتاری اغلبی در زیر غل و زنجیر بدست اعداء غریبا و حیدا جان شیرین خود را تسلیم فرمودند وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ و این علماء کم بسیم نبودند انچه بتحقیق پیوسته و انشاء الله معلومست متجاوز از چهار صد نفر بوده اند غیر آنانی که خداوند حفظشان فرموده کسی حالشان مطلع نگردیده پس ای حبیب من باید اول تفکّر و تدبّر در امم سالفه نمائی که چرا از ظهورات قبل محروم و محجوب ماندند چرا وقتی موسی ظاهر شد مردم ایمان نیاوردند با وجود انچه در توریه مسطور است و در اغلب جاها با مدن ظهور بعد وعده فرموده مقصود چه بوده و چگونه شده است که پس از ظهور طلعت عیسوی یهود از شرف اطاعت انحضرت محجوب ماندند حتی آن بزرگوار را با انواع عقوبتها اذیت نموده که بالاخره بقول خودشان او را بدار زده کشتند و با وجود انچه در انجیل است از وعده آمدن طلعت محمدی ص و انتظار مسیحیین سبب چه بوده که نصاری از استماع بشرف دین مبین اسلام محروم مانده در ضلالت کماهی باقی ماندند ای برادر من طوری نباشد که تو هم مثل یهود و نصاری از

استعداد تشرف بشرف پای بوس مهدی موعود که سالها در انتظارش بوده
محجوب مانده مثل ایشان در وادی ضلالت و تیه غوایت مانده ابدالدهر در
نار مخلد باشی زیرا که راه بسیار باریک و امر منحصر بهدایت و دخول بهشت جاوید و
یا ضلالت و خلود در سعیر ان است و شق ثالث ندارد و این مطلبی است که جمیع
انبیاء و علماء و عقلاء باین معتقد بوده اند و حضرت عیسی نیز در آیه نهم فصل
اول نامه دوم ... تسالونیقیان فرموده که ایشان یعنی کسانیکه خدا را نمی
شناسند و بفرستاده او اطاعت نمینمایند از حضور خداوند و جلال و
قدرتش بقصاص هلاک ابدی خواهند رسید انتهی و صراط موعود همین است که
ادق از شعر و احد از شمشیر است اگر گذشتی داخل بهشت میشوی و اگر نگذشتی
مخلد در نار خواهی بود این فقره و خلی معاصی که متدینین مینمایند ندارد کر
امید عفو از درگاه خدا و شفاعت انبیا باشد ای برادر من بتفکر و تعقل بنا که این
خاکسار که این مطلب را مینویسد و میگوید چه غرضی دارد آیا فکر امنیت که از توقعش
عاید شده یا کسب نام و شهرتی نماید یا بدرجات عالیه دنیویه اتفاق کند یا صاحب
محراب و منبر شود یا پیش بزرگان دنیا کسب اعتباری نماید نه والله و حال انکه
همه اینها بعکس است اظهار این مطلب اسباب مذلت و خواری و بدنامی و بی اعتباری
پیش اهل دنیا و دولت موجب اذیت و کرفتاریست بخدا غرضی نیست مگر رضای
خدا لا نرید منکم جزاء و لا شکورا یکفر طالب دین حق از راه بغرضی رجوع
باین رساله و احادیث شانزده بنور هدایت مهتدی شده عند الله ماجور
باشم بمصداق آیه من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا داخل شده
چنانکه پیغمبر میفرماید که ای علی اگر تو یکنفر را بهدایت نمائی بهتر است از برای تو

از انکه مالک دنیا باشی پس ای برادر شمه مجاهده را بعمل آر و قلبت را که محل ظهور
و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات
مظاهر شیطانی پاک و منزه نما و سینه را که سریر ورود و جلوس محبوب
از لیست لطیف و نظیف فرما و دل را از علایق آب و گل و از جمیع نقوشات
شیطنیه و صور باطله ظلمانیه مقدس گردان یعنی که اما رحب و بغض در قلبت
نماند مبادا ان حب تو را بسبیلی بی دلیل سبیلی دهد و یا آن بغض تو را از جهتی منع
نماید چنانکه می بینی اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و در ظرف معانی باز مانده
و بی شبان در صحراها و وادی ضلالت و نسیان میچرند و باید در کل احیان از دل
و جان توکل بحق لطیف منان نموده از خلق اعراض جوئی و از عالم تراب منقطع
شده برب الارباب در پیوندی و نفس خود را بر احدی ترجیح ننهاده افتخار و
استکبار را از لوح قلبت باب استغفار بشوئی و بصبوی و اضطرار دل بسته
مذلت و سکوت را از حرفهای نالایق شعار خود سازی چه زبان تا حرف نزده
نار یست افروخته و کثرت مقال اسباب اشتغال آنست نار ظاهر اجساد و اجسام
را محترق سازد و نار لسان افواه و افئده را بگذارد تا بش ان آتش بساعتی زایل شود
و مضرت این آتش سالها در دل ماند مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت
از متکبرین را نعمت انگارد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همت و اقتدار در طلب
آن نگار کوشش غفلت را بنار حب ذکر محبوب بسوزان و از ماسوی الله چون برق
در گذر و از جانان جان دریغ مدارد و در رضای او بهر بلا صابر و شاکر باش

جان دهی از بهر حق جانت دهند　　نان دهی از بهر حق نانت دهند
در شکار پشه جان باز باش　　همچو خورشید جهان جان باز باش

از شامت خلق از حق احتراز از مجوز بجهارت در کسی ننگر زیرا که حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در عاقبت دفتش باز پسین بجوهر باز پسین موفق و خمر تقوا از لقای رب اعلی فوت شد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح منقلب کافر شده لباس سَرابیلهم مِن قَطِرانٍ پوشد مقصود از این بیانات آن است که طالب مجاهد جز خدا را نداند و غیر مبود را سد دم شمرد و جمیع ادیان را مساوی دید و جز فضای سفر ضمانه که از ابل دنیا و هوی پرستان شنیده کنار بگذارد و دامن مجاهده را با شرایط معروضه بگیرد و منوکلا علی الله فی محض رضای خدا شرط مجاهده را بعمل آرد که خداوند میفرماید وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته خداوند در دو نفر موده راه راست را بتو بنماید وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِیلًا و سعی کن که پس از دانستن و فهمیدن راه راست شیاطین انس و جن را از راه بدر بری مذکه جزء طایفه نمرود شوی که خداوند میفرماید وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى یعنی اما ثمود را بدایت کردیم ایشان کوریرا بر هدایت ترجیح داده دوست داشتند فی الجمله تامل و تفکر نما در بارهٔ کسانیکه اوایل از بحضرت نوح و موسی و عیسی و نقطه فرقان ایمان آوردند از ترس مردم و بدنامی ظاهر بحسب ظاهر احدی اسم ایمان را بر خود اظهار نمیکرد و تجدید ایمان بان بزرگواران معتدوح بود که کسانیکه خوف اذیت هم مذاشتند باز این مطلب را مستور میداشتند حتی حضرت ابوطالب مردو اسم اسلام را بر خود نپسندید و هنر دیگر با وجود یکه قلبا بر استگوئی پیغمبر اعتقاد داشت و در این ظهور عجزی که خیلی جالب نظر دقت مردمان منصف است این است که در زمان قبل کسانیکه بانبیاء اطاعت میکردند اغلب از مردمان پست و نادان القوم بودند چنانکه در حق حضرت نوح

اینکه میگوید جمیع ادیان را مساوی دیده تا آخر سابق گفته که دین خدا یکیست و حکمتش یکی است که کسی ادعا نکند که من این دین و فقیم و دین دیگر را دروغ میشمریم چنانکه در آخر متذکر شده

آیه قرآن بر آن ناطق است میگفتند چگونه بنوح ایمان بیاوریم و حال انکه اراذل ما باو ایمان آورده اند قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و بهمین قسم است حال شعیب حال موسی حال عیسی خصوصا در حق حواریون حضرت عیسی مسیحیون میبینید که هنگامیکه حضرت مسیح بتعلیم دادن و معجزه نمودن آغاز کرده دوازده نفر اشخاص عوام را از خلق گزیده که گویا کتب ناطقه اش باشند و این دوازده نفر مذکور را که شاگردان و حواریون او نامیده شدند همیشه همراه خود نگاه میداشت با اعمال و صفات او شاهد باشند و همچنین در زمان پیغمبر عربی اغلب از فقراء و دونان قوم بودند که بان حضرت گرویده بودند مثل یاسر و عمار پسرش و اصحاب صفه و غیره و غیره که وصف حال اغلب از کتب احادیث و اخبار معلوم میشود بخلاف آن ظهوریکه مقصد قبلیش اغلب مردمان عالم و اعیان بوده اند حتی در السنهٔ عوام معروف است که اینقدر درس خوانده تا بابی شده و اولاد تا نزا نگذارید خیلی درس بخوانند که بابی خواهند شد و چون آفتاب واضح و لایح است که اگر تعقل و تفکر در احادیث وارده در این باب نمائی و از حرف مردمان هوا پرست مغرض اعراض و اغماض نمائی البته بنور ایمان مهتدی خواهی شد و وصیت انه دین را از مد نظر خود دور مدار که بحواهش خودشان میفرمایند که بپرهیزید از کسانیکه نه در حق میباشند و نه طالب حق چنانکه حوزت برای العین کسانی را می بینی که ابدا در فکر دین و تصحیح اعتقاد و ایمن خود نیستند و غرق دنیای دنی شده همم خود را مصروف بجلب منافع دنیویه نموده ابدا برای رضای خدا کاری از ایشان صادر نمیشود تا بهمین حالت آنچه جمع کردند با بار های وزر و وبال از دنیا رفته در عذاب ابدی خالد و ابد الدهر باشند و بمصداق آیه مبارکه كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا

الَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ
السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ای برادر من بخدا قسم
که رفت کردم بحال تو واشک از دیده ها بم جاری شد که چرا چنین غفلت داری
و بفکر تصحیح اعتقاد خود نیستی مگر این دنیای دنی چه قدری دارد و چند وقت دیگر با تو
خواهد بود منتهی بیست سال یا سی سال از عمر تو باقی مانده باشد نظر کن بسی سال قبلت
ببین بچه زودی گذشته همین قدر سی سال بعد هم عنقریب خواهد گذشت و از دنیا
باردوی سیاه و نامه تباه رفته که غیر از فکر دنیا در آن نیست پروردگار خود ما را
خواهی کرد **اقول** البته هر عاقلی که مراجعه باین مقدمه نماید خوب میداند
که این مرد میخواهد احداث شک و تردید و شبهه در اذهان مردم نماید و بر تردید را در
خاطرها خلجان دهد که مبادا از برای قبول ترهات و فنون فنون اتهام بشوند
و ما برای اینکه تابع فرمایش امیر مؤمنان هستیم که مذمت میفرماید اتباع
کل ناعق را و دنبال روی صدای هر منادی را کاشف از سستی عقیده قرار میدهد
میگوییم البته باید مسلمان که راسخ در اعتقاد اسلامی باشد بشنیدن این
صداها و ندا در خاطرش خلجان امری شود که حرکت برای فهمیدن صحت و سقم
آن نماید و حجت این بنده در این دعوی موقوف بتقدیم مقدماتی است

مقدمهٔ اولی اینکه عقاید دینی که برانسان است که در انها اجتهاد نماید
بر دو قسم است یکی از آن دو قسم امور ضروریه و واضحه میباشد که محتاج باقامه برهان
نباشد و متفق علیه عقول عقلا باشد که هیچ عاقلی خلاف آنرا احتمال ندهد و احتمال
دهنده خلاف را تخطئه و تسفیه نمایند و در وضوح روشنائی روز است که کسی

احتمال

احتمال خلاف نمیدهد و محتمل خلاف را سفیه میشمارند مثل امور بدیهی ضروری نزد
ارباب دیانات بلکه غیر ایشان هم مسلم است که بعثت نبی از برای دعوت مردم بسوی
خدا و اصلاح امور دنیا و آخرت است و در این مطلب غیر ارباب دیانات هم
شرکت کنند ولی میگویند اگر خدائی باشد و بعثت رسولی باشد برای این امر و این غرض است
نه از برای دعوت مردم بظلم و فساد علی الجمله هیچ عاقلی و لو جاهل باشد ممکن نیست
که معتقد باشد باینکه پیغمبر و امام ممکن است کسی را دعوت بمعصیت خدا و اشاعهٔ
فحشاء و فساد و خرابی نظام عالم بنمایند قسم دوم انست که نظری باشد و ضروری
نباشد و بسبب نظری بودن محتاج ببرهان و اقامهٔ دلیل باشند و با اختلاف در
انظار اختلاف در عقیده حاصل میشود مثلا در بسیاری از مسائل متعلقه بعالم
برزخ و قیامت که محل نظر و اختلاف عقیده است و این مسئله که انبیاء بعد از
نبی اول باید به تنصیص و اخبار پیغمبر سابق باشند و بیان علائم نبی بعد از نبی اول بر عهدهٔ نبی
سابق است که مطابق شدن و انطباق مدعی نبوت نبی لاحق دلیل صدق او دعاوی
شناسائی نبی لاحق شود و آنچه را که نبی سابق از معجزات و دلائل صدق خود داشت باید
نبی لاحق داشته باشد که حصول هدایت از برای مردم جز باین طریقه ممکن نیست از جمله مسائل
اعتقادیه از قسم اول است که ضروریست و هیچ عاقلی نمیتواند بگوید بغیر این ترتیب از برای
هدایت کردن مردم راهی و طریقی هست **مقدمهٔ ثانیه** ثبوت تنصیص و اخبار
نبی سابق بظهور نبی لاحق را یا باستماع از نبی سابق است یا بنقل تواتری و نقل طریق احاد
چون بعید قطع و یقین نیست در عقاید دینی البته اثر و ثمری نخواهد داشت **مقدمهٔ**
ثالثه همان طور که نبی سابق اخبار بظهور نبی لاحق میکند و خبر میدهد بمردم هر نبی
نسبت بوصی خود که امام بعد النبی است خبر میدهد و هر امام سابق اخبار میکند

ظهور

ظهور امام بعد از خود را بعلامات و نشانهای معین مخصوص که معرف اسباب شناسائی او در میان امت باشد بطوریکه عرفا و عادة آن علامات معرف صحیح موجب شناسائی بدون شک و تردید شود و بر وجیکه اگر کسی آن علامات را به بیند از اظهار شک و تردید در امر او را معرض و مستحق مؤاخذه میخوانند یا از اصحاب سوداء و سایر مبتلایان بشمار می آورند **مقدمه رابعه** معجزه خارق عادت است که خدای متعال بدست انبیاء و پیغمبران خود که مدعی نبوت بر سبیل تحدی میشوند جاری میفرماید برای اثبات ادعاء نبوت و صدق دعوای او و اجراء این معجزه بدست کاذب چون قبیح است چنانکه بهمین قائل فضلی در ان باب نوشته و کلمه اول آن که لفظ اظهار است غلط و بی مناسبت لهذا باید بقید تصدیق او رنده معجزه بشرط تحدی باشد والا عجز و افحام انبیا لازم میآید و بدون دانستن معجزه تصدیق هیچ مدعی نبوت یا امامت از انبیتوان نمود زیرا که دلیل مثبت منحصر است بانسان بمعجزه و باید اورنده معجزه در آوردن معجزه خود را محتاج باسباب ندانند و اعمال اسبابی نماید و این معجزه گاه موهبتی است یعنی از جانب خدا معجزه یا معجزات معینه به پیغمبری داده میشود مانند قلب آیات موسی و شفاء امراض و احیاء اموات عیسی علیهما السلام و گاهی بعلاوه موهبتی معجزات اقتضائی هم دارد که هر کس هر چیز از او بخواهد اجابت انچه خواسته اند می نماید مانند حضرت خاتم الانبیا که موهبتی او قرآن و معجزات اقتضائی او بیحد و شمار است **مقدمه خامسه** معجزه بافیه اختصاص بشخص خاتم الانبیا دارد زیرا که دعوت او الی یوم القیمه برپا است پس باید معجزه او باقیه از او باشد که هر کس در هر عصر و دوره بتواند ان را دلیل اثبات و وجوب نبوت او قرار دهد و غیر از خاتم پیغمبران کسی نباید ادعا نماید معجزه باقیه

را چون این مقدمات را دانستی بدانکه در بسیاری از مقامات نافع از برای جواب مقالات این قائل و در این مقام که ما اشاره کردیم باید از این مذاد در خاطر کسی خلجان امری نماید دلالت این مقدمات بر اینکه این مذا قابل اعتنا هیچ وجه نبوده است خوب واضح میشود و ضمنا در بیانات بعد بخوبی مکشوف میشود که این مذا را بهیچکس نباید محل اعتنا قرار دهد انشاء الله **توضیح و تشریح** البته این قائل و غیر او خواهند گفت اخبار ائمه بظهور قائم علیه السلام محل شک و تردید است و میرزا علی محمد که ظهور نمود چون ممکن است که همان موعود معهود باشد پس باید در مقام فحص از این برآمد چنانکه دیگران برآمدند و دیدند و فهمیدند جواب اینکه **حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء** اخبار بظهور و دیدی و اخبار بعلامات که ملازمه تامه دارد با اخبار بظهور برای شناسائی ندیده انکس که فرمود ظهور میکند فرمود پسر بلافصل امام حسن عسکری است از بطن نرجس خاتون و ظهور در نکه بچه کیفیت و رود خواهد بود انطباق آن علامات با این شخص که اولا ادعا نیابت خاصه ننماید و بعد خودش تکذیب دعوی اول خود را با دعاء مهدویت ننماید در نزد کدام عاقل غیر مغرض معلوم شده و این زحمات را که این قائل بیچاره کشیده برای انطباق نکجا در نزد عقلاء بقدر خردلی اثر و ثمر خواهد داشت و انشاء الله باز در تتمات جواب قائل توضیح و تشریح این امر بخوبی مثیر و بهتر خواهد شد **و بعبارة واضحة** ففی در جواب این قائل که مینویسد سالها بانتظار مهدی موعود الی آخره میگوئیم الله ناظر باینکه فرمایش پیغمبر و امام را قول خدا میدانیم **و الله لا یخلف المیعاد** با کمال خوشدلی انتظار این بزرگوار را داریم و ما او را از روی نشانها و علائم طوری میشناسیم که ابدا شک و تردید بعد از ملاقاتش نخواهیم داشت و اگر چنین

باشد انتظار ما انتظار کشیدن برای مجهول مطلق خواهد بود که کار عقلا هم نیست
فضلا از عقلا بعد از ظهور آنحضرت از آنچه از هیکل شریف و وضع ظهورش بما نشان
داده اند طوری او را میشناسیم که محتاج بدیدن معجزات باهرات او نیستیم و مع ذلک
معجزات آنحضرت زیاده از حد احصاء و شمارش است ای بیچاره قائل که نمیتوانم
این کلمات را بر غیر سفاهت حمل نمایم پیغمبر و ائمه باخبر میدهند که اشخاصی مدعی
این مقام خواهند شد بر شما است که بعلامائی که چراغ راه هدایت شما است
صاحب خود را بشناسید ما چگونه بتوانیم بگوئیم که بیچیک از علا امتهای صاحب ما
در او مینیت او را صاحب خود بدانیم بلی مانند این قائل کسی بگوید باید رجوع
ببراهین و معجزات این شخص نمود در حالتی که خود میرزا علی محمد مدعی معجزی غیر
از کتاب بیانش نبوده و گفته است هر کس استدلال بغیر از کتاب بیان من نماید
افترا بسته و عجب تر اینکه این قائل که میگوید علماء بغرض اسلام را دیدیم تصدیق
این امر نمودند الی قوله انچه بتحقیق پیوسته و اسامیشان معلوم است متجاوز از چهار
صد نفر بوده و در پیش خود تصور نمیکند که عقلا باین قائل خواهند گفت این
چهار صد نفر علما بودند تو کجا بوده مقام علمیت و عالمیت انها بر تو از کجا
معلوم شد اگر علما معاصرین انها را بعالمیت نمیشناختند چرا همراهی با انها
نکردند اگر از اشرار میدانستند بگفتن علماء بغرض اسلام که اشرار علما نخواهند
شد و عجیب تر از این کلمات این قائل نصایح و مواعظی است که بعد از بتر تهٔ خود
از اغراض دنیویه و طالب اجر معنوی بودن نسبت بخود و خود را مصداق
شعر شاعر که میگوید وَغَیْرُ تُقًی یَأْمُرُ النَّاسَ بِالتُّقَی طَبِیبٌ یُدَاوِی
النَّاسَ وَهُوَ عَلِیلٌ مینماید و قیاس نبودن این قائل حال با مردم را بحال یهود

که با وجود انتظار برای رسیدن حضرت عیسی و همچنین یهود و نصاری انتظار آمدن پیغمبر
مسلمانان را داشتند و بعد از ظهور بضلالت و گمراهی بسبب عدم مجاهده باقی ماندند
از کلماتی است که باید تمام عقلا بر ان گریه کنند زیرا که یهود و نصاری بعد از
مشاهدهٔ تمام علائم که توریه و انجیل بان علائم بلکه باسم و رسم معرفی شخص موعود نمود
بتاویلات و تاویلات نفس و اغراض کامنه انکار کردند و اباقی را که حضرات یهود
در توریه که دلالت واضحه بر ظهور پیغمبر اسلام داشته و دارد دیدند و انکار
کردند چنانکه در توریه در پارشات چهارم موسوم بپیرالات در فصل بیست و یکم
مسطور است حضرت ابراهیم عرض کرد خداوندا اسماعیل من زنده بماند در گاه تو
باو چه کرامت خواهی فرمود خداوند فرمود دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم
اینک مبارک کنم او را و برومند کنم او را و بزرگ کنم او را بسیار بسیار و از او پدید
آورم دوازده سرور بزرگ هر گاه در این آیه موسویه بدقت ملاحظه نمائیم
می بینیم که از بنی اسمعیل جزو وجود مقدس بار بار یعنی بسیار دیده که فارسی است
بدون تاویل که بعربی محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد کسی دعوی نبوت نکرد
مگر آن بزرگوار که از او دوازده سرور بزرگ باید پدیدار شود و ایشان دوازده
امام برحق میباشند که اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم حجة بن الحسن
العسکری علیهم السلام است و از جملهٔ آیات صریحه در توریه
که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون با ان استدلال فرمودند آیه وافی هدایه
است که میفرماید کلام خدا از سیناء آمد از کوه سعیر و فاران
شد از کوه فاران و بموجب این آیه حضرات یهود باید منتظر دو نفر باشند یکی از کوه
ساعیر بیاید که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بوده است و یکی دیگر از

و چون بطلان اعداد
در نزد علما یهود بسیار
صحیح است از اینکه نگفته نماند که تاریخ
بحساب ابجد است و عدد اسطر این آیات
باعداد محمد صلی الله علیه و آله و سلم
که موافق است با سنه ۱۲۶۰ هجریه

گوید فاران باید که حضرت خاتم النبیین بوده است که از جبل فاران مبعوث شده است و در
آیهٔ بعد میفرماید تا او خواهد بود هزار هزار مقدسات و دارای شریعت آتشین خواهد بود و
کلیهٔ علما یهود شریعت آتشین را بمعنی شریعت باشمشیر گرفته که جهاد فی سبیل الله باشد نموده اند
چنانکه پیغمبر اسلام فرمود اَنَا نَبِیُّ بِالسَّیْفِ وَ اَمّا از آیات انجیل که نصرجا
دلالت بر ظهور پیغمبر اسلام دارد زیاد است از انجمله در فصل دهم و چهاردهم
شانزدهم انجیل یوحنا دلیلی که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون برجاثلیق
نصرانی برهان اقامه فرمود که عیسی در وصیت خود بحواریون میفرماید از پدر بطلیم
علیحده فارقلیط بدهد بشما تا بدهد بماند با شما و این کلمه لغت سریانی است که ترجمه عبرانیت
که بفارسی بسپندیده و بعربی محمد صلی الله علیه و آله وسلم میباشد بدون تأویل و اینکه
میفرماید تا بدهد بماند با شما دلیل خاتمیت آن بزرگوار است و در آیهٔ شانزدهم
میفرماید اگر من نروم فارقلیط یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم نمیآید و خیر شما در
آمدن او است که او است نجات دهنده عالم اشاره بکمال شریعت آن بزرگوار
است در دست حجت عصر عجل الله فرجه و انچه را بنده میدانم واضح و روشن تر
از این آیات در انجیل است که قبل از بعثت حضرت خاتمی مرتبت حضرات نصارای
ازا پنهان نمودند و موسوم بودند بتن مانا مقصود اینست که جماعت یهود این آیات
را که ما مختصر صریحا نقل کردیم تا اینکه هر کس ببیند و بفهمد و بداند که انکار جماعت یهود
خصوصا علمای ایشان محض عناد و لجاج و حب دنیا بوده و اصلا در دین دون و فرع
علامات هیچ جا شک و تردید نداشتند مع ذلک انکار نمودند و همچنین جماعت نصارای
نسبت بحق ترا از انبیا که انکار ایشان هم از عناد و لجاج بوده چنانکه در مواضع عدیده از
قرآن باین امر اشاره فرموده که من جمله کریمهٔ اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلامُ

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذینَ اوتُوا الکِتابَ الخ مبنا علی ذلک ان و وقته را انتظار
حال امروز که هیچکس هیچیک از علائم مهدی موعود را ندیده و کسانیکه در مقام
تحقیق برآمدند جز خلاف و دروغ چیزی ندیده قرار دادن مثل امنیت که کسی بگوید کسی که
چاه را دیده از او منحرف شده میرود که تو چرا خود را مانند کسی که راه را دیده
خود را بچاه انداخته خود را بچاه منیانداز یا قبول میکنیم امنیت را که در زمان
ظهور قائم عجل الله فرجه که علائم صحیحه برای هر کس دلالت بر صحت مدعا دارد اگر
تبعیت نکنند مانند یهود و نصاری محجوب خواهند ماند امید است که قائل این
کلمات که از بی نوع خجالت نکشیده و این کلمات نوشته و مطلب حق را برای
اشاعهٔ باطل عنوان نموده از خدای متعال شرمنده و خجل گردد و بالاتر از این نشود
که میگوید اصحاب و مومنین به پیغمبر خاتم مانند سایر انبیا مثل حضرت نوح علیه السلام
که فرش با او میگفتند اَنُؤمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الاَرذَلُونَ و موسی و عیسی در
اوایل امرشان از ترس مردم هر کس ایمان باشیان میاورد و اظهار میشد و حتی اینکه
حضرت ابوطالب مرد و نام اسلام را بر خود نپسندید ولی در آخر مزخرفات
که امر ظهور میرزا علی محمد را بالاتر از انها میداند میگوید بخلاف این ظهور که اغلب
مصدقینش عالم و اعیان بودند معلوم میشود از این بیانات که دروغ کوئی و افترا
بستن و اخبار بر تاریخی بابی اطلاعی از آن در نزد این قائل خبر لایق قبیح شمرده
نمیشود و سبب ناپسندی نام اسلام بر حضرت ابوطالب میدهد با اینکه آن حضرت
مبلغ فرمایشات پیغمبر بردم بود حتی اینکه خبر داد من پیغمبر از محو و پاک شدن عهدنامه قریش را
حضرت ابوطالب بقریش داد و انها را مطلع ساخت و از برای تو ننگی که بعضی در اظهار
ننمودن حضرت ابوطالب اسلام را با اینکه معتقد واقعی بود رساله ها نوشته شد

که رفع آن توهم بخوبی بشود دیگر آنکه حضرت امیر المؤمنین و حمزه و سید الشهداء و دیگر
بزرگان و صنادید بنی هاشم و اصحاب کبار آنحضرت از قریش مانند ابی بکر و عمر و
سایر بزرگان اصحاب مانند حضرت سلمان و ابا ذر و مقداد و غیرهم از اوائل
امر آنحضرت ایمان آورده بودند مانند حضرت خدیجه علیها سلام الله که یگانه زنان
عصر خود بلکه تمام زنان عالم از اولین و آخرین در تمام دنیا بود از اول مؤمنات
بآن حضرت بود و اینکه با اهل صفه می نشست براین بود که میفرمود انا افقیر
جالس الفقراء و نسبت بتصدیقیکه اول امر میرزا علیمحمد بعلماء و اعیان سید هد
از افتراءات واضحه است زیرا که این اعیانی را که نسبت تصدیق باو میدهد
خود بگوید حاکم جوشقان بوده یا لاسکرد و عالی که نسبت میدهد کدام
متلبس بلباس علما بوده که معلوم الحال نبوده علی الجمله این قائل این ظهور را
من حیث لا یشعر موافق و مرادف ظهور انبیاء او اولو العزم بشمار آورده
و مخالفت نکشیده مانند متبوع او که لا اله الا انا گفته و سترم نکرده است
علی الجمله قباحت دروغگوئی و افتراءات که این قائل در این مقدمه من
اوله الی آخره ذکر کرده در نزد شخص عاقل که فی الجمله دانش مندی و اطلاعات
داشته باشد بخوبی مکشوف و واضح است و بعلاوه آنچه این بنده در جواب مزخرفات
مقدمه او گفته ام توضیحات در اثبات آنها در فصول آتیه مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی قال القائل فصل اول در اینکه اظهار معجزه بر مدعی
کاذب قبیح است و بر خدا و مذر دفع ابطال آن واجب و کلمائیکه در توریه
و انجیل در ظهورات بعد وارد است اولا پیش از بیان مطلب معنی و طرز معجزه
را باید بیان نمود و آن اینست که باتفاق جمیع علماء اسلام اظهار معجزه بر ید

جناب سید عالی مقام
بزرگوار اقای حاج میرزا
حسن مجتهد کرمانی دام
عزه که در علم الیقین
جهد میفرمایند دعمدة
طالب بحساب الجمل تا
آخر این کلمات
ملاحظه میفرمودند
اسلام بر خود پسندیدند

فصل اول در بیان آنکه

کاذب قبیح است و بر حسب لطفی که خداوند نسبت به بندگان ضعیف خود دارد ثابت
شده که بر خداوند نگذارد معجزه بر دست مدعی بطور کذب صادر شود والا بر
بندگان بحث و حرجی نیست و معجزه باتفاق علما آن است که شخص ادعائی بکند و بر طبق
آن ادعا یک یا چند خارق عادت اظهار نماید که بطریق کسب و تعلم نبوده باشد
اگر غیر او کسی توانست چنان کاری بکند پس حرف و ادعای او باطل و بی معنی خواهد
بود والا باید بدعوی او اطاعت نمود آن ادعا من جانب الله است و منظور
را یعنی بر طبق ادعا معجزه اظهار نمودن را تحدی میگویند و آنچه بپیغمبران سابق
مگر انبیاء غیر مرسل بنی اسرائیل که همه بدین موسی ظاهر شده و شیید دین او بودند
والا اگر نبا بود که با اخبار سابقین پیروی انبیاء بعد نمایند همه مردم در جهالت و
ضلالت باقی بودند موسی و عیسی و نقطه فرقان ایمان نیاورده بودند زیرا که عقول
ناقصه اوهام مردم قاصر است که معانی الفاظ و بیانات انبیاء را بفهمند چنانکه
انهائیکه هنوز بادیان سابقه ماذهبین ملاحظه بوده و منتظر ذکر علائمی که
ایشان فرموده اند بدون زیاده و نقیصه و تاویل موافق فهم و آراء ایشان ظاهر
شود چنانکه قوم موسی دیدند که توریه خبر میدهد که پیغمبر یکه بعد از من میآید با سلطنت
و بزرگواری خواهد آمد که تمام روی زمین را مسخر خود خواهد نمود و ملائکه همراه
او میباشند و جمیع ادیان تابع او میشوند از این قبیل علائم بزرگی و بزرگواری
چون موسویین دیدند که حضرت عیسی بان علایم ظاهر نشد شخص تنها و بی کس و بی
سلطنتی است که هر کس میتواند باو اذیتی بنماید و بحسب ظاهر ذلیل و بیکس است گفتند
این شخص آنکه موسی خبر داده بود نیست زیرا که اغلب علاماتی که در توریه است
طابق النعل بالنعل واقع نشده چنانکه در فصل دوم و آیه سیت و هشتم کتاب تثنیه

واجب است

مسطور است که بعد از ان واقع میشود که روح خود را بر نامی شبه خواهم ریخت و پسران و دختران
پیشگویی خواهند کرد و پیران شما بنوت خواهند کرد و پسران شما خوابها را خواهند دید و
جوانان شما رویا ها را رؤیت کردند و نیز در ان ایام روح خود را بر بندگان
و کنیزگان خواهم ریخت و علامات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمانها
و در زمین نمایان خواهم کرد و آفتاب بظلمت و ماه بخون مبدل خواهد شد
پیش از روز وهیب خداوند (الی آخر چون بیهود و بدین علائم همه مطابق
نشد آفتاب تاریک نگردید و ماه مبدل بخون نشد و خوابی ندیدند از استماع
بشرف ایمان باز مانده او را در دعوی بنوت دروغ گو دانسته سه
فی الله با انچه او استند اهانت و اذیت نمودند حتی دامن قتل آن برزگوار را
بگردن گرفتند انچه گفتند همچنین مسیحیین چون در انجیل کلمات و عباراتی دیدند
که بحسب ظاهر معنی از انفهمیدند و منتظر ان شدند که انچه در انجیل است که انچه
تاویل ظاهر شود از فیض ایمان بنقطه فرقان محجوب و محروم ماندند و عباراتی که
در انجیل در خصوص ظهور بعد مسطور است در فصل هشتاد و هفت از سفر متی
مذکور است که (حینئذ ان قال لکم احدها ان المسیح ههنا او هنالک فلا
تصدقوا فانهم سیقوم مسیحیون الکذب و انبیاء الکذب و یعطون علامات
عظیمة و معجزات حتی یضلوا ان کان یمکن المختارون ایضا هوذا قد تقدمت
و اخبرتکم فان قالوا لکم ها انه فی البریة فلا تخرجوا ها انه فی المخادع فلا
تصدقوا فانه کالبرق یخرج من المشرق و یظهر حتی الی المغرب کذلک یکون ایضا
مجیء ابن البشر حیثما تکون الجثة هنالک تجتمع النسور و للوقت بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس
و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب تتساقط من السماء و قوات السموات تزعزع و حینئذ

تظهر علامة ابن الانسان فی السماء و تنوح حینئذ کل قبائل الارض و یرون
ابن الانسان اتیا علی سحاب السماء مع قوة و مجد کثیر و یرسل ملائکته مع
بوق و تهتیف عظیم و یجمعون مختاریه من الاربع ادیاح من اقصی السموات الی
اقاصیها (الی آنکه میفرماید الحق اقول لکم ان هذا الجیل لا یزول حتی یکون
هذا کله و السماء و الارض تزولان و لکن کلامی لا یزول و لکن من ذلک الیوم و
الساعة لا یعرفها احد و لا ملائکة السموات الا الاب وحده) که معنی این عبارات
این است که میفرماید در آن هنگام اگر کسی بشما بگوید بدرستیکه مسیح انجا است یا انجا
است پس تصدیق نکنید بدرستیکه عنقریب مسیحهای دروغگو و پیغمبران دروغگو بر میخیزند
و خیلی علامات عظیمه و معجزات بیاورند تا اینکه گمراه بکنند و اگر ممکنشان باشد برگزیدگان
را نیز یعنی از راه بیرون میبرند و این بتحقیق نسبت کردم و خبر میدهم بشما پس اگر
بشما بگویند اینست در صحرا پس بیرون نروید و اگر بگویند بدرستی اینست در صندوقخانه
و خلوتخانه پس تصدیق نکنید پس بدرستیکه ظهور ابن الانسان مثل برقیست که از مشرق
خارج شود و ظاهر میشود تا مغرب همچنان خواهد بود هر جائی که لاشه باشد در انجا نیز کرکسها
جمع شوند و بلافاصله بعد از تنگی ان ایام آفتاب ظلمانی و ماه تاریک میشود و ماه نور
خود را نمیدهد و ستارگان از آسمان میریزند و قوتهای آسمان متزلزل میشوند
در این هنگام علامت ابن الانسان در آسمان ظاهر میشود و در این هنگام همه قبایل زمین
نوحه و فریاد خواهند نمود و می بینند که پسر انسان میاید بر ابر آسمان با قوت و عظمت
و جلال زیاد و ملائکه خود را با صدای بوق و صدای کرنای عظیم میفرستد و ایشان
دوستان و منتخبین او را از چهار باد از این طرف آسمان الی انطرف آسمان
جمع مینمایند یعنی از اماکن بعیده و بر استی بشما میگویم که این طایفه تمام

نمیشوند تا اینکه بعد اینها واقع شود و آسمان و زمین ممکن است خراب شود
ولیکن کلام من زائل نمیشود و اما آن روز و آن ساعت را احدی نمیداند
و ملائکه آسمانها هم نمیدانند مگر پدر تنهائی یعنی خداوند مسیحیین که نظر باین
آیات داشتند سعی این عبارات را دانسته منظر شدند که همه اینها بحسب
ظاهر بهمیدا و واقع شود و حقیقة تنگی و محنتی شود دیگر ندانستند که محنت و
تنگی علم و اهل حق بوده محنتی فی الواقع کی علماء بی تدینی ایشان بوده
و همین قسم سایر چیزها دعوام انطایفه هم متمسک باباء باطله علمای خود شده
از فیض تشرف بشرف نقطه فرقان آسمانها منظرش بودند محروم مانده و هنوز
هم منتظرند که کی آفتاب تاریک شود و ماه نور خود را ندهد و ستارگان
از آسمان فرو بریزند و آنگاه بنور هدایت مهتدی شدند محض خلوص عقیدت
و سادجی فطرت بخارق عادات منظر نموده بشرف ایمان مستعد
نشدند حال ای حبیب من اگر تو هم بخواهی که منظر شوی که جمیع انچه در کتب
نوشته اند از محالات عقلی و عادی همه بوقوع برسد تو هم باید مثل طایفه
یهود و نصاری منتظر بوده و در روز قیامت در زمره آن قوم منتظرین
منسلک باشی از جمیع نعمات الهی و روح و ریحانی که بمومنین وعده فرموده اند محروم مانی

اقول ـــــ غرض قائل این است بر پیغمبر که اعلام بظهور نبی یا وصی بعد نمیتواند
کفتن علام لازم نیست زیرا که مردم عوام فهم حقیقت مراد انها را نمیکنند و هر جماعتی
طوری فهم کلمات ایشان میکنند که جماعت دیگر غیر آن میفهمند پس ضلالت میافتند و از انجائی
که اظهار معجزه بید کاذب قبیح است ناچار از نبی یا وصی باید دعوای خود شان را بمعجزه
ثابت کنند منظر باینکه نمیشود بدون داشتن انتقام معجزه از ایشان ظاهر شود

این بچاره قائل چون میخواهد علائم ظهور واضحه که در اخبار رسیده بتاویل
اخبار غیر واضحه از ظهور خارج کند و میداند برای ترویج مسلک
خود منکر مسلمات و ضروریات عقول و باینن و غیر انها شده و اثبات
این مطلب متوقف بر تقدیم یک مقدمه است که بغیر بعض مقدمات مذکوره
در جواب سخنان مذکوره در مقدمات کتاب این قائل اثبات کلمات این
بنده را خواهد نمود و آن مقدمه اینست که البته اول نبی مرسل از
جانب خداوند عالم برای نوع بشر بسوی خدا اثبات صحت دعوای
او منحصر است باینکه باعجاز صحت دعوای خود را اثبات نماید و همچنین
انبیاء بعد از نبی اول که پیغمبر اول ظهور او را خبر داده باشد اثبات
مدعای او باید بمعجزه باشد ولی بر پیغمبر سابق خبر دادن بظهور بمعجزه
لازم نیست بلکه هر گاه پیغمبری از ظهور پیغمبر لاحق یا امامی خبر داد پس
بالضروره بر او ذکر علامات اسم و رسم و خصوصیات ظهور و دعوت او بطوری
که هر کس او را با این علامات و نشانه ها ببیند شکی در مطابقه او با مهودی که
انتظار او را میکشند نماید لازم است والا این اخبار بظهور از پیغمبر سابق لغو و عبث
خواهد بود زیرا که دلالت معجزه بر صدق دعوای او کافی از برای اثبات
مقام او است و از انجائیکه البته کلمات انبیاء را باید حمل بر عبث کوئی
و قصه سرائی نمود ناچار باید گفت که اخبار ایشان برای اینست که تکلیف
بانتظار از عباداتی است و انتظار ملازم است با ذکر علائمی که مردم برای
شناختن المهود بعلائم علی الدوام برای دیدارش در هر جانب بطلبش
بوده باشند که اگر ذکر علائم نشود چون طلب مجهول مطلق نمودن خارج

از طور عقل است بجوید و در طلب نخواهد بود این تکلیف با مطالعه صرف خواهد شد بلکه بنظیر تناقض گوئی میشود زیرا که معنی اینکه منتظر باش که کسی بیاید که اسباب هدایت و سعادت تو میشود اینست که در جستجوی چنین کسی باش که خواهد آمد که تو را باین علامت خواهی شناخت که اگر ذکر علامت نشود دیگر از من طلب و جستجوئی خواهند بلکه بر او است که بیاید و مرا جستجو نماید که بتواند مرا قانع کند که تابع او شوم و هدایت و سعادت یابم علی الجمله احتیاج بتکلیف بانتظار و توقف ان بر ذکر علائم واضحه از بدیهیات اولیه است که قابل شک و تردید نیست و انکار این مطلب انکار ضروریست بناء علی قول این قائل که میگوید کلمات انبیا فهمیدنی نیست باطل و عاطل است زیرا که ذکر نمودن علائم بطوریکه مجمل و قابل محامل باشد که حقیقت مراد را مردم نفهمند بمنزله ترک ذکر علائم خواهد بود و معذور رعیت شدن اخبار برای انتظار محقق خواهد شد بل ذکر علائم را که نبی یا امام مخبر بطور رمز بعد میدهد دو قسم است بگفتم این است که شخص که خبر میدهد بعلائم مانع از ذکر نظر کردن و ضوح ندارد و مقتضی او برای رمز گوئی هم نداشته باشد و در این صورت البته مخبر و گوینده علائم باید بطور وضوح و کمال صراحت اخبار بعلائم نماید فیشهد بذلک العرف العام و آنستکه شخص خبر دهنده بنظر نبی یا امام بعد مانع از ذکر علامت بصراحة داشته باشد و یا اینکه برای اینکه متبع او اصحاب مراد است بر مرضیت میکنند در تمام مقامات در باب ذکر علائم بر حسب اقتضا بر فرمان مینماید در این صورت فهم ان علائم مخصوص ان اشخاص خواهد بود ولی باز اگر ذکر علائمی که

بکار شناسائی عامه بخورد و نماید اخبار بطور رمز نیست بلکه موجب ضلالت میشود بعد از دانستن این مقدمه بضمیم بعض مقدمات سابقه که از جمله ضروری بودن این گونه امور ات ثابت و مخصص شد و بر مطالعه کنندگان اوراق مکشوف میشود که این قائل منکر مسلمات و بدیهیات شده است و بهیچ مقصودی ندارد و بجز اینکه برای تاویلات مزخرفه که بعد ها اظهار میکند فتح بابی شده باشد و راه فراری برای خود تهیه کرده باشد اینکه این قائل میبیند قوم موسی میدانند و البته بر کس ذکر این علایم را منطبق با حضرت عیسی نفهمد معلوم است که خبری از رمز و محاوره ندارد و استعمال الفاظ کنایات را در کلام جایز نمیداند و عطف تفسیر بودن بزرگوار را از برای لفظ سلطنت نمی فهمد زیرا که معین است بهیچ پیغمبری و هیچ سلطانی از اول امرش متصف بسلطنت ظاهریه نشود و اگر مراد از سلطنت سلطنت ظاهریه صاحب حشم و خدم بودن باشد ذکر بزرگوار بعد از آن محتاج الیه نیست زیرا که البته مقام پیغمبری بزرگواری معنوی را دارا میباشد و معنی تمام روی زمین را متصرف خواهد بود که معنی اخبار بوقوع مدتی است که نباید در اول امر حاصل باشد که یهود و دیدند این علامت موجود نیست و ملائکه حذابا او بودن که معنی تایید الهی است تاکید برای بزرگواریست و حصول تسخیر مدتی چنانکه معنی اینکه جمیع ادیان تابع

میرود و راهم تاکید برای حصول تحیر مدرجی است این نویسنده باین نسبت دادن
نفهمیدن بیهوده که در معنی تصدیق یهود است که بدین عیسی نیامدند برای عدم
انطباق علائم آن است انکار قرآن که میفرماید وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ نموده اگرچه کلمات بعد که در همه جا
این کفریات را نوشته فضاحتش بالاتر از این است ومع ذلک کتاب الایمان
اسم این کتاب کفریات گذارده ای برادران عزیز واخوان باتمیز این بنده تا بیند
که این قایل عبارتی از فصل هفتاد وهشت از سفر متی نقل میکند که اولا بودن
چنین آیه در آن انجیل نازل بر عیسی معلوم نیست وبا انقلابات متعدده ونقل
بمعناها بزبانهای متعدده از سریانی وعبرانی وغیره وعربی اصل چه بوده که
باین صورت درآمده نیز معلوم نیست ومنطبق بودن این علائم را با ظهور حضرت
ختمی مرتبت میخواهد گوش زد مردم نماید که شاید بعضی را به تشکیک بیندازد
ولی آن آیه کریمه که از کتاب شعبان حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه در مجلس
مأمون برای ظهور عیسی در خاتم انبیاء استدلال میفرمایند که برای متصدین صحت
آن نفس استدلال کافیست وقبول نمودن تمام مردم دلالت از امر ساقط
نقل نمیکند تا شک وریب از برای احدی از یهود ومسلمانان باقی نماند وآن
اینست که آنحضرت فرمودند بنیم صورت دو سوار یکی بر خر سوار است و
دیگری بر شتر که دنیا بنوران دو سوار روشن شده وشیر بر در جلو شتر
سوار می بینیم که نعره میزند ومیگوید من پاسبان دینم ونگاه دارنده دینم که از
واضحات است که مقصود از خر سوار حضرت عیسی وار شتر سوار حضرت اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب است دیگر این آیه واضحة الدلالة کتاب جهوق

علیه السلام را که میفرماید وحی خداوند از جنوب بیت المقدس میآید وقدوس
از کوه پاران همیشه میپوشاند آسمان را شرافت او واز ستایش قدوس پر شود
آن زمین مقصود اینست که صراحت ظهور حضرت خاتم الانبیاء از مکه و
ایمان آوردن اهل مدینه بحضرت واضح وهویداست که هر کسی متعهد نکند
دلالت بر وقوع معراجهای متعدده برای آنحضرت را که مدلول بعض اخبار
ماست میتوان از این آیه استکشاف نمود خوب است که آیه أَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ را در حق این نازل بدانیم وما برای
اینکه تشیید وتاکید کرده باشیم وجوب ذکر نمودن علائم را بطور صراحت
از برای مبشرین بطور نبی یا امام بعلاوه آنچه شنیدی تا بطلان کلام این نویسنده
که ذکر علائم را اسباب ضلالت میداند برای اینکه کلمات انبیا
مفهوم عوام الناس میشود بکمال وضوح برسانیم از آیات زبور داود علیه
السلام ووحی کودک چند آیه نقل میکنیم در جائی میفرماید خدایا بهرست است
کننده شریعت را تا مردم بدانند که عیسی بهرست نه پسر خدا وکسیکه رفع این شبهه نمود
حضرت خاتم الانبیا بود که بمردم فهمانید که احیاء موتی وشفاء مرضی دلیل
کمال عبودیت است نه ربوبیت ودر جای دیگر زبور میفرماید شمشیر
بر بندای صاحب عظمت وجرئت بنابر اینکه شریعت تو مقرونست بهیبت
که این کلمه در حق خاتم الانبیا حقیقت یافته که فرمود أَنَا نَبِيُّ الْبَتْكِ
واز این جهت در توریه اورا بدار ابودن شریعت آتشین تعبیر نموده وجهاد
در این شریعت تشریع شده ودر حرف یاد از وحی کودک در بنی اسرائیل کلمانی
میگوید که معنیش اینست که نصب شود پادشاهی بدست احمد صلی الله علیه آله

و گریه و ناپسند شود بر بعض مسلمانان و چهار سال و نیم بسلطنت قیام خواهد نمود که اشاره بنصب حضرت سید الاولیاء امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم خلافت ظاهریه چهار سال و نیم آن بزرگوار است و مقصود از کراهت مسلمانان معلوم و واضح است **و اینن** در حرف شین کلمات میگوید که منش امنیت گرشش نغز جوان آرزومند امیر المؤمنین کشته میشوند و اصحاب انها بزحمت میافتند و سر بسر بزرگش را در کنار نهر بابکده یعنی خنجر از قفا جدا میکنند و خیام عیالش را آتش میزنند و باسیری میبرند چون از برای افاده مقصود تا این مقدار بنقل آیات واضحة الدلالات کافی است حالا عرض میکنیم که در صورتیکه این آیات را فرموده بودند همان فهمیدیم و دیدیم که بی تخلف و کم یا زیاد بود پس هرگاه همین انبیاء بما خبر دهند که در زمان قائم بعد از نزول حضرت عیسی ع بزمین زنده میشوند مردگان از برای پسر کوچک حبیب خدا که میاید برای پادشاهی زمین و آسمان باید نظر بظاهر این آیه منتظر نزول حضرت باشیم یا خیر و زنده شدن مردگان را نشانه بدانیم یا خیر و پادشاه شدن پسر کوچک حبیب خدا را که قائم آل محمد است برای اهل زمین و آسمان مسلم شماریم یا نه هرگاه این قائل معهود بگوید اینها را نمی فهمیم نباید عمل بظاهر انها نمود بجهت اینکه نزول عیسی بزمین و زنده شدن مردگان محال است چه دلیل بر امتناع انها دارد و اگر بگوید ممکن است که بهمین معنی ظاهر باشد پس جهت تاویل نمودن این آیه با اینکه من فظهره الله از آسمان قدس نزول بارض طبیعت مینماید و جاهلانرا که مردگان معنی هستند عالم میکند که زندگی بعلم است چه چیز است **و دلیل** اینکه این معانی تا ویلیه

مقصود است چه چیز و بعلاوه معنی زنده شدن برای پسر کوچک حبیب خدا را بچه تاویل میکنند اگر مراد بنزول مسیح آمدن میرزا علی محمد است که او جهال را عالم میکند که جاهلی را عالم نمود بلکه خودش اینقدر ادراک ندارد که در موقع افتادن از دار بزمین فرار نکند و همان واقعه اتفاقیه را معجزه خود قرار دهد که مردمان بی ادراک بیشتر بر او بگریند و حمایت از او نمایند خیلی عجب است که این جماعت بابیه و بهائیه که فاضل انها این است اینقدر بی ادراک هستند که نمی فهمند هر قدر تاویل آیات نمایند و تحریف احادیث کنند بالاخره بهیچ وجه ممکن نیست که ظهور قائم را که محمد بن الحسن من نرجس خاتون است منطبق با ظهور میرزا علی محمد نمایند و مع ذلک خجالت نکشند بنوشتن کتاب و تطویل بلا طائل خود را اغفر سند میکنند **تشکّک و انزاحشک** برگاه بابیه بگویند که در موقع ظهور قائم که شما منتظر او بسنید از کجا می فهمید که این شخص همان فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسکری است از بطن نرجس خاتون در حالتی که بصورت تازه جوانی ظهور مینماید جواب اینست جهل منبا نحضرت با مقارنه علامات ظاهره و ظهور معجزات باهره ما را کافی از برای اثبات نسب است **علی هذا** اگر کاش این بابیه جهالت نسب برای میرزا علی محمد قائل میشدند که بنش معلومیت نسب کذب دعوی او ثابت نمیشد **نکته بدیعه** خوبست که از حضرات بابیه سؤال کنند که انچه مذکور در افواه و انسنه بلکه کتب بابیه است اینست که میرزا علی محمد ابتداء ادعای نیابت خاصه از حضرت حجة داشت و بعد تکذیب این دعوی خود را باد عاء مهدویت نمود حال عرض میکنم ای

مسلمانان که فرستید بابی شدید بگویید پیغمبر ما مسلمانان از ظهور مهدی خبر داد
و منتظر شدیم تا اینکه ظهور او را ادراک نمودیم از شما میپرسیم که برادران شما از طایفه یهود
و کلیمیان که بابی شده اند انتظار ظهور عیسی را دارند از علایمی که برای ظهور عیسی
خبر داده شده که در میرزا علی محمد نبوده و کسی هم مدعی نشده و هم چنین با بیه از نصاری
منتظر ظهور پیغمبر آخر الزمان میباشند بعلامات خاصه که در میرزا علی محمد نبوده پس این دو
طایفه بچه اسم تصدیق این شخص را نمودند هرگاه بمقتضای اخبار نبی سابق باشد باید یهود
میرزا علی محمد را عیسی بدانند و عیسوی او را محمد بن عبد الله بدانند و مسلمانان
او را مهدی منتظر بدانند آیا این بیمعنی چگونه منطبق با علائم دو پیغمبر و یک امام
بوده و حال آنکه عقل متعارفی هر دو مان زیرک را نداشته که لامحاله بعد از
افتادن از دار فرار نکند حضرت عیسی اگر از دار فرار کرد و بآسمان رفت و
رفعه الله الیه خدا او را بسوی خود برد نه اینکه بعد از کشته شدن جسدش
در خندق بنزدیان فضاحت بماند و اگر محمد بن عبد الله است که موت او
بکشته شدن بعد از فرار از دار نبوده و آنچه از زمان رحلت مهدی موعود
سلام الله علیه گفته اند و نوشته شده غیر از کشته شدن بدست زنی ریش دار
دیده نشده و تاویل زن ریش دار بر دناقص العقل میشود که منقول از بعض بابیه
باز اصلاح امر نمیکنند زیرا که فرار از کشته شدن بعد از وقوع از دار
دلیل واضحی است بر ضعف عقل او که راضی بداون جان در راه خدا نبوده و فرار
کرد که شاید جانش سالم بماند مانعیت بارزوی خود نرسید و گردند با او آنچه
گردند تحلیل بحث و سوال و ایضا خوبست از این نویسنده کتاب
کفر و برادران بابی سوال کنند که آیا حضرت موسی و عیسی و پیغمبر خاتم که اخبار بظهور

شخص موعودی نموده اند ذکر علائم نموده اند یا خیر هرگاه انکار نمائی نکند
خود در انچه گفته نموده و انچه را از آیات توریه و انجیل و اخبار پیغمبر و
آثار نوشته و نقل کرده تکذیب تو است و هرگاه انکار ندارید تمام این آیات
که در علائم ذکر شده اند اعم از اینکه انها را صریح یا مجمل فرض کنیم هرگاه
از یهود و نصاری و مسلمان که بابی شده اند بگیریم بعلامت برای اثبات اینکه شخص
معهود که موسی و عیسی و پیغمبر ظهور او را نموده و مصدق بانطباق نموده اند بالبداهه
با اختلاف علائم دالة بر ظهور عیسی و انچه از علائم برای ظهور حضرت ختمی مرتبت مذکور
شده و انچه از علائم برای ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه وارد شده چگونه
انطباق بر شخص واحد داشت و هرگاه نگوید بر علائم نکرده اند پس باید بگویند که سبائین
که ظهور لاحقین را اخبار کرده اند لغو و عبث بوده و بعلاوه باید یهود قائل باشند
که میرزا علی محمد عیسی بوده و نصاری بگویند محمد بوده و مسلمانان بگویند که مهدی
موعود بوده و باز باید یهود منتظر ظهور پیغمبر خاتم باشند زیرا که عیسی را یهود
ایمان باو نیاورند باید عیسائی باشند که ظهور پیغمبر خاتم را اعلام نمایند و
نصاری هم باید منتظر مهدی موعود باشند زیرا که نصاری بمحمدی باید ایمان
بیاورند که بظهور مهدی مبشر باشند و انچه از بهائی ان دو طایفه معهود است
دیگر انتظار کسی را ندارند خلاصة الکلام در جواب این قائل عامی
بی ادراک این است که اخبار نبی یا امام سابق ظهور نبی یا امام لاحق را بدون
انکه ذکر علائم شخص موعود نمایند ممکن نیست و الا محذورات مذکوره لازم
میاید ولی از انجائیکه ما منصفانه سخن میگوئیم ایا نمی کنیم از اینکه بعض علائم
که از برای خواص فرموده اند فهم آن از برای همه کس ممکن نیست تا نه بطور یکه

از بیانات واضحه انها مقصود مکشوف نشود بلکه محکمات مبین متشابهات جواهر شد
و نیز مضایقه ندارم از اینکه بگویم کلمات ایشان ظاهری دارد و باطنی و البته
باید شخص جمود بر ظاهر ننماید و بواطن را بالمره منظور نکند اگر ممکن باشد
که حمل کلمه فتح بلاد را در بعض موارد حمل بر جذب قلوب نمود نمیشود اخبار
پیغمبر را که میفرماید اسم او اسم پدرش حسن از اولاد من و
ظهور او ظهور سلطنت حقه است و با شمشیر جهاد میکند تا اینکه یملاء الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا حمل بر یک مسامحه نمود که منطبق با میرزا
علی محمد شود نمود تسلیم و نماشاه با اینکه بکمال واضحه شد که
اخبار بظهور نبی و یا امام لاحق ملازم با ذکر علائم بطریق وضوح و اینکه در خارج
هم همین قسم واقع شده محتاج الیه در مقام شناسائیست حال محض تمامیه
باحضم تسلیم میکنیم و میگوئیم ذکر علائم لازم نیست و بر تقدیر اینکه ذکر کرده باشند
محتاج الیه نیست بلکه فقط اظهار معجزه کافی از نظر بعلائم است ولی میگوئیم
البته در مقام اخبار بظهور لابد باید اسم و محل ظهور معین شود چنانکه موسی
اخبار بظهور مسیح در جبل ساعیر و عیسی اخبار بظهور احمد در مکه داد لا محاله باید
منتظرین ظهور مطابقه و صدق مخبر را باین مقدار اقلا ملاحظه و منظور دارند
بناء علی ذلک میرزا علی محمد مسیح است نه احمد و نه محمد بن الحسن پس چگونه
این ته طابقه تطبیق نموده اند آن معهود را که اخبار بظهور شان شده بر شخص
سید زا علی محمد که نه منطبق اسمی است نه انطباق محل دارد اعاذنا
الله من اغواء الضالین قال القائل فصل

فصل دوم در بیان اینکه احادیث مختلف میباشند و اغلب انبیا اظهار

خاتم النبیین نموده اند میگوئیم بهه احادیث که در کتب مسطور است
نمیشود اعتقاد نمود نه امیت که با حادیثی که از ائمه اطهار و رسول مختار علیهم
سلام الله الملک الغفار وارد شده نباید اعتنا کرد بلکه عرض میکنیم احادیث
که در کتب فریقین نوشته شد اغلب مختلف و متضاد میباشند و اغلب
احادیث زوائشان اعتباری ندارند مثل ابوهریره و سکونی و غیرهم
از اشخاصی که معویه بایشان وعدها داد که در مدح عثمان و قدح علی بن ابی
طالب و حسنین احادیث جعل نمودند و مواجهها جایزه ها بایشان داده آن احادیث
و امثال آنرا در میان مردم منتشر نموده پس از آن بان احادیث تمسک شده
امر داد که در منابر امیر المؤمنین و حسنین و عبد الله عباس و غیرهم را علانیه
لعن و سب نمودند و احادیثیکه روایتشان معتبر است و در کتب معتبره از ائمه دین
و مشاعل راه یقین رسیده بملاحظات وجهاتی باهم مختلف میباشند و
بهیچوجه نمیتوان میان آنها وفق داد پس لابد شخص باید تامل نموده
قدری تعقل کند که این احادیث چگونه صادر شده و مقصود چه بوده
اگر فی الجمله غور در احادیث نمایند از خود احادیث معلوم میشود که
بعضی از ائمه از برای بعضی خودشان بیان فرموده اند که بعقل
نقل هر دو موافقت دارد مثلا در یکجا میفرمایند که قائم شرق و
غرب و بنا را مسخر نموده تمام ادیانرا باطل مینماید که در روی زمین
غیر از دین او که دین خداست دیگر دینی باقی نمیماند و در هر جای
دیگر میفرماید قائم با بر سوار میشود و با سمانهای هفتگانه بالا میرود و در زمین
هفتگانه میرسد که هیچ طبقه از آن زمینها معمور و آباد نمانده و دنیای

انها خراب و در جای دیگر میفرماید جمیع حصارها و قلعه ها را فتح میکند و در جای دیگر میفرماید چوب بیدق قائم از ستونهای عرش خدا است و در بعضی احادیث چنانکه بعد ذکر خواهیم کرد میفرماید که اینها را برای خوشحالی شما شیعیان ائمه فرموده اند و در چند حدیث دیگر میفرماید قائم که ظاهر میشود تیر سد که شکش را پاره کنند چنانکه گروند و در حدیث دیگر میفرماید که علامتی که از یوسف دارد سجن است و در جای دیگر میفرماید قلعها و حصارها تا یکه فتح نماید و لهای مغفل را فتح مینماید و در جای دیگر میفرماید حضرت صاحب بقدر نوح عمر مینماید و در اغلب احادیث است که او غایب شده در آخر الزمان خروج مینماید و از طرف دیگر چند حدیث دلالت دارد که صاحب الزمان بمیرد و بعد زنده میشود و قیام بامر مینماید چنانکه شیخ طوسی از ابی سعید خراسانی روایت کرده او گفته بخدمت صادق عرض کردم بچه سبب قائم را قائم مینامند فرمود زیرا که قیام میکند بعد از انکه بمیرد و بامر بزرگی قیام مینماید و همچنین ابی بصیر روایت کرده که از ابی جعفر شنیدم میفرمود مثل امر مادر کتاب مثل صاحب حمار است که خدا تعالی او را صد سال بمیراند بعد از ان زنده اش گردانید همچنین مؤذن مسجد احمر روایت کرده که از صادق پرسیدم آیا در کتاب خدا امر قائم را مثل چیست فرمود آری آیه صاحب حمار است آمانه الله مائه عام ثم بعثه پس ای برادر من احادیث چند مختلف و متضاد شده اگر بجوانب سیم انها را قبول کنیم بدون تاویل ممکن نیست بجهت اجتماع نقیضین و اگر همه را

رد کنیم ابطال دین لازم میاید پس بقاعده عقل و انصاف این است که انچه بعقل و بقاعده معتاده و متعارف نزدیک است قبول نمائیم و مابقی را تاویل و توجیه نمائیم چنانکه خودشان فرموده و نموده اند از کتب سابقه مطلب دیگر نیز معلوم میشود و آن این است که اغلب انبیاء بیان این نموده اند که دین ایشان تا قیام قیامت منسوخ نخواهد شد حتی در حق حضرت یوسف مردم این اعتقاد را داشتند که پس از حضرت یوسف خداوند پیغمبری مبعوث نخواهد فرمود چنانکه آیه مبارکه در سوره مومن است باین مطلب ناطق است که میفرماید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ و همین قسم چندین جای توریه شعر بر این مطلب است که تا زمین و آسمان بر جا است کلام من بر جا است و دین من تا قیام قیامت باقیست و قول مسیح هم که غیر قریب گذشت که وَالسَّمَاءُ وَالْأَرْضُ يَزُولَانِ وَلَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ و در اغلب جاهای انجیل باز قریب بهمین عبارت است همین قسم در دین محمد مصطفی ص که مشهور است تا قیام قیامت دین من باقی است و هر یک از اینها سعی داشته و منظوری داشته اند که همه نمی فهمند اگر این کلمات بدون تاویل مقصود بوده باشد البته باید همه هنوز بدین موسی ثابت قدم بوده باشند در این صورت یهودیان مهتدی میباشند و بس و لی نه چنین است محبت و معجزه و وقتی قائم شد لابد باید این

کلمات را تاویل نموده مقصود را بدست آورد و آن نیز بسیار سهل است
و اشباه زیاد دارد و این مطلب را هم باید بیان نمود که جمیع علماء
اسلام در کتب خود متوجه شده اند که معجزه بهمانست که خداوند
پیغمبر خود را در ازای میفرماید و کسی نرسیده که غیر از آنچه خداوند با و در ازای
فرموده معجزه دیگر بخواهد اگر آن پیغمبر کرامانی دیگر نیز اظهار نماید از اکرامات
میگویند نه معجزه مثلا معجزه موسی عصا و ید بیضا بوده همیشه بان اظهار نبوت
میفرموده اگرچه چند خارق عادت دیگر هم از ان بروز کرده صادر شده که همه
آنها در قرآن مذکور است آنها جزء کرامات بوده و همچنین معجزات حضرت
عیسی چنانکه در قرآن مذکور است و معجزه پیغمبر عربی هم قرآن بوده
که با عجاز قرآن همه را دعوت فرموده اگرچه کارهای دیگری نیز از قبیل شق القمر
و تسبیح حصاة و اقرار سوسمار و غیره و غیره از آن حضرت صادر شده ولی غیر
از قرآن همه جزء کرامات محسوب میشود چنانکه در قرآن کریم هم غیر از معجزه
قرآن چیزی مذکور نیست وَ در همین سوره بقره میفرماید وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ حتی موافق نص صریح قرآن کویا
اظهار عجز از آوردن معجزه دیگر فرموده چنانکه میفرماید وَقَالُوا
لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ
مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ
كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا و در تفسیر صافی و بیضاوی نیز در ذیل همین آیه بیان

علماء
کلهم اجمعون
باتفاق
واتلاف
اتکون لک بیت من زخرف او
ترقی فی السماء ولن نؤمن
لرقیک حتی تنزل
علینا

بیاید که خلق را نرسد که غیر از آن معجزه که خداوند به پیغمبر ارزانی فرموده
معجزه دیگر بهوای نفس خود بطلبند و فی الواقع هم چنین است آنوقت باید پیغمبر
بازیچه مردم شده هر روزی کسی باید و خارق عادتی بخواهد و او هم موافق
آراء مختلفه فاسده ایشان چیزی اظهار نماید در همین مقام است که میفرماید
لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و حقیقة هم چنین است
أقول این قائل مجهول چون رسیده اند الترام بخاتم الانبیا بودن منافی
با مسلک مهلک او و هم مسلکان او است بلکه عمده دلیل بطلان دعوی
ایشان ختم شدن نبوت بحضرت ختمی مرتبت است و از این جهت بعضی
از این جماعت برای ابطال خاتمیت استدلال بفقره زیارت حضرت خاتم
الانبیاء که میخوانند الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل نموده اند
و حاصل مقصود انها اینست که خاتمیت امر نسبی مانند (ده) که خاتم
آحاد و فتح عشرات است و صد که ختم عشرات و ابتداء مأت است
پیغمبر خاتم است پیغمبران سابق را و فاتح است پیغمبران بعد را که بنا بر مسلک
ضلالت و بهانه ادعاء نبوت از ایشان پذیرفته شود و نیز غرض ایشان
از تخصیص معجزه بموهبتی این است که هر کس از انها مطالبه معجزه میکند
همان چیز را که خود آنها معجزه میخوانند و میدانند بخرج مردم دهند برای اینکه
بجهت مذاکرات معجزه مفتضح نشوند و ما قبل از ذکر جواب مزخرفات
این قائل جواب شبهه که از بعضی نقل نموده ایم میدهیم و بعد از ان متعرض
جواب لاطائلهای این قائل میشویم بعون الله تعالی اما جواب از شبهه خاتمیت
بالنسبه پس میگوئیم که معنی فتح و ابتداء شیئی آنست که قبل از آن چیزی نباشد

الفاتح لما استقبل یعنی خاتمیت بالنسبه

و معنی خاتم باتمام رسیدن آن شیئی است که بعد از آن چیزی نباشد پس نبوت
که یکی از امور است ابتدائی دارد که قبل از آن نبی نبوده مانند حضرت آدم
و انتهائی دارد که ختم میشود بر آن کسیکه شریعت مستمرة الی یوم القیمة و
معجزه باقیه داشته باشد مانند حضرت ختمی مرتبت که دیگر بعد از موجود
شدن شریعت مستمره محتاج بوجود پیغمبر که واسطه رسانیدن شریعت از جانب
حق بخلق متقنند و آمدن پیغمبر لغو و عبث است زیرا که شریعت را حافظین
حوزه آن پیغمبر خاتم که الله سلام الله علیهم اجمعین باشند برای هدایت
آیندگان از بندگان خدا نگاهداری نموده و مینمایند و اگر مبطلین و
ضالین در اثناء وسیله نموده و تغییر و تبدیلی نموده باشند یا بدهند
در زمان ظهور حضرت حجة عصر که فعلا غائب است به بیان ان برزگوار
حقیقت مکشوف میشود **علی الجمله** نبوت از قبیل ده و صد که بدو و
ختم نسبتی داشته باشد نیست زیرا که بدو و ختم در انها متعلق بدو شیئی
میشود و ابتداء عشرات است و ختم آحاد و همچنین صد که ختم عشرات و
ابتدای مائات و نبوت امر واحد است نمیشود برای او ابتدا و انتها و بدو
و ختم فرض نمود مگر اینکه بعد از ختم چیزی نباید **و صاحب زمان**
الغیب اشاره باین امر نموده و بعلاوه اینکه این عنوان خاتمیت اگر
نسبی باشد در تمام انبیا چنین است و فخری از برای حضرت ختمی مرتبت
نیست و حال اینکه این مرتبت از حق جل و علا بعنوان امتنان بآنحضرت
مرحمت فرموده و اکرام نسبی فرض شود امتنان بی محل خواهد شد تا
اینجا معترض جواب آن فضول که خاتمیت را منکر و استدلال بفقره زیارت

بنمودیم اکنون برای جواب قائل مجهول ناچاریم از تقدیم دو مقدمه
الاولی دو نفر معصوم که خالی از خطا و خلل و کذب و دخل میباشند هرگز در
یک امر خلاف یکدیگر سخن نمیگویند پس هرگاه خود آمد و شخص معصوم معین
دو خبر متناقض بدهند و آن بگوش خود بشنود و بفهمد کند که اشتباه در شنیدن
ننموده ناچار است از تاویل کلام یکی از آنها یعنی هر کدام را بتواند تاویل
نماید باید تاویل نماید بمنافات باعصمت آنها که معتقد بآنست نداشته
باشد و هرگاه بطریق نقل آمد و خبر متناقض بگوش برسد که بتواند قدحی در
ناقل باشتباه یا غیر آن نماید که آسوده میشود و هرگاه نتواند باز ناچار
از تاویل ندارد **الثانیه** هرگاه از هر یک نفر معصوم دو کلام متناقض
صادر شود و ممکن باشد جمع مابین آنها به تخصیص و تقیید پس معین است
که جمع آن دو خبر تخصیص نمود مثلا هرگاه حضرت موسی خبر داد بآمدن حضرت
عیسی و بعد از ذلک گفت لا نبی بعدی آنست که تا زمان آمدن عیسی کسیکه پیغمبر
اولو العزم باشد مبعوث نمیشود والا تناقض در کلام شخص لازم میآید چون
این مقدمات را دانستی حال بعرض برادران عزیزم میرسانم این ناقل از در
اختلاف احادیث متمسک میشود بجعل ابو هریره و غیره اخبار در قدح امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام پس باید باین بی چاره گفت که جعل اینگونه احادیث که
متعلق غرض یک ناقد الکلمه مثل معویه برای پیشرفت کارش مربوط بجعل خبر در
علائم غیبت که غرض ناقل اینست که انها را از کار بیندازد و بر تقدیری
که حمل شاه کنیم و بگوئیم ممکن است که غرضی برای جعالی پیدا شود که جعل خبر
در علائم حضور نماید میگوئیم از برای عالم نقاد خبر تمیز مجعول از غیر مجعول

خیلی آسانست و تاکید بعض اخبار بعض دیگر را نیز فارق بین مجهول و غیر مجهول خواهد
شد و از برای این مطلب که صاحب الامر محمد بن الحسن العسکریست که در رکعه ظهور مینماید
خبر معارض و منافی هم نداریم دیگر آنکه چه تنافی است بین این روایت که میگوید
قائم مشرق و مغرب دنیا را مسخر نموده تمام ادیان را باطل مینماید و بین اینکه
فرضا بفرماید با بر سوار میشود تناقضی نیست و هم چنین فتح نمودن آنحضرت
قلعه ها را منافات و مخالفتی با اخبار و احادیث سابقه ندارد و خبر یکه
میفرماید چوب بیدق قائم از ستونهای عرش خداست اعم از اینکه
معنی ظاهرش منظور باشد یا کنایه از یک معقول محققی باشد خبری که مخالف
و منافی با این باشد که در بین نیست و اگر میخواهی بگوئی این خبر که میگوید
اینها را برای خوشحالی شما شیعیان ائمه فرموده اند دلیل بر اینست که انها واقعیت
ندارد و پس اولا ممکن است تمام اینها راست باشد و امام هم که بیان میفرماید
شیعیان از ذکر آن خوشحال شوند ثانیا پس باید خود امام ائمه را تکذیب
کرده باشد اگر تکذیب امام ظهور قائم را صدق باشد پس میرزا علی محمد چه
مزخرف میگوید و مدعی چه مقام است و این قائل نابکار که مثبت مسلک
مهلک بابیه است چه میگوید ظهور قائم سخنی بوده که برای خوشحالی شیعیان
گفته شده و در واقع چنین امری نیست و نخواهد بود چه میرزا علی محمد باشد یا
دیگری عجبتر از همه این مزخرفات این است که میگوید قائم ظاهر
نمیشود و میترسد شکمش را پاره کنند چنانکه کرد مذبابین کلمه میخواهد بر سانند
که این حدیث دلالت بر مهدویت میرزا علی محمد دارد بجهت اینکه
اخبار از پاره شدن شکمش داده شده این بیچاره نمی فهمد که یا باید

ملتزم بکذب این خبر شود یا ملتزم باینکه میرزا علی محمد یا دیوانه یا فاسق بوده
زیرا اگر انکسی که ظاهر نمیشود از ترس دریده شدن شکمش بمیدان شکمش را
از ظاهر شود پاره میکنند پس چون ظاهر شده که شکمش را ندریده ترس او تمام
شده بود برای اینکه برایش معلوم شده بود شکمش را نمیدرند و پاره نمی
کنند مکشوف میشود امام میت که علمش مطابق واقع نبوده و اگر مانند
حضرت سید الشهداء مامور بخروج بود پس خبر یکه غیبت از ترس
پاره شدن شکم بوده دروغ است چگونه از ادلیل حقانیت ادعای
میرزا علی محمد قرار میدهید بقوله چنانکه کردند بجهت انکه معلوم میشود ترس
مناط غیبت نبوده و اگر با مور نبوده بظهور و ترس هم داشته مع
ذلک ظهور نموده پس یا دیوانه بوده کما هو الحق و یا فاسق و شق ثالث ندارد
و از اینکه این قائل مجهول خبر یکه میفرماید قائم شرق و غرب دنیا را مسخر
نموده الخ داخل اخبار مخالف فرض نموده چنین استفاده میشود که این
بیچاره برای اینکه می بیند میرزا علی محمد هنوز طلوع نکرده غروب کرده نه
بشرق رسیده نه بغرب و این مطلب منافی با مقام مهدویت برای او است
میخواهد این روایت را محل اعتناء قرار ندهد دیگر نمیداند که وعده
حق تبارک و تعالی که میفرماید لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ بمقتضای اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلف ندارد و حتما واقع خواهد شد و خبر یملأ الارض
قسطا و عدلا مؤید همین خبر است علی الجمله خبر یکه دلالت
بر اینکه قائم عمر نوح را مینماید مخالف با خبری میت و استبعاد طول عمر
هم منافی طول عمر نوح و غیر او از معمرین که تعداد نموده اند مدفوع

۴ که اگر ظاهر شده

است و ظهور با جمال جوانی هم با چنین عمری برای کسیست که اثر در کائنات
نداشته باشد چه خوش گفت انکه گفت روزگار از وی اثر گیرد
نه وی از روزگار کائنات از وی اثر گیرد نه وی از کائنات و
روایت مشابهت صاحب حمار از این جهت تشبیه شده طول عمر ایشان
حضرت بردن عزیر شده باشد حزر بجائی ندارد و چنانچه روایتی که
میگوید میمیرد و بعد زنده میشود هم از قبیل تشبیه هر کست و حزری ندارد
چنانکه جواب را تشبیه بموت در دعا برخواستن برای نماز شب که میگوید الحمد
لِلّٰهِ الَّذِی اَحْیَانِی بَعْدَمَا اَمَاتَنِی وَاِلَیْهِ النُّشُورُ نموده اند
و همینگونه تشبیهات جزء تاویلات نیست بلکه آوردن استعارات و کنایات
در کلمات و محاورات از محسنات بدیعیه محسوب است و هر شخص که مانوس
بزبان عرب باشد این عبارات را خوب میفهمد و سخن میشمارد و حاصل مطلب
انکه نظر بصحت این تشبیهات تشبیه عیسی حضرت حجت بردن صد ساله عزیر پیغمبر
و معین نمودن عمر انحضرت را تشبیه بعمر نوح بهترین ادله بر طول غیبت
و بطلان ادعاء مهدویت از میرزا علی محمد که مبدء و منتهای عمرش معلوم
و مشخص است میباشد و محتاج بادله دیگر نیستم و مع ذلک از جواب گوئی
تمام مزخرفات این قائل نخواهم گذشت پس میگوئیم این قائل غافل از تکثیر لاطائل
ادعائش اینست که پیغمبران ادعاء خاتم النبیینی نموده و گفته اند که دین ما
تا قیام قیامت نسخ نمیشود اولا طرفی برای اثبات این مطلب استشهاد بآیه
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ الی آخره مینماید در حالتی که گفتن مردم
بعد از رحلت حضرت یوسف علیه السلام چه ربط بگفتن انبیاء خود یوسف

دارد آیه در مقام مذمت مردم است که در زمان حیوة و زندگانی حضرت
یوسف با اینکه معجزات اظهار مینمود مردم شک در او داشتند بعد از
مردنش میگفتند رسول مخصوص یوسف بود و دیگر پیغمبر نخواهد آمد و معین است
که این مطلب مربوط بمدعای این قائل نیست و ثانیاً انچه نسبت بانبیاء
سلف میدهد از گفتن و ادعاء خاتم النبیینی و اینکه دین ایشان تا قیام قیامت
منسوخ نخواهد شد چون شخص معینی را از انبیاء بدست نداده و معین ننموده
تکذیب میکنیم خاصه با آن آیه زبور که شنیدی که خدا بانبیاء راست
گفته و شریعت را تا بدانند مردم انکه عیسی پسر است نه پسر خدا و ما نیز میگوئیم
بر فرض کسی گفته باشد لا نبی بعدی و تا قیامت دین من باقیست این شخص
اگر ظهور پیغمبر بعد را خبر داده چون معصوم است اخبار بظهورش مینمود و تاویل
نمود باید گفت که مرادش از نبودن پیغمبر بعد او این است که تا زمان ظهور آن
پیغمبر دیگر پیغمبر مرسلی نخواهد آمد و مراد از قیام قیامت قیام قیامت صغریست
که ظهور نبی بعد باشد و این تخصیص و تقیید در کلام یک نفر از قبیل اَلَهٰکُمْ عَلَی کَثِیرٍ
اِلَّا ثَلٰثَةٌ است و هرگاه این پیغمبر که گفته لا نبی بعدی اخبار بظهور پیغمبر بعد
نموده باشد و پیغمبران قبل از او اخبار بآمدن پیغمبری بعد از او داده باشند
چنانکه حضرت موسی خبر داده است که بعد از عیسی محمد میآید پس باید بهمین تخصیص
و تقیید را برای رفع منافات و دفع تناقض بین کلام او معصوم نمود چنانکه
در مقدمات اشاره بان نمودیم و در فرمایشات بعض انبیاء که فرموده اند
کلمات ما زائل نمیشود تا قیام قیامت مقصود این نیست که نسخ بشریعت ما وارد
نمیآید بلکه مراد این است که دعوت ما مردم را بسوی حق زوال ندارد و همیشه خواهد

بود یعنی هر پیغمبری را لازمی که بیاید جز توحید و بیان صفات جلالیه و جمالیه
و نشان دادن طریق سعادت بدیه چیزی نخواهند گفت و در توریه
در چند آیه خبر از آمدن پیغمبر بعد میدهد با این عبارت که پیغمبر میآید از انجام
گفتگو کند و با او بهست شریعت سهله و اسم بزرگ از اینکه گفتگو در آغاز
میکند شاید برای وضوح امر باشد که تا کسی گفتگو از آغاز نکند بانجام
نمیرسد و نکته اختصاص مذکر امنیت که تفاصیل بعد از موت از
عوالم قبر و برزخ و حشر و نشر و جنت و نار هیچ پیغمبری مانند حضرت
ختمی مرتبت بیان نموده تا اینمقام انچه لازم بود برای آگاه نمودن
برادران و بعضی از مذخرفات متعلق بنجاست بعرض رسانیده اشاره
بجواب شبهات معجزه خواهم نمود پس عرض میکنم در مقدمات سابقه
اشاره نمودم که معجزه گاه موهبتی فقط و گاه اقتضائیست که هر کس هر چه بخواهد
برایش بیاورد مذجمع میشود مانند معجزات حضرت ختمی مرتبت که دارای هر دو
جنبه بود معجزه موهبتی و اقتضائی هر دو را جمع نموده قرآن معجزه موهبتی
و سایر معجزات اقتضائی بود ولی شرطست در معجزه موهبتی اینکه تمام
خلق از مثل ان عاجز باشند و عجز انان معلوم شود نه اینکه شخصی مدعی یک
امری بگوید معجزه من از جانب خدا امنیت و اعلب مردم نه بینند
مثل ان را می توانند بیاورند مذکر در این صورت شخص مدعی جز صرف ادعا
چیزی در دست ندارد زیرا که معجزه و اشتن او فرع بر آنست که آورده معجزه
باشد و مفروض امنیت که معجزه بودن آنهم بنفس ادعای او است و کسی
قبول ندارد و معجزه بودن آنرا الا قلیلی که از جهالت و حماقت و بلادت

در حکم انعام باشند مثلا معجزه بودن قرآن را افصح فصحاء عرب مثل
صاحبان سبعه معلقه بکعبه تصدیق نمودند و از تاریخ نزول قرآن
مدای لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا بگوش
دوست و دشمن میرسد واحدی قدم جرئت بمیدان نمینهد اما بیان زشت میان
میرزا علی محمد را جزء ادعاء او معجز بودنش و قبول بعض احمقهای بی غرض
و شیاطین با غرض در خارج تحقق ندارد تا تمسک این قائل بایات باهرات
و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا الی آخر آیات با اینکه خود پیغمبر
اظهار عجز از اتیان بمعجزه نمود پس غلط واضحی است و لا عجبت اینکه
این قائل آوردن پیغمبر شق القمر را و تسبیح حصا و غیر بها را قبول نموده و
اینها مسلما معجزات اقتضائی بوده از اینکه این قائل اسم این را کرامت گذارده
و معجزه موهبتی را معجزه نامیده تغییر در واقع حاصل نمیشود و خواهش
کننده شق القمر وقتی که مطلوب خود را بعینه دید معجز بودنش در نزد
او مسلم است یعنی کسی چنین کاری نمیتواند نمود تو اسمش را کرامت بگذار
و ما انا پس بجهت اینکه معنی قل سبحان ربی هل کنت
الا بشرا رسولا این نیست که من عاجز از اتیان بمعجزه هستم والا معجزات
دیگر را که بخواهش متعنتین اظهار فرموده تکذیب این اظهار عجز نمیبود و
چگونه میتواند آن کسیکه مکرر بر مکرر خرق عادت از روی خواهش مردم
از او صادر شده اظهار عجز نماید بلکه مراد از قل هل کنت الا
بشرا رسولا اینست که من تابع اراده خود نمیباشم هر کس هر چه از
من بخواهد اگر مشیت و اراده ام متعلق باوردن آن باشد خواهم

اورد و بجبار مرا واصحر اینکه من خود را بازیچه قرار بدهم در
موضعی که مصلحت دانسته کرده ام و باز هم در زمان و موقع خواهم
کرد اما تابع اراده شما که هر وقت و هر چه بخواهید بیاورم نخواهم بود
و این معنی هیچ دلالت بر اظهار عجز ندارد و اینکه میگوید در تفسیر صافی
در ذیل همین آیه میفرماید خلق را نمیرسد که بغیر از معجزی که خداوند
به پیغمبر ارزانی فرموده از او بخواهند سخنی است مقبول اما نسبت
بانبیائی که معجزه ایشان منحصر بود بموهبتی مانند ید بیضا آیات موسی
پس معین است که غیر از معجزه موهبتی را ادعا نموده و چیزی را که
کسی ندارد و البته طلب کردن از او معنی ندارد و اما کسانی که دعوی معجزه
غیر موهبتی شده باشد باز خلق حق الزام او را به آوردن غیر موهبتی
نخواهند داشت بلی جایز است برای اینها تمنا و خواهش و از برای
پیغمبر اجابت و همراهی و هرگاه استماع از آوردن نماید دلیل عجز او میشود
والا کذب او در دعوای توانستن معجزه اقتضائی لازم میاید تا این مقام
روی سخن با این قائل ناقابل بود در ایجاز روی سخن بسوی تمام مردمان
از هر طایفه و هر مذهب و بایشان عرض میکنم ایکاش بچندی در جهات
معجزه بودن قرآن غور رسی و تجسس و تفحص میکردند و ملتفت میشدند
که اختصاص ندارد معجز بودن قرآن بفصاحت و بلاغت یا بنغایر
اسلوب آن با کلمات عرب یا بیان تاریخ مردمان چند هزار سال قبل و غیره
و غیره و عدم انحصار جهات معجز بودنش نیز از معجزات او است در
این صورت کدام انصاف قبول میکند که بگوید قرآن معجزه است و

بیان هم خوبست در این مقام آنچه بعض علماء عصر در وجوه اعجاز
قرآن نوشته اند ذکر کنیم که اسباب زیادتی بصیرت در حق قرآن و کشف
فصاحت بیان شود جهات اعجاز قرآن در نزد هر قومی که غایت الکمال
را در هر فنی و جهتی دارا باشند و در جهت دیگر نباشند آنچیز را که در آن
کامل است فقط معجزه میدانند و در نزد کسی کامل در جهات باشد از کل
الجهات قرآن را معجزه میدانند مثلاً کسی که اهل علم و کامل در علم و فصاحت
و بلاغت و محسنات بدیعیه دائما مشاهده می نماید که در هیچ شعر مانند یا خطبه
یا خطابه مانند و نظیر آنرا سراغ ندارند لهذا فصاحت و بلاغت و
امور متعلقه بالفاظ را اعجاز میدانند و کسانیکه در دقت و لطافت
معانی کامل اند و مهارت دارند چون دقت و معانی قرآن را مشهور
میکنند که مثلش را در هیچ عبارتی ندیده و یا ندارند و هر چه در مقام
تفحص بر میآیند می بینند نمیشود نظیر آنرا پیدا نمود جهت اعجاز را دقت
معانی قرار میدهند و حکما و اهل توحید و عرفاء و اهل توحید که مهارت
تامه در فنون حکمت و علم توحید دارند چون بیانات متعلقه بحکمت و
عرفان و توحید را در قرآن ملاحظه میکنند و می بینند عقول عقلاء
و حکما سابق بر قرآن آنچه گفته اند و فهمیده اند کوتاه بوده و در آنها
الحقیقه بجائی نرسیده و لاحقین که پس از ورود و نزول قرآن آمده اند
آنچه گفته اند فی الحقیقه اقتباس از قرآن نموده اند لهذا این جهت
را اعجاز قرآن قرار میدهند و جماعتی که یک ذوقی از برای حسن و قبح
اسلوب محاوره و ترکیب لفظ و معنی در محاوره دارند که اسالیب

را با یکدیگر ملاحظه میکنند اسلوب کلامی را بر دیگری ترجیح میدهند بر
حسب ذوق اسلوب شناسی لهذا اجماع است اسلوب قرآن را که
مانند ندارد و باین اسلوب کلامی دیده نشده و اگر کسی تقلیداً
بخواهد باین اسلوب سخن بگوید تقلید بودنش و فضاحتش آشکار است
حیث اعجاز اسلوب را اقرار میدهد و اگر دارای کاملیت در علم خوض
و اعداد و خواص القرآن داشته باشد از حیث اعجاز اقرار میدهد

و اگر کسی احاطه بجوامع معانی قرآن نماید از حیث اخبار از ماضی
که متکفل آن علم تاریخ است از شخص امی که خبری از آنها نداشته
و از حیث اخبار از مستقبل جز علم غیب خبیری متکفل آن نیست و از
حیث دلالت بخیر و شر در موقع تفأل و استخاره و از حیث عزت
و طول عمر و وجاهت در بین خلایق از برای قاریان قرآن و از حیث
استدلال هر صاحب مذهب یک آیه از برای مذهب خود در حالتی
که مخالف استدلال از برای خلاف آن همان آیه نموده و هر دو طایفه در
دلالت آیه بر مرادشان تردیدی ندارند و بهیچوجه در معجز بودن
آن شک و ریبی نخواهد بود و جهات معجز بودن او را غیر قابل از برای احصا
و استقصاء خواهند دانست ماگجا و علم قرآن مجید حق چه فرموده
است این قول سدید خواند بر احمد سراسر انچه بود پس علی را
بهر فهمش آفرید جز علی و آل آن زوج بتول فهم قران
را مدار از کس امید میتوانم گفت جبریل امین زین کحل
گلزار یکبوئے شمید چون امین وحی حق محروم ماند کس بچال

فصل سیم

قال القائل فصل سوم در اظهار

علی این کل بخید معجزه حضرت و اینکه در اغلب از منه و ایام علمای ظاهر مانع هدایت
مردم بوده و عداوت مینمودند بعد از بیان و اثبات این مطالب
عرض میشود که چنانکه با باطهر عریان فرموده بهر الفی الف قدی بر آید
در حوالی سنه یکهزار و دویست و شصت که هزار سال بعد از زمان ائمه
علیهم السلام بود موافق حدیث مفصل که پس از این مذکور خواهد شد که فرمود
فی سنة الستین ینظر امره و یعلو ذکره **و اخبار** سایر مخبرین که در جای
خود بیان خواهد گردید نقطه اولی روح ماسواه فداه صلی الله علیه و
علی دلائه و اصحابه ظاهر شده و اظهار امر خود فرموده و برطبق
ادعای خود اظهار معجزه نموده و کسانیکه طینت علیینی داشتند فوج
فوج بشرف بوس حضرت خدا مشرف و مباهی گشتند و اغلبی اعراض
نموده تکفیر نموده **انک لمجنون** گفتند و ان معجزه این بود که
در روزی با کمال سرعت و سهولت دو هزار بیت که تقریبا عبارت
از یکصد هزار حرف باشد بهمان ایات و خطب و مناجات بدون
حک و اصلاح بی فکر و تامل بطوریکه هیچ قلم نگاه نمیداشته و همیشه
مطالب حاضر و دوشش بر گردش قلم داشته از روی فطرت بدون
تقلید کسی اسباب این اکتساب باشد بیان و تحریری فرمودند که انسان
از ملاحظه آنها حیران میشود و با آواز بلند میفرمودند که این معجزه مبنیت
هر کس میتواند بنویسد و ایتان بمثل نماید احدی پیدا نشد جوابی از
امر مطلب بگوید و در جواب حرفهای نالایق زده با نواع اذیت و

از آزار انجناب را رنجانیده میگفتند انچه به پیغمبر عربی نسبت میدادند که
اِنَّكَ لَمَجْنُونٌ و اغلب سخریه و استهزاء مینمودند سبحان الله در کمال
غفلت و بی تدبری در آیات قرآن تمام انچه به پیغمبر بی نسبت داده بودند
باین جوهر شافع و نور پاک از سالها در انتظارش بودند و میگفتند که
آیا آن خلاصهٔ موجودات کی ظهور خواهد نمود که او را نصرت نموده که ما ها
در راهش انفاق نموده جانها در سبیلش ایثار نمائیم بالاخره بجنونش
نسبت داده استهزاء نمودند یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و احدی از مظاهر
قدسیه و مطالع احدیهٔ طاهر نشد مگر انکه باعتراضات و انکار و
احتجاج ناس مبتلا گشتند قدری تامل و تدبر در سورهٔ مبارکهٔ هود بفطرت
اصلیه بفرمائید کفایت میکند از جملهٔ انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال
عباد را بوادی این روح دعوت فرمود احدی انحضرت را اجابت
ننمود بقدری ایذاء و اذیت بران وجود مبارک وارد می آوردند
که یقین بر هلاکت انحضرت مینمودند و تا چه مقام سخریه و استهزاء
بان حضرت نمودند وقتی که کشتی میساخت چیزها باو از جنون و غیره
نسبت دادند که خداوند میفرماید كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ
يَسْخَرُونَ مِنْهُ باید قدری تفکر نمود که سبب چه بود که آن مردم که اغلب
علماء عقلاء بودند باین قسم اعتراضات و سخریه ها نموده و حتی از
جستند و از زلال چشمهٔ ایمان مشروب بخشهٔ اهتدا نیافتند تا
بالاخره از راه آب بدار البوار شتافتند و چرا بقدر وعدهای

الهی تخلف واقع گشت حتی پس از وعدهٔ عذاب صریح هفت مرتبه امر شد که این تخمها
را بکار پس از انکه درختش بار و رشد عذاب نازل میشود هر دفعه پس از
بار و رشدن درخت خطاب رسید که مجدداً تخم اندرخت را بکار
پس از بار و رشدن عذاب نازل میشود در هر دفعه جمعی از ایمان برگشته مرتد
شدند تا اینکه نماند مگر هشتاد نفر و کسری که بقیه مرتد شدند حضرت نوح
را تکذیب کردند همین قسم بود امر هود و همین طور بود دعوت صالح علیه
السلام که هر چه بیشتر دعوت میفرمود نفرت مردم بیشتر میشد تا بالاخره
گفتند یا صالح قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا
أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا
تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ و ایها دعوت بجال القوم فائده نبخشید
تفصیل حال حضرت ابرهیم و حضرت شعیب و موسی نیز مفصلا مسطور
است سُبْحَانَ اللهِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى
أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ
ای حبیب لبیب قدری تامل و تعقل نما که سبب این افعال چه بود که با این قسم
با طلعات جمال ذوالجلال سلوک و رفتار نمودند و هر چه در آن از منه سبب
اعتراض و اعراض ان عباد بود حال هم همان چیز باعث احتراز و
اغماض میشود اگر بگوییم حجج الهی تمام و کامل نبوده این کفر است صریح
زیرا که این بغایت از فیض و رحمت منبسطهٔ حضرت خداوندی دور است
که شخصی را از جمیع عباد برای هدایت خلق خود برگزیند و با دو حجت
کافیه و دلایل و براهین وافیه عطا نفرماید و با وجود این خلق را از

علم ایمان با ایشان معذب فرماید و حال آنکه لم یزل و لا یزال فیض او جاری و امطار رحمت او از غمام عنایت بلب تشنگان وادی غوایت و ضلالت نازل بوده که از رحمت کامله و نعمت شامله او سیراب شوند پس این انکارات عنیت مگر از غرور یکه از انفس خبیثه ظاهر شده در صحراهای بعد و هجران سیر نموده و بظنونات باطلهٔ خود و آنچه از علمای نادان پرغرور خود شنیده اند بان تاسی نموده لهذا جز اعراض خیالی ندارند و غیر از اعتراض مقصودی اجری نمینمایند و در جمیع عهود معرضین علمای ظاهر بوده اند که محض دنیا طلبی چند مطلب یاد گرفته از انصاف بولی مذاشته اند و همیشه اعلم هر قوم اعرض و اغرض ایشان بوده چنانکه در زمان ظهور حضرت عیسی شنیده اید که علمای یهود چه کارها که نکردند تا بالاخره گردند آنچه کردند و در زمان نقطه فرقان ابوجهل که از کثرت علم و دانائیش ابوالحکم میگفتندش و داناترین اهل مکه بود بجب ظاهر عداوت و نفرت او ذتیش بیشتر از سایرین بود که ابوالحکم نامش بد و بوجهل شد بخصوص در این ظهور که از حضرات ائمه و سایرین نص صریح وارد شده که علماء او را انکار نمایند چنانکه حدیثی که در عوالم است مشعر بر این مطلب است که میفرماید یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید تا آنکه میفرماید و اکثر اعدائه العلماء و هم چنین در اربعین است یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام جدید یدعو الناس و لا یجیبه احد و اکثر

اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الخ و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و مجلسی در جلد سیزدهم بحار در صفحهٔ دویست و پنجاه و هشت از حضرت صادق روایت مینماید که رسول خدا میفرماید که بعد از این زمانی با من میآید که در آن زمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسمی و از اسلام هم مگر اسمی که خود و شیعه از بان میباشند و حال آنکه ایشان دورترین خلایق اند از آن و مسجدهایشان معمور میشود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است فقهاء ایشان بدترین فقهاء زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد و از این قبیل احادیث بسیار است که در جای خود ذکر خواهد شد و نیز محی الدین عربی در باب سیصد و شصت و ششم از فتوحات مکیه بعد از تفاصیلی مینویسد و اذا خرج هذا الامام المهدی فلیس له عدو مبین الا الفقهاء خاصة فانه لا یبقی لهم ریاسة و لا یتمیز عن العامة بل لا یبقی لهم علم بحکم الا القلیل تا اینکه میگوید فلقد اخبرنا انهم یقتلون فی بلاد العجم اصحاب المذهبین و یموت بینهما خلق کثیر از این قبیل اخبار زیاد است که اگر میخواستم همه را ذکر نمایم مطول انجامیده و اسباب ملال خاطر میشد حال ملاحظه فرمایند که ائمه چه چیزها را بیان فرموده اند و تو چگونه در تیه ضلالت حیران و در وادی غوایت سرگردان مانده و عجب اینست که در زمانیکه در برتر و بسعد و علماء حکم کردند که آن حضرت روح العالمین فداه را چوب بزنند محض سیادت و انچه از جناب

دیده بود مذاحدی از فرّاشان غضب باو جوشکم و لسعه اقدام بان عمل
قبیح نمودند باز نوکرهای نظام العلماء و شیخ الاسلام باین امر قبیح
اقدام نمودند بعین مثل نوکرهای سندی بن شاهک که بحکم هرون
الرشید حضرت موسی بن جعفر را چندی هر روز از محبس بیرون
آورده صد تازیانه میزدند و باز بحبس میبردند وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ
يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا
فَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ علماء هرون
الرشید که معاونت علم سندی بن شاهک هم معلوم هست که از شیخ
الاسلام و نظام العلماء کمتر بود هر چه بود اقلا مثل کتابیکه نظام العلما
در حدم عصمت عایشه نوشته و بطبع رسانیده که نوشته بود که از کثرت
فضایحی که در آن بود دولت حکم بجبس ان کتب نمود اوّل و
این قائل شباد چنانکه سابقا دانستی ابتداء مقدماتی از برای انکه اعتنائی
بعلمائم ظهور نشود فقط اظهار معجزه کافی در اثبات مدّعای مدّعی نبوت یا امامت
است تقدیم نموده و بعد از آن اظهار خاتمیت را امر غیر قابل از برای
اعتنائی فرمود و برای اینکه هر گاه بخواهد میرزا علی محمد را بمقام پیغمبری
برساند بتواند و دلیل کند مقدماتی چیده و از برای اینکه کسی حق
ندارد از مدّعی اعجاز می بخواهد غیر انچه را که او خود بگوید معجزه من
موهبت الهی است این است تمهید مقدماتی نمود اکنون برای کوفتن نتیجه
که میرزا علی محمد ادّعای مهدویت نمود و معجزه موهبتی خود را
بهمه کس نشان داد این فصل فصیل سراسر جعل و تدلیس را مینویسد و از

انچه سابقا در باب جعالی و تحریف احادیث و تقطیع آن بعرض رسانیده ایم معلوم شد
که این مرد چگونه جعال بیمثال است و قبل از بیان طراری او این نکته را
خاطرنشان برادران خود مینمایم که اولا این قائل هنوز طریقه محاوره را باید
نگرفته مانند میرزا علی محمد بسر چه بقلبش میاید بدون مینویسد و جهات فساد
از او منتفی نمیشود مثلا مینویسد بعد از اثبات این مطالب عرض میشود باید از
این قائل پرسید مشار الیه مطالب اگر اظهار معجزه در اینکه در اغلب از منه
علماء ظاهر مانع از هدایت مردم بوده و عداوت مینموده باشد که هنوز
اثبات آن ننموده تا بتوانی بگوئی بعد اثبات اینمطلب بلکه برای افتتاح سخن
این دو کلمه را گفته و اگر مشار الیه امور سابقه است که برای نتیجه گرفتن
تقدیم المقدمات نموده پس بایستی بگوید بعد از تقدیم مقدمات سابقه عرض
میشود و بعلاوه این قائل که میگوید علما ظاهر مانع هدایت بودند با اینکه شبهه
نیست ظاهر شریعت را انها ترویج میکنند و هدایت میکنند کدام هدایت
که ایشان مانع هستند و علمائیکه مانع نیستند و عداوت ندارند علما باطن یعنی
عرفا و صوفیه اند یا غیر ایشان اگر بگوید عرفا و صوفیه مانع از هدایت نیستند چرا
یک نفر از رؤساء ایشان اعتنا بان طور نکرده و جبهه طعن و لعن چیزی
مسموع نشده و دیگر اینکه چهار صد نفر از علما که نوشته قذالکاری کرده اند
خون خود را در این راه ریخته اند از علماء ظاهر بوده اند یا باطن اگر بگوئی از علما
باطن خلاف و دروغ بودن ان ظاهر است و اگر بگوئی از علماء ظاهر بوده اند
پس معلوم میشود که علماء ظاهر مانع از هدایت نیستند عداوتی ندارند بسته است
بمقدار عقل و کفایت و درایت و دیانت و شرارت و اغراض نفسانیه

ناقل

ای ابا بردم که برای دنیا و طلب دنیا خود را بهلاکت انداخته اند و بعضی
نائل مقصود شده اند و انچه از بحار در باب قدح فقهاء و آخر الزمان نقل میکند
اگر مراد از آخر الزمان زمان ظهور مهدی است که بقول تو میرزا علی
محمد که ظهور کرد چهار صد نفر از فقهاء ایمان باو آوردند پس معلوم میشود فقهاء
که بعبارت جمع اوا شیعه صحت ندارد و علی الجمله این قائل معارضات
کلام خود را ملتفت نیست و مع ذلک بشیادی متمسک بیک شعر و مصرع
باباطاهر عریان میشود و مصراع دیگر را که اگر ذکر نماید بطلان مدعای او را
میرساند اسقاط نموده باباطاهر میگوید بهر الفی الف قدی بیاید
الف قدم که در الف آمدستم و مراد او مقام قطبیت خود او است
و البته نظر باینکه یک الف قد در الف میاید انکس خود را قطب زمان
فرض نموده پس هرگاه فرض کنیم که میرزا علی محمد در زمان او بوده بضرورت
خود را قطب وقت معرفی مینمود باباطاهر از این دو نفی مقام قطبیت
از او میکرد فضلا از مقام مهدویت اگر کلام او که استدلال بفرد
اولش این قائل نموده صحیح است پس نفی قطبیت از میرزا علی محمد هم صحیح
میشود و هرگاه دروغ گفته است پس استدلال بکلام او چه معنی دارد
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ در حق این قائل نسبت
به کلام این صوفی صافی صادق آمده باید باین قائل گفت اگر بتبعیت عرفاء
و صوفیه میکنی دانسته را کسی میداند در همه چیز بتبعیت آن ایشانند اهل صدق
و صفا و تو فقط برای جمالی و شیادی و صورت سازی خود را مهیا کرده و
هر فنی از دین و دنیا میزنی عرفاء و صوفیه حرف را چیزی نمیدانند و میگویند

کرد را بیار کرد گفتار نکرد و اگر کسی از سیره و طریقه آنها سؤال کند میگویند
رسیدنی است پرسیدنی نیست و میگویند بشوی اوراق اگر همدرس
مائی که درس عشق در دفتر نباشد تو که مدت علماء ظاهر
میکنی و خود را اهل باطن فرض کرده و با سم دلسازی از برای دین کتاب
مینویسی چرا بجمالی و دروغ و تحریف احادیث و اخبار میپردازی و از
انجائیکه مولی کبحت کرده خبر یکه میگوید قائم عمر نوح دارد مینویسی
و در همان جای دیگر میگوید که میرزا علی محمد بیست و چهار ساله بوده و تصور نمی
کند که خبر معارضی از برای این خبر قائم با این خبر کسی در جائی نقل نکرده و
میرزا علی محمد و مسقط الرأس و مولد و موطنش معین است چگونه ان
عاقل او را حجت عصر بداند و بگوید وحی و روح ما سواه فداه عجبتر
اینکه شعر باباطاهر بهر الفی الف قدی بیاید که ظاهر بیاید این است
که الفنا گذشته است که در بهر الفی الف قدی بیامده است و لفظ برآید
تصحیف و تحریف این قائل است برای اینکه استدلال بان نماید و یک
الف که محل حاجت او است درست کند یا اینکه در نسخه او دیده است
غلط بوده باباطاهر که میگوید بهر الفی الف قدی بیاید بعنوان مسلمیت این
امر میخواهد معرفی خود کند و خود را مرشد و قطب وقت کند و قرار دهد
اگر لفظ برآید یا بیاید بجای بیامد باشد از امر غیر محققی خبر داده و اخبار
بامر غیر محقق مثبت مدعای او نخواهد شد و مناسبت بیامد با آمدستم افاده
غلطیت یا تحریف برآید را ننماید و البته هر کس که یک مصراع از یک فرد
شعر را برای تعمیه از بین ببرد تحریف و تصحیف از او بعید نیست بلکه مظنون

است و بهر تقدیر باید بنا بر انکه بیامد نباشد و برآید باشد از این قائل
مستدل باین فرد باید پرسید مراد بابا طاهر از کجا معلوم شد که بهر الف از
زمان بعد از ائمه است و زمان بعد از ائمه یعنی اگرچه مقصود بعد الغیبة
باشد که غیبت امام را قائل باشد که باید میرزا علی محمد ظاهر بعد الغیبة
باشد و معین است که چنین منیت و بعلاوه منافی با زمان بابا طاهر است
که در راس الفی بوده است و هرگاه غیبت امام را قائل نباشد مانند
سنیها چنانکه ظاهر لفظ بعد زمان ائمه افاده این معنی را میکند پس
کلیه اخبار بظهور قائم منتظر یکه پیغمبر ائمه خبر داده اند بی محل خواهد شد
زیرا که همانگس اخبار بظهور نموده ظهور بعد الغیبة تعلایم و اوصاف
و نسب و حسب خاص معین فرموده است که هیچ مطابقه با میرزا علی محمد ندارد
و بابا طاهر هم که خود را قطب وقت معرفی نموده و باید برای میرزا علی محمد
فکر دیگری بکنید و نظیر این تحریف در شعر تحریف در خبر مفصل است
که این قائل نموده که اصل حدیث که مفضل نقل از صادق آل محمد مینماید
این است که فرموده حتی یشبهه لیشتبین امره و یعلوه ذکره
و ممکن است که کسی بگوید این قائل عمدا تحریف نکرده است در کتاب
ممکن است که لفظ شبه سنه خوانده شود و لیشتبین ستین خوانده شود
بهر حال بر تقدیر بکه ستین لفظ خبر باشد و اغماض از اینکه هرچه از اینگونه
اخبار آحاد برسد که ظاهر در یقین وقت معین باشد معارضه با
اخبار یکه صریحا بدکذب الوقاتون که مستفیض بلکه متواتر است
ندارد و یقین اینکه مقصود از سنه تسعین بعد الف و مائتین باشد از

کجا معلوم شد از روی شعر بابا طاهر عریان با از کجا جالی این قائل بدینان
شاید ظهور هزار و سیصد شود یا چهار صد و شصت یا دو هزار و شصت
یا دو هزار و یکصد و شصت و هم چنین در جمیع مراتب اعداد و شصت
میشود فرض نمود یقین وقت دلیل صحیح غیر معارض بخبر کذب الوقاتون
بخواهد و اما اثبات امر بمعجزه که میرزا علی محمد اظهار نموده و این قائل
بان متمسک شده در حالتی که ابدا معتقد نیست بلکه بحر فهای خود از
کثرت تعجب میخند و مقصودی جز اضلال مردم بخوشنودی ضالین
مبطلین و تحصیل ریاست در یک طایفه با اظهار هم مسلکی آنها را تابع خود
میکند مذاق مرکب از چند جزء است یکی نفس سرعت قلم و کتابت
یکی اینکه بلسان آیات و خطب و مناجات بودن یکی اینکه حک و اصلاح
نخواست و بدون حک و اصلاح بودن یکی دیگری تامل نوشتن یکی دیگر
عاجز بودن مردم از اینکه بتوانند مثل او بگویند و بنویسند اما جواب
از معجز بودن تند نویسی پس از برای هر عاقل که در مقام لجاج و عناد در
احتجاج نباشد واضح است که تند کوئی و تند روی و تند دستی که
اهل شعبده مهارت در آن دارند و واضح است که بعیر از آن بتر دستی
میکنند تابع شدت ممارست و پر کاری است و گفته اند که کار نیکو کردن
از پر کردنست و تحصیل اینگونه صنایع را جزء معجزه نمیتوان بشمار
آورد و بر تقدیر اینکه در آن زمان کسی به تند نویسی اشخص بنظر نرسیده
باشد هم منافی با تحصیل این مقام نیست چنانکه در این ازمنه در روزنامه
ستاره ایران خبر میدهد که از تند نویسهای فرنگ در هر ثانیه

یکصد و هفتاد و پنج کلمه مینویسد بدون غلط انشاء و املائی و البته هر گاه
حساب در دقیقه شماری بشود در ظرف سه ساعت اینشخص بیش از صد هزار
حرف مینویسد که تقریبا سه چهار در جه تند دستی اینشخص برتری از میرزا
علی محمد دارد با اینکه در همان زمان خود میرزا علی محمد کسانیکه در مقابل
او تند نویسی کردند بسیار بودند که در کتب مضبوطست و بعلاوه در آن
زمان هم گیوتی نبود که یکروز مستعد میرزا علی محمد مشغول کتابت شده
باشد و معلوم شده باشد دو هزار بیت مینویسد یا خیر ممکن است در ظرف
یکساعت یا نیم ساعت مقداری بنویسد که بالمقایسه گفت تقریبا دو
هزار بیت مینویسد ولی احتمال کلی بلکه قطعا هر نویسنده در ابتداء
امر میتواند بیک روشی چیز بنویسد که بعد از یکی دو ساعت دیگر
نتواند مثل آن بلکه خیلی کمتر از آن بنویسد اما جواب اینکه بمیان
آیات و خطب و مناجات مینوشت و بی تامل مینوشت و غلط انشائی
و املائی نداشت جواب تفصیلی آن بعد مذکور خواهد شد و جواب اجمالی
اینست این گونه آیات و خطب و مناجات که از میرزا علی محمد نقل شده
است فکر و تامل میخواهد الفاظی که نه قواعد عربیت در آن منظور باشد
و نه مناسبت لفظی و نه معنوی تامل و فکر لازم ندارد و هر کسی بنای نا
مربوط بافی بگذارد بی نهایت میتواند بهر زبان و بهر عنوان از شعر و نثر
ترکی فارسی عربی روسی فرانسوی انگلیزی چنانکه در عصر ما شیخ کرنائی
مقابل شیخ شیپور زاده دیدیم که از او هر چه میخواهند از شعر مانثر بهر زبان

عجیبه در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه که میرزا علی محمد در بین
مردم مذکور شد اگرچه او را کشته بودند ولی هنوز صدائی از بهائیها و
از لیها بلند بود و بعضی از معمرین که از زمان او درک نموده و حال هم هستند
نقل میکنند بجهای مکتب خانه ها برای مسخره معجزه میرزا علی محمد که خطب و
آیات گفته که کسی مثلش نمیتواند بیاورد میگفتند ما هم نقشی میکشیم که کسی نتواند
مثل آن بیاورد و علشان این بود که بقلم چهار دانگ یک نقطه پر مرکب در
روی کاغذ مینوشتند کاغذ را دولا میکردند از وسط آن نقطه و آن
محل بین دو انگشت فشار میدادند مرکب بیک شکلی پهن میشد هر کس گمان
که یک نقطه بنویسد و مثل آن نقش بیاورد ممکن نمیشد مقصود از این
حکایت اینست وقتی که کار در تحت قاعده نشد چون از قبیل امور غیر
اختیاریه است حصولش را مناطی نیست و عجز و قدرت از آوردن مثلش
را هم اعتباری نیست و اما اینکه این قائل میگوید که این عمل او از روی فطرت
بدون تعلیم اسباب این اکتساب باشد بوده اگر مقصودش اینست
که مانند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم امی بوده پس کذبی است
واضح زیرا که شاگردی او در نزد سید کاظم رشتی قبل از اشتغال بریاضتش
همه کس میداند و اگر مقصود این است که در ابتداء طفولیت این طور کارها
داشت و سابقه ندانشته است باید معلوم شود که از کجا معارفی
شبانه روزی با او داشته که ببیند او در تند نویسی مشق میکند یا خیر و در
رطب و یابس بی ربط با فتن مواظبتی دارد یا خیر ممکن است که در خلوات
خود برای اینکونه در حیال ظهور و اظهار بوده و مادهٔ خود را برای تند

نویسی مستند و نامربوط بافی دیده لهذا بسی کوشش تکمیل کرده باشد این
صنعت را و حکم نمودن این قائل بانکه این افعال او از روی فطرت
بوده و نه تعلیم دلیل بر آن ندارد و دوم آنکه درس خواندن از برای اینگونه
نامربوط گوئی کافی است و اما آنکه باواز بلند میخواند این معجزه نیست
پس جوابش همین است که بچها در مکتب خانه میخوانند و انشاء الله بعد از
این بخوبی فضاحت این کلمات قائل واضح تر خواهد شد و اما آنکه
میگوید کسی پیدا نشد جواب از این مطلب بگوید جواب آنست که رجوع به
تواریخ جلد قاجاریه ناسخ التواریخ و مفتاح باب الابواب و غیرها اگر
بخواهی لازم است تا بدانی جواب شنیدی و مفحم شدی و اظهار توبه و انابه
هم نمودی تا باو دامیکه گشته نشده بود اگر باز ادعائی میکرد مخفی در
بین دوستان خودش میکرد و شاید اگر گشته نمیشد رفته رفته خودش
بطلان ادعاء خود را در بین مردم منتشر میکرد و کسانیکه باو ایمان
آورده بودند نگذاشتند و اما آنکه این قائل میگوید صفت جنون
باو داده بودند او را قیاس بحضرت محمدی مرتبت و سایر پیغمبران میکند از
کمال بیشرمی و حماقت است زیرا که آنچه از او بروز کرده از حیث ادعاء
و اظهارات از رفتار و مقالات کلا دلیل جنون او بوده و مردمان بیغرض
عاقل و دانائی را میدیدند و میفهمیدند و بحجر و امیکه او را آزار
کردند یا کشتند دلیل بر حقانیت او نمیشود چهل هزار نفر از اصحاب
مسیلمه کذاب را در حدیقه آلرحمن کشتند سجاح مدعیه نبوت را گرفتند
بهیچ مسلمانی کشته شدن انها را دلیل بر حقانیت دعوای انها فرض نکرده است

بر دلیل و محسوس و مصلوب و مقتول نبی ولی نیست هر مدعی خاتمیت و مهدویت
مهدی قائم نخواهد شد اما حدیثی که این قائل از عوالم و اربعین و ثواب
الاعمال و جلد سیزدهم بحار یا کلامی که از محیی الدین عربی نقل نموده است ممکن
است مقصودش اثبات عداوت فقهاء بشخص موعود منتظر در زمان ظهور باشد
و ممکن است که مقصودش تطبیق میرزا علی محمد باب چه در این روایات و
کلام محیی الدین است از علائم انکس که اخبار بظهورش نموده اند باشد و ممکن
است هر دو امر منظور باشد و ما در جواب از عداوت فقهاء اولا میگوئیم
مراد از فقهاء در اخبار اهل بیت و کلام محیی الدین هر عالمی که فقیه میدانند اعم
از فقهاء عامه و خاصه نیست زیرا که عداوت فقهاء عامه با ائمه من اولهم
الی آخرهم امری نبوده که مخفی و مستور باشد و در ظهور میرزا علی محمد علمای
عامه اصلا اطلاع بحدوث چنین حادثه و واقعه نیافتند تا اینکه اظهار
عداوت کنند و از علماء خاصه هم کسی اعتنا باو و کلمات او نکرد مگر کسانی
از طرف حکام و مامورین دولت ایران برای امتحان و فهمیدن بنیاد
و بنیان او مامور گردیدند و یا علمائی که مردم را ملتفت بفساد دعوای
او نظر بمعلوم بودن عدم انطباق با علائم ظهور میکردند و امر او طوری شایع
نشده بود که جز جماعت قلیله دیگر او خبر از دعاء او را شنیده باشند و همین
تشرف فوج فوج که این قائل گفته مثل معنی در بطن شاعر است که کسی ندیده
و نفهمیده فوج چند نفری بوده و ما اینرا قبول میکنیم که تمام فقهاء عداوت با
ظهور امام عصر داشته باشند با عتبار اینکه بوجود این بزرگواران آنها
برچیده و اتباع انها پراکنده میشوند و دفعتا بر کسی از منافرات طبعش ناراضی

وکاره است چنانکه عبارت محی الدین صریح دراین مطلب است و باین
عداوت ناچار فقهاء بیشتر از سایر متفقدین که نفوذشان میشود و بتصویر
خلیفه بعنوان امدن اصل که بدل بذات حصول سبل منه ازبین ساقط
شود ولی این مطلب از جلیل از آر واذیت به پیغمبران وائمه است که
سابقا گرفتاری ایشان دلیل براینکه هرکه مبتلا بذلت وحبس ومغلوبیت
شد نبی یا امام باشد نیست میرزا علی محمد یک مقامی پیدا نکرد که یک مکتب دار
سر محله گمان کند دکان او برچیده میشود که با او عداوت بورزد جای این است
که ما هم شعر مولوی را تحریف کنیم و بگوئیم مولوی میفرماید کار پاکان
قیاس از او بگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر **واما** جواب از
تطبیق علائم با میرزا علی محمد از انجائی که میفرماید کلمات ما مثل قرآن ناسخ
ومنسوخ ومحکم ومتشابه وعام وخاص مطلق ومقید دارد وباید بقواعدین
وقواعد مقرره در فهم مرادات از الفاظ مرکبه وقضایای مرتبه هرجائی
بمقتضای خود رفتار نمود وقول میکنیم این روایات را واینکه ظاهر
میشود کسیکه بصورت جوان است وتشبیه منصبی فرموده اند بجهت اینکه با
اینکه عمر نوح دارد وبصورت جوان ظاهر میشود میباشد پس این خبر
که دلالت براینکه بسبب غیبت عمر نوح دارد بصورت جوان خواهد و از
بنی هاشم وکتاب جدید که قرآن جمع کرده امیر المؤمنین است میاورد
وجدید و تازه بودن آن برای این است که کسی او را ندیده ومراد از کتاب
جدید بیان میرزا علی محمد نیست که این قائل ناقابل میخواهد نسخ قرآن را
بکند وبعد از ظهورش احکام جدید هم میاورد یعنی تفسیرات وتبدیلات

اورا احکام بجهت طول غیبت و نشناختن آن مجتهدین ازاین اختلاف فهم قرآن
واخبار ازبین برمیدارد وحکم خدا را که حکم واقع است اظهار میکند واین
تقیدات را باین اخبار از اخبار صریحة الدلالة که سندهای معتبر دارند
استفاده میکنیم که از جمله اخبار صریحه در تقیید روایتی است که صاحب
کتاب مزارات الانوار روایتکرده از سالم بن سلمه که مردی خدمت
حضرت صادق آل در حالتی که من میشنیدم حروفی از قرآن را که غیر آن طور
بود که مردم میخواندند فرمود مخوان این طور ان طور که مردم میخوانند بخوان تا
وقتیکه قائم برخیزد که آنوقت قرآن را همان طور که نازل شده قرائت میفرماید
وهمان مصحف که حضرت امیر نوشته است بیرون میاورد **و** از این بیان
روایتکرده است که شنیدم از حضرت امیر علیه السلام که میفرمود گویا می بینم
جنبهای عجم را که در مسجد کوفه زده اند و تعلیم میکنند قرآن را بمردم انطور
که نازل شده است عرض کردم یا امیر المؤمنین این قرآن نیست انطور که نازل
شده است فرمودند محو کردند از آن اسم هفتاد نفر از قریش را که با اسم
خود و پدران خود مذکور بودند و اسم ابولهب را باقی گذاردند محض از راه
برسول خدا چرا که عم اکبر و بود و قریب باین دو روایت در دلالت
روایتی است که در همان کتاب از محمد بن سلیمان از بعض اصحابش روایت نموده
است که عرض کردم خدمت امام موسی کاظم علیه السلام جعلت فداک ما میشنویم
آیاتی را در قرآن که در قرائتهای ما انطور نیست ونمیتوانیم که انطور که از شما
بما رسیده بخوانیم آیا گناهی بر ما است فرمودند نه بخوانید همان طور که
تعلیم گرفتید بعد از این کسی خواهد آمد که بشما درست بیاموزد **و** در

خطاب امیر المؤمنین است بقرآن که از آن تعبیر باین کتاب شده است

روایت در باب جمع نمودن حضرت مولای متقیان قرآن را و آوردن بمسجد
و دیدن ابوبکر از او و گفتن که ما محتاج باین قرآن نیستیم و بالاخره فرمودن
آنحضرت که دیگر نمی بینید کسی از مردم قرآنرا تا فرزندم قائم این قرآن را
ظاهر میکند و مردم را امیدوار و کبان عدا میکند و سنت بان جاری میشود
و مؤید این خبر است خبر ابی ثارك فیهم الثقلین کتاب الله و
عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض
که متواتر است در روایت احتجاج که امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بفرمود
رسول خدا قرآنرا بمن داد که قرآنرا بوصی خود و اولی تر از همه بخودم بفرزندم
حسن بدهم و او بفرزندم حسین میدهد و هم چنین یکی یکی تا امام بعد از خود
میدهند تا آخری ایشان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد میشود
سر حوض کوثر و جدا از قرآن جدا نمیشوند پس معلوم میشود از مجموع این اخبار که
صبی بنی هاشم قرآن نازل از پیغمبر که امیر المؤمنین ع جمع نموده و بخط مبارک آن
حضرت است باید بیاید چنانکه همین صراحت روایتی در کتاب عوالم
از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که میفرماید بعد از ظهور قائم فلیدع
الی کتاب الله و سنة نبیه و دعوت میکند مردم را بکتاب خدا و سنت
پیغمبر و بوجب فقرات دعاء وارد از معصوم که مناجات میکند اللهم
جدد به ما محی من دینك و احی به ما بدل من کتابك و اظهر
به ما غیر من حکمك حتی یعود به دینك احکام جدید بر
گردانیدن احکام بتغییر و تبدیل داده شده است پس مهدی موعود که
انتظار قدوم مبارکش را داریم چنین سروریست که باید گفت روح ماسواه

فداه نه میرزا علی محمد که کتابش مجمع مزخرفات و احکام جدیدش مضحکات
صادره از اصحاب سودا و مهملات نیست چگونه میشود که مهدی موعود
غیر قرآن جمع نموده بنظر و خط امیر المؤمنین که کاتب وحی بوده و حکمی خارج
از احکام قرآن و سنت پیغمبر بیاورد و حال انکه بحکم انکه حضرت ختمی مرتبت
خاتم الانبیاء و احکام شریعتش باقیست که باید الی یوم القیمة باقی بماند
باید مهدی موعود احیاء احکام آنحضرت را نماید و از اعجب عجائب
امر این ناقل غافل اینست که در سیزدهم بحار خبر سیأتی زمان لا یبقی
من الاسلام الا اسمه و لا یبقی من القرآن الا رسمه را با
بقیه الی آخر حدیث که بعض از نقل معنی نموده برای ثابت کردن عداوت
فهتا با امام زمان و بدی ایشان و غفلت از این نموده است از اینکه همین
خبر تکذیب ندعای ایشان که مهدویت میرزا علی محمد باشد از چند وجه
مینماید اول اینکه بحدانه در زمان طلوع میرزا علی محمد و اظهارات او چندان
دهن و سستی در اسلام حاصل نشده بود و قرآن هم با کمال احترام محل
رجاء و امیدواری مردمان بوده و بهیچ وجه صدق لا یبقی من الاسلام
الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه نمیکرد و در این عصر و زمان ما که
بالنسبة بان زمان چنین اسلام موهون و قرآن مهجور شده که هشتاد سال
گذشته باز لا یبقی صدق میکند و از آنجائیکه ظهور قائم آل محمد باید در آن
زمان باشد پس معین میشود که میرزا علی محمد بیگانه بوده از این مطالب اظهار
خود و خصما ثانی آنکه بر حسب اذعان و تصدیق خود این قائل غافل
فراموش کننده که در فصل سابق گفته است که چهار صد نفر از علماء میرزا

علی محمد ایمان آورده‌اند و فداکاری نموده از جان و مال و ریاست گذشته‌اند باید
این علماء را علمای زمان گفت لا یبقی من الاسلام الا اسمه و همانست زیرا که فقهای
ازمان باید بدترین فقهاء زیر آسمان باشند در صورتیکه هنوز امر میرزا علی
محمد واضح نشده چهارصد نفر ایمان آورده فداکاری نمودند لابد از فقهاء ایمان
آورنده گان که جز فدائیان نبوده هم بسیار بودند با اینکه اول امر بود که هر
گاه طول میکشد که درست امر او واضح میشد تمام فقها ایمان میآوردند در این امر لازم میداند
که ملتزم شود این قائل با اینکه این خبر دروغ است با اینکه این میرزا علی محمد ازمان
نبوده پس مهدی موعود که ظهورش ازمان است نیست مدعای خودش را
که میخواست باین روایت ثابت کند تکذیب شد و حصلت فائدة اینکه مهدی موعود
ازمان باید احیاء اسم اسلام و رسم قرآن بنماید و کاری کند که زمین پر از قسط و
عدل شود بعد از پر شدن از ظلم و جور و بموجب ادعای تو که او تنها از ارهاستها بر او
وارد کردند و بعد از کشته شدن جماعتی از فدائیان که عدل و قسط که در دنیا
پیدا نشد بلکه ظلم و جور روز بروز بیشتر شد تا اینکه در این بین جنگ بین الملل
واقع شد و شیوع ظلم و جور چنان شد که بوصف نیاید پس بهر گاه مهدی
موعود میرزا علی محمد بود چرا آثار وجودیه او که بتصریح بموجب نقل خودت این
خبر از او نقل کرده ظاهر نشده پس همین خبر بعلاوه اینکه مثبت ادعای تو
نیست تکذیب ادعای تو و اظهارات میرزا علی محمد را مینماید **قال**
القائل فصل چهارم شما در بیان ادعیه و خطب ایاتی که از سماء فطرت
نازل شده و چه بلایا که بمؤمنین و مصدقین وارد آوردند با وجود این بچه
شوق ایمان میآورند و از کاس ایقان شربت شهادت مینوشند

ای برادر مجاهد حال چند آیه که از سماء فطرت بلسان این مظهر بوتیت جاری شده
بیان میشود که ملاحظه و تفکر فرمائی و فکر کار خود را نموده بصراط مستقیم
اهتداء یافته چون برق از صراط بگذری چون در دست این خاکسار
نیست همین چند آیه بدون ترتیب ذکر میشود من کتاب الاسماء الباب
الثانی من الواحد السادس و لتشهدن انّ مثل ظهور قائم
کمثل ظهور محمد رسول الله من قبل کل فی ایام الله یفتنون و قد
خلق الله فی کل نفس آیة من عنده اذا تریدان تستدل بها علی الله
ربها و لتکونن من المؤمنین انّ الذی نزّل الفرقان من قبل
قد نزّل تلک الآیات هدیً و بشری للمؤمنین من یکن ما
علی الارض کلها حینئذ علی مقعد بعد بعید و انّ الذین لا تحلّ
علیهم انفاس انفسهم فوق الارض بغیر الحق ما لکون فسوف
یحکمن الله بالحق بین عباده انّه هو خیر الحاکمین و قد جاء یوم
القیمة بعد اشراطها و کل ذاقدون و قد عرضوا علی الله ربّک
کل الاولین و الاخرین ثم الظاهرین و الباطنین کل علی درجاتهم
فی اماکن حدّهم فبعض منهم عرضوا علی الله بین یدیه و هم مؤمنون
اولئک هم اصحاب الرضوان و اولئک هم الفائزون و بعض قد
عرضوا و احجبوا عمن قد خلفهم و ورّ فهم و اماتهم و احیاهم و
هم لا یعلمون قل لو اجتمع ما فی السموات و الارض و ما بینهما
ان یؤمنوا بالله و آیاته ثم کانوا دین الله موقنین لم یزد علی
شمس الهدی من شیء قل انّ آیات الله لضیائها فی کتاب الله

كل عنها عاجزون ولو لم يؤمنن به من على الارض كلها لم ينقص عن
ضيائها من شيء كل بها قائمون قل ان مثل ذلك الخلق كمثل
المرايا اذ هم في تلقاء الشمس يتوجهون يرى في افئدتهم
مثال شمس المشية وهم بحجة ربهم في الحين ليؤمنون والا لا
ينبغي ان يذكرهم الله ولا لهم قدر عند الله بانهم في كتاب الله
يذكرون الخ الباب الثامن من الواحد السادس في معرفة اسم
المؤلف الخ وان في طول ليلكم لا تستطيعن الى ذلك من سبل
الا من حيث لا تعلمون ولا تعرفون وربما تجلس مع احد وذلك
عرش الحقيقة وانتم لا تعلمون ولكن الله يعلم ذلك ويعرف كل
شيء ولكنكم انتم لا تعرفون بمثل ما قد جائنكم الذين اوتوا الكتاب
محمدا من قبل في اربعين سنة والذين هم قد جائتوا ذات
حروف السبع في اربع وعشرين سنة ولكنهم لا يعلمون ولا
يعرفون هذا هو الذي قد قدر دينهم كذلك انتم في طول
ليلكم لا نقطة الاولى ولا حي الاول تعرفون ولكن يعرفكم الله
نفسه يوم القيمة ويعرفكم حي الاول ان كنتم في ايمانكم من قبل
صادقين فلتؤمنن بهم هذا صراط الذي من قبل ومن بعد
فان امر من يظهره الله لم يكن مثل امر احد كيف قد علم الله
محمدا ايات الفرقان وعلم عليا ايات البيان كذلك يعلم الله من
يظهره الله ايات عزه قل كل عنها عاجزون **خطبه**
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شهد بذاته لذاته بانه

لا اله الا هو الحق في ازل الآزال وانه هو كائن بمثل ما كان
فيما تحدث من الازمان ولا له تغير في شان ولا انتقال
انقطعت الاسماء عن ساحة قرب حضرته وامتنعت الصفات
عن ذكر قدس احديته اذ انه لم يزل كان ولا زال معه عزه
ولا يزال لا يمكن ان يذكر احد في رتبته وانه كما هو عليه في
شان العزة والجلال منفرد في مقام الوحدة والتجرد
ومتعال عن ذكر الاسماء والامثال في مقام الملك والملكوت
اذ ذاتيته مقدسة الجواهريات عن مقام العرفان وان انيته
صمدية المادیات عن مقام البيان فمن ادعى معرفته فقد
جهله لان المعرفة فرع الاقتران وذكر الاثبات بعد الاقتران
ومن ادعى توحيده فقد اقترن معه خلقه واحتمل الافك في
نفسه لانه كما هو لن يوحد غيره ولا يعبد سواه لان ذكر التوحيد
ممتنع في مقام ذكر الوصف وحكم التمجيد لا يظهر في مقام
النعت وانه اجل من ان يوصف بخلقه او ان يوحده بغيره
فسبحانه وتعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو فاشهد الا اله الا
الله وحده لا شريك له كما شهد الله لذاته واولوا العلم من خلقه
في مقام ابداعه بانه الله حي قيوم عالم قادر مختار الذي لا يعزب
عن علمه شيء في السموات ولا في الارض ولا يغادر شيء في
عوالم الامر والخلق ولا لصفة دون ذاته ولا نعت دون
صفاته سبحانه وتعالى عما يصفون واشهد ان محمدا صلى الله

خطبهٔ فصل چهارم

اللهم لك الحمد لا اله هو العلو المتعال والسمو المتعال العادل العالم
كل المنال للعامل للمآل اللهم لك الحمد لا اله الا هو
الواحد الاحد الصمد السلام المحمود الاكرم اللهم لك
الحمد لا اله الا هو صل وسلم لمحمد اسمك العادل الحاكم
مالك العماء وممسك السماء وسامع السلام ومهلك
الاعداء ومحرك المداد للامداد كما هو اهله اول سرمد
العلل والمعدم سواد الهم والملل لمداد الواح الكرم و
اسئلك اللهم كل سلامك كما احاط علمك واحصاه امرك
لال محمد رسولك الاكرم واسمك الادوم المعلم كل العوالم
عهدك وامرك والحاكم العادل حامل طولك اللولوء طلاء
المعهود والرسم المكرم المحمود الحامد الممدود اول ما
لاح الالواح سره للصمد الطهر الطاهر الودود واسئلك
اللهم كل الالك لال رسولك كما هو اهله ولك اهل
وكلما احاط علمك لاعلام الحكم وتحالل الامر لهم كما هم
اهله ولك الحمد لا اله الا هو كما هو اهله ولا اعلم حكما الا
لك ولا طولا الا لك لم ار ملكا الا هو محرك لال محمد سلم
اللهم لهم لصراط عدلك والاء طولك واسماء عدلك
عدد ما احاط علمك وما لا عدد له واسئلك اللهم كل
عدلك لاعداء محمد واله ولم ار سطا ممدودا ولا امرا ممدا
ولا اسماء محمودا الا لهم واعلم لك حكمهم وهو حد لك و

خطبهٔ فصل چهارم

علیه واله عبد الذی اختصه من بحبوحة قدم الفضل علی
مقام ولایته واصطفاه من بحبوحة ذروة الفضل علی مقام
محبته واختاره لایة نفسه علی مقام معرفته منفردا عن الشبه
والمثل فی عوالم الابداع واجتباه لعلو کبریائه لمقام نفسه
فی الاداء والقضاء وارتضاه لمقام سلطنته یعلم منه علی
جمیع الممکنات اذ انه لم یزل لن یقترن بالعباد ولا یوصف بظهورات
الفواد وانه هو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر واشهد
لاوصیاء محمد رسول الله صلی الله علیه واله بما قد شهد الله
لهم فی عوالم الانشاء وقدر الله لهم فی علم الغیب باعلی
مراتب ذروة الثناء والبهاء بانهم محال الامر وظهورات الفضل
واوکان التوحید وغایات مظاهر التقدیس فی عوالم الاختراع
ما لا یحیط علم احد فی حقهم الا الله سبحانه انه هو العزیز المتعال

خطبهٔ بی نقطه

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک
الحمد لا اله الا هو سامع الدعاء دائم العطاء وواسع الالاء
ومالک الاسماء اللهم لک الحمد لا اله الا هو مرسل الالواح و
محرک الارواح وممیز الرواح وماحی الفکوس للطالع اللائح
اسم الاول صل اللوائح اللهم لک الحمد لا اله الا هو معدد
الاعداد وممیز الامداد وملهم السداد والحاکم للعباد
اللهم لک الحمد لا اله الا هو ممد الکل عالم المعدوم و
مهلل المعلوم وسامع الکلام المهموم والعامل المعصوم

دعا فصل چهارم

طولك كله ولا اعلم حكما الا لهم ولك وحدك لا اله الا هو
العادل الحاكم العالم سبحان الله عما يصفون والحمد لله رب
العالمين (محض از دیاد بصیرت این دعا در شهر صیام بسم تعالی تحریر شود)
بسم الله العلي العظيم سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا
انت بك عرفتك وبدعوتك صعدت اليك وبما
تلهمني من ذكرك وحدتك لولا انت ما كنت شيئا ولو
لا انت ما قربت ذكرا ولولا انت ما عملت خيرا ولولا انت
ما اكتسبت امرا فبك يا الهي تزهقني عن غيرك وبك يا
ربي قدستك عن دونك وبك يا محبوبي اذكرك بجميل احسانك
وبك اوافيك في جليل الائك لم تزل انت انت لا توصف
بغيرك ولا تنعت بدونك ولا تحد بخلقك ولا تثنى
بملكك اذ وجود الغير بقطع نفسك فسبحانك يا محبوب
عما استرى في الوجود وعما حجي في المفقود لم تزل انت
الدال على ازليتك والناطق بثنائك كبرياؤك فبذكرك
نفسك انزهك عن ذكري اياك وبثنائك ذاتك اقدسك
عن تسابي اياك انت المحمود في كل الافعال وانت المتعالي
بالجود والافضال لم تزل كان عملك ابدا عنك جودك و
سبب اخراجك فضلك ادخولها تدور رحى الممكنات
وتتحرك الافلاك في ملكوت الارض والسموات فلك ينبغي
التسبيح ولك يتمنع الدليل اذ كنو بثنائك كما هي عليها كافوه

دعا فصل چهارم

محجبة معرفة الجوهر يات عن حد العرفان وان ذاتيتك كما هي عليها
سارجة عدله مقطعة كل الجوهريات عن احد البيان فكيف اذكرك
غيرك يا محبوبي بعد ما اشرتني في معرفتك وكيف اذكر نفسي و
شئونا بها تعدت على بذلتك وظهوراتك وعزتك لا ينبغي للمعدوم
ان يذكر القديم في لقاء نفسك القديم يا دیموم فبك ارغب
اليك في منك اسئل روح الامج لذاتك اني انا انت فما انا الا عبدك
وان اطعتك فلا انا الا عبدك لا احزن الى بعصيانك ولا اسرور
الى باعمالي لان لذاتك حكم النور والظلمة سواء وحكم الخير والشر
على حد الانشاء وان العبد كماله هو ان يتذكر العبد بشئونا نه وليس
له دون مثل ذلك ولا حظا شبه ذلك وكيف لا من قال انت انت فكيف
يقدر ان يقول انا انا وعزتك لم يزل قول انت انت ولا ارجع الى
نفسي ولا اذكرها بي ولا اثبتت بشئون فؤادي اذ كل ذلك سيئة
عندك وخطيئة لذاتك ان كان الكل يستغفرك من ذنبه فانا
وعزتك احملك على ذنبي ولا اجلة لي به فاني لو لم عصيتك من اين
يظهر عفوك واني لو لم اذنبك من اين مظهر سترك فسبحانك يا محبوب
اني ارغب الى الذنب ليظهر بذلك سلطان رأفتك واني اشتاق
الى الخطاء ليعلمن بذلك ملك رحمتك لان صفاتك العليا و
اسمائك الحسنى قد سبقت كل الخلق بالامضاء وحكمت عليه بالقضا
وقدرت في شانه البداء وامضيت في سره البهاء وان تلك الاسما
ظاهره لا تحجب وان هذه الصفات معينة لا تختلف وان للعبد

يا الهي

دعاء فصل چهارم

بليق بشانه بان يعمل فى ملكك عملاً ليظهر آثار صنعك البديعة
ويعلن صفاتك الخفية وان ذلك لا يثبت الا بالعصيان من
العباد وبالبيان من البلاد ولذا انت تحب موانع الاشهاد ومشاهد
العباد ليبشر بين يديك صحايف عصيانهم وتقر على بساط سلطنتك
خطيات نفوسهم وانت بذلك تظهر رحمتك البديعة و
تكتب عليهم عنايا تك الخفية وانت يا الهى تعلم ان هذه ليلة
جليلة وعشية اجيزة قد انقضت ليالى شهرك هذا وايام
صيامك هذه وما شهدنا على انفسنا الا ما انت شاهد علينا
قد مضت دقايقه بالاغفال وقضت ساعاته بالنيا وانت يا الهى
مليك الاحسان وقديم الامتنان فامنن علينا كما مننت على محمد
وال محمد وشيعة محمد وعبيد محمد فان ايدينا صفر عن الاعمال
الحسنة وصحائفنا خلو من الصالحات وما انت تحبها من العطية
فاليك بسطت الايدى للاكرام واليك نقلت الاقدام للانعام وانت حى
لا تنام ومليك لا ترام وسلطان لا يضام فامنن علينا يا ذا الجلال والاكرام
وارحم بنا يا ذا الفضل والانعام وبلغنا الى كل مرام وما يحيط علمك من خير
الايام بحق محمد حبيبك خير الانام وعلى بتوله الحرام وفاطمة الشهر الخام
والحسن الزكى والمقام والحسين المحل والاحترام والائمة من اهل الحسين
عليه السلام مظاهر ايا تك فى ملكوت الابداع ومحال تجلياتك فى عجايب
سماء الاختراع انك انت الله الجواد ذو الافضال وذو الكرم والاجلال
وذو الموهبة والنوال وذو العطايا والامتنان وذو الالاء والاحسان

دعاء فصل چهارم

عطيتك يا الهى خير العطايا وموهبتك خير الهبات وتقديرك خير
البلايا اذ انك انت لا تفقد الا ما ينبغى بسلطان جودك ولا تقضى
الا ما يليق بمليك فضلك فلك البهاء الاسمى فى هذه الليلة العظمى
ولك الثناء الكبرى فى هذه الفتنة الصماء فلك الخلق ومنك الامر
واليك يرجع كل شئ بالفقر ويعترف كل شئ بالعجز اسئلك فى هذه
الساعة بما انت تحب من كل اهل الابداع والاختراع وما انت
تبتدعه بعد بالانشاء وتخترعه بالاحداث وانت تعلم يا محبوبى بان
سرورك لم يزل نازلة على المصطفين من عبادك وابتهاج كرامتك
لا تزال ممتدة للمقربين من اولياءك ولقد قربان بفوتنا شهرك
ويودعنا اياك فاسئلك بجودك ان تختم لنا شهرك هذا بذكرك
الاكبر ولقائك الانور وان تكتب لى ولمن تحب كل ما قدرت
لمحمد وال محمد فى المنزل الاكبر والافق المستنير انك انت رب
الجود والكرم ومليك الفضل والقدم وسلطان العدل والعدم
ان تهب لنا بما سئلنا فهو من فضلك الواسع وجودك البالغ وان
تمنعنا عما ذكرناه بين يديك ففضاءك عدل لا جور فيه وامضائك
حق لا مرد له وما كان ذلك الا فضلا منك فى حقى وجودا من لدنك
فى شأنى لانك اعلم بمصالح ما انا بها متقلب فى ايامك وليس لى ان
اختار الا ما اخترت ولا ان اسئل الا ما اكرمت اى رب كرمك قد
شجعنى بالسؤال وجودك قد جرانى بالامال وفضلك قد اجرى
بالانجاح من لدنك والتذلل اليك باذا الموهبة والافضال اى

رب ینبغی لمثلك کان ربی وانا کنت خائفا بین یدیك ای رب
ینبغی لمثلك الهائی وانا کنت مضطرا بین عینیك ای رب ینبغی
لمثلك سلطانا لی وانا کنت مسجونا فی ثلثاء مدین عزتك ای
رب ینبغی لمثلك لی ملیکا وانا کنت مغلوبا فی بین ایدی عبادك
ای رب ینبغی لمثلك مالکا وانا کنت ذلیلا فی ایدی مملوکك ای
رب ینبغی لمثلك کان لی سیدا وانا کنت بین یدیك علی الجبل
هذا فریدا ای رب ینبغی لمثلك کان لی جبارا واری حتی فی ید
غیرہ من عبادك الذین انت اعلم بهم منی وانت قادر علیهم عنی فوعزتك
ان کان هذا یلیق بسلطان کبریائك لا ینبغی لغفرانی ولا یعجز
کینونتی فکیف سمحت نفسك فقهارا ولم تسرع فی حکم عبادك
بعد ما کنت انت مقتدرا جبارا فوربك هذا لا یلیق بسلطان
ازلیتك ولا ینبغی لملیك قیومیتك ولا یصح لسلطان عزتك جلیل
اذا انت غنی عن کل شیء وانی لم استحق بشیء لکن رحمتك قد وسعت
کل شیء لکن رحمتك قد وسعت کل شیء وعنایتك قد احاطت علی
کل شیء وموهبتك تکفنی کل شیء وجبارتك تسکن کل شیء
فحاشا ذلك الظن لمثلك محجوبا ولو کان مقالتی هذا شبه مقالة
المجرجین ولکن وعزتك ما اردت الا ذکر المنقطعین لان هذه
فقتك التی قد شئت ان تراني فیها بصبیتك التی قد حمت ان
تنظر الی علیها فوعزتك مالی سبیل ولا مهرب ولا دلیل
ولا معتمد فالی این امشی الهی والی این امیل وانت رجائی

والی این انقطع وانت سلطانی والی من الجء وانت ملیکی والی من اضج
وانت مالکی فوعزتك لو اشهر تنی عن بابك لارجع الیك وان
ترد نی عن حیائك لا لوذ بحضرتك فمن این یرجع العبد هل الی
غیر سیده وهل یهرب المملوك الی غیر مالکه لا وعزتك انی اری
سبل المطالب الیك مترعة وطرق الانقطاع الیك زاهرة وابواب
الداعین لدیك نازلة وصحائف کل خلقك عندك منشرة وانت
الذی بسطت یدیك بالاعطا ومننت علی الخلق بالالاء واشرفت
عن کل اهل الانشاء بالثناء واستغالیت عن کل شیء بالبهاء
فالیك افزع یا الهی ولدیك اضج وان هذا شهر الذی اعتقت
فیه طلقائك من النار وعفوت عن المستهترین بالعذاب هل
انی لست عبدا من عبیدك وهل انی لست مملوکا فی ملیکك
فالی من انقطع وانت ربی والی من اضج وانت الهی وقد اندرس
اثاری وانت شاهدها وانقلت علی دعوانی وانت سامعها
وضاقت علی صدری بلیاتی وانت محصیها وکربت علی قضایای وانت
مبدعها فاسئلك باسمائك الذی ابتدع ما شاء کما شاء وهب
لمن شاء کما شاء وتمن علی من شاء وتفضل لمن شاء بما شاء ان
تنظر الی بنظرة فریده وتهب لی موهبة عظیمة وتمن علی بعطایا الجزیلة
وتقدر لی الاخلاص بجلیلتك الذی هو ماض فی ما تشاء هل غیرك
خلق الکل من عرف الکاف والنون وهل غیرك مطلعا علی سرائر
البطون لا وعزتك سبحانك وتعالیت عادتك الاحسان

دعا فصل چهارم

الى المفرطين وسنتك الافضال على المعتدين فوعزتك لو تحب ان
اكون من النادمين فانى اول النادمين او اكون من الصابرين فانى
انا اول المستغفرين او بشهادة الابداع واهله وحكم الاختراع
وقبضته وجودى ذنب تحب واثارى افك صرف فمن كان هذا
حد كينونيته ومبلغ اعمال انيته كيف يقدر ان يذكر عندك دواهيه
العظمى وحظيائه الكبرى فالويل كل الويل ان يجعل وسيلة الذنب
ذنبا ويجعل علة العفو حظيته وانك يا الهى شاهد على بانى لو
لا الواجب عن قبول حكمك والمفروض من ابتاع امرك لن هنك
عن توحيدى اياك وذكرى نفسك لانى مالى وما مبلغى حتى اكون
ذاكرك لان ذكرى الذى يرتفع منى هو قد كان بقدرتك لا بقدرتى وهو
ذنب لذى ذوت من ذنب وحظيته التى حققت من حظيته كيف بنى
من كان هذا مبلغ ذكره لدنياك وبلغته عندك فكيف يكون استغفاره
اياك سبب عفوك وتوبته لدنياك سبب فضلك لا وعزتك لا يخيبن
عن تخطاك لا عفوك ولا ينزل موهبتك الا فضلك وان لم تزل كان
علة جودك جودك وسبب فضلك فضلك لانى ما كنت شيئا وانك
خلقتنى ولا شئ لى بانك تهب لى ما هو خير لى لان جودك قد سبق
وجودى وفضلك قد صار علة ظهورى فمن كان عادته قبل وجودى
جوده فكيف ينبغى بعد وجودى عن فضله لا وحقك ما ظننت بك الا
احسن الظنون وما انا هلكت منك لا لخبر البطون وليس لى حزن بعد
على بفضلك ولا ذلة بعد على بعزتك ولا يستوحش انفرادى على

دعا فصل چهارم

الجليل هذا بعد انى بحضرتك ولا تزجرنى فى مصيبات الدنيا بعد على
برافتك ولا يخزينى قضايا المعتدين فى حتى بعد يقينى بحكمك و
سلطان جبروتيتك ربنا رحم من هو العادل فى ملكك والحاكم
فى ملكوتك والغارب الى سلطان جبروتك وادرك ما فات من
عبادك المؤمنين وبلغهم الى ذروة جودك مع عبادك المنقطعين
واوصلهم الى حظيرة القدس فى الفردوس مع عبادك المصطفين الى
رب لما انظر الى قصر طلعته وهاويتك يبرد فوادى كانه قطع ثلج
فى بحر ماء متجمد ولما انظر الى نضيج سحوق فوادى كانه هاوية لا يطفيه ماء اى
رب بعزتك لو تقدنى بعذاب قدرتك وتكبر جسمى بكبريائك و
ارضك ولا تخزينى فى النار بحيث لا يحتمل معذبا غيرى فبعزتك انك
العادل فى سلطان كبريائيتك والطاع فى ملكوت فردانيتك والمحمود
فى كل فعالك وصنايعك والمشكور فى قضاياك وتقاديرك ولانى
بذلك اهل جزاء كافور سازج توحيدى عندك او حد الممكن هو العذاب
وشان المغفر هو العقاب فالويل الويل ذنبا وهاب ويل استجير با
توابك لو لم تعف الا عن المؤمنين فمن اين يغفر المسيئين وان لم تغفر
الا للطائعين فمن اين يهرب العاصين فالبك البك اهرب منك اليك
افردانيت المليك والمقتدر والسلطان المدبر كن لى وراء كل شئ
ظهيرا ومع كل شئ كهفا ودبر بسلطان تدبرك فى امرى وصرف عليه
تقديرك فى شانى اذ دونك لا يقتدر على شئ وما سواك محتاج لا يستطيع
شيئا لك الخلق والامر كله وبيدك التقدير والتدبير وكل عسير عليك

دعای چهل و ششم

سهل یسیر فافتح اللهم ابواب الفرج بطولك وانزل اللهم خیر
الفرج بحولك اذ لیس لاحد قبض ولا بسط فی ملکوت سمائك وارضك
الا بما ذللت فکل الخیر من عندك وکل الشر لمشیتك لا ینیب الیك ولا یرجی
الا بك ولا انت تحبه ولا ترضی به لا یفوتك فائت ولا یعجزك ان یهرب
من مملکتك هارب فکل فی قبضتك وسلطان تقدیرك وکل فی
ظل مشیتك وملیك تدبیرك لا یبلغ الی شیء خیرا الا فضلك ولا
یکتب فی ورد شرا الا بعدلك اذا بانت سلطانك ظاهرة لا تحتجب
ودلالات وحدانیتك عالیة لا تمتنع المحجوب من اقبل الیك وان
المعضل لا ینال غیر مردود ولا مملوك وان المحروم من اعرض عنك لان
المعروض لا یزال مطرود ممنوع هب لی یا الهی فی هذه الساعة خیر ما قدرت
فی ملکك ونزلت علی خلقك وانلنا الی ما انت تحبه وترضاه وبرد
من کاس جودك وابهائك وهب لنا کمال الانقطاع الی لجج الانوار و
الصعود الیك بالمصطفین من عبادك الابرار والنزول علیك مع المقربین
من عبادك الاخیار وحتی ابتهل وبتهل وطمئنك یا جبار واخلصنی من
لقاء وجهك یا ستار واشهدك بانك یا انت تحبه وترضاه یا ملیك
المختار واتلذذ بذکرك فی کل شان یا سلطان الفاضل الغفار وانی
کل شیء دونك بسلطان جبروتك یا قهار وانت العالم بالسرائر و
الشاهد علی الضمائر یعلم خفیات البطون ونطلع بما هو المکنون فاغفر
لی ولکل من یحب کما تحب یا ملك المخزون وهب لی ولمن یحب بذکرك
المصون الذی اذا دعیت به علی ابواب السماء انفتحت واذا دعیت

در مطالب فصل چهارم و آن

علی مضایق الارضین انفرجت وان به الارض سطحت والبحور جرت و
السماء قامت والاشجار ورقت والجبال رفعت وانسلك بحق
هذا الاسم الاکرم الاعز الاجل العظیم الاکرم الاقدم ان تصلی علی محمد
سید الامم وعلی ظاهر یقینه محال الجود والکرم وفی تلك الساعة من
هذه اللیلة الاقبل وان تنزل علینا سلطان الفرج بفضلك وتنصرنا
بجنود السموات والارضین بجودك فانا فداء لنفسنا بین یدیك و
فوضنا امورنا بایدیك فاصنع بنا ما انت علیه واهل بنا ما انت اهله
واکتب لنا ما انت مستحقه فانك ذلك بحق وعلمنا دعائك
دعائك وحکمك العدل ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار ولا حول ولا قوة الا بالله ربنا اخرجنا مخرج صدق
واجعلنا من عبادك الفائزین والحقنا بالمقربین من عبادك الابرار
انك انت الله الجواد الغفار وسبحان ربك رب العزة عما یصفون و
سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین حال ملاحظه فرمائید ای
مسلم عجمی که چندان درس نخوانده و اغلب عمر قلیل خود را بتجارت و عبادت
گذرانیده چگونه ایات بینات وخطب ادعیه در بروزی دو هزار بیت
بدون تفکر از مظهر قدرت ربانی و آینهٔ سر تا پنای صمدانی ظاهر شده حال
انصاف بده قرانی که از شخص عرب چهل پنجاه ساله که از خانواده بزرگان
وفصحاء عرب بود هر روزی دو سه آیه بیشتر بکمتر در مدت بیست و
سه سال این قدر نازل شده از معجزه بشماریم وکلما تیکه از صبی بیست و چند
ساله روزی دو هزار بیت صادر شده در آن تامل بینائی رسی بی انصافیست

قرآن

وحال انکه هر چه باواز بلند فریاد زد فاتوا بمثله ان کنتم صادقین
کسی جواب درستی نداده با نواع اذیتها آن مظهر رحمان را از عاج و اذیت
کرده گردنها انچه کردند که بنان از تحریر و زبان از تقریرش شرم مینماید در صورتی
که از برای حضرت رسول عربی قید و بحبسی نبود و از اعزه و اعیان مملکت خود
بود با آن وفور مال خدیجه و آن بذل و بخششها که شنیده تا مدت سه سال مظلومانه
شش نفر بیش ایمان نیاوردند و پس از شش سال دعوت چهل نفر ایمان آوردند پس
از ایمان حمزه و عمر قدری اسلام قوت گرفت بعد از مهاجرت بجهت معاداتی
بین اهل مکه و مدینه و طمع غنائم اغلبی هم بحسب ظاهر ایمان آوردند پس از غلبه
حسنین نیز جمعی التجاء و اضطرارا ایمان آورده مثل ابوسفیان بن حرب و
کسانش و مالک بن عوف و همراهانش و جمعی دیگر هم از بابت اخذ مال بسیار که
جزء مؤلفه قلوبهم بودند از ان بابت اسم ایمان قبول نمودند و
حال انکه در این ظهور اگر ملاحظه شود فی الواقع عقول حیران میگردد که یک
نفر جوان بنی هاشم غریب بیکس که میفرماید بدء الاسلام غریبا و سیعود
غریبا فطوبی للغرباء در مدت قلیل با انهمه قوت و حمایت دولت و تکثیر
علماء ظاهر هوا پرست و اینکه اغلب را در حبس و قید و اخراج بلد بسر بردند
چندین هزار نفس باین مظهر رحمن و سید الانس و الجان ایمان آورده
گردیدند که از فرح و سرور باست و اعتبار و پیکر گذشته جانهای شیرین
خود را بچه شوق و ذوق در طبق اخلاص گذاشته جان فشانی نمودند
گذشته از ان اشخاصی که اغلب اضطرارا مجبور بمحاربه شده و چه مجادلات
و جان بازیهای سخت نمودند چندین هزار نفوس وحیدا غریبا بدست

اعادی با نواع مذلت و خواری جان شیرین داده و لب بخلاف
رضای خدا نگشودند و حال انکه بیک کلمه تبری استخلاص برایشان
حاصل میشد ببلایا صابر و بجان دادن شاکر بودند انانکه ره دوست
گزیدند در کوی شهادت آرمیدند همه در معرکه دو کون فتح از عشق است
هر چند سپاه او شهید شدند همه تفصیل حال حاجی سلیمان خان را البته
شنیده که با وجودی که از اعزه و اعیان دولت بوده او را
بجرم ایمانش گرفتند و گفتند تبری نما تا خلاص شوی تبری نکرده
اظهار خلوص نمود بدن مبارکش را زنیش را شمع آجین کرده در
بازارهای طهران با ساز مذه گردانیدند در کدنها و معابر او را
اجبار بر قصیدن مینمودند او هم اشعار را میخواند رقصی چنین میانه
میدانم آرزو است وقتی که شعها باخر رسیده گوشت بدنش را
میسوزاندند این شعر را میخواند انکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش میامد و از دور تماشا میکرد و میگفت بجرم عشق توام
میکشند و غوغائیست تا بهمین حالت شقه شقه اش کردند و سهید شد
بدن نازنینش را چند روز بروی زمین انداخته بودند همین است
مصداق حدیث صحیح لوح فاطمه علیها سلام که جابر را دیست و در
کتاب کافی و غایة المرام از طریق شیعه و سنی مذکور است که پس از
ذکر انه در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب
فیذل اولیائی فی زمانه و تهادی رؤسهم کما تهادی رؤس
الترک و الدیلم و یقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین

وحلین تضع الارض بدمائهم ویعشو الویل والرنین فی نسائهم
اولئک اولیائی حقا الی آخره ومصداق این حدیث برای شهداء مازندران
وزنجان وشبیر نیز واقع شده که اغلبی را سوزانیدند وسرهاشان را
باطراف ومحل حکومتها مثل شیراز ومازندران وطهران فرستادند
وعیال ایشانرا اسیر کرده واطفال خورد سال ایشانرا با ولاغهای
که مادر ایشان سوار بودند بسته بزمین میکشیدند تا وقتی که میردند وحال
انکه این حرکت از هیچ حیوان بیرحمی دیده نشده وجناب حاجی میرزا
یحیی دارابی را که از اجله علماء وعباد ورئیس کرده مصدقین بودند
ببرد ودر شیراز او شهید نمودند ودر میدان انداختند وکسی اعتنائی بجسد
مبارک ایشان ننمود چنانکه گذشته از حدیث مذکور حدیثی که در
کافیت ومجالس در صفحه ۲۳۵ بحار نیز ذکر مینماید که مفصلا تمام حدیث
را در جای خود ذکر مینمائیم که حضرت باقر بابی البحار ودیگر فرماید بدانکه
هیچ طایفه برای دفع ظلم وعزیز گردانیدن دین برنخیزند ومگر
اینکه باد وحادثه ایشان را هلاک میکرداند تا اینکه برنخیزد طایفه که در
جنگند بدر بار رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانند که گشته ایشان دفن
نمیشود وانداخته ایشان از زمین برداشته نمیشود وبزخم خورده ایشان
مداوائی نباشد حال ای برادر عزیز مجاهد تامل وتفکر نما که چگونه ما نبشه
احدا نیتی بود که با این حالت ذلت ومسکنت وسجن وتقیه چه نفوس
محترمه بان حضرت از روی ایقان بدون هیچ ملاحظه نفع ونقصان ایمان
آورده ند وحال انکه هر یک اهل هلکتی بودند که ابدا نسبت وقرابتی در

بین نبوده وانگهی آن اشخاص که ایمان آوردند هریک بحسب ظاهر از حیثیت
شان ومال وحکومت شرعیه وعرفیه ودستگاه از آن آینه سرتاپا
نمای اله برتر وبالاتر بودند چگونه در حالت ایمان تخضع وتذلل نموده
از همه چیز گذشتند وغیر از آن آیات باهرات که کافی ووافی وشافی بود
هریک که ان بزرگوار را میدیدند خارق عادتی مشاهده مینمودند که مثبت
اسباب انجذاب ایشان میشد که دیگر شک وشبهه از برای ایشان باقی نمیماند قلبا
مجبور باطاعت وانقیاد میگردیدند ملاحظه نما که امر چه قدر باید عظیم باشد که محمد
صاحب حکم وفتوی که باحدی اعتنا ندارد از دین آباء واجدادی که سالها
بآن معتاد شده بود وایقان داشت گذشته از دل وجان ودین وایمان
مطیع جوان تاجر غریبی بشود واین خودش یکمعجزه بزرگی است که از اول
دنیا تا حال هیچ نبی این طور نگرویده بودند وپس از ملاحظه وتامل در
حدیث حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمایند در ری هشتاد ونفر
از اولاد فلان کشته میشوند که همه ایشان صلاحیت خلافت دارند
راوی عرض کرد که ایشانرا می کشد میفرماید اولاد عجم ایشانرا میکشند
دیگر جای شبهه وتردید از برای شخص منصف باقی نمیماند واین حدیث
شریف در جای خودش مفصلا مذکور خواهد شد یُرِیدُونَ اَنْ
یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَاْبَی اللّٰهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ
الْکَافِرُونَ اقول مقدمه برای بیداری و
آگاهی برادران عزیز واخوان باتمیز خودم عرضه میدارم از جمله
شیادی ومکاری این قائل از حق مائل مروج باطل اینست که اینچه

از آیات و خطبه و دعا در این کتاب نقل میکند بعد از نصیحات و اسقاط
بسیاری از مهملات و آنچه از بیان میرزا علی محمد دیده شده کلا از مهملاتی
است که مقداری از آنها را بعرض میرسانیم تا اینکه بالمقایسه معلوم
شود که زحمتها کشیده شده تا اینکه این دو آیه باین صورت نوشته
شده که بعد از اینکه پرده و حجاب از روی آن برداشته شود زشتی
آن بر همه کس واضح خواهد شد ولی با این بنیادی و نگاری ملتفت این
نکته نشده است که تصحیح کردن و درست نمودن چند آیه از آیات بیان
با ساختن چیزی از آیات مشابه آن اصلاح کار بیان میرزا علی محمد که نسخه اصلی
آن هم نزد بعضی از مردم موجود است و بمقایسه معلوم میشود مباینت این آیات
با آیات بیان و افتضاح آن بیشتر خواهد بود و ایضا الفاظ قلنبه بی
معنی مثل آسمان فطرت و لفظ مظهر هویت مردمان عاقل فهم اثبات مقام و منزلت
از برای میرزا علی محمد قائل نمیشوند و بسا باشد که اگر نویسنده این کتاب را
نشناسند از او سؤال خواهند نمود که مراد شما از اینکه میگوئید آیات از
سماء فطرت نازل شده چه چیز است فطرت بمعنی خلقت است و تشبیه خلقت
بآسمان که از او چیزی نازل میشود مناسبت ندارد و در تشبیه مناسبت و وجه
شبه لازم است مثلا آسمان عزت که تشبیه عزت بآسمان میشود از جهت بلندی
و ارتفاع مناسبت و علاقه و مشابهت متصور است ولی تشبیه خلقت بآسمان
از حیث نزول چیزی از او وجهی ندارد زیرا که از خلقت چیزی نازل
نمیشود و هرگاه بگویند مراد از فطرت اینست که آنچه گفته اگر کتابی مینویسد
آن هم باز تشبیه بآسمان معنی ندارد و وجه شبه بین گفتار و کتابی و آسمان

نیست ثانیا آیات بتوسط وحی و الهام باید نازل شود که از جانب خدا باشد
و باید در موقعی آیه از جانب او نازل شود که محل حاجت برای رسانیدن مردم
بسعادت باشد و آن در وقتی که قرآن نازل نشده بود و پیغمبری ختم نشده
بود لازم بود بعد از آمدن خاتم انبیاء و آیات قرآنی دیگر مردم محتاج
باشند آیات از جانب خدا فرستند و مفصلا از پنج صفحه که نوشتیم معلوم شد
که قائم آل محمد مروج قرآن و شریعت پیغمبر و کتاب جدیدی را که میاورد قرآن
است که حضرت امیر او را جمع کرده و جدید بودن برای اینست که مردم از
او ندیده اند و ثالثا میگوئی بلسان المظهر هویت جاری شد بر کا مقصود
این است که چنانچه کلمات در وادی ایمن از شجره که تکلم موسی نمود و از
درخت کلمات جاری شد این آیات هم کلام خدا است که
بر شجره وجود میرزا علی محمد جاری شده بدون توسط وحی و الهام پس باید ترا
تکفیر کرد که این کلمات مهملات را عین کلمات خدا میدانی که از زبان میرزا
علی محمد بیرون آمده و اگر مرادت از آسمان فطرت نزول وحی است که ما
یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ
در حق میرزا علی محمد قائل شوی بعلاوه اخبار انقطاع وحی بعد از رحلت
پیغمبر بتعبیر از مقصود بلفظ وحی که بهتر از لفظ نزول از سماء فطرت است عدول
از اینگونه تعبیر قبیح است دیگر سؤال از او بیهوده مقصود شما از مظهر هویت
چه چیز است اگر چه مقصود از هویت ذات حق است که از برای
ذات کسی بتصور مظهر نمیتواند بکند بجهت اینکه مجهول المکنه من جمیع الجهات
مجهول المکنه است و تا کسی کسی را نشناسد چگونه مظهر برای مجهول بتصور میاید

مظاهر اسماء و صفات الله را که اهل علم و معرفت تعبیر میکنند برای اینست که صفات
بیک وجهی قابل تصور است و مظهر الوهیت و ربوبیت که پیغمبر و ائمه صلوات
الله علیهم اجمعین میباشند بجهت این است که استجماع صفات کمالیه
از جمالیه و جلالیه دارند و تربیت تکوینی و تشریعی بتوسط انها است علی
الجمله لفظ مظهر بهویت لفظ قلنسبه بمعنی از برای فریب عوام است و این
قابل بیشرم فریب را برای خودمی پسندد و در صورتیکه فریب دادن بذاته
قبیح است و بی ادراکی و بیفهمی خود را که بر دانشمندان ظاهر میشود بر خود
عیب و قبیح نمی شمارد و نفس امیطلب نیز از کمال بی دانشی است اکنون
از واضح نمودن حال این قائل نا قابل بگذریم و اشاره ببعض ایات نمائیم
که حال این ایات معلوم شود پس عرض میکنم که از جمله ایات موجوده در کتاب
بیان که میگویند بعنوان وحی گفته است اینست هذا کتاب من عند الله
او قل قد جعلناک کذا و کذا و نحو ذلک هو هذا بلفظ اثار التفظه
جل و عز البیان فی شؤن الخمسة من الاهو الابهی الا بهی الله
لا الله هو البهی البهی الله لا اله الا هو المبهی المبهی الله لا
الله الا هو المبهی المبهی الله لا اله الا هو الوحید البهیان و لله بهی
بهیان بهاء السموات و الارض و ما بینهما و لله بهاء باهی بهی
و لله بهی بهیان بهیة السموات و الارض و ما بینهما و الله بهیان
منتهی منتهاه و لله بهی بهی بهیان تا اینکه میگوید انا قد جعلناک
جلالا جلیلا لنا للین و انا قد جعلناک جمالا جمیلا للجاملین و انا
قد جعلناک عظیما عظیما للعاظمین و انا قد جعلناک نورا نورا

نورا للناورین و انا قد جعلناک رحمانا رحیما للراحمین و انا قد
جعلناک بهیا بهیما للنامیین قل انا قد جعلناک کما لا کمیلا للکاملین
قل انا قد جعلناک کبرانا کبیرا للکابرین قل انا قد جعلناک عزانا
عزیزا للعازنین قل انا قد جعلناک نصرانا نصیرا للناصرین قل
انا قد جعلناک فتحانا فتیحا للفاتحین قل انا قد جعلناک قدرانا
قدیرا للقادرین قل انا قد جعلناک ظهرانا ظهیرا للظاهرین
قل انا قد جعلناک حبانا حبیبا للحابین قل انا قد جعلناک
شرفانا شریفا للشارفین قل انا قد جعلناک سلطانا سلیطا للناطقین
قل انا قد جعلناک ملکانا ملیکا للمالکین قل انا قد جعلناک علیانا
علیا للعالین قل انا قد جعلناک بشرانا بشیرا للباشرین قل انا
قد جعلناک برهانا بریها للباذهین قل انا قد جعلناک فضلا
فضیلا للفاضلین قل انا قد جعلناک ظهرانا ظهیرا للظاهرین
قل انا قد جعلناک قهرانا قهیرا للقاهرین قل انا قد جعلناک جبرانا
جبیرا للجابرین قل انا قد جعلناک حکمانا حکیما للحاکمین قل انا
قد جعلناک وزرانا وزیرا للوازرین قل انا قد جعلناک جودانا
جودیا للجادین قل انا قد جعلناک وهبانا وهیبا للواهبین
قل انا جعلناک سمعانا سمیعا للسامعین قل انا قد جعلناک قربانا
قریبا للقاربین قل انا قد جعلناک بصرانا بصیرا للباصرین قل
انا قد جعلناک نظرانا نظیرا للناظرین قل انا قد جعلناک خبرانا
خبیرا للخابرین قل انا قد جعلناک بطشانا بطیشا للباطشین قل

انا قد جعلناك رضيا بارضيا للراضين قل انا قد جعلناك هدانا
هدى باللهادين قل انا قد جعلناك سبلا نا سبيلا للنابلين قل انا
قد جعلناك جهرانا جهيرا للجاهرين قل انا قد جعلناك جردانا
جريدا للجاردين قل انا قد جعلناك سرجانا سريجا للسارجين
قل انا قد جعلناك طرزا طريزا للطارزين قل انا قد جعلناك سمشا
مضيئا للضائئين قل انا قد جعلناك قمرا منيرا للنادرين قل
انا قد جعلناك كواكب مشرقة للشارقين قل انا قد جعلناك سلماء
ذات ارتفاع للرافعين قل انا قد جعلناك ارضا ذات انطاح
للناطحين قل انا قد جعلناك جبلا ذات ايتاخ للباذخين
قل انا قد جعلناك بحرا ذات ارتجاع للسائرين قل انا قد جعلناك
كل شئ وترهناك عن كل شئ لقادرين قل قد جعلناك كل شئ
وقد سناك عن كل شئ وانا كنا عن ذلك لمقتدرين فلا تحزن قد
حزدل فانا كنا لك ناصرين وتوكل على الله ربك الرحمن الرحيم و
كل ما تشهد من ابتهاج قل هذا من عند الله العلى العظيم
وكل ما تشهد من دون ذلك فاستعذ بالله عمن لا يؤمن
بالله العلى العظيم وان الله قد خلق لك في الفردوس ما لم
يخلق لاحد من العالمين وقد دللك في كل الجنان ما لم قدد
لاحد من العالمين كل ذلك من فضل الله عليك وعلى الذين
يعرفون الله ربهم ثم بايا ته يؤمنون ويوقنون قل الله ليهرلك
على الارض وما عليها من ماجزه وكان الله على ذلك مقتدرا

قل الله ليغلبنك على الارض وما عليها وكان ذلك على الله مرتفعا قل ان
الله ليظهرنك على كل شئ وكان الله على ذلك متلطا قل الله ليخرن
لك كل شئ وكان الله على ذلك ممتلكا فلا تحزن شئ فانا كنا
للباهجين ولتحفظن نفسك ان لا يرجع اليك من حزن فان ذلك
من امر الله عليك وعلى كل المؤمنين قل الله لينصرن من يظهر
الله بجنود السموات والارض وما بينهما وكان الله عزيزا منيعا
قل لو اجتمع من في السموات والارض وما بينهما ان يأتوا بمثل
ذلك لا يستان لن يستطيعن ولن يقتدرن ولو كان كل بكل
مستعينين ذلك خلق البيان في كتاب الله انا تم تطيعون
ان تقابلون قل ان كنتم في ايام الله فانكم انتم لمبتلون قل
ان الله ليظهرن من يظهر الله مثل ما ظهر محمدا رسول الله من
قبل وما ظهر محمدا من قبل محمد من بعد كيف تشاء امره انه كان
على كل قدير قل لو تزيدون كل الرسل في وجه الله تنظرون
ولو تزيدون كل الكتب في كتاب الله تنظرون ولو تزيدون
كل خير من عند الله تذكرون ولو تزيدون تعترض اسماء الله
ثم مثاله انتم الذين يؤمنون بمن يظهر الله تعرفون ثم تحجبون
قل لو يكمل خلق البيان لم يظهره الله فلا تبصرون وكلما يظهر
مثل ظهوره ادلاء على انه لا اله الا هو وكل له عابدون
قل ما خلق الله من شئ الا ليوم ظهوره انا تم عن الله ربه
من شئ تمترون هو الذي ايدكم بنصره وانزل عليكم ايا تا

کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۲

بنباء بیه هدی و بشری للذین هم بالله ثم باسمائه مؤمنون
قل ان الله لن تدرکه الابصار و هو الواحد البصار قل ان الله
لیدرکن کل شیئ و هو الواحد النظار قل ان الله عنب ممتنع
متعال کل ما قد عرفه من شیئ او یعرفه ذلک ما قد انباء
الرسل من عند علی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قل
کل ما قد جائت الرسل قالوا من عند الله انه لا اله الا انا
العزیز المحبوب و لو انهم لا ینتهوا عن فاذا کونن شهدون
من الهة قل سبحان الله کل عباد الله و ما من اله الا الله کل
خلقوا من طین و کل یرجعون الی الطین کل لا نعبد الا الله رب
السموات و رب الارض رب ما بری و ما لا بری رب العالمین
قد اصطفنا الله لنفسه لتدعون کل الی نفسه و لتتلون
ایات الله من عند و انا کل له ساجدون قل هو الاول
قبل کل شیئ کل به یحلفون قل هو الاخر بعد کل شیئ به یرزقون
قل هو الظاهر فوق کل شیئ و کل به یغلبون قل هو الفاخر فوق
کل شیئ کل به ینصرون تبارک الله من رب ممتنع منیع و تبارک
الله من ملک مقتدر قدیر و تبارک الله من سلطه مسلط
رفیع و تبارک الله من وزره مؤتزر وزیر و تبارک الله من
حکم محکم بدیع و تبارک الله من قدس مقدس قدیس
و تبارک الله من بهی منتهی بهی و تبارک الله من جمل
مجمل جلیل و تبارک الله من جمل مجمل جمیل و تبارک

الله من عظیم معتظم عظیم و تبارک الله من نور منور نویر و تبارک
من رحم مترحم رحیم و تبارک الله من شیخ شیخ شیخ و تبارک
من بذخ مبتذخ بذیخ و تبارک الله من بذء مبتذء بذیئ و
تبارک الله من فخر مفتخر فخیر و تبارک الله من ظهر مظهر ظهیر
و تبارک الله من قهر مقتهر قهیر و تبارک الله من غلب مغتلب
غلیب و تبارک الله من کبر مکتبر کبیر و تبارک الله من عز معتزز
عزیز و تبارک الله من علم معتلم علیم و تبارک الله من قدم مقتدم
قدیم و تبارک الله من جود مجتود جوید و تبارک الله من لطف
ملتطف لطیف و تبارک الله من طرز متطرز طریز و تبارک
الله من جذب مجتذب جذیب و تبارک الله من منع ممتنع
منیع و تبارک الله من شرف مشترف شریف و تبارک الله من
رضی مرتضی رضی و تبارک الله من علی معتلی علی هذا صراط
الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل به یهتدون
هذا نصر الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل به
ینصرون هذا فتح الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما یفتحون
هذا سلطان الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل یتسلطون
هذا قهر الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل به یقهرون
هذا غلب الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل به یغلبون
هذا بطش الله لمن فی السموات و الارض و ما بینهما کل به یبطشون
هذا من یظهره یوم القیمة من بعد فاتقوا بالله و ایاه لا تتوقون

قل ان من ظهر من یظهرانا نحن فی الظاهر فیهما تنظرون قل ان
ظهر من یظهرانا نحن بالاول فیهما تنظرون قل ان من ظهر
من یظهرانا نحن فی الاخرة فیهما تنظرون قل ان من ظهر من یظهر
انا نحن بالناطق فیهما تنظرون قل ان من یظهرانا نحن فی القادر
فیهما تنظرون قل ان من ظهر من یظهرانا نحن فی العالم فیهما تنظرون
قل ان من ظهر کل من ظهر من اول الذی لا اول له وکل من یظهر الی
اخر الذی لا اخر له انتم ایای تنظرون قل ان من یظهر کل من یظهر من
اول الذی لا اول له وکل من یظهر الی اخر الذی لا اخر له افالا تعبرون الله انتم
ایاه تعبدون وما من اله الا انا کل له عابدون فلما فصل مقتد
ذلک الحرف ولتذکرن ذکر ذلک عدد اسماء فی کل لیل ونهار
لعدکم فی القبضة الاخری به تهتدون وان تذکرن بعد ذکر
الکلمتین عددی الحی یکفیکم عن ذلک والله بریدان یوسع
علیکم دینکم لعلکم تشکرون ومن یحتجب عن عدد اسماء فلیلزمه
عدد انهاء لعل صفرها لا عدد له لعلکم تتقون ولا تحتجبون وان
تلتمسون فلا یسئل الله عنکم ولو انتم فی کل حیاتکم تحتجبون ولکن
بعد ما تذکرتم فلتذکرون ثم فی دین الله تشکرون انتهی

الباب الثانی من الواحد السادس من الشهر السادس اهل بیان از
این الفاظ فهم معنی مینمایند یا اینها را الذی والتی وهذه الرا وسایر
حروف مقطعه مرکب در اوایل سور قرآن فرض میکنند اگر میگویند رموزی
است معنی اینها معلوم نیست چرا باید مانند اهل قرآن که معانی حروف

سور را فرموده اند نباشد و هرگاه معانی اینها را انظور که ما میفهمیم
میدانند مناسبت این دو جمله با یکدیگر چه چیز است انچه ما میفهمیم
اینست که میگوئید باب ثانی از واحد یعنی کتاب اول که ششم از
ماه ششم که جمیدی الاخره است ومناسبت بین این دو مطلب را درک
نمیکنیم مناسبتی دارد خوبست بیان میکردند بعض از طلاب و اهل
علم که میخواهند اظهار فضیلت کنند در مقام تاریخ نویسی مینویسند فی السادس
من العشر الثانی من الشهر الخامس من السنة الثامنة من العشر الثالث
من المأة الرابعة من الالف الثانی که حاصلش شانزدهم ربیع
الاول سنه ۱۳۳۸ هزار وسیصد وسی وهشت میشود واین از قبیل
احجیه است که کسی بدل انت بگوید این اخت خالتک ونحو
فضولی است که فضلا بخرج میدهند وچنین امور دور از مقام قائم
ومهدویت است یعنی ایه که میگوید ولتشهدن ان مثل
ظهور قائمکم کمثل ظهور محمد رسول الله من قبل کل فی
ایام الله یفتنون امینت که وباید البته شهادت بدهی تو باینکه
البته به بینی بدرستیکه مثال وشبیه ظهور قائم شما مثال وشبیه
ظهور محمد رسول خدا است از پیش همگی در روزهای فتنه گرده میشوند
این آیه با قطع نظر از تنافر لفظی وعدم سلامت وجود معقید در آن
معانی ترکیبیه مفهوم میشود بجهت اینکه لام لتشهدن اگر لام امر باشد
باید مرجع ضمیر مونث باشد یعنی باید آن زن غایب شهادت بدهد یا
باید مشاهده نماید وضمیر مونث که مرجع ضمیر باشد معلوم نیست و

در بطن گوینده است و اگر لام امر نباشد و لام ابتدائیه باشد که معنی چنین میشود بتحقیق البته شهادت میدهی تو یا مشاهده میکنی تو بنا بر اینکه لام ابتدائیه را داخل خود معزز مخاطب بذکر نموده باشد باز مخاطب چون در کلام نبوده در بطن صاحب کلام است و معلوم نیست که این فعل مشتق از شهد یعنی شهادت باز شهد یعنی حضور است یا از مشاهده ماخوذ باشد و بر هر تقدیر محتاج بمفعول به است و جملهٔ ان مثل ظهور قائمکم الی آخره که در محل مفعولست باید جمله فعلیه مصدره بان مصدریه باشد که ما بعد خود را بتاویل مصدر ببرد و مفعول به شود نه ان که از حروف مشبهه بالفعل باشد که بر سر اسم در میآید که در آن صورت جمله مستقله میشود و مفعول برای نشستن نخواهد بود و معنی از ارتباط بیکدیگر میافتد زیرا که معنی چنین میشود البته مشاهده میکنی بدرستیکه مثل ظهور قائم شما مثل ظهور پیغمبر از پیش است و نمیشود این جمله را مفعول قرار داد برای فعل سابق بدون لفظ ان مصدریه که باید بر سر فعل در آید یعنی مشاهده میکنی از اینکه شباهت دارد ظهور قائم شما ظهور پیغمبر ما را شود و بر تقدیر یکه کفایت کند وقوع جملهٔ اسمیه در این مقامات بجای مفعول به باز رکاکت این عبارت واضحتر کافی است و در این که مرادش از قائمکم در این آیه خودش میشد نظر باینکه در ابتدای امر مدعی نیابت خاصه بود و بیان را میاورد ظاهرا اهل بیان هم چنین مذاشته باشند و هر گاه چنین باشد پس خودش مکذب ادعا قائمیت و مهدویت خود که بعد نموده میشود و بر هر تقدیر یکه مراد از قائم خودش

باشد پس افادهٔ یک معنای باردی که محتاج بذکر نبوده و مشاهده بوده نموده است و نزول آیهٔ آسمانی از برای معنی که امر محسوس است و نظری نبوده که محتاج ببیان آسمانی باشد خواهد نمود زیرا که حاصل معنی آیه این میشود بدان البته در زمان ظهور من مثل زمان ظهور پیغمبر پیش فتنه و آشوب خواهد شد و این امر محسوس قابل نزول آیه نبوده که با این الفاظ مشبعه افادهٔ آن نماید و نیست و هیچگاه این بندهٔ بی بضاعت بخواهم این معنی را افاده کنم میگویم اعلموا عبادالله بوقوع الفتنة فی زمانی کما وقع فی زمان رسول الله با اینکه ایام الله تعالی فرد کاملش یوم القیمه است که لمن الملک از مصدر جلال برمیخیزد و جواب لله الواحد القهار میفرماید و اگر مقصود آن نباشد تمام ایام مال خداست اورد ن لفظ فی ایام الله در این مقام بی مناسبت و دلیلی بر اینکه هر زمان بروز فتنه و فساد را ایام الله بگویند نداریم علی الجمله این است حال بهترین آیات مصحح شده منوبه ببیان و حاصل معنی آیهٔ بعد از این آیه چیزیست که پیش از دو هزار سال قبل بدو فرد شعر گفته شده که میفرماید

وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد

و این معنی اگرچه قابل نزول از مبادی عالیه است ولی بعد از اینکه باین سهولت و سلاست بیان شده بنزول آیه در بیان انهم باین رکاکت و خارج بودن از قوانین و افاده معانی بالفاظ نیست نقیضیح انکه ضمیر در اذا مرّ بیان تشتدل بها اگر راجع بمخاطب است که مخاطبی در کلام

نیست و کلام محتاج بجمله دیگری که سخن را تمام کند میباشد زیرکه معنی آیت
و بحقیقی خلق کرده است در هر نفسی نشانه و علامتی را از جانب
خود که در وقتی که تو بخواهی استدلال کنی باین آیه و علامت بر خدا
و پروردگاران آیه و این کلام ناقص است محتاج بجمله لقدرت علیه
بالفعل تا ذلک و امثال این الفاظ که معنیش این شود که برای تو استدلال
ممکن باشد و اگر ضمیر را راجع بنفس بگیریم اذا شرطیا لنفس ان
تستدل بان علی الله و ربها بعلاوه اینکه نفس بحکم جبلت و معاینه
عالم ذر مؤمن است و استدلال لازم ندارد که فرموده اند کل
مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواهما الذان یهودانه و
ینصرانه باز ناقص و محتاج بضمیمه یکی از ان الفاظ است و بی
مناسبت باجله و لتکون من المؤمنین است بجهت اینکه نفس با
هو نفس همیشه مؤمن بوده است کفر و الحاد از عوارض عالم طبیعت
است و حدیث کل مولود یولد علی الفطرة دلالت بر این معنی دارد
و آیه سیم که ان الذی نزل القرآن باشد معنیش اینست که بدرستیکه
ان کسی که فرو فرستاد قرآن را پیش از این بتحقیق فرو فرستاد ان
آیات را بهدایت و بشارت برای ایمان آورندگان و گرویدگان
مشار الیه تلک الآیات اگر آیات قرآنی مقصود باشد کلام صحیح و
درستی است ولی مرتبط بآیات بیان ندارد و از میرزا علی محمد
نباید تمام کلماتش باطل باشد کلام حق از زبانش جاری باشد ضرر
بجائی نمیخورد ولی لا صحیح واضح نموده و اگر مراد آیات بیانست

مشار الیه حاضر را نباید تلک بگوید بلکه باید هذه الآیات بگوید
و از جمله مکاید و حیل این قائل شیاد این است که قبل از بیان این
آیات مینویسد که چون بیان در دست این خاکسار نیست چند آیه بدون
ترتیب ذکر میشود و این مقدمه را تقدیم میکند که اگر این آیات با
یکدیگر مناسبتی ندارد جواب گفته باشد که من عذر بی ترتیبی از
خواسته باشم ولی باید باین قائل گفت عذر خواهی کردی از اینکه آیه
ان الذی نزل القرآن با سابق و لاحق خود ربط ندارد عذر من
یکن له که جزم یکون در کلام بدون وجود جازم است چگونه خواهی
خواست بقواعد عربیت باید بگوید من یکون له ما علی الارض کله
که ضمیر راجع بموصوله را مؤنث نیاورده باشد بنا بر اینکه کل تاکید
من میکند نه تاکید لفظ ارض را که در معنی کل ما علی الارض باشد و
رکاکت ترکیب مقعد را با بعد بعید چه خواهد کرد و باید بگوید علی
مکان بعید و مع ذلک باز کلام ناقص است زیرا که بعد و قرب
از امور نسبی میباشد بعید از چه و بالنسبه بچه چیز بعید میباشد
باید در کلام باشد بعبارت اخری باید معلوم باشد که بعد را نسبت
بچه چیز ملاحظه نموده است و معنی عبارت سخت لفظی این آیه این
است که کسی بوده باشد از برای چیزی بر زمین است کل زمین در
این هنگام بر جایگاه دور دور است و این معنی کلام ناتمام
غیر معنوم المراد است چنانکه هر عاقلی میفهمد و اگر بگوئیم
معنی محصلی از برای این آیه بتغییر بعض الفاظ بدهیم باید بگوید

من یکون له ما علی الارض کلّه لو ینفعه و هو بعید من الحق یا
بعید من سبیل الخیر و الهدایة یعنی کسیکه باز برای او تمام آنچه
در زمین است بوده باشد نفعی برای او ندارد و او دور از حق
یا دور از راه خیر و هدایت است که حاصلش این بشود که مال دنیا
نفع آخرتی ندارد و آیهٔ بعد که میگوید انّ الذین لا یخلّ علیهم انفاقهم
انفاقهم علطهای معنوی ان بیشتر از غلط لفظی است بجهت اینکه
سنبت عدم حلیت یعنی حرمت بنفس داون نفس کشیدن بخت اختیار
مینت که منصف بحلیت و حرمت شود پس چگونه حرمت بر ایشان نسبت
بنفسهای ایشان داده دیگر انکه فوق الارض اسمانست که قابل تملک بحق
یا غیر حق میشود اگر مراد از فوق الارض ما علی الارض است قرینه دالّه بر اراده
این معنی در بین مینت مگر مدعی قرینه مقامیه بشوند و ان هم قابل منع
است و اما غلط لفظی پس بعدی لا یخلّ بعلی است که باید بلام متعدی
شود چنانکه اُحِلّ لکم ما فی الارض جمیعا میگویند که باید ماده
حلّ یحلّ را بلام متعدی نمود و از قبیل فلا یحلّ له تنکح زوجا
غیره در قرآن بسیار است و بر این قیاس است تمام این ایات که در
اینجا این قائل ذکر نموده است که از نخبه گردهای و تصحیحات نظر
تا بعین میرزا علی محمد شده که اگر بخواهیم یکایک را بتفصیل توضیح
و تشریح کنیم در حالتی که مباشر این عمل این بنده بی بضاعت علمی باشد
مثنوی هفتاد من کاغذ شود چه رسد بانکه ماهرین در فنون علم از آدمی
باشد که از علوم دیگر بخواهند جوابی بنویسند و توضیح فساد و اغلاط

این ایات و سایر ایات نمایند در او وقتیکه این بنده فی الجمله اشتغال
بتحصیل داشتم در علم معانی و بیان خوانده بودم که شرط فصاحت و
بلاغت این است که کلام از تنافر و تعقید خالی باشد پس از قبیل ما
لکم کأنکم علی کنکاکتم علی ذی جنّة افرنقعوا عنّی
باشل منتشر ذات را از فصاحت و بلاغت خارج میدانستند
الان که ملاحظه میکنم این ایات منتخبه را که این قائل نقل کرده بمراتب
تنفر طباع را از اینها بیشتر از تنفر از مالکم کأنکم می بینم و بعد از ذکر
ایات که بعرض قاریان این کتاب و برادران عزیزم رسانیده معلوم
میشود که این ایات نسبت باینها در کمال فصاحت و بلاغت بوده و
اما خطبه و دعائی که این قائل نقل نموده اعم از اینکه براستی میرزا
علی محمد گفته باشد یا غیر او که نسبتش را بجهت ترویج مسلکش داده باشند
باشند بعد از تصحیح باشد یا تصحیح نشده نقل شده باشد امر مهمی نیست فی
الجمله انس با دعیه و خطب ائمه و غیر ائمه از برای هر شخص زبان عربی فهم
که ادبیت فی الجمله در عربیت مختصری داشته باشد سهل و آسان است
مناجاتهائی که یکی از دوستان در موقع موت صبیه اش انشاء نموده
برای نمونه سایر مناجاتهائیکه در اوقات مختلفه و موارد عدیده انشاء
نموده مینویسم تا اینکه برادران عزیزم اهمیتی باینگونه مطالب ندهند
و آن خطبه که نمونه مینویسم امیت بسم الله الرحمن الرحیم اللّهمّ
یا احد یا صمد یا من لم یتّخذ و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا من یعلم فی الازل
و الابد المعبود لکلّ معتبد و المسجود للساجدین فی السرمد

یا من تزین بالعظمة والکبریاء منفرد وبکل مستغیث غوث و
معتمد لا یلیق سواک ان یحمد ولا غیرک ان یحمد کیف اجهلک
واحمدک والمجد والتمجید لک والحمد والتحمید منک الیک
امکیف اذکرک واشکرک ولا احصی ثناء علیک یا سیدنا و
مولانا والهنا بلوتنا مع الضعف والاحتیاج بالافتقار بالوحید
والاولاد وتتابع الانتاج وجعلت فی محبتنا لهذا الشان واللجاج
حتی تبتنا فی مراقبتهم وتبدل المصادف علیهم الاحتیاج فاثرتهم
علی انفسنا مع الخصاصة وحملناهم علی اکتافنا وحجورنا فی الحراسة
مع الحراصة ودعوتنا بل امرتنا بمدارستهم ومحادثتهم ومجالستهم
ومؤانستهم فی الغیبة والحضور بالقدر المقدور ومعسور لا یسقط
بالمعسور بل جعلتنا فی کل ذلک کالمجبور ثم اخذتنا من حجرنا و
جعلتنا من اصحاب القبور وفاجاتنا بمصائبهم فی زمان غیر مترقب
ولا منظور امتحانا وابتلانا بلزومهم التجافی عن دار الغرور والتوجه
الی العزیز الغفور فی البلایا النازلة علینا بمرالدهور المحرجة
لمن لیس بشکور مع علمک بضعفنا عن تحمل هذه الامور فیا الهنا
وسیدنا ومولینا ما قد رظافتنا وخطر لبالنا عند امتحانک بعد
الافتتان وما لک من العلم بضعفنا وجهلنا بحکم اعمالک واسرار
افعالک والامتحان وانا یا سیدی من عرفان الذی ینزل علینا من
البلایا بانه الحکمة والاسرار ورحمة وعنایة منک علی عبدک
سواء فیه الاخیار والابرار والاشرار والفجار لکنک یجتار خلقک

مشفق نظیر وتنزلت البلایا علیهم کثیر لتوجه الیک وتجاوزه
عن الخطا الیسیر ولیزید والی الصبر فتفضل علیهم بالاجر لکن یا مولای
بقضی الضعیفة جزوعة وعن الخیر متوعة وللامر بها لا ترضی هلوعة
فاسئلک بمحمد والهه الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین ان ترزقنی
الصبر فی البلاء والشکر علی الابتلاء لافرحة منک علی الاولیاء
فضلا عن سایر العبید والاماء وارفع عنی حال الجزع واجعلنی راضیا
بالقضا فانک تقال لما تشاء وبیدک ازمة الامور والاشیاء
مولای وانت تعلم ضعفی وقلة اصطباری وفقری وفاقتی ومسکنتی
وانکساری فقوتی لتحمل ما تورده علی من البلایا والصبر علی ما
تحلیه علی من القضایا وادفع عنی الحاجة والفقر والفاقة والتماحة
واغن عنی الدنیون ونفسنی عن مکاره الشجون وادخلنی فی حصنک
المنیع وعفوک الوسیع وقربنی الیک بشفاعتک یا شفیع واحدنی
الیک بکرمک یا سمیع وزدنی فلبی ولبی وسهر بنی فی حبک لک و
شوقنی الی لقایاک یا جمیل یا بدیع وتابعنی هنای فی نفسی واهلی
وولدی وولدی یا من لا یخص فضله فی احسانه بالمطیع بل
یشمل کرمه العمیم ومنه الجسیم المثیل المرتکب لکل فضیح وشنیع
ولا تحجبنی وحجابی برحمتک یا ارحم الراحمین حال ای بیاد در ملاحظه
نماکه دراین مناجات چگونه مراعات مناسبات با فوت صیغه دوست
خودم شده است ونظر دیگری در مناجات مذکوره میرزا علی محمد بنا تا اینکه
فرق ان بر تو ظاهر کردد ومعلوم شود که انشاء خطب ومناجاتها امر مهمی

بست و میرزا علی محمد ابتدا درس خوانده است که بمطبق عبارات گفته
شده بزرگان نباید و کلمات مهملهٔ خودش را در میان انها بگنجاند که
شخص ناقد بصیر امتیاز بین کلمات بزرگان و مهملات ندهد و بداند که
انچه حسن صورت پیدا کرده است از وجود کلمات مقتبسه از بزرگان
است و مع ذلک هرگاه بخواهیم لاطائل و مهمل از فقرات خطب و دعا
منقول از او را تعرض نمائیم به کمال خجلی از عهده برنیاییم ولی طول کلام
اسباب کلال و ملال و قیل و قال و دور افتادن از مقصد بالمآل خواهد
شد لهذا از این بابت تعرض نکنیم تشبیع و تفضیح شنیع تر
و فضیح تر از انچه در این فصل این قائل نوشته کلمات کفرآمیزی است
که میگوید که حال ملاحظه فرما از صبی بنی هاشم عجمی که چندان درس نخوانده
اخ چه قدر باید بی شرم و وقیح و مرتکب قبیح باشد که بقول خودش
اظهار ورود دین میکند و مدعی مسلمانی است پیغمبر خود را که مانند قرآن
معجزهٔ باقیه در میان مردم گذارده مقابله و مقایسه کند با یک سید
عجمی دیوانه و بگوید که انصاف بده که معجزهٔ این دیوانه ترجیح بر معجزهٔ
آن پیغمبر دارد و خدا داند با این قائل را چه از اتش کند منصل مینویسد
بروزی دو هزار میات و خطب و ادعیه بدون تفکر مینوشت
در صورتیکه گاهی با او بوده که بشمارش به بیند همه روزه باین مقدار
مینوشته انچه مکتوب شده که میگوید من در چند روز یا در چند ساعت
نوشته شده ام اخبار امثال این قائل که از کوساله سامری بدفوات
هم افاده نمیکند با اینکه گفتم تند نویسی صفت حاصل از مکرار و مداومت

و پرگوئی خاصه نامربوط باشی این مطلب چه نسبت دارد و باینکه کسی
مستظر وحی الهی باشد و انچه باو وحی شود بقرماید کتاب وحی مینویسد
این قائل بیشرم نسبت میدهد که برخص عرب چهل پنجاه ساله قرآن در بیست
و سه سال نازل شده او تا ای احمق اگر تو میدانی پیغمبر عرب است محمد
و قائم از آل محمد است پس باید قائم عرب باشد چرا عجمی باشد تا بتا
تو میگوئی در مدت بیست و سه سال نازل شد پس ابتدا در نزول قرآن
باید اول بعثت که چهل سالگی است باشد و اول نزول قرآن با اخر آن
فرق ندارد و پس لفظ پنجاه سال را برای چه آوردی محلی ندارد و جز اظهار
عناد به پیغمبر که قیاس بی اساسی را بسبب این تحقیر محکم نمائی و عرض
میکنم که سابقا ذکر کرده است داستان ازار و اذیت بر میرزا علی
محمد و ایمان آورندگان باو را و تکرار در این محل باز از جملهٔ فنون
حیله و مکری است که بخواهد بعنوان مظلومیت او را محبوب القلوب نماید
و جواب هم شنیدی که هر کسی که از ازار و اذیت بر او وارد شود دلیل
حقانیت او نمیشود و شرح حالاتی که متعرض او شد هم نیز اشاره نمودیم
و اما استدلال بحدیث لوح حضرت زهرا سلام الله علیها چون ایحدیث
شریف دلیل واضح بر تکذیب و فضاحت میرزا علی محمد است ما تمام
حدیث را که شیخ رجب برسی در مشارق الانوار و دیگران نقل کرده اند
لتجلا مذکور مینمائیم تا تکذیب او و عناد او بنفس حدیث شریف ثابت شود
روی جابر عن الزهراء علیها السلام حدیث اللوح وهو هذا
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم

الی محمد نبیه و سفیره نزل به الروح الامین من عند رب العالمین
عظه یا محمد امری و اشکر نعمائی انی انا الله لا اله الا
انا من رجا غیر فضلی و خاف غیر عدلی عذبته عذابا ایما فایای
فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فطفا کملت ایامه الا جعلت
له وصیا انی فضلتک علی الانبیاء و جعلت لک علیا وصیا و
اکرمتک بشبلیک و سبطیک حسن و حسین و جعلت حسنا معدن
وحی بعد ابیه و جعلت حسینا خازن وحی و اکرمته بالشهادة
و اعطیته مواریث الانبیاء فهو سید الشهداء و جعلت کلمتی
البامة فی عقبه اخرج منه تسعة ابرار هداة اطهار منهم سید
العابدین و زین اولیائی ثم ابنه محمد شبیه جده المحمود الباقر
لعلمی هلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حد القول
منی انی اهیج بعد فتنة عمیا من جحد ولیا من اولیائی فقد
جحد نعمتی و من غیر آیة من کتابی فقد افتری علی و ویل للجاحدین
فضل موسی عبدی و حبیبی و علی ابنه ولیی و ناصری و من اضع
علیه اعباء النبوة بفتله عضدیه مریدحق القول منی لاقرن عینه
به و محمد ابنه موضع سری و معدن علمی و اختم بالسعادة لابنه
علی الشاهد علی خلقی و حجتی علی اهل الارض من خازن علمی الحسن الداعی الی
سبیلی و اکمل ذلک بابنه رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء
عیسی و صبر ایوب یذل اولیائی فی عقبته و انتهاکون رؤسهم
الی التوک و الدیلم و تصبغ الارض بدمائهم و یکونون خائفین

اولئک اولیائی حقا بهم اکشف الزلازل و البلاء اولئک علیهم صلوات
من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون اما وجه دلالت این حدیث
شریف بر تکذیب و فضاحت میرزا علی محمد امنیت که بمدلول این روایت
باید تکمیل دعوت بوی او خذا معوض بمیرزا امام حسن عسکری که از صلب
بلافصل او باید باشد میشود و نظر بوحدت سیاق بلکه بصراحت و جعلته
کلمتی البامة فی عقبه اخرج منه تسعة ابرار هداة اطهار
الخ نمیشود میرزا علی محمد را که پسر سید رضای شیرازی است آن بزرگوار
دانست و لفظ روایت را هم این قائل مدلس مدل اولیائی فی زمانه نوشته
است از تحریفات و جعلیات و مکاذا است چنانکه دیدی که اصل حدیث
یذل اولیائی فی غیبته است نه فی زمانه و نمیشود فی زمانه باشد زیرا که وعده
سلطنت حقه و غلبه دین و پر شدن زمین از عدل و قسط بعد از اینکه از
ظلم و جور پر شده باشد نظر بکریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیعَادَ باید
محقق شود و کشته شدن اولیاء در زمان غیبت آن بزرگوار است که زمین
پر از ظلم و جور است نه در زمان سلطنت الحضرت عجل الله فرجه

قال القائل فصل پنجم در اینکه این معجزه بر جمیع ما
علی الارض عموما و بر مسلمین و طایفه شیعه خصوصا معجزه بوده و میباشد این
ظهور و معجزه بر جمیع ما علی الارض حجت است که احدی از ایشان بمثل این نتواند
کرد که اگر ممکن بود و میتوانستند بدون شبهه اظهار مینمودند و حاجت باین
از عاجات و حبس و نفی و اذیتها نبود حتی حال هم امکان مدار و کسی غیر از
او لا و او از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم ایشان بچنین چیزی نماید حال

از این عبارت معلوم میشود که اولا امور نتوانند ایشان بچنین چیزی بیاورند همین مطلب دلیل بر نبوت او است که معجزه است والا باید بیچکس از ایشان بمثل این نتواند تو چطور که حضرت امیر مؤمنان سلام الله علیه از این هم فصاحت و بلاغت که در خطب و ادعیه از ایشان ظاهر شده از آن حضرت مشاهده شده نموده است که ایشان بمثل آن نتوانند و آن نباید دلیل بر نبوت باشد بلکه کما ورد از آنحضرت بسر انگشت مبارک ایشان شق القمر شده

هم اگر کسی مدعی باشد فَاْتُوا بِمِثْلِهٖ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ و این معجزه بر مسلمین عموما و بر طایفه شیعه خصوصا شیعه اثنی عشری حجت بالغ و اتم است زیرا که ائمه دین و سراج راه یقین قبل از این بهزار و چند سال بیانا تی فرموده اند و احادیثی ذکر نموده اند که اغلب مطابق و موافق با این ظهور است طابق النعل بالنعل انچیزش که بعقل سلیم تطابق دارد و انچه از احادیث که بعقل سلیم تطابق ندارد و جزء محال است تو منتظری که بهم با وجود تضاد شان ظاهر شود زهی بی عقلی است زیرا که در زمان ظهور هیچ پیغمبری چنین چیزها واقع نشده مثلا مثل گرفتن آفتاب در چهارم و گرفتن ماه در سیزدهم که از برای شخص خبیر بصیر جزء محال است هم چنین غلبه بر تمام دول با این تهیئ اسباب حالیه و اداهای دول معتبره و حال انکه در احادیث مذکور است که انحضرت با شمشیر جهاد خواهد فرمود و حال انکه از برای هیچ پیغمبری بر خلاف معتاد کاری واقع نشده که وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا و مصرح است که انحضرت با شمشیر جنگ خواهند فرمود میکشند و کشته میشوند از این مطلب واضح میشود که بقوه بشریت میجنگند زیرا که اگر بقوه امامت بود احتیاج بجنگ نبود و گشته هم نمیشدند همین که یک کلمه میفرمودند اٰمِنُوا جَمِيْعُ مَنْ فِي الْاَرْضِ ایمان میاوردند چنانچه شیخ طوسی ره هم نوشته است که امام یقین بر آن مدار دکه کشته نمیشود والا جهاد برای او فضیلتی نداشت در این صورت با وجود اکمال اسباب حرب در این زمان از قبیل توپ کروپ و راه آهن و تلغراف و تفنگهای دور زنی که در هر دقیقه شصت تیر میاندازد و کثرت قشون

حضرت ولی عصر صاحب کتاب الایمان در این زمان میفرماید ظهور او با این سیکیفیت که بیانکنند آمده بلکه بر جمیع مردمان الزام تمام است بیاور در هر گاه معجزه بشریت میخواست چنین بکند انقلاب عالم میشد چند سیکنت تا اینکه یک نحوی بشود که بتواند منطبق براد نموده شود تا

و علوم محاربه و کشتیهای آتش زره پوش که بدرجا میتوانست که دول معتبره با وجود دیدن همه این چیزها جرئت تقرب بدولت دیگر نمینمایند تا چه رسد که شخص غریب بیکسی بخواهد با همه اینها مقابل نماید و حال انکه در احادیث صحیحه فریقین عمر مبارک انحضرت تصریح شده است که اِنْ قُصِرَ فَخَمْسٌ اَوْ سَبْعٌ و تسع و در این مدت قلیل چگونه میشود بقوه بشریت این همه کارهای بزرگ را نمود و حال انکه برای هیچیک از پیغمبران چنین چیزی از اول خلقت دنیا واقع نشده که بر خلاف اسباب ظاهر کاری از ایشان پیش رفته باشد ای برادر عزیز خوب تامل و تفکر نما و لا ملاحظه کن که این عبد فانی غرضی ندارد غیر از رضای خدا و ثانیا غرض خود را هم کنار بگذار با شرایط مجاهده رفتار نما تا غشاء عما از قلبت دور شده بنور ایمان که خدا خواسته مهتدی شوی فَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيْرٍ زیرا که معجزه های انبیاء سابق اگر چه بطوری بود که بر جمیع ما علی الارض حجت بود بجهت اینکه هر کس هر زمانی که بود همین قدر که چشم سیدا شد اژدها شدن عصا و ید بیضا و احیای موتی و سایر چیزها را میدید اما این فقره باز مخصوص میشود بکسانیکه دیده و کسانیکه ندیده اند باید بشنیدن از سایرین اعتقاد نموده ایمان بیاورند ولی این مطلب معجزه ایشت مثل قرآن در هیچ زمانی هیچ زبانی نمی تواند و نمیتواند که از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم با فراغت و سهولت در عشر روزی دو هزار بیت باین سلامت عبارت عربی که غیر از زبان خودش بوده بنویسد و این هم نه این بوده است که در بیست و چهار ساعت تمام ایام را مشغول بنوشتن بوده باشند اگر بنظر تفکر و تامل کسی نظر نماید

می‌بینند که این اعظم و اکبر از سایر معجزات است و حال آنکه مخالف
اقرار داشته و در کتب خود با وجود تحامل عناد و لجاج نوشته اند واحدی
نتوانسته نسبت سحر بدهد چنانکه بموسی و سایر انبیاء داده اند درست ملاحظه
تفکر فرمایند علمائی که پنجاه سال درس خوانده مطالب محفوظه خودشان را
بدون حک و اصلاح در یک صفحه نمیتوانند بنویسند البته ده جا غلط و حک
مینمایند تا بتوانند ازا به پیش مردم بخوانند یقین است که اگر بی غرضانه
تفکر و تامل نمائی یا باید بکلی ترک همه ادیان کرده فارغ البال از امر
آخرت و خداپرستی بشوی یا مجبوری باین ظهور رب اعلی ایمان بیاوری
لاغیر حال چند حدیث از احادیثی که بر این ظهور دلالت دارند از اخبار
قبل عرض میشود که باعث ازدیاد ایمانت شده چشمت روشن شود که
اگر با نه قبل هم ست اعتقاد بودی شنیدن این احادیث که چگونه
از زمان بعد خبر داده اند اسباب ایقانت شود **اقول**
از انجا نیکه بذی اللسانی و بدزبانی را شیمهٔ سفهاء و رویهٔ جهلاء میدانیم
زبان خود را بسبکوئی باین قائل غافل ملوث نمینمائیم با اینکه سابقا اشاره
شده که در بعض مقامات اصحاب این مسلک وجود معجزه را برای پیغمبر و امام
لازم نمیدانند بلکه ذات داشتن کتاب نفوذ کلمه و عزم ثابت را کافی از
برای دعوت میدانند این قائل در کلمات سابقه خود برای اینکه عنوان
خاتم الانبیاء بودن را از حضرت ختمی مرتبت سلب کند نسبت ادعاء خاتمیت
را با نبیاء داده و اخبار علامات ظهور را هم از برای اختلاف باطل و
مطلب را منتفی کرد با اینکه هر کس ادعائی نمود و معجزه او را که چون اجرا معجزه

بید کاذب قبیح است لابد باید او را تصدیق نموده و باین مقدمات برای اثبات
دعوی میرزا علی محمد محتاج باسری حبر آوردن معجزه نخواهد بود و آیات
و خطب او عبیه و تند نویس در هر روز و هزار بیت هم که بعقیدهٔ این قائل
غافل معجزه است پس مهدویت میرزا علی محمد ثابت و محقق گردید
ولی این مقدمات برای اثبات این نتیجه محتاج بیک مقدمه دیگر ست
که معجزه بودن این امر مبنی بر این است که مردم از اتیان بمثل آن
عاجز باشند مزخرفات و مهملات که سابقا گفته و بافته کفایتش
نکرد در این فصل میگوید چون هیچکس نیتواند از اتیان بمثل انچه از میرزا
علی محمد بروز نموده بنماید و معنی معجز عاجز بودن مردم از اتیان بمثل
است که ثابت و محقق است پس نظر باین مقدمات تمام من فی الارض
باید بنبوت میرزا علی محمد گفتند و از ابتدا تا آخر انچه در این فصل میگوید
مشتمل بر غلط لفظی و معنوی باندازه ایست که نمیتوان تقریر به بیان
و تحریر به بنان نمود این قائل هنوز فرق بین ما علی الارض و من فی
الارض نگذارده ارسال رسل و بعث انبیاء و اولیاء برای هدایت
خلق است که من فی الارض من العقلاء باشند نه بر علی الارض من
الجماد و النبات و الحیوان الغیر المکلف و الانسان المکلف لفظ این
ظهور و معجزه نیز غلط است نسبت حجیت بمعجزه دادن باعتبار اینکه
دلیل وصول بواقع است حرفیست اما ذات ظهور با قطع نظر از معجزه
داشتن که صرف ادعاء مدعی است حجیت ندارد پس لفظ این ظهور و
معجزه غلط است بجهت اینکه ظهور بعنوان مهدویت اختصاص بمسلمانان

دارد و اختصاص بشیعه و سنی هم ندارد و مربوط بابراهیل مینت سایر ملل هم اگر
چه انتظار دارند بعقیده خودشان ولی اعتقاد بظهور پیغمبری دارند که
منتظر او هستند پس باید میرزا علی محمد برای موسا یحیی و عیسی برای
عیسویان و محمد برای مسلمانان مهدی باشد و باید که مدعی هر سه مقام
باشد با اینکه بتصدیق خود این قائل و هم مسلکانش و بموجب آیه نازله از
قطرنش که مثل قائمکم گفته خبر مقام قائمیت مدعی چیزی نبوده اگرچه این
را هم با دعاء نیابت خاصه که اول مدعی بود تکذیب نموده و بعد
هم توبه از تمام گفته های خود نموده ولی چون مرتد فطری بود قتلش واجب
بود او را کشتند و اینکه میگوید ایشان بمثل نتوانستند و اگر ممکن بود و
میتوانستند اظهار مینمودند و حاجت باین از عاجات و حبس و نفی و
اذیتها نبود کلامی است که از هیچ میشوری صادر نمیشود زیرا ما که
استدلال معجز بودن قرآن میکنیم و میگوییم هر گاه میتوانستند مثلش
را بیاورند و محتاج باذیت و جنگ و نمیشدند از طرف حضرت میگوییم
یعنی میگوییم که پیغمبر در الزام انها باسلام از انها دست برنمیداشت
و انها را تحت فشار گذارده و میفرمود اگر مثل قران را آوردید بشما
کاری ندارم و اگر نیاوردید و اسلام آوردید عزیز و محترمید والا
شمارا میکشم یا میگوییم انها عاجز بودند اگر میتوانستند ایشان بمثل
میکردند و اسوده میشدند از تحت فشار پیغمبر بیرون میامدند این مطلب
چه ربطی دارد با اینکه قائل میگوید مردم ایشان بمثل نتوانستند پس
محتاج باذیت میرزا علی محمد و حبس و نفی او شدند چه منافاتست

بین اینکه ایشان بمثل نگفتند و اذیت میرزا علی محمد نکنند زیرا که حاجت
باذیت و منع داشتند و تحت فشار او بودند و بعبارت واضحتر هر گاه
میرزا علی محمد قدرتی داشت مردم در تحت فشار او بودند و بحکمت سیاست
مثل باید برای دفع او اقدامی کنند ولی مردم در تحت فشار نبودند
ممکن بود ایشان با اینکه میتوانستند نگفتند و او را هم اذیت نکنند زیرا که
محتاج نبودند محتاج بتکرار نیستم و اینکه میگوید حال هم کسی غیر از اولاد
او از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم ایشان بچنین چیزی نماید کلام
دروغ باطلی است زیرا که اگر مقصودش امیت میرزا علی محمد درس
نخوانده همه کس میداند که مدتها طلبه بوده و بعد هم در درس آقا سید
کاظم رشتی که شاگرد شیخ احمد احسائی بوده حاضر میشده و این مقدار
مهملات با فتن از کسی که جزئی از علوم ادبیه دیده و مانوس بعبارات
و محاورات عرب شود مطلب غامضی نیست که سابقا مفصلا گفتیم غیر
از پیغمبر و امام موصوف باین صفت نبودند و تعلم نموده اگرچه در نزد
معلم معینی تعلم نکرده باشد و خودشان بقوت استنباط از رؤیت کتب و
کتابت تعلیم علمی نموده باشند (اما) اینکه میگوید ائمه در هزار و چند صد
سال قبل بیاناتی فرموده اند که مطابق باین ظهور است طابق النعل
بالنعل غلط واضحی است روایات ائمه که میفرماید قائم آل محمد ولد صلبی
امام حسن عسکری است از بطن نرجس خاتون مطابقه با میرزا علی محمد دارد
یا یملأ الارض قسطا و عدلا مطابقه دارد یا اینکه میاورد
قران امیر المؤمنین را که جمع کرده این بزرگوار است یا اینکه سلطنت

و بعکس قائمیت
بروز میرزا علی محمد
نادیده باشد میدان
از ابتدا تا بروزش چند ان
دلیل بود که قادر بر اظهار آنچه
نسبت با و میدادند علنی و
بالصراحه نماید نبوده و جواب
اینکه فوج فوج ایمان آوردند
با اینکه علما فضلا کاری کردند
سابقا نوشتیم و محتاج
بتکرار نیستیم حال
بدنباله

حقه اسباب راحت و عزت خلایق میشود مطابق یا میرزا علی محمد دارد یا نه
انیکه میگوید انچیزیکه تطابق دارد با عقل مطابق این طفل است و انچه
با عقل سلیم تطابق ندارد و عقل او را محال میداند اگر کسی منتظر وجود
آن شود ذهنی بی عقلی است اگرچه جوابش را شنیده ولی محض یاد آوری
عرض میکنم هرگاه اخبار متشابهه داشته باشیم که بشود انها را باخبار
محکمه تخصیص و تقیید حمل نمود و رفع تضاد و تناقض نمود اخذ بانها میکنیم و
اگر نتوانستیم تاویل لایق رفع تضاد و ضدیت مینمایم والا از ان اخبار
صرف نظر میکنیم و نمیشود بسبب وجود اخبار متشابهه از اخبار صریحه
محکمه هم دست برداشت و این مطلب را هم اشاره کردیم که اگر
ما نظر بعلائم نداشته باشیم لامحاله منتظر شخص مجهول العنوان من جمیع الوجوه
که نخواهیم بود بعد از انیکه باصریحا گفتند منتظر امدن محمد بن الحسن علیه السلام
که پسر انحضرت است از بطن نرجس خاتون که غیبت میکند و غیبت او
طول میکشد و در کمه ظاهر میشود و دیگر معنی ندارد ما کسی دیگر را که میرزا علی
محمد شیرازی پسر سید رضای تاجر شیرازی که در شیراز اظهار نیابت خاصه
نمود پیش از انیکه مدعی مهدویت شود او را قبول کنیم تمثیل بکرفتن افتاب
در چهار دهم و گرفتن ماه در سیم و هشتم که از محالات میداند با
انیکه میتوانیم بگوییم واقعه واقع میشود که مردم بگمان خودشان انطور
تصور میکنند مقصود نباشد میگوییم فرض میکنیم این قضیه با عقل مطابقت
نکند و لازم التاویل باشد مانند ان الله علی العرش استوی
که ظاهر در جسمیت مخالف عقل و لازم التاویل است و نتوانستیم

حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم

ظاهرش را بگیریم باید مثل حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و احل لکم ما وراء ذلکم
جمیعا را هم معمول بدانیم علی الجمله از انچه سائل و در انجا گفته و معلوم شد سر تا
پای این فصل جز لاطائل و مزخرف بافی چیزی نیست و قابل لتعرض جواب نیست
ولی انچه این بنده را خیلی متغیر و پریشان حال نموده است که نزدیک
است زمام زبان را از کف رها نمایم باید گفت باین مرد احمق که چگونه خود
را مسلمان و طالب حق میدانی با انیکه ایات قرانی را دیده عقیده
بانها پیدا نکرده و هنوز معجزه را که معنی ان خارق عادت است موکول
بمتادمنموده و خیال میکنی که فوای حربی و دول متنوعه از توپهای متمادی و تفنگها
و کشتیهای زره پوش و غیره در مقابل اراده امام که اراده حق است
قابل اعتنا و عنوانی باشد سوره مبارکه الم تر کیف فعل ربک
باصحاب الفیل که جماعت طیر ابابیل سنگ ریزه ها با نها داده و فرموده
و انهار ا مانند کاه خورد شده نموده قدرت خدا در موقع نصرت ولی
عصر نیست و اذ الات حربیه دشمنان او را از یکدیگر بیاشد و از کار بیاندازد
ای احمق مبهور چگونه می نویسی و میگوئی هیچ پیغمبری بر خلاف معتاد کار
نکرده و برای هیچیک از انبیاء چنین چیزی از اول خلقت دنیا
واقع نشده که بر خلاف اسباب ظاهریه کاری از ایشان پیش رفته
باشد و حال انکه در چند موقع قران خوانده و انزل الله سکینته
علیه و ایده بجنود لم تروها مع ذلک باز میگوئی که بر خلاف
معتاد کاری نکرده اند در صورتیکه با ملاحظه ایات قرانی حال تو
چنین باشد هرگاه از اخبار برای تو چیزی بگوییم بطریق اولی در تو

أ ری تخواهد خشید پس چیزی است که از باب الفضل ما شهدت
به الاعداء نقل کلام از مقاله فی الاسلام جرجیس صل انگلیسی که
هشم نصرانی ببرلن ترجمه کرده که به بیند هر دو نصرانی چه میگوید در شرح حال
پیغمبر خاتم مینویسد فی السنة الثانیة من الهجرة انتصر فیها
علی قریش نصرة عظیمة فاعتبر من ذلک الیوم وعظم امره لهذا
الیوم ذکر مذکور فی تاریخ المسلمین وهذا ملخص خبر ذلک
الیوم فاسرعوا الیه بخیلهم ورجلهم وکانوا فی خمسمائة فارس و
ثمانمائة راجل وکان محمد فی ثلثمائة وثلث عشر راجلا سبعة وسبعون
من المهاجرین والباقون من الانصار فلما بلغ محمدا وادی بدر ان
العیر مقبلة من جهته وقریشا مقبلة من جهة اخری فشاور
اصحابه فی ای الطائفتین یقتدی لها فاجمع رایهم علی ترک العیر
ومقابلة قریش اولا فنزلوا علی اوفی ماء القوم وصف رجاله
وشد دعزائمهم ووعدهم بالنصر ان صدقوا القتال ثم
معونة عریش فصار علیه مع ابی بکر واخذ بناصیة دابته فی
النصر فقال اللهم ان تهلک هذه العصابة الیوم لا تعبد
فجائه جبرئیل فبشره وزعم فی ثلثمائة الاف من الملائکة نصرة له
له ومع ذلک کاد یهزم عسکره من اول حملة فنزل عن العریش
واخذ حصنه من الحصباء فاستقبل بها قریشا ثم نفخهم
بها وقال شاهت الوجوه فسمعوا وعد صوته فانخسفت
قلوبهم وخبل لاوعائهم انهم راوا الملائکة تقاتلهم

فانهزموا

فانهزموا وقتل من صنادیدهم سبعون واسر سبعون
فافتدوا انفسهم باربعة الاف درهم الی اخر کلامه
النصرانی که ذکرش محل حاجت نبوده باین قائل غافل باید گفته
شود ببین هر دو نصرانی تشکیک چند معجزه باهره آنحضرت را تصدیق نموده
نزول ملائکه نصرت و پاشیدن ریگ در میان کفار قریش و تاثیر
لفظ شاهت الوجوه در انها و شنیدن کفار صوت پیغمبر و
دیدن ملائکه را که با انها مقاتله میکنند غایة الامر برای اینکه
او را خارج از دین نصاری ندانند و قبول پیغمبری محمد ننموده باشد
میگوید که کفار قریش خیال میکردند که ملائکه را می بینند و با انها
مقاتله میکنند و مقصود از نقل این قصه غزوه بدر که این نصرانی
نقل کرده است این است که این قائل غافل نگوید تمام پیغمبران
بر خلاف معتاد کاری نمیکردند که اگر از او بپرسند در این جنگ
کدام اسباب بامر شما واقعیت میکنند که معتاد باشد آیه شریفه
فان کان منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین که قائل
ما تاویل نمیت یکنفر باده نفر مکدام اسباب ظاهریه غلبه دارد تمام
انبیاء و ائمه موید بتاییدات غیبیه بوده اند اسباب ظاهریه
مذاشته اند موسی علیه السلام اسباب ظاهریه اش چه بوده است
داود علیه السلام چه وسیله معتادیه داشته است عیسی علیه السلام
بکدام اسباب ظاهریه در مقام دعوت برامده هر کس اسمی از
لفظ معجزه برده است در مقام تعریف آن گفته است که آوردن

سحر

معجزه خارق عادت است بتحدی بی اسباب پس بی اسبابی در حاق
حقیقت معجزه معتبر است کار پاکان را قیاس از خود مگیر مستفاد از بعض
اخبار چنین میشود که در زمانی حضرت ظهور فرمایند که تمام دول از پس بایکدیگر
جنگ کرده باشند که تمام قوای حربیه ایشان تمام شده باشد و این
امر مستبعدی نیست در این جنگ بین الملل کار رقیب باین بود که دو جزء تمام
شود توپ و تفنگ که بی گلوله و بارود کار کرنیست وقتی که سرب و
باروت تمام شود جنگ لا محاله باشمشیر خواهد بود و مهدی موعود
عجل الله فرجه باشمشیر که مقتضای اخبار است جنگ خواهد نمود
با اینکه ممکن است ظهور حضرت طوری شود که دول در مقام جنگ
جوئی برنیایند که اسباب حربیه بکار برند مردمان دیگر از هر طبقه
در مقام معارضه برآیند که انحضرت با انها باشمشیر جنگ کند مقصود
اینست وقتی که مطلب دلیل عقلی بر محال بودن آن نباشد که قابل تعلق
قدرت باشد از خلاف عادت بودن آن نباید وحشت کرد و استبعاد
را نباید محل اعتنا قرار داد **قال القائل فصل**
ششم در احادیثی که در کتب معتبره بوده و با این ظهور مطابقت
داشته و حالات مصدقین خود انحضرت را بیان فرموده اند
و آن نیز منقسم به شش قسم میباشد که هریک در جای خود مبین است قسم
اول احادیثی که علائم ظهور را بدون اغلاق و تاویل بیان فرموده
اند اولا بروایت حدیثی ذکر کنم که اگر بعضی از علائم را چنانکه نشنیده
واقع نشود چندان مضطرب و منتظر نباشی مظنون است که این حدیث

را از حضرت رضا علیه السلام دیده باشم و چون مدتیست دیده ام حاصل
معنی را اجمالا بیان میکنم راوی عرض کرد ممکن است سفیانی خروج نماید
فرمودند بلی باز عرض کرد ممکن است صیحه آسمانی نشود فرمودند بلی
باز عرض کرد میشود قتل حسنی واقع نشود فرمودند بلی همچنین اغلب
علائم ظهور را عرض کرده که ممکن است واقع نشود فرمودند بلی آخر
پرسید که ممکن است قائم ظهور ننماید فرمودند نه زیرا که ظهور قائم از
میعاد است **اِنَّ اللهَ لا یُخلِفُ المیعادَ** هم چنین حدیث دیگر که
در بحار الانوار در صفحه ۲۸۳ که محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از داود
بن ابی قاسم روایت نموده او گفته که در خدمت امام محمد تقی علیه السلام
بودم ذکر سفیانی و انچه در روایت وارد شده که ارش از محتومات است
بمیان آمد در انحال عرض کردم که آیا حذار از محتومات بداء واقع میشود فرمود
آری بعد از ان عرض کردم همانا که حذار از خصوص قائم علیه السلام بداء
واقع شود فرمود که قیام قائم از میعاد است مجلسی نوشته اشاره باین
است که **اِنَّ اللهَ لا یُخلِفُ المیعادَ** در این صورت اگر بعض علامات
غیر متاده چنانکه در کتب نوشته اند واقع نشوند نباید مثل یهود و نصاری
خود را از شرف ایمان بحرف لا طائل جهال محروم داری و حال انکه
در بعض احادیث چنین وارد است که قائم نبایا بود حضرت امام جعفر صادق
باشد بداء واقع شد چنانکه مجلسی در صفحه ۲۱۸ از کتاب الغیبة شیخ طوسی روایت
مینماید که عثمان نوری گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که
این امر در خصوص من بود یعنی از مشیت الهی چنین گذشته بود که من خروج

کنم و زمین را پر از عدل کردانم لیکن بدا واقع خواهد شد پس از خدا تعالی تاخیر نمود و در خصوص ذریه من بعد از این هر چه میخواهد میکند و همچنین است حدیثی که مجلسی از کتاب الغیبة محمد بن ابراهیم در صفحه ۲۲۵ از اسحق بن عمار روایت نموده که او گفته که از صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که وقت این امر در سال صد و چهلم هجرت بود لیکن ان وقت بشما خبر داده شد شما انرا فاش نمودید از این جهت خداوند عز و جل انرا از انوقت تاخیر نمود و همچنین در همان کتاب نوشته اند که حضرت صادق فرمود یا اسحق این امر دو بار از وقتش بتاخیر افتاد در این صورت اگر خرد جال بان تقصیل غریبی که نوشته اند ظاهر نشود چندان استبعاد و غرابتی نخواهد داشت حال حدیثی که از پیغمبر در علائم آخر الزمان منقولست برایت ذکر مینمایم که آگاه و مطلع شوی مجلسی در صفحه ۲۸۸ بحار الانوار از کتاب جامع الاخبار نقل مینماید که جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که در خدمت رسول خدا بحج الوداع رفتم وقتی که انحضرت واجبات حج را بجا آورده بود در وقت وداع حلقه در را گرفت و با واز بلند فرمود ایها الناس پس همه اهل مسجد و اهل بازار جمع شدند انحضرت فرمود شنوید بدرستیکه من الان خبر رسید هم بشما چیزها را که بعد از این شدنی است پس حاضرین بغائبین برسانند بعد از ان حضرت گریست بطوریکه بسبب گریه او همه حضار گریستند چون از گریه فارغ گردید فرمود که بدانید خدا بشما رحمت کند که مثل شما در این روزها تا بصد و چهل سال بعد از این

مثل برکیست که در آن خار نباشد بعد از ان تا دویست سال خار و برگ بر او پیدا شد بعد از آن خار پیدا شد بدون برگ یعنی مشقت محض پیدا شد بدون استراحت بطوریکه در انزمان دیده نمیشود مگر پادشاه جایر و ظالم یا مالدار خسیس و بخیل یا عالمی که بمال دنیا راغبست یا فقیر بسیار احمق بعد از ان انحضرت گریست در انحال سلمان فارسی برخواست و عرض کرد یا رسول الله بما خبر ده که اینها کی واقع میشوند فرمود یا سلمان وقتی که علمای شما قلیل گردیدند و قاریان شما رفتند و زکوة دادن را قطع نمودید و منکرات را آشکارا ساختید و صداها در مساجد خود بلند کردید و دنیا را بالای سر خود نهاده علم را زیر پا های خود انداختید و دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید و غیبت را برای خود میوه شمردید و حرمت را غنیمت دانستید و بزرگ شما کوچک شما رحم نکرده و کوچک شما بزرگ شما تعظیم ننموده پس در این وقت لعنت خدا بر شما نازل میشود و جنگ شدید در میان شما واقع میگردد و از دین در میان شما نامی در زبانهای شما باقی میماند پس وقتی که این خصلتها بشما داده شد انوقت بوزیدن باد سرخ یا مسخ شدن یا بباریدن سنگ منتظر باشید و مصداق این سخن من در کتاب خدای عز و جل این آیه است قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ در ان اثنا جماعتی از اصحاب از جایشان برخواسته گفتند یا رسول الله بما خبر ده که این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتی که نمازها را از وقت آنها

تاخیر کردید و بشهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید و بپدران و
مادران دشنام دادید دیگر اهیها بجدی رسانیدید که حرام را غنیمت و
زکوة دادن را ضرر شمردید و مرد بزن اطاعت کرد و همسایه اش
جفا نمود و قطع ارحام کردید و رحم از دلهای بزرگان زایل گردید و حیای
کوچکان کم شد و بنای عمارتها را محکم کردند و غلامان و کنیزان ظلم
نمودند و باخواهش نفس شهادت دادند و حکام شرع باجور حکم کردند
و مرد بپدرش دشنام داد و برادرش حسد ورشک برد و شرکاء
باخیانت معامله کردند و وفا در سایر خلایق قلیل گردید و زنا مشهور
و شایع گردید و مردان بلباس زنان و زینت زنان مزین گردیدند
و مقنعه حیا از سر زنان برداشته شد و کبر در دلها بجنبش آمد چنانکه زهر در
بدنها می جنبد و عمل بسنتها کم کردند و معصیتها ظاهر و آشکار شدند
و امور عظیمه در دین خفیف و سهل انگاشته شدند و مدح و ثنا را با مال
طلبیدند یعنی مال بدهند که تعریفشان بکنند و مال در تغنی و آوازه صرف
گردید و بدینها مشغول شدند و از آخرت باز ماندند و ورع کم و طمع و
هرج و مرج بسیار گردید و مؤمن ذلیل شد و منافق عزیز مسجدهایشان
باذان معمور میشود و دلهایشان بسبب استخفاف قرآن از ایمان خالی
میباشد و هر گونه خواری از ایشان بمؤمن میرسد پس در این زمان دلهایشان
روباهای آدمیانست و دلهاشان مانند دلهای شیاطین کلامشان
از عسل شیرین تر است و دلهاشان از حنظل تلخ تر پس ایشان گرگها
میباشند که لباس آدمی پوشیده اند روزی نمیشود مگر اینکه خدای

تعالی در آن روز بایشان خطاب نموده میفرماید آیا بمن افترا میبندید
و بر من جرأت نموده معصیت میکنید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی چنان گمان کرده اید که ما شما را
عبث خلق کرده ایم و بسوی من نخواهید برگشت قسم بجلال خودم
یاد میکنم که اگر نبود مگر کسانیکه با اخلاص بمن عبادت میکنند هر آینه یک
طرفة العین مهلت نمیدادم بجهة اینکه معصیت من مرتکب میشوند هرگاه
ورع نمی بود از بندگان من هر آینه قطره از آسمان نازل نمیکردم و
یک برگ سبزی نمیرویانیدم پس عجب است از قومی که اموالشان را
معبود خود قرار دادند و آرزوهاشان طولانی شده عمرهاشان کوتاه و
ایشان چنان طمع دارند که همسایگی مولای خود یعنی خداوند عالمیان برسند
و بان نمیرسند مگر با عمل و بندگی و عمل هم تمام نمیشود مگر با عقل و بهمین
مضامین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صفحه ۲۵۹ بحار الانوار
مسطور است که خوفا للتطویل از درج آن صرف نظر شد همین طور بهمین مضامین
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در صفحه ۲۸۳ همان کتاب
مذکور است که همه واقع شده است و علامات دیگر از قبیل طاعون
و وبا و محق ظاهری و ستاره دنباله دار و مخ خوارگی سخت بطوریکه
در عربستان مخ چوبهای درخت را خورد در بین سال چهل و پنج الی
شصت هجری بظهور رسید که هنوز کسانی هستند که بعضی را خاطر دارند از اینجا
معلومست سفیانی که در احادیث وارد است سفوک شیخ ثمر نبوده باشد
که در سنه یکهزار و دویست و شصت که سنه ظهور الحضرت بود و همان سال

بلکه تشریف برده بودند طغیان کرد این سفوک ملعون بین مدینه و شامات
بود بر سر ایل بیلاق و قشلاق میکرد چندی بود علم بغاوت افراشته بود
عثمانی اطاعت نداشت حتی مهری از برای خود کنده بود و باین جمع
سلطان البحرین و خاقان البحرین سفوک در همان سال که جمعی از حجاج ایرانی
که بعضی از شاهزادگان ایران از قبیل حاجی محمد ولی میرزا خلف مرحوم
فتحعلی شاه مبرور و غیره و غیره جزء آن حمل بودند کسان سفوک حاج
را طوعا و کرها پیش او برده چند روز ایشانرا عنفا نگاه داشت بالاخره
هدیه شایانی از ایشان گرفت و ایشانرا اجازه انصراف داده امان نامه
مختوم بمهر خودش باشان داد ایشانهم آن مهر را نشان والی
بغداد دادند او را کشتند بحیل سفیانی همین ملعون باشد و بحیل
ابن سعود وهابی باشد که در نجد ظاهر شده و حرم مطهر پیغمبر را غارت
نموده است و در مسجد است که همین فقره مخصوص در حالت سفیانی
در احادیث مذکور است و در سنه یکهزار و دویست و شانزده در شهر
ذیحجه کربلا را قتل و غارت نموده آنچه در انجاها بود بغارت برده روی
قبر مطهر حضرت سید الشهداء رفته بخت ولی بغارت تخت اشرف دست
نیافت قتلی که در ظهر کوفه در احادیث مذکور است از کجا این نباشد
چنانکه شخصی بحضرت صادق عرض میکند کوفه چگونه است آن ایام میفرماید
در کوفه جماخواهند کرد مردان کشته میشوند وای بر کسانیکه در اطراف آن
باشند که چگونه ایذاء و آزار بایشان میکنند و در انجا مردان و زنان آسیب
میشوند راوی عرض کرده در چقدر از زمان این قضیه روی میدهد فرمود

در یکساعت بعد میفرمایند که ناگاه شوید ان کرفتاران را از کوفه بجای دیکر
نمیکذارند بروند و همچنین حدیثی که ابی بصیر از حضرت صادق علیه
السلام روایت نموده در خصوص ظهور حضرت در وقتی که ماهها را
میپرسید تا ماه ذیحجه میرسد میفرمایند ماه خوبست از کجا مقصود شان
قتل کربلا نباشد چه قتل ابن سعود وهابی که در روز غدیر واقع شده که
مدتی حکم قتل عام داده بود ای برادر من اغلب احادیث مروی از
ائمه هدی و نور الله الذی لا یطفی سلام الله علیهم اجمعین که در این
باب وارد شده که از قاعده معتاده خارج بوده همه واقع شده
ولی غشاوت عمی چشم مردم را گرفته و ان طلب و دین داری نمیتوانند
که تحقیق مطلب نمایند لذا از درود و بیان سرچشمه حیوة ابدی و وصول بخلاص
نجات سرمدی دور افتاده اند مثلا فتنه خراسان که در حدیث مذکور
است از کجا مقصود فتنه و طغیان محمد حسن خان سالار در مشهد نباشد
که در مدت هیجده ماه با دو پادشاه جنگیده و چقدر ها خون مردم بی
گناه ریختند و چقدر ها خون مردم بیگناه ریختند و چقدر ها مردم
در جنگ و غیره کشته شدند تا بالاخره او را دستگیر کردیده در خارج
مشهد کشتندش مثلا در احادیث خروج قائم خراسان مذکور است
که مجلسی نوشته باید قائم خراسان بلاکو خان و جنودش باشند از کجا
مقصود از قائم خراسان آن مجاهد فی سبیل الله عالم ربانی ملا حسین بشروئیه
شهید سعید رو خانداده باشد که در همان زمان از خراسان با جمعی
بدعوت قیام فرموده بطرف مازندران حرکت نموده و در انجا مجبور

بجهاد به و مجاهده نمود مدتش که پس از مجاهدات مردانه دیرانه و اظهار
کرامات در قلعه شیخ طبرسی با کلاله تفنگ شهیدش نمود مدرجمه الله
علیه و علی من سعه رحمته واسعه و در مجمع البحرین مخصوصا در ضمن حدیثی
مذکور است قریب باین مضمون که قائم در طبرستان میرود و طبرزینی
در دست دارد ای برادر من تو منتظری که جمیع علائم و آثاری که
بیان فرموده اند همه در خانه و شهر تو واقع شود یا باطبل و بالابان
از درخانه ات بگذرانند این هم غیر ممکن است مثلا حضرت امیر علیه
السلام در علائم ظهور میفرمایند اذا صاح الناقوس و کبس الکابوس
و تکلم الجاموس فعند ذلک عجایب و ای عجایب الی آخره دو علامت
اول که بدون تاویل کاویش در حضور تو تکلم نماید این هم ممکن است که پیش
هر فردی همه چیز واقع شود من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه
از سخنم پند گیر و خواه ملال همین قدر عرض مینمایم که سعی و مجاهده
بفرمایید که چرا ان اشخاصی که میفرمایند یعرفون نعمت الله ثم
ینکرونها و اکثرهم الکافرون نباشند اولئک سبحان
الله مالک الملک این قائل ناقل احادیث چون مانند ابلیس افعال
و اقوالش سرتاپا ملبس است از ابتدای مقدمه الکتاب تمام همم خود را
مصروف بابطال علائم واضحه نموده که بتوانند ظهور میرزا علیمحمد را بتطبیق
با ظهور قائم آل محمد عجل الله فرجه نمایند و از جمله حیل و مکائدی که در اینجا برای
پیشرفت مقصدش بکار برده است این است که میگوید برایت حدیثی
ذکر کنم که اگر بعض علائم را چنانکه شنیده واقع نشود چندان مضطرب

نشوی بعد میگوید مضمون است که حدیثی از حضرت رضا علیه السلام دیده
ام چون مدتیست دیده ام حاصل معنی را اجمالا بیان مینمایم و این مطلب را
برسبیل ظن نقل میکنند که بگوید احتراز از دروغ گفتن او را باظهار مظنه
وادار کرده است دیدنش را که برسبیل جزم نقل میکنند یقینی شود بر
این قائل را بر جعل آن حدیث مسلمیت این چند علامت در نزد کافه مسلمان
و عامه مسلمین وادار نموده باین معنی که صیحه آسمانی و خروج سفیانی از
علائم حتمی الوقوع است برای اینکه چنین امری در زمان میرزا علی محمد
واقع نشده باین حدیث حتمی بودن او را برمیدارد و تا بتواند بنفس معجزه
تند نویسی موهوم دو هزار بیت و آیات مهمله میرزا علی محمد را مهدی
موعود معین نماید و نمیدانم چه گیسنه و چه دشمنی این قائل با امام عصر
عجل الله فرجه دارد که مثل میرزا علی محمد کسی را بخواهد ان قلمداد نماید
و غافل از اینست که مردمان عاقل دانشمند باین تسویلات فریب
شیطان را نخورند کسی که حدیث لوح حضرت صدیقه را دیده باشد
میداند که میرزا علی محمد پسر امام حسن عسکری غیبت نموده نخواهد بود تا
از اینکه صیحه آسمانی و خروج سفیانی و دجال بشود یا نشود باین معنی که
اگر تمام این علامات که وجودانها را این قائل لازم میداند میگوید
نباید منتظر امام شد هرگاه حقیقة واقع میشد باز میرزا علی محمد مهدی
موعود نبود زیرا که بتمام شرائط وجود از جهت حسب و نسب و ادراک
و مزایای صفات حمیده و غیره و غیره معلوم الحال نزد تمام مردم نبوده
کسی مثل این قائل غافل ناقابل میخواهد که آیه شریفه ما ارسلنا من رسول

الا بلسان قومه دیده و میگوید این صبی بی هاشم عجمی این قدر آیات
وخطب و ادعیه عربی گفته است و پیش خود خیال نمیکند که میرزا علی محمد بقول
او که در عجم ظهور نموده باید بلسان قوم خود که عجم هستند سخن بگوید و قرآن
فرآن تصحیح شده بخط امیر المومنین را بیاورد و احکام امه را بر نهج دین
بردم برساند و دستگ میشود در اعجاز به تندنویسی غلط عربی با
اینکه معین است هر پیغمبر یکه معجزه آورده معجزهٔ او از امور
شایعه در آن زمان بوده و معجزه که برحسب صورت اهل آن فن زیاد بودند
عاجز از او بودند مانند سحر زمان موسی و طبابت در زمان عیسی و فصاحت
و بلاغت در زمان حضرت خاتم الانبیاء اگر در زمان میرزا علی محمد
تندنویسی شایع و معمول به مردم بوده پاشد و تندنویسی او از تمام بهتر
و اشت او عاجز نمودن وجهی داشت برحسب ظاهر نه در معنی زیرا
که تندنویسی از صنایع است و دست بالای دست بسیار است از
بیان مکاید و جهل و وقاحت این قائل در عین غفلت و سفاهت و
حماقت بگذاریم و متعرض در این قسم اول از احادیث که بر خلاف
مقالات او است از حیثیت اینکه حتمی الوقوع است بطوریکه خود این
قائل برای تطبیق با ظهور میرزا علی محمد مدعی وقوع استحالی شده است
بشویم پس بعرض برادران عزیزم میرسانم که مقتضای بعض اخبار صحیحه
متقنه علائم حتمی الوقوع از برای ظهور ان مولای کل عالم چند امر است
که یکی از انها صیحهٔ آسمانیست و دیگری خروج سفیانی و دجالیت
و براحی حتمی بودن انها این خبر را نقل مینمایم در کتاب اکمال الدین

از صادق آل محمد روایت شده که فرمود ینادی مناد من السماء ان
فلان بن فلان هو الامام باسمه و ینادی ابلیس من الارض کما بنادی
برسول الله فی لیلة العقبة و در حدیث دیگر میفرماید ینادی المنادی
باسم القائم فلنا خاص او عام قال عام یسمع کل قوم بلغتهم
قلت فمن یخالف القائم و قد نودی باسمه قال لا یدعهم
ابلیس الا ان ینادی فی اخر اللیل و در حدیث دیگر میفرماید ینادی
مناد فی السماء اول النهار الا ان الحق فی علی و شیعته
ثم ینادی ابلیس فی اخر النهار الا ان الحق فی السفیانی و
شیعته فیرتاب عند ذلک المبطلون و ایضا در حدیث است
که فرمود الا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة
فهو مفتر کذاب و دلالت این چند خبر بر حتم بودن وقوع صیحه هیچ وجه قابل
تردید و شک و شبهه نیست و چیزی را که این قائل از مسخره پاخیال یا جهل از حضرت
رضا علیه السلام نقل نموده بر تقدیر وجود قابل از معارضه این اخبار مستفیضه
صریحه صحیحه نخواهد بود و اما خروج سفیانی قبل از دجال بعلاوه خبر سابق الذکر
خبریست که اسم دجال و ظهور او را خبر میدهد و میفرماید سفیانی یخرج قبل الدجال
من جانب مکة فی شهر رجب و اسمه عثمان و معه جند کثیر یتصرف
غالب البلاد و منادی او ندا میکند که هر کس سر بکفیفر از شیعیان علی را بیاورد
هزار درهم باو میدهم و دلیل بر حتم بودن خروج دجال روایتی است که صعصعه از
مولای متقیان روایت نموده که میفرماید اسم دجال صائد بن صید است از اصفهان
ظاهر میشود در ازمی او بیست ذراع است دو چشم در سر دارد و بر الاغی سوار است

بر پیشانی دجال دو سطر نوشته شده هر مؤمن انکار میکند و مطیع میشود و عمل باین نمیکند
دکافر شقی کسیکه دنبال او برود و سعید کسی است که از او جدا شود و لشکر او سید
یهودی است و بسیاری از اشقیا دنبال او میروند پس میرود بفارس و زنها و
بچهای ایشان را میکشد و میرود بسوی دمشق و مردم میگویند انا ربکم الاعلی و مینت
ماه بیماند و در اکمال الدین از برای خروج دجال علائمی نقل میکند میفرماید
علامت خروج دجال اینست که مردم نماز را فوت کنند در اماکنها جنابت
نمایند و از گفتن دروغ و خوردن ربا و گرفتن رشوه احتراز نکنند دین بدنیا
بفروشند ارحام را قطع کنند و هواهای نفس را متابعت کنند و شان علم مرفت
کم شود و ظلم را فخر دانند و وبیران فاجر و امیران ظالم شوند الی آخر حدیث
پس نظر باین احادیث مستفیضه این سه علامت از علائم حتمیه است که باید قبل قیام القائم
واقع شود و از اینکه خروج سفیانی را این قائل ناقابل نتوانسته وقوعش را حتما انکار
نماید سفوک که یکی از مخالفین و معتمدین باعثمانیها بوده او را سفیانی تصور
کرده و نقل روایت حجة الوداع را برای این نموده که محط و ملخ خارکی دانسته
قبل از دویست و شصت را مطابق با ظهور میرزا علی محمد در دویست و شصت
قرار دهد و مخالفت سفوک را خروج سفیانی فرض نموده باید باین احمق گفت
که اسم او عثمانست و در ماه رجب از جانب مکه خروج میکند چه ربطی بسفوک
شیخ شمر دارد که با دولت عثمانی مخالفت داشته و خروج از جانب مکه کجا
و تصرف بلاد کجا و سرکردان بودن سفوک بین مدینه و شامات کجا این قائل
بی شرم احتمال میدهد که این سعود سفیانی باشد بچه علامت کسیکه ما بسم و رسم و
محل خروج در ماه خروج مشخص است ابن سعود خواهد شد کجا اسم ابن عثمان سعود

بوده که از جانب مکه خروج کرده کجا در ماه رجب خروج کرده خروج دجال
که اسم و رسم و اصحابش را با محل خروجش را شنیدی وقوع و باد و طاعون و
ستاره دنباله دار و محط و ملخ خواری باز علائم ظهور است نه اینکه هر وقت
واقع شود و شخص باطلی ادعا باطل کند و وقوع انرا میتواند دلیل برای خود
قرار دهد در صورتیکه بطلان دعوای او و دروغگوئیش در نهایت آشکاری
و وضوح باشد قائم از خراسان چه ربطی دارد بملاحسین که برای دعوت باطل
بمازندران رفت و مردم فهمیدند که مروشر و رهبرزه متلبس بلباس
اهل علم است او را کشتند بر تقدیر صدق وجود خبری که قائم بطبرستان میرود
چه مناسبت با رفتن ملاحسین بطبرستان دارد دگر ملاحسین قائم بود و طبرزین
ملاحسین را که دیده بود که برای این قائل خبر آورده است خیلی عجب است
که این قائل پرتلبیس مانند ابلیس اینقدر در اینمقام تجاهل و تجاهل میکند که باید
زن و بچه مرده بر او بخندند و نعوذ بالله من شرور انفسنا و یکی از علائم
که در زمان ظهور حضرت حجت عصر واقع باید شود طلوع الشمس من المغرب
است این قائل ناقابل که بتطبیق علائم را با میرزا علی محمد میکند سفوک یا
وهابی سفیانی فرض میکند امثال این خبر که راوی جابر از امیر المؤمنین
علیه السلام است که در سندان نمیتوان حدشه وایراد کرد و در
دلالت این عبارات که میفرماید ایها الناس سیظهر فی آخر
الزمان وقایع یشیب منها الشبان فقال الجابر اخبرنی
عنها که بعد از جمله از وقایع میفرماید ثم یظهر الامام الهمام
الاسد الضرغام القائم بالحق من آل محمد المهدی ثم

طلوع شمس از مغرب کنایه از ظهور امری خارق العاده باشد که امام ظاهر شود

تطلع الشمس من المغرب سوداء مظلمة منكسفة فيموت من حرّها خلق عظيم ويبقى ثلثة ايام ثم يخرج سحاب من القبلة فيمطر على الارض برد كبيض النعام ثم تعود الشمس الى المشرق حتى لا يوحد احد الا ان يقول لا اله الا الله محمد رسول الله

باید باین قائل ناقابل گفت فجالت مینکشی از اینکه بگوئی میرزا علی محمد که از حمله کرده زهره اش آب میشد بلکه غالب نمی میکرد و همان امام همام و اسد ضرغام است که مولای متقیان خبر ظهورش را داده خیلی بشیر می میخواهد که کسی چنین تصوری نکند فضلا از اینکه بزبان بگوید یا بنان بنویسد و بر تقدیر یکه ما از قدرت خدا قطع نظر کنیم و بگوئیم که آفتاب از مغرب نمیشود طلوع کند و از برای ان محل صحیح بسم نفهمیم و نتوانیم باخبار دیگران را تفسیر نمائیم از نفهمیدن معنی یک علامت طرح علامات دیگر که معنی واضح دارد و بلکه مفسر باخبار دیگر هم هست مثل همین اسد ضرغام که در بعض اخبار قائم بالسیف دارد مفسر همین علامت میرزا علی محمد کجا شمشیر داشت کجا قائم بالسیف شد نمیدانم این قائل ناقابل معنی لا یوجد احد الا ان یقول لا اله الا الله چه تصور کرده که با این ظهور کفر آیات بعد از واقعه میرزا علی محمد کرد و زیر و زا اسلام عنیف میشود و در زمان ظهور قائم آل محمد کسی نمیماند که مذهب و دینی غیر اسلام داشته باشد ظهور او را ظهور قائم آل محمد فرض کرده و خجالت نکشیده علی الجمله عمل بعلامات که معنی ظاهر آن را هر کس میفهمد نباید از دست داد و قرآن که از برای ظواهر آن هم بواطنی هست ما را تکلیفی جز بظواهر آن نفرموده اند و بعد از عمل بظواهر

اگر چیزی از تکالیف از ما فوت شده باشد معاف بر انها هستم و میل این قائل که ظواهر را هم میخواهد بتاویلات و تئویلات بگذراند مثل شخص واعظی است که بر منبر برود و جماعتی برای استماع موعظه حاضر باشند بادشاه خطاب کند گدای خرهای گاوها تکلیف شما چنین و چنان است و فقیری که از او بپرسد که چرا مردم را طرف کار خطاب کردی جواب بدهد عوام جاهل در علم حیوانات هستند روح انسانیت که علم است در آنها نیست لهذا انها را طرف کار و خطاب کرده ام تمام عقلاء بر آن واعظ میخندند و میگویند ما مامور بظاهر هستیم مردم در ظاهر انسانند لهذا باید بر این قائل هم که علائم ظاهره را بتاویلات میخواهد از بین ببرد خندید در عالمی که مطلب اهم بصرف احتمال میخواهد تمام کند و هنوز نفهمیده است که او آجا، الا احتمال بطل الاستدلال محلش کجا است دیگر از امور واقعه در زمان ظهور موعود المسرور الحضرت که مولود در سنه نوزده است که دویست و پنجاه و شش است جمع شدن سیصد و سیزده نفر از خدمتش در یکشب در مکه معظمه است که در بعض اخبار اسامی انها و محل و بلد اشان فرموده مثل اینکه میفرماید جوین جمیل و سعید بن علی از اهل سند باید باان حضرت باشند صحیب بن غباد جعفر بن بلال حر بن اسعد صید بن قدوس و مالک بن قلید و بکر بن خرو حبیب بن حنان و جابر بن سفیان از اهل روم باید خدمت ان حضرت باشند ایا با میرزا علی محمد احدی از این جماعت بوده اند ایا ظهور میرزا علی محمد از مکه شده است یا شیراز اگر بنا بود هر کس که جعلی بتیت او کند او قائم آل محمد باشد پس معصوم بچه سبب

وجهت این اشخاص را باسم و رسم معین فرموده است معلوم میشود که این
اشخاص هرگاه در خدمت شخص مدعی گذاشت و مقتری که اگر مطلب از این
قرار نباشد و امام این علامت گفته باشد که منتظر ظهور معنی ظاهر آن باشیم
و امام معانی دیگر اراده کرده باشد که بفهمیم و ازادراک فیض خدمت امام
محروم نمانیم هرآینه ما را اغرا بجهل فرموده و بسته معصوم کیست که اغرا بجهل
نمیکند زیرا که وظیفه ایشان هدایت و رسانیدن مردم بخیر و سعادت است
نه گمراه و اغرا بجهل نمودن عجب تر اینکه این قائل نا قابل بر سبیل سخریه
و استهزا میگوید که کلام امیر المومنین ع که میفرماید اذا صاح
الناقوس و کبس الکابوس و تکلم الجاموس دو علامت اول بدون تاویل
واقع شده تو منتظری که کاوش بدون تاویل در حضور تو تکلم نماید این
عین ممکن است الی آخر کلامش اولا باید باین احمق گفت تو که میگوئی دو علامت
اول بدون تاویل واقع شد از صاح الناقوس چه فهمیده که میگوئی
واقع شده ناقوس زدن نصاری که واقع شده است در زمان خود
حضرت هم موجود بود پس باید خبر از امری بدهد که نباشد و بعد واقع
شود و آن فریاد کردن ناقوس است بدون اینکه کسی بسبب شنیدن آن
شود و مراد از کبس کابوس چه فهمیده که میگوئی واقع شده است و تکلم
جاموس را چرا از قدرت حذا بیرون میدانی مگر تکلم سوسمار از تکلم
جاموس معقول تر است که از معجزات حضرت حتمی مرتبت قبول
داری اگر مسلمان باشی و تکلم جاموس را غیر ممکن فرض میکنی و فضاحت
بالاتر از آن نیست که خیال کرده است این قائل که مردم منتظر

از برای وقوع علائم در خانه یا در شهر باطبل و بالابان از درب خانه انها بگذرانند
و اگر نیدانند یا تجاهل و تحامق مینماید در کمال وقاحت بینکه وقوع این علائم
بنحو طوریست که از غایت وضوح و ظهور در هر کجای عالم واقع شود
تمام من فی الارض مطلع میشوند خاصه در زمان ظهور میرزا علی محمد که
تکراف و دوائر چاپارخانها همه منتظم بود و ساعت بساعت در همه
جا خبر تازه که بود فورا منتشر میشد که در این زمان هم همین طور
است بتوسط جرائد و روزنامجات امور جزئیه واقعه در هر کجا برود
خبرش شایع میشود از عجایب روزگار امنیت اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم را این قائل مصداق شده میبینید
گفته که جز اشخاصیکه یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها
و اکثرهم الکافرون نباشد چون میدانم که این شخص قائل بشقاوت
نفس که میخواهد ترویج باطل کند میدانند که باید بتری از میرزا علی محمد کند
و منتظر علائم باشد مع ذلک بتجاهل و تحامق انکار میکند و نسبت
معرفت نعمت الله داده بما با اینکه خودش میگوید که چرا باید دیگر منتظر
باشید در این کلام معلوم میشود ما هنوز نشناخته ایم که انتظار داریم
تحمل وقاحت و بیشرمی و غفلت از گفتار خودش است علی الجمله از انجائی
که فرموده اند بنا بان الله لا یصاب بالعقول باید ما بندگان حذا
تابع فرمایشات الهیه باشیم و تکلیف ظاهری ما که تکلیفی جزان نداریم
عمل کردن و متابعت ظواهر فرمایشات ایشانست و چون حذا را هم
قادر میدانیم و عاجز نمیدانیم غیر از ممتنعات عقلیه انچه فرموده اند بدون

تاویل میکنم و انتظار وقوعش را میکشم و در تمام علائم مذکوره در اخبار است ممتنع
عقلی ندیده و نشنیده ایم و میدانیم که علائم را طوری بیان فرموده اند که
کسی بتهمت میرزا غلام احمد قادیانی و متهدی سودانی نماید و مردم میرزا علی محمد
مفتری کذاب بفهمند و او را بجزای خود رسانند و امام خود را با آثار و علائم
که پیغمبر و ائمه برای ایشان معین کرده اند بشناسند و اعتنائی باین مزخرفات
مرقومات این قائل مجهول الحال ننمایند و از اینکه حدیث لوح را تحریف
مینماید و اولش را هم نمیبیند که کرفتار صراحت ابن الحسن نشوی هیچ فتح و
نصرتی برای تو حاصل نمیشود و مثل من بنده پیدا میشود که شیادی و
حیلهای تو را بر دوم بفهماند و بحمد الله این اعمال تو همگنان چنان شما
را متفرق کرده است که هر ده نفر شما دارای یک عقیده است و دارای
یک عقیده متفرقه در مسلک نیستند و میرزا علی محمد نیز بمقتضای کریمه
وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ وَ
لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ بسزای خود رسید و اختلاف بین اتباع میرزا
علی محمد که میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیی و میرزا یحیی بهاء میرزا حسینعلی
و بهاء عباس عبد البهاء و محمد علی ملقب بحسن اکبر از یکدیگر و بعلاوه فسخ نمودن
میرزا حسینعلی بعض احکام میرزا علی محمد را که براجعه باقدس میرزا حسینعلی
و بیان میرزا علی محمد معلوم میشود و همین اختلاف بحکم آیه کریمه وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا دلیل بطلان و
بودن من عند غیر الله است حتی اینکه خود این قائل غیر عاقل بیجا مهدویت
میرزا علی محمد را از روی تعصبت علمای مراوره را مجتهد ثابت کند جای دیگر

عدم تابعیت علماء دلیل کردن میرزا علی محمد را دلیل حقانیت و صدق
ادعاء او خود فرار میدهد و در جای دیگر بشرافت امور انبیاء را بی اسبابی
محال میداند و در جای دیگر برای آنها معجزه با بی اسبابی قرار میدهد و چون
این قائل غافل از برای میرزا علی محمد و اتباعش جز ذلت ندیده تا چار
سلطنت قائم آل محمد را تاویل بسلطنت معنویه کرده که تمام انبیاء داشته اند
نموده و این معنی را در میرزا علی محمد موجود دانسته احمق نمی فهمد که وعده
فرج بسلطنت قائم آل محمد و پر شدن زمین از عدل و قسط منافات با
این معنی تاویلی او دارد و کمان میکنم هر انسان با شعوری این معنی را بفهمد

قال القائل قسم دوم احادیثی که اشعار بذلت و مقهوریت
ظاهری آنحضرت و مصدقین او دارد و اینکه مقصود از سلطنت سلطنت
باطنی است که جمیع انبیاء و اولیا داشته و دارند مجلسی در ج ۲۱ از
کتاب الغیبة شیخ طوسی از علی بن یقطین روایت نموده او گفته که ابو الحسن
بمن فرمود که یا علی شیعیان را ائمه ایشان در مدت دویست سال بریت
میدهند و اصلاح حال میکنند با اینکه ایشان را به تعجیل فرج و نزدیکی ظهور
حق امیدوار میکنند و یقطین که از اتباع بنی عباس بود پسرش علی که
از جمله خاصان امام موسی بود گفت چرا وعده که رسول خدا علیه السلام
در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نکردید علی گفت که
وعده ما و شما هر دو از یک مصدر یعنی رسول خدا صادر شده مگر
اینکه بشما وعده شده بود زودتر ظهور بهم رسانیده بشما داده شد و
چنانکه وعده داده شده بود بوقوع پیوست و برما هنوز وقوع بهم

نرسانیده پس ما خود را بارزومندی و امیدواری گرفتار میداریم اگر بما گفته میشد که این امر تا دویست سال یا سیصد سال واقع نخواهد شد هر آینه دلها قساوت بهم میرسانیدند و اگر مسلمانان از اسلام برمیگشتند لکن ائمه ما این طور گفتند که ظهور دولت ما نزدیکست بزودی واقع خواهد شد تا اینکه تالیف قلوب شیعیان نمایند این روایت بهیچ وجهی دلالت براین معنی ندارد و این معنی را این قائل برحسب فهم و اغراض نفسانیه خود از برای این روایت قرار داده که شاید ثمری در بر نمودش و برای مقصودش نماید یعنی دلهای اشیارا بدست آرند و انها را از قساوت دلهائی که دارند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبة از کلینی مثل این روایت را اگرد این حدیث را تایید میکند حدیثی که مجلسی در صفحه ۲۲۱ از علل الشرایع شیخ صدوق نقل مینماید از علی بن یقطین که او گفته بخدمت امام موسی عرض کردم که سبب چیست در اینکه جنگها و دعواهائی که در خصوص شما از رسول خدا روایت شده بوقوع نمیآید و انچه در حق دشمنان شما روایت شده بوقوع پیوسته فرمود چیزیکه در خصوص دشمنان ما روایت شده از مصدر حق که مخبر صادقست بیرون آمده از این جهت بصحت و وقوع پیوست و غرض از انچه که در حق ما روایت شده مشغول نمودن شماها است بارزوی ظهور دولت ما که خود تا زمانی باین آرزو و امید مشغول نمایید و دل تنگ نشوید و این غرض هم حاصل گردید یعنی شما هم باین آرزو و امید مشغول گشتید حال ای برادر من تامل نما که امام علیه السلام در این حدیث چگونه حق مطلب را بیان فرموده

و تاویل اغلب احادیث را ذکر نموده دیگر تو دانی و انصافت و همچنین سایر احادیث که اشعار بذلت و اعراض مردم دارد

مجلسی در صفحه ۲۳۳ بحار الانوار از کافی از ابی الجارود و داود از باقر روایت نموده که بخدمت انحضرت عرض کردم که بمن وصیتی بفرما فرمود که تورا وصیت میکنم که طریقه تقوی را پیش بگیری و در وقت غلبه و استیلای اینجماعت در خانه خود بنشینی و بیرون نروی و حذر بکن از معاشرت کسانیکه از ما خارجند که ایشان نه در حق هستند و نه طالب آن و بدانکه بنی امیه را سلطنتی خواهد شد که خلایق قادر نمیشوند باینکه ایشان را ازان سلطنت باز دارند و اهل حق را دولتی ظاهر خواهد گردید که در وقت ظهورش خدا یتعالی ترا از ما اهل بیت بهر کس که میخواهد عطا میفرماید هر که از شماها آن را دریابد در نزد ما بلند مرتبه میشود و اگر او را به پیش از ظهور آن بمیراند هر آینه باو در مقابل وفاتش خیر و اجر عطا می فرماید و بدانکه هیچ طایفه برای دفع ظلم و عزیز گردانیدن دین بر نمی خیزد مگر اینکه بلا و حادثه او را هلاک میگرداند تا اینکه بر میخیزد طایفه که در جنگ بدر بار رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانند که کشته ایشان دفن نمیشود و انداخته ایشان برداشته نمیشود و بزخم خورده ایشان مداوا نمیشود راوی گوید عرض کردم که این طایفه کیانند فرمود ملائکه اند ای برادر من قدری تامل نما که چگونه امام هم حالت اینها را کاهی فی الواقع بیان فرموده اند و هم

نخواسته اند بگویند که پس از این تفصیل محض اختفای از راوی میفرماید
که ایشان ملائکه میباشند و حال انکه این صفات برای ملائکه هرگز
واقع نمیشود مثل همین حدیث است حدیث لوح فاطمه علیها سلام
که عین عبارت عربی انرا ذکر مینمایم در کتاب کافی و غایة المرام در صفحه
۴۰۰ و مجلسی هم در صفحه ۲۳۰ بحار ذکر نموده پس از بیان ائمه میفرماید
واکمل ذلک بابنه محمد رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء
علیی وصبر ایوب فیذل اولیائی فی زمانه وتهادی رؤسهم
کما تهادی رؤس الترک والدیلم ویقتلون ویحرقون ویکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشو الویل
والرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم ادفع کل فتنة عمیاء
حدس وبهم اکشف الزلازل وادفع الاصلال والاغلال
اولئک علیهم صلوات من ربهم واولئک هم المهتدون
یعنی کامل میکنم این را بپسرش محمد که رحمت عالمیانست در او است کمال موسی
و نور و هیبت عیسی و صبر ایوب پس ذلیل میشوند دوستان من در زمان
او و سرهایشان را هدیه میفرستند همچنانکه سرهای ترک و دیلم را هدیه
میفرستند و کشته میشوند و سوزانیده میشوند و میباشند خایف و
ترسان و مضطرب رنگین میشود زمین بخونهای ایشان و صدای واویلا
و زاری از زنانشان بلند میشود ایشان از روی حقیقت دوستان
من میباشند و بواسطه ایشان دفع مینمایم فتنه های مشتبه ظلمانی را و
بسبب ایشان کشف میکنم شدایدها و بلاها را و برسیدارم گمراهی و جهل

وحدرا برایشان باد صلوات ا[illegible] ورد گار ایشان در ایشان هستند که براه
راست هدایت شده اند ای عزیز من از این حدیث شریف قدسی چه ماند
که بوقوع نرسید اگر انصاف باشد همین حدیث از برای ایمان کل من علی
الارض کافیست و حجت بر همه وافی و تمامست هم چنین مجلسی در صفحه ۳۲۲
بحار از ابی بصیر روایت کرده گفته که از باقر علیه السلام شنیدم میفرمود
که در صاحب این امر شباهتی هست بچهار پیغمبر شباهتی بیوسف و شباهتی
بعیسی شباهتی بموسف و شباهتی بجد عرض کردم که شباهتش بیوسف
چه راهست فرمود که خائف یترقب یعنی ترسان و منتظراست عرض کردم
که شباهتش بعیسی از چه راهست فرمود ما یقولون فی حقه یعنی چیزیکه در حق او
میگویند عرض کردم که شباهتش بیوسف از چه راهست فرمود ذلک زندان
و غیبت است عرض کردم که شباهتش بجد از چه راهست فرمود از این
راه است که انحضرت در وقت خروجش با سیرت و طریقه رسول خدا
رفتار میکند ای آخزه ای برادر عزیز اگر درست تامل نمائی میبینی که امام در
این حدیث شریف حبس و نفی و دار زدن انحضرت را بایت بیان فرموده
که میفرماید ما یقولون فی حقه یعنی میگویند که عیسی را بدار زدند پنج شش
حدیث دیگر بنی الجمله اختلاف در کتب معتبره از طرق مختلفه نیز روایت
شده که خوفا للاطناب از درج نمودنش صرف نظر کردیم ایضا در صفحه ۳۳۳
مجلسی از ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر شنیدم میفرمود که اگر صاحب
این امر ظهور نماید هر آینه از خلایق باو میرسد چیزهائی یعنی اذیتهائی که
از ایشان برسول خدا رسید و نیز در صفحه ۲۹ بحار از ابی عبد الله ع

در معنی قول خدا یتعالی و اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین
روایت کرده که انحضرت فرمود که قائم را تکذیب میکنند و میگویند
ما تو را نمی شناسیم تو از اولاد فاطمه نیستی چنان که مشرکان بجدّ گفتند مرحوم
شیخ احمد احسائی رحمة الله در رجعت خود نوشته اذا ظهرت رایة
الحق لعنها اهل الشرق و الغرب الذی له ذلك قلت لا
قال للذی یلقی الناس من اهل بیته قبل خروجه شبیه ابن حدیث
انچه مجلسی در صفحه ۳۳۲ بحار از کتاب الغیبه محمد بن ابرهیم نوشته که ابان
بن تغلب گفته که از صادق ع شنیدم میفرمود وقتیکه بیدق ظاهر گردید همه
اهل شرق و غرب بان لعنت میکنند آیا میدانی که سبب این چیست عرض
کردم نه فرمود سبب این است که خلایق پیش از خروج آن حضرت
از بنی هاشم سیاره شده تنها و از تنها دچار میشوند همین حدیث نیز از منصور
بن حازم روایت شده ایضاً مجلسی در صفحه ۳۳۳ نقل مینماید که
حضرت صادق ع فرمود که قائم از مکه خروج نمیکند تا وقتی که برای او
حلقه تمام شود راوی عرض کرد که حلقه چه قدر است فرمود ده هزار نفر
جبرئیل در جانب راست انحضرت و میکائیل در سمت دست چپ او میباشد
بعد ازان بیدق غلبه کننده را می جنبانند و در اطراف عالم میگردانند و
احدی در مشرق و مغرب نمی ماند مگر انکه بان بیدق لعنت میکند بعد از
ان اصحاب آن حضرت از هر قبیله از یکنفر تا ده نفر مانند ابرهای پاییز
بجدشان جمع میشوند اقول احادیثی که در این قسم نقل میکنند بر دو قسم
است یکقسم ان اصلا مربوط باستان ظهور قائم و وقایع بعد از قیام در زمان

انحضرت نیست و قسم دوم اگرچه مناسبت و ربطی بان وقایع دارد لیکن تکذیب
مدعای این قائل مینماید و دلالت بر تفصیل عکس مراد او دارد در روایتی که
از علی بن یقطین روایت کرده شده بهیچ وجه مربوط بدولت ظاهری آن
حضرت و مقصد قفیش ندارد و منتهای امر انست که عذر تاخیر فرج که موقوف
بر سلطنت ظاهریه آل محمد است نه سلطنت معنویه را باین خواسته اند که دل
خوشی و آرزومندی از برای شیعیان حاصل شود و تعبیر نزدیکی که ائمه
فرمایند بمعنی خودش است که مراد اینست زمان هر قدر هم طول بکشد
نسبت بگوتاهی عمر دنیا باز دور نیست بلکه نزدیکست پس اما اینکه میفرماید
دولت ما نزدیکست بزودی واقع میشود دروغ نگفته و ضمنا مردم را بارزو
مندی و ثواب انتظار که از عبادات و ریاضات ملحوظ شرع است تکلیف
و اکرام فرمود هرگاه مقصود از نزدیک بودن را این قائل ناقابل
ظهور میرزا علی محمد بگیرد که با انچه سائل سؤال نموده از بابت وقوع دولت
بنی عباس عدم وقوع این دولت مناسبتی ندارد و هرگاه مقصود
این باشد که چون این هر دو خبر از یک مصدر است پس میشود وقوع
آن راست و وقوع دیگری دروغ باشد و سؤال محض از برای آن باشد
که پس چرا ائمه و عمدة نزدیکی میدهند جواب میفرماید برای آرزومندی و
خوشدلی شیعیان این فرمایش را میفرماید پس باید عند الوقوع فرج برسد
یعنی سلطنت ظاهریه آل محمد ظاهر شود پس باز ربطی بمیرزا علی محمد ندارد
بجهت اینکه پنجهزار سال بعد هم که ظاهر شود فرج حاصل میشود نه دولت
که در زمان میرزا علی محمد و بعد ازان وقوع یافته لهذا این حدیث و

مانند از اکه اشاره میکند که کلینی در کتاب الغیبه گفته ربطی [illegible] ای این قائل
ندارد بلکه عکس مراد او را میرساند و اما حدیثی که مجلسی از علل الشرایع
نقل نموده بعلاوه اینکه ربطی ببدعای این قائل که احادیث دالّه بر
ذلت میخواهد نقل بنماید بظاهر امینت که ظهوری نخواهد بود و وعده
ظهور برای حصول دلخوشی و آرزومندی که بمین وعده حاصل است
میباشد هرگاه این ظاهر مقصود باشد پس اصل ظهور دروغ است واگر
ظهور دروغ باشد پس میرزا علی محمد چه میگوید و توکه ترویج او
را میکنی چه میگوئی بر هر تقدیر نقل این احادیث برای این قائل
در این مقام خروج از اقامه دلیل بر مدعی است عجب این است که
این قائل میگوید به بینید امام تاویل اغلب احادیث فرموده باید باو
گفت ای احمق اگر مراد تاویل امینت که ظهور دولت حقه را تکذیب
کرده است پس توکه ترویج مسلک میرزا علی محمد میکنی چه میگوئی
بر هر تقدیر نقل این احادیث برای این قائل در مقام خروج از اقامه
دلیل بر مدعی است عجب امینت که این قائل میگوید به بینید امام تاویل
اغلب احادیث فرموده باید باو گفت ای احمق اگر مراد تاویل
امینت که ظهور دولت حقه را تکذیب کرده است پس توکه ترویج
مسلک میرزا علی محمد میکنی چه میگوئی واگر مقصود این نباشد امام تاویل
خبر و حدیثی نفرموده فضلا از اینکه تاویل اغلب احادیث کرده
باشد بلکه این خبر متحد المآل با خبر سابق است که از علی بن یقطین نقل
شده است اما حدیثی که مجلسی از کافی نقل میکند هیچ ربطی ببدعای

بدعای این قائل ندارد که بخواهد اثبات ذلت از برای قائم آل
محمد و اصحابش کند که بتواند تطبیق کند میرزا علی محمد و اتباعش را
با آنها زیرا که اگر مرادش از آن خبر این باشد که تطبیق کند میرزا علی محمد
و اتباعش را با آنهائیکه کشته ایشان دفن نمیشود الی آخره بعلاوه
اینکه ظاهر را مخالف مدعای او است بجهت اینکه کسی از حاضرین در بدر
خدمت رسول خدا با میرزا علی محمد حاضر نبودند که او را مقصود از این روایت
بدانیم معنی این حدیث این امینت که انها کشته میشوند و دفن کرده نمی
شوند و زخم ایشان را کسی مداوا نمیکند بلکه معنی امینت که کشته نمیشوند
که محتاج دفن باشند و زخم برنمیدارند که محتاج برهم باشند و از این
جهت راوی تعجب میکند و میگوید اینها چه طور مردمانی هستند که
نمیروند و کشته نمیشوند و زخم برنمیدارند فرمود که ملائکه هستند لهذا
راوی ساکت شد کما اینکه مجلسی از ابی الجارود از قسم بن ولید
همدانی از امیر المؤمنین روایت میکند که در خبر فرمود و حدیث
طولانیست محل شاهد این عبارتست که وبقی المؤمنون وقلیل
ما یکونون ثلثمائة او یزیدون یجاهدهم عصابة جاهدت
مع رسول الله یوم بدر لم تقتل ولم تمث که حاصلش امینت
که انجماعت کشته نمیشوند و نمیمیرند بنا بر این دلالت روایت بر خلاف
مدعای این قائل بخوبی معلوم میشود از جهت یکی اینکه ذلت بر ایشان
وارد نمیشود دیگر اینکه باید از کسانیکه در بدر خدمت رسول خدا بودند
در خدمتش حاضر باشند و میرزا علی محمد در کمال ذلت بود و کسی

بهم از اصحاب بدر بسراه نداشت امّا حدیث لوح را دلیل از
برای مدّعای خود آورده بعد از انکه تحریف نموده و لفظ فی غیبته
که در روایت بود فی زمانه کرده است پس ذلت اولیاء خدا در غیبت ان
حضرت خواهد بود در زمان ظهورش زمان خوشی و راحتی است
باز دلالت بر مدّعای او ندارد زیرا که باید ان شخص نامش محمد و پدرش
امام حسن عسکری باشد پس اولاد صلبی بلا فصل آن حضرت باشد امّا
روایی که از ابی بصیر نقل کرده است اگرچه از بابت صحت و
دلالت روایت که حضرت قائم خائف مترقب است سخنی نیست دلی
موسی خائف بودن او این است که از ترس اعداء غائب میشود و مترقب
و منتظر فرج و تأیید الهی و اذن در ظهور است که زمان غیبت
و بیرون آمدن از خوف است چنانکه موسی بعد از فرار و اختفا
بعد از ماموریت و غلبه بر قبطیان و فرعون نمود و میرزا علی محمد
بیچاره جز خوف چیزی نداشت و منتظر چیزی جز کشته شدن که میدانست
مناصبی از ان ندارد و نبود و همان حال خوف کشته شد بلکه در زمان کشته
شدن هم فرار میکرد که شاید مناصبی برای حفظ جان خود پیدا کند
و ممکن نشد و از انجائیکه شباهت انبیاء را برای علوّ مقام آنحضرت
بیان فرموده اند معلوم میشود که خوف یا مترقب بودن برای فرج
اسباب شباهت بموسی داشت و اگرنه چنین باشد که خوف فقط
مناط شباهت بموسی باشد هر خائن مفسد و زندیق باید شباهت
بموسی داشته باشد و توضیح این جزا ابی بصیر را خبر دیگر میکند که

امام میفرماید وامّا شبهه من موسی بدوام خوف وطول غیبته
وخفاء ولاده ویغیب شیعته من بعده بما لقوا من الاذی
والهوی الی ان یاذن الله له فی ظهوره ونصره فانه علی
عدوّه که صریح میفرماید غیبت شیعیانش در غیبت او است و بعد از
ظهور غلبه بر دشمنان خواهد داشت مانند حضرت موسی که در مدت
مکث در مدین و خدمت شعیب علیه السلام در خوف و هراس بود
و بعد از ماموریت و سه ثبت غلبه بر دشمنان داشت نمیدانم که
این شخص قائل غافل از برای میرزا علی محمد خوف در زمان غیبت و اصل
غیبت از کجا دیده و یا بر او ثابت شده و میرزا علی محمد پسر سید رضای
شیرازی کجا محمد بن الحسن العسکری شده و ظهور در شیراز کجا ظهور در مکه شده
و ذلت و کشته شدن بعد از ظهور چگونه غیبت و نصرت بر دشمن شده است
تو این حدیث مفصل بدان از ان مجمل امّا منشی شباهت انحضرت را بعیسی که
این قائل برای انجام مرام خود بدار رفتن عیسی قرار داده است پس غلطی ظاهر
بنص صریح آیه کریمه وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ
پس وجه شباهتش بعیسی امنیت که صادق آل محمد علیه السلام میفرماید امّا
شبهه بعیسی فان الیهود والنصاری اتفقت علی انه قتل فکذبهم
الله بقوله تعالی وما قتلوه الی اخر الایة کذلک غیبة القائم
قال الائمة تنکرها فمنهم قائل بغیر هذا بانه لم یولد وقائل یقول
انه ولد ومات وقائل یکفر بقوله ان حاد بعشر بانا کان عجبنا
وقائل یعصی الله عزوجل بقوله ان روح القائم ینطق فی هیکل

علیه السلام معجزه است که توهم فاسد چنین قائلی را بعد از زیاده از
هزار سال چنین کلام بی ربطی را میگوید مدروغ دمغ فسه موده باشد بی
خبر است چنانکه یافتن این سبده بی بضاعت این حدیث شریف را برای
تفسیح و تشنیع این قائل نیز از معجزات ان حضرت میتوان بشمار آورد بلکه احتیاج
این اقوال را که عین مقالات طایفه حنازه بابیه است نیز از معجزهٔ آن حضرت
محسوب بنابراین میرزا علی محمد بهیچ وجه شبیه بعیسی نشد چنانکه شبیه بموسی نشد
واما شباهت انحضرت بحضرت یوسف که این قائل از بابت حبس در زندان
فرض نموده است که معلوم است میخواهد در زندان بودن میرزا علی محمد
را منطبق باد نماید که گفتیم دلالت بر خلاف مدعای این قائل دارد پس از
این جهت است که مراد از زندانی بودن قائم آل محمد طول غیبت انحضرت است
که مانند زندانیان ممنوع از معاشرت و تحصیل مرادات خود میشود چنانچه
در روایت دیگر میفرماید امّا شبهه من یوسف بن یعقوب علیهما
السّلام فبالغیبة من خاصته وخامته واخفائه من اخوته واشکال
امره علی ابیه یعقوب مع قرب المسافة بینه وبین ابیه واهله
وشیعته که محصل اینست که ان حضرت غیبت خواهد نمود مانند غیبت
یوسف از کسان خود و مخفی شدن از برادران خود که بر پدرش با قرب
مسافت امر مشکل شده بود حضرت حجت هم مستور از مردم و غائب میشود
که امر بر همه کس مشکل میشود و این معنی ربطی بحبس در زندان ندارد و حضرت
یوسف هم زندانی شدنش قبل از ظهور سلطنتش بود و بعد از ظهور سلطنت

تمام عزت و راحت برای او فراهم بود ولی زندان و حبس میرزا علی
محمد بعد از اظهار ادعای او بود که مثلا باین صدمات و کمبات مشقت
عصر بعد از ظهر جز عزت و غلبه برای او چیزی نیست و در حدیث دیگر
وجه شباهت حضرت را بیوسف از حیث کنیز بودن مادرشان معین
فرموده و در جای دیگر از بابت اجتماع امر این دو را در یک شب
فرموده و بنا به این که وجه شباهت اینها باشد این قائل میرزا علی محمد
را چگونه عین انحضرت قرار میدهد و این ظهور را ظهور قائم فرض میکند بخیال
خود معنی روایات موزون و مطابق موزون باد عای خود صحیح و واقعیه
درست میکند نه هر مخالفی موسی میشود و نه هر مصلوبی عیسی آنهم غیر مصلوب
و نه هر زندانی حضرت یوسف نه هر که سر بتراشد قلندری داند
مثل این قائل مثل آن شخصی است که بجنایتی محبوس شده بود و بعض رفقا در
مقام استخلاص او برآمدند روزی را باجتماع برای ملاقات به محبس رفتیم
بعضی مذاکرات برای تسلی او کردند آن شخص زنجیر را گرفت و بوسید و گفت
زندان متعلق بموسی بن جعفر است و من افتخار دارم که من ان بزرگوار را شدم
گمان کرده هر محبوسی امام موسی بن جعفر میشود ولی باز باید از او ممنون شد که
نگفت که من امام یا روح موسی بن جعفر در هیکل من حلول نموده تکلم مینماید
واما وجه شباهت محبت عصر بحضرت خاتم انبیاء که عملش سیره و طریقه
آن بزرگوار است که امری است که قابل شک و تردید نیست و سابقا هم گفته
شد بل دعوا الی کتاب الله وسنّة رسوله و دلالت این فقره هم بر خلاف
مدعای این قائل غافل است میرزا علی محمد مردم را دعوت الی کتاب الله کرد

یا دعوت بر خرفات بیانش مردم را دعوت الی سنته رسول الله نمود یا دعوت
بوی سکرات اباحه محرمات و نماز در دبشیر از نوزده روز روزه و طهارت
سنی سوزانیدن عنبر بیان هر کتابی که بوده باشد و ورود انجا سیره و طریقه رسول
خدا بوده از انچه تا باین مقام در جواب این قائل غیر قابل نوشتم چنان استنباط
کرده ام که از المعجزات صحت عصر و تصرفات حال غیبت الحضرت این است
که چنین قائل غافل چنین کتابی بنویسد که دلالت بر بطلان مدعای او دارد یا بیند
کلمات علما اعلام دارد قال القائل قسم سیم احادیثی که اشعار
بتغییر و اون احکام سابقه و نماز کی شریعت الحضرت دارد و در دعای ندبه
که در همه کتاب دعا هست امام میفرماید این المدخر لتجدید الفرائض
والسنن این المتخیر لاعادة الملة والشریعة یعنی کجا است آن
کسی که ذخیره شده است برای تازه کردن واجبات و مستحبات و کجا
است انکه جا گرفته برای برگردانیدن ملت و شریعت در زیارت میفرماید
السلام علی المجدد لدینه صفحه ۲۳۳ بحار الانوار از کتاب
کافی از ابی بصیر او از صادق ع روایت کرده که الحضرت فرمود که ما
ناچاریم از آذربیجان که هیچ چیز با آن مقاومت و مقاولت نمیتواند
بکند وقتی که حال بدین منوال گردید در جایهای خود بنشینید و در جای
خود آرام بگیرید مادامیکه ما آرام گرفته ایم زمانیکه حرکت کرد حرکت
کننده در انحال بسوی وی بروید هر چند رفتن شما مانند طفل
حوز و سال که در روی گفتش که برزمین گذاشته راه میرود بخدا سوگند
باد میکنم هر آینه گویا که او را در میان رکن و مقام چنان می بینم که خلایق

با دو بیعت میکنند و او بیعت را از ایشان قبول میکند بشرطی که با ایشان با
احکام قرآن تازه که بر عرب سخت و گران است رفتار نماید بعد از آن فرمود
که وای بر طغیان کنندگان عرب از شر کیکه نزدیک شده ایضا
حدیث دیگر بهمین مضمون از حضرت باقر از کتاب دکر در صفحه ۳۰۲
ذکر مینماید که انجا میفرماید ناچاریم از دیدن لشکر آذربایجان
ای شخص عزیز مجاهد درست تامل نما که چگونه حالت گرفتاری الحضرت
را در آذربایجان برایت بیان فرموده اند که هیچ چیز فی الواقع با
ان برابری نمیتواند نمود قرآن تازه بسم که بر عرب سخت و گران است
هم واضح و معلوم است ایضا مجلسی در صفحه ۲۷۵ از ابی بصیر او
از باقر علیه السلام روایت نمود که قائم علیه السلام با مر تازه و کتاب
تازه و سنت تازه و با حکم شدید بر سر عربها قیام میکند و نیست
ایشانرا مگر کشتن و احدی را که مستحق قتل باشد باقی نمیگذارد و او را
ملامت ملامت کننده از جاری نمودن احکام و حدود الهی باز
نمیدارد و ایضا مجلسی در کتاب صفحه ۳۳۰ از کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم از
صادق علیه السلام روایت کرده که الحضرت فرمود که الحضرت
میکند کار با نیکه رسول خدا میکرد و بر هم میزد چیزها را که پیش از او بود چنانکه
جناب رسول خدا امور ایام جاهلیت را بر هم نموده قائم علیه السلام
دین اسلام را تازه میکند در همان صفحه ابن عطار روایت کرد که از
باقر ع پرسیدم که ایا قائم علیه السلام وقتی که قیام میکند بطریقه در
میان خلایق رفتار مینماید فرمود که بر هم میزند احکام را که پیش از او

بود چنانکه رسول خدا احکام سابقه را برهم نمود و اسلام تازه احداث
میکند **و ایضاً** در همان صفحه از ابی بصیر روایت کرده او گفته که با حضرت
فرمود با مر تازه و کتاب تازه و حکم تازه که بر عرب سخت و شدید است
قیام میکند شاشش کشتن خلایق است با شمشیر و در کارهای بزرگ هیچ
کس را در جای خود ناصب نمیگذارد بلکه خودش بانها مباشر میشود و
ملامت ملامت کنند گان او را از اجراء احکام الهی باز نمیدارد **ایضاً**
در صفحه ۳۲۰ از شیخ طوسی او از ابی بصیر او از صادق علیه السلام روایت
نموده که انحضرت فرمود که قائم علیه السلام مسجد الحرام و مسجد رسول
را با بنایشان خراب میکند میت آسه ابر میگرداند و در بنای اصلی خود
بنا میکند الی آخره و نیز در صفحه ۳۳۴ بحار الانوار از حضرت صادق
علیه السلام که انحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه
قائم علیه السلام خیمه ها را در مسجد کوفه برپا میدارد و بعد از آن مثال
بهیجده یعنی امر تازه که بر عرب سخت شدید است بر ایشان اظهار
میکند **و نیز** در صفحه ۳۳۵ بحار از باقر صلوات الله علیه روایت شده
که انحضرت فرموده چون قائم ما قیام مینماید خلایق را بسوی احکام
تازه دعوت نماید و دین اسلام در ابتدای کار غریب بود و بعد از
این هم غریب خواهد شد چنانکه در ابتدای کار غریب بود پس گوارا باد
طوبی للغرباء اسلام **و نیز** همین صفحه نیز ابی بصیر از صادق علیه السلام
روایتکرده که آن حضرت فرمود که اسلام در اول امر غریب گردید
بعد از این هم غریب خواهد شد چنانکه در اول امر چنین بود پس طوبی

گوارا باد برای غرباء اسلام عرض کردم که خدا کارهای تو را اصلاح
فرماید این مطلب را برای من شرح و بیان بفرما که دعوت کننده از ما دعوت را
از سر میگیرد و از تازگی خلایق را دعوت میکند چنانکه رسول خدا با دعوت
تازه خلایق را دعوت نمود **ابن مسکان** او از حسین بن بخیار او از ابی بصیر
او از صادق علیه السلام مثل این حدیث را نیز روایت نموده **و در** همین صفحه
بحار ابی بصیر روایت نموده و گفته بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم
که خبر ده بمن از قول امیر المؤمنین علیه السلام که اسلام در آخر امر غریب خواهد
شد چنانکه در اول امر چنین بود پس گوارا باد برای غرباء اسلام فرمود
یا ابا محمد وقتی که قائم قیام نماید دعوت تازه خلایق را دعوت میکند
چنانکه رسول خدا با دعوت تازه دعوت نمود الی آخره نیز در صفحه
۳۲۸ در ضمن حدیثی امام میفرماید اول کسیکه با او تابع میشود محمد میباشد
و علی دویست تا اینکه میفرماید انحضرت با بر تازه و سنت تازه و حکم تازه
تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میفرماید و شانش چنین است
مگر کشتن کافران و منافقان و احدی را در کارهای بزرگ در جای خویش
نائب نمیگذارد الی آخر **و در** صفحه ۳۴۰ در ذیل حدیثی از باقر علیه السلام
روایت است که انحضرت فرمود با او وحی میرسد و با آن وحی با مر جدا
عمل میکند **در** صفحه ۵۰ مفضل بن عمر از صادق ع روایتکرده اجمالا که
انحضرت فرمود ما اهل بیت کسی را رافضه حساب نمیکنیم مگر اینکه با او بطریق
رمز سخن گفته شود و او بعهد بر ستیکه امیر المؤمنین علیه السلام در
خبر کوفه فرموده که در عقب شما با فتنه تاریک و گرفته است از او نجات

نمی باید کرد نوشته چیست فرمود کیست که مردم را بشناسد و مردم او را نمی شناسند پس از تفصیل این آیه را تلاوت میفرمایند یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ حال ای برادر عزیز درست در این احادیث عوزکن ببین چه قسم برای تو محض اتمام حجت جمیع چیزها را اتمه بیان فرموده اند که دیگر راه حرفی برای تو نباشد زیرا که اصول دین را که تنبیری نداده اند بر فرض نماز را گفته قسم دیگر تمکن بیاشبهای جمعه بیان را بر سر بگذار و خدا را بخوان چنانچه در شبهای احیا میکردی یا اینکه روزه را فرموده اند نوزده روز قبل از عید نوروز بگیرد حال انکه اگر از روی انصاف نظر تمالی می بینی که همین تنبیر روزه باین طور یک معجزه است که از جانب خدا بودنش را بحکم معین می نماید زیرا که این روزه است که در جمیع ازمنه و امکنه مطور نشده است و مثل روزه ماه رمضان نیست که اسباب طعن کفار بر مسلمین بوده و تکلیف مالا یطاق باشد در بعضی ازازمنه و فصول و امکنه و بلاد زیرا که کاهی روزه رمضان بیست ساعت بلکه زیادتر میشود و کاهی دو و سه ساعت که در این یکی اجری متصور نیست و در دیگری هم اگر بیم هلاکت نباشد اسباب ضعف فوق العاده است و حال انکه وضع این روزه از برای شخصی که از روی تعلیم و تعلم عالم بعلوم ظاهری نباشد و از روی فطرت باشد خودش یک معجزه است کافی و پس از دیدن این احادیث ابدا جای استغراب و محل استعجاب برای شخص منصف متدین باقی نخواهد ماند بخصوص پس از تامل در نواسخ

و منسوخات آیات فرقان و تغییر احکام در همان قلیل زمان اقول این قائل بباطل بابل برای ترویج مسالک مهلک خود چنانکه در سابق گذشت که کتاب جدید را که باید محبت عصر بیاورد کتاب بیان فرض نموده و احکام جدید را نیز احکامی که از میرزا علی محمد ترویج کرده است حکمهای تازه معرفی داشته و همین مطلب را دلیل حقانیت گرفت حال بذکر این احادیث می خواهد مطلب را مستحکم و معین نماید بیچاره غافل از این است که مثل او مثل کرم ابریشم است که کرم ابریشم بدور خود می تند تا اینکه میان بافته خود در ماند و هلاک میگردد تمام انچه در این قسم سیم است و بیان میکند مثبت خلاف مدعای او است امّا فقرات دعای مذبه پس بجهت اینکه جمع بین این فقرات دعا و بین اخباری که دلالت بر رفتن حقیقت اسلام از بین که لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه او دسمه و اخباریکه فرموده اند بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا امر است که ناگزیر از آن هستیم و این جمع ممکن هست مگر بانچه سابق بان اشاره کرده ایم که کتاب جدید عبارت از قرآنی است که حضرت مولی سبحانه او را جمع نموده بمسجد آورد و برگردانید و فرمود نمی بینید او را مگر در زمان قیام قائم ما و احکام جدید احکامی است که از بین رفته باشد که در نظر مردم امر تازه بیاید یا اینکه بر حسب اقتضاء وقت بیانش را تغییر داده باشد که اظهارش را قائم آل محمد نماید پس مراد از تجدید فرایض بنا بسبب اعاده ملت و شریعت این است که همان که از

بین مردم رفته بود از ملت و شریعت همان را بیاورد و له بنظر ما آید چنانچه در بعض اخبار است که دین کهنه را نوی کند که معنای ان هم بهین است که اسلام ازین رفته کهنه شده را دوباره در میان مردم شایع میکند چگونه چنین نباشد حال انکه صریح قران است اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلام وانهضا میفرماید وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دِینًا فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرین الا در روایت ابی بصیر که حضرت میفرماید ما ناچاریم از آوز بجان الخ پس دلالت این بر خلاف مدعای این قائل از چند وجه است یکی انکه میفرماید ما ناچاریم از اوز بایجان ارتباط واقعه میرزا علی محمد بصادق آل محمد چه چیز است که تو میدیدن آوز بایجان همنه کرد واقعه میرزا که بر میرزا علی محمد واقع شد کر دیدی مگر اوز بایجان تبریز است فقط تو چه میدانی که مقصود امام از ناچاری از آوز بایجان چه چیز است که میفرماید بدوستان خود بجای خود ارام بگیرید مادام که ما ارام گرفته ایم زمانی که ما حرکت کنیم حرکت کنید وان حال بسوی او بروید معلوم میشود قضیه آوز بایجان قبل از ظهور حرکت کننده بیت و نباید حرکت کند بسوی آن تا انکه حرکت کننده حرکت کند که آن وقت باید برای بیعت بجانب مکه رفت بعلاوه اینکه قضیه میرزا علی محمد و تبریز که بعد از ظهور و اظهار مهدویت واقع شده دیگر چه سبب داشت که شما ان وقت بروید برای بیعت دیگر میرزا علی محمد که در بین بیت که بسوی او بروند بروند کجا و باکه بیعت کنند دیگر اینکه میفرماید

در چاپ سیم و نهم بجای محمد علی بجای اوز بایجان لاید من امتحان مرقوم شده و همچنین الاحج

بفرماید

وای بر طغیان کنندگان عرب از شر یکه نزدیکست طغیان کنند گان عرب بر میرزا علی محمد کجا بوده و چه اشخاص بودند کسی در مقام التفات بظهور و اظهارات میرزا علی محمد از عربها در ان زمان اگر بوده ما بشنا سانید و یک اسمی از انها ببرید اعم از اینکه در مقام طغیان باشند یا در مقام ایمان و اطاعت دیگر انکه امام میفرماید او را بین رکن و مقام چنان می بینم که مردم با او بیعت میکنند و او قبول بیعت ایشان مینماید بشرط انکه با حکام قران تازه که بر عرب سخت و گران است رفتار نمایند میرزا علی محمد در اول ظهورش که در شیراز بود یا بعد از آن در بین رکن و مقام کدام عرب با او بیعت کرد و بشرط عمل بقران جدید را اگر بیان قرار میدهی که چیزی ندارد که بر عرب سخت باشد رفتار بان یا نباشد روزه نوزده روز قبل از عید نوروز که از روی فلسفه که تو ذکر میکنی بسیار سهل و آسان و مرغوبست سختی ان بر عرب چه خصوصیتی دارد بلی بر مسلمانان واقعی سخت است که به بینند در قرآن مجید میفرماید کتب علیکم الصیام الخ و بعد بفرماید شهر رمضان الخ بعد قبول کند که روزه نوزده روز باشد و در هر شصد و ماه که میخواهد واقع باشد و اما عجایب این روزگار بیشتری این قائل ناقابل است که مینویسد گرفتاری آن حضرت را در آوز بایجان برایت فرموده اند که هیچ چیز با آن برابری نمیتواند نماید و قران تازه هم که بر عرب سخت و گران است هم واضح و معلومست زیرا که واقعه تبریز را که برای میرزا علی محمد واقع شده است میگوید حضرت صادق فرموده است

که چیزی با او برابری نکند و بیان را قرآن تازه نام نهاده اگر بیان قرآن تازه است جهت تغییر اسم آن چه چیز است اگر این قرآن تازه همانست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از ما نمی بینند کسی تا قائم آل محمد ظهور کند پس باید جمع کرده بخط الحضرت باشد پس چرا میرزا علی محمد رودی دو هزار بیت از آن را با خطب و ادعیه دیگر منوشت واقعه آذر بایجان را که حضرت میفرماید چیزی با آن برابری نکند چنانکه ذکر کردیم قبل از ظهور قائم است چه ربطی بواقعه میرزا دارد که بعد از ظهور میرزا علی محمد مدعی قائمیت است **و اما** روایت صفحه ۳۷ که ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اصلا مناسبتی با مدعای این قائل ندارد زیرا که مقصود از کتاب تازه و سنت تازه همان است که گفته ایم قرآن تازه امیر المؤمنین علیه السلام مخفی نموده در حدیث قائم است و سنت تازه هم باعتبار از بین رفته احکام از ایام انحطاط و ضعف اسلام است و حکم شده بر سرعت بها سین میکند که میرزا علی محمد کذاب مفتری بود که در میان عجم اظهار قائمیت نمود واحد با هم نگشته اعم از مستحقین قتل با غیر مستحقین و هیچ حدی از حدود الهی را جاری نکرده که ملامت کند کسی او را که او بسبب ملامت از اجرا حدود باز نماند **اما روایت** ۳۳۰ که کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم نقل میکند پس تمام فقراتش شهادت بر مفتری بودن میرزا علی محمد میدهد میرزا علی محمد کجا کرده است کارهای رسول خدا را و کجا برهم زده آنچه رسول خدا برهم زده باید قائم دین اسلام را تازه کند یعنی آنچه از بین رفته

و مردم انها را ترک کرده مجدد دگر ان در میان مردم جاری کند نه اینکه روزه را نوزده روز کند و منی را پاک بداند یقینا بعد از ظهور این دو حکم اسلامی که تغییر باین صورت یافته بحال اول برمیگرداند روزه را در ماه رمضان مقرر میدهد و منی را محکوم بنجاست میفرماید و برعکس آن بابیه و بهائیه آنچه را که انها در بین مردم برخلاف احکام اسلام در میان مردم نشر داده و مردم من حیث لا یشعر بنای عمل را بر آن نهاده اند با اینکه خود مردم از بابت بی مبالاتی و صعوبت تحمل تکالیف و حب راحت معمول به خود قرار داده باشند تازه میفرماید و بحالت اول برمیگرداند و از انچه نسبت باین روایت بعرض رسانیدم جواب متمسک بروایت دیگر که از همین صفحه ۳۳۰ ابن عطا از حضرت باقر نقل میکند معلوم شد و حاجت بتکرار و اطالت نیست و اما روایت دیگر که از ابی بصیر نقل میکند انچه متعلق بکتاب تازه و حکم تازه و شانش کشتن خلایق با شمشیر است که سابقا ذکر شده که مقصود چه چیز است و مربوط بمیرزا علی محمد نیست و اما از بقیه فقرات باید از این قائل ناقابل پرسید کدام کار بزرگ در زمان میرزا علی محمد پیش آمد او که قابل نباشد گذاردن بوده خودش مباشر شده و نائب نفرستاده و کدام حکمی را جاری کرده است که کسی او را ملامتی کند که او را از ارتکاب باز بدارد و از همین قبیل است جواب مدلول روایت کجا میرزا علی محمد قصد برداشتن یکخشت مسجد الحرام و مسجد رسول را نموده بود که او را بگذارند و فضلا از اینکه تا بنیانشان خراب کند و بیت الله را به بنای اصلی خود

برگرداند و از انچه تا این مقام درشد جواب یکیک از احادیث
که در این قسم سیم این فاضل نقل و استدلال برای مطلب خود میکند بر قارئین
و مطالعه کنندگان این کتاب واضح خواهد بود اما جواب از روایتی که
میفرماید که با دینی قائم آل محمد وحی میرسد و بآن وحی عمل میکنند
البته جمع بین این خبر و خبر با نیکه میفرماید بعد از رسول خدا وحی منقطع
شد باین است که وحی را از قبیل وحی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ
و وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا بگیریم و معنی نزول
وحی و عمل بان این میشود که جبرئیل احکام برای او میاورد و بلکه حقیقت
اسلام برا و مکشوف میشود و عمل میکند باز ملاحظه بیشتر می نمایند که این قائل
غیر عاقل میگوید اصول دین را تغییری نداده اند ای بدبخت اگر میرزا
علی محمد میخواست اصول دین را تغییر بدهد یعنی بگوید خدا نیست و پیغمبر
نیست که یکی از دهریین و طبیعیین محسوب میشد بر یاست مقصود نایل
میشد و مع ذلک موقوف ادعای او بوجود پیغمبر که خبر از قیام قائم
بدهد پس میتوانست پیغمبر را هم بگوید نیست ولی تغییر داده است
میرزا که بعد از برداشتن عنوان خاتمیت که از پیغمبر آخر الزمان بیانات
که از سابقین ذکر کرده و در اینجا نیز میخواهد درست کند پیغمبری میرزا
علی محمد را تنزل وحی و برداشتن کتاب جدید و احکام جدید که
بنای نسخ احکام اسلامیه است که شارعش محمد بن عبد الله است پیغمبر را
هم تغییر داده است پس دروغ میگوید که تغییر در اصول دین نداده اند
اینکه بر فرض که گفتند نماز را قسم دیگر بکن این لفظ را برای چه در اینجا

گفته اگر میخواهد این قضیه را فرضیه بگیرد نه واقعیه که در مسلک خودش
کذاب و مفتری است این قضیه از قضایا باید واقعه سلیمیش انها است خاز باید
بسوی کاشیر از بصورت کذا و کذا بخواند و قضیه را فرضیه میداند و واقعیه
میداند لفظ فرض غلط است چرا نوشته است مگر اینکه بگوید غلط کاتب
است دیگر اینکه میگویان را قران محمدی میداند که چرا میگوید بیان
را در شب جمعه سر بگذارید باید گوید قران جدید را بر سر بگذارید
چون میداند که اسم این قران محمدی که بخط امیر المومنین و موجود
در نزد قائم آل محمد است نمیتوانند بگذارند نامش را بیان نهادند
پس قرآنرا هم که داخل در اصول عقاید است که در فقره متقین فرموده اند
گویند بعد از شهادتین وَأَنَّ الْقُرْآنَ كِتَابِي وَالْكَعْبَةَ قِبْلَتِي
الخ پس در قبله و قران که التزام بان از امور عقیده است هم
تغییر داده اید و اما انچه در فلسفه تغییر روزه بنوزده روز ذکر نموده
است که حاصلش امنیت اختلاف المکنه در طول و قصر روز در فصول
مقتضی انقلاب حال مکلفین است پس قرار داد آن بر روزهای معتدل
اول و انسب است و باین جهت این حکم را تغییر داده است و چون این تغییر
حکم روزه را از روی تعلم علم ظاهری برای میرزا علی محمد نمیدانند
این را معجزه او از جانب خدا فرض نموده است این بیچاره بی
دانش او لا باین کلمات منکر مدلول صریح قران شده یعنی تخطئه کرده
است آیه كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ را و آیه شهر رمضان را که حاصلش
انکار نمودن این حکم از جانب خدا است ربنا که چیزی را بنقدر فسادش

ظاهر باشد که اسباب طعن کفار بر ما بین باشد نمیشود که از جانب خدا باشد
که حکیم و علیم است و بر او صلاح و فساد هر چیز معلوم است و انکار این دو
آیه که حاصلش وجوب روزه بگاه به شهر رمضان است مستلزم انکار اِنْ هُوَ
اِلَّا وَحْیٌ یُوحٰی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوٰی است و انکار اینها انکار ضروری
دین اسلام است و البته انکار ضروری کفر است زیرا که راجع بتکذیب
نبی و نبوت است پس این قائل او لا کفر خود را باین کلمات ظاهر کرد و
جواب اینکه این تغییر حکم روزه چون از میرزا علی محمد از روی فطرت
جوده که تعلم علم ظاهری نداشت سابقا شنیدی که دروغ است
بعد از تحصیل بعض مقدمات در مجالس درس سید کاظم رشتی حاضر شد
و این نحو مناسبات جبالی از برای کم اورا کی مانند این قائل یک امر عجیبی
نیست تا اینکه معجزه باشد و از این کلمه که مینویسد وجود ناسخ و منسوخ
در زمان متقبل یعنی زمان وجود پیغمبر و نزول این قرآن بجاره قیاس
کرده است حال احکام بعد از کمال دین زیرا که بعد از نزول آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ
لَکُمْ دِینَکُمْ بر حال که زمان نزول احکام است و شاید مانند ابلیس
قیاس را جایز دانسته است و خواسته است که بعد از تمام شدن احکام
بتوسط رسول خدا که از جانب خدا تمام احکام را آورده دیگر ناسخ
و منسوخ نخواهد داشت حال زمان پیغمبر فرض نماید و از این مطالب گذشته
اثبات اینکه این تغییر حکم از جانب خدا است متوقف بر این است که این شخص
تغییر دهنده صاحب الامر باشد و بودن او صاحب الامر متوقف است
بر اینکه این حکم را از جانب خدا آورده باشد و این ترتیب باستلزام

دور فاسد است و بعبارة اخری بر تقدیر یکه خاشاک نموده و بقول
کنیم که صاحب الامر حق نسخ احکام قرآن را دارد باید اول صاحب الامر
بودنش معلوم شود تا تغییر حکمی که مید هد ناسخ باشد نه اینکه هر کس که
تغییر حکم قرآن بدهد صاحب الامر است و این قائل میخواهد باین مطلب
که میرزا علی محمد تغییر احکام داده ثابت کند که این شخص صاحب الامر
است باید باین قائل گفت تو اقلا در وقتی که بچه طلبه بودی از آخوند
شنیده که کُلُّ جَوْزٍ مُدَوَّدٌ وَلَا کُلُّ مُدَوَّدٍ جَوْزٌ هلم صاحب الامر
تغییر احکام میتواند بدهد هر کس که تغییر حکم بدهد صاحب الامر است
خوبست که در این مقام حکایتی که ذکرش خالی از مناسبت مقام و
تفریح نیست ذکر نمائیم یکی از معاصرین که مشرب طبیعی مذهبان دارد
و حریص باطلاع تواریخ و قوانین مذهبی طبیعیین است بخیال افتاده که
هر حکم در هر مذهب و ملت به بیند که برحسب فلسفه ما خوب بداند جمع
آوری نماید و مدعی رسالت شود و برحسب اینکه احکامی را که اظهار
میکند برحسب فلسفه مقبول طباعت از این جهت ادعاء از او پیش
رفت خواهد نمود اقدام باین امر نموده و بعد از انجام مرام با دو نفر از
رفقاء بتابی و قرار داد نمود که من حاضر در میدان شهر میشوم و مردم
را دعوت میکنم شما دو نفر بیائید و تصدیق نمائید مرا که مردم بیعت
شما بیائید و تصدیق کنند بعد از تابی و قرار داد بمیدان شهر آمد
و گفت ایها الناس انا رسول من رب العالمین و منتظر دو نفر رفیق
خود برای تصدیق بود که دستی بر پشت او خورد و بر پشت نگاه کرد دید

حکایت شخص مجوز در اظهار نبوت

یکی از دوستان خودش میباشد که غیر آن دو نفر مذکر با آنها تبانی داشت
گفت چه میگوئی اندوست گفت عهد حکومت فلان امیر است اگر عرف بزنی
نتیجه اعدامست میرزا علی محمد باب نتیجه چه گرفت که ما تحریم مقصود امنیت
جعل احکام سلیقه وخیال بافی برای اغلبی ممکن است از اینکه روزه چون حکم
تعبدی است اگر ما فلسفه آن را ندانیم برما حرجی نیست و آن کس که مطلع بصلاح
عباد است چون حکیم است انچه حکم کند موافق حکمت است از ندانستن
صلاح از اخالی از صلاح نخواهد شد وطعن کفار بسبب اسباب انقلاب صلاح
بفساد نمیشود معارضه بالمثل شمرده میشود ولی من باب
معارضه بمثل میگوییم فلسفه اینکه میرزا علی محمد نوزده روز روزه را قرار داده است
من باب عدد و قبل از عید نوروز قرار داد از باب اینکه وقت زمان وحال
انکه مناسبت اعتدال برحسب فصل قرار داد در روزه مذکور اخر سنبله و اوایل
میزان بهتر است بجهت وجود بهمه نعماء الهی از صیفی و شتوی بخلاف اواخر
حوت که از نعماء شتوی چیزی باقی نمانده و از نعماء صیفی چیزی بدست نیامده
پس چرا روزه را در اواخر سنبله و اوایل میزان که وفور نعمت است معین
نکرد و هرگاه بنای تخفیف بر عباد از حیث عدد باشد نزول به تنصیف نمائید
که پانزده روز باشد یا ثلث که ده روز باشد یا ثمنان که بیست روز
باشد یکی مناسب تر است پس چرا نوزده روز قرار داد و اگر از باب
ان الله یحب الوتر باشد عدد دال از بیست به نوزده پس چرا پانزده هم عدد وتر
است هرگاه فلسفه این تعیین را اجر تعبد بفرمایش اقا جوابی باشد از مسلمانان
هم جواب فلسفه قرار داد ماه رمضان با اختلاف فصول برای روزه از ما بخواهید

ولی از برای کسانیکه آشنائی بمقام مکاشفات داشته باشند تحقیق فلسفه قرار
داد روزه در ماه رمضان بعد از تقدیم چند مقدمه خواهد شد مقدمه
اولی اینکه همان طور که سلاطین و بزرگان از برای خود روز فرح و
سرور معین میکردند و مرسوم بوده و هست و همچنین برای خودشان
تعیین منزل و جایگاه مخصوص برای نزهت گاه خود معین میکنند همین طور
خدای تعالی اوقات و ازمنه و امکنه مخصوصه بپسندگان خود را در آن ازمنه
و ان امکنه معین فرموده و اختصاص بخود داده و با اینکه تمام امکنه مال خداست
و بهیچ مکانی خالی از وجود حق نیست کعبه را بیت خود قرار داده که بعبارت
آن به بیت الله فرموده و شهر رمضان را شهر الله میگویند و البته خصوصیتی
ملحوظ است برای آن مکان و این ماه که سلطان حقیقی برای خود انها را اختیار
فرموده و اختصاص بخود داده مقدمه ثانیه ذات مضاف باضافه
تشریف بشرافت مضاف الیه کسب شرافت میکند اگرچه بنفسه دارای تشریف
و شرافت نباشد بلکه وضیع باشد مانند اصطبل که بذاته محل پست وضیعی است
ولی باضافه شریف میشود که محل تحصن و پناهندگی مردم میشود و باین جهت
مستحق لفظ مبارک میشود پس میگویند مثلا اصطبل مبارک که تحصن است و پوشیده
که منزلتی ندارد لکن باستعمالات روبه مستعمل میشود اعم از بتاج یا میش همین
که جلد کلام الله یا کتاب دعا شد محترم و بوسه گاه میشود که باضافه بقرآن
شرافت حاصل نموده وجوب که برای سوختن و استعمالات پست
مرضوعست همین قدر که آستانه یا ضریح مشهد مقدس شد بوسه گاه مردم
میشود مقصود اینستکه اگر فرضا بذاته ماه رمضان خصوصیتی نداشته باشد

فلان جارح

باضافه که شهر الله الاعظم شده است صاحب شرافت شده است

مقدمهٔ ثالثه تکالیف تعبدیه ریاضات و تحمل مشاق اختیاریه است که باقدام و انجام انها نفس انسانی کسب شرافت میکند که بسبب آن شرافت قابل قرب حق گردد اصل مقصود از جعل عبادات است خواهد شد و از انجائیکه فرمودند افضل الاعمال احمزها بر قدر مشقت مشتمل باشد حصول شرافت برای نفس مشتمل و قابلیت قربش زیادتر میشود

مقدمهٔ رابعه احکام وارده که متعلق عمل عباد است البته باید بتحمل اغلب مکلفین را از بابت ازمنه و امکنه مراعات نمود و بعبارة اخری هر قدر تکلیف مشقت داشته باشد که قابل تحمل اغلب مکلفین باشد مشقت آن مانع از تعمیم حکم ابتدائی بعموم دار در بر مکلفین و جعل حکم ثانوی از برای غیر قادرین که تحمل آن مشقت نمیتوانند بنمایند خواهد شد چنانکه در باب روزه جعل حکم ثانوی از برای مرضی و مسافرین شده بقوله تعالی وَإِنْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ بلکه برای کسانیکه هیچ تحمل نمیتوانند نمود جعل حکم فرموده بقوله تعالی وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ پس تکلیف تمام من فی الارض را بروزه کردن با نظر باین حکم ثانوی که برای ایشان جعل شده و بهیچ نقض ندارد و تکلیف شاق نخواهد شد زیرا که جمع بین این دو حکم چنین میشود که هر کس میتواند روزه بگیرد و هر کس که نمیتواند روزه بگیرد بدل روزه شهر رمضان روزه بگیرد و وقت دیگر با اطعام فقیر نماید پس انکس که برای او روزه به بیست ساعت در ماه رمضان اتفاق میافتد بر گاه بضعیف قوای او بطوری میشود

که قابل تحمل نباشد بحکم ابتدائی عمل نمیکند و بحکم ثانوی عمل خواهد نمود

مقدمهٔ خامسه از انجائیکه نفس انسان نظر بقوهٔ شهویه که از برای او است بلوع و حریص در نیل تمام مشتهیات نفس است و در عالم تنسیق نظام کل جلوگیری از بعض مشتهیات نفس دانما لازم است مانند احکامی که جلوگیری از فساد میکند و نسبت ببعضی جلوگیری دائمی لازم نیست بلکه جلوگیری جزئی از زمان کافی از برای تنسیق نظام کل است مانند حکم بصوم در یک ماه که طبیب حاذق واقعی ملاحظه فرموده است که جلوگیری از اکل و شرب و بعض ملاذ و مشتهیات نفس از برای صحت مزاج و قضیهٔ نفس لازم و متحتم است پس حکم بصوم فرمود و برای اینکه فی الجمله خبری از فلسفه وجوب آن داده باشد فرمود صوموا تصحوا و از انجائیکه ترک اکل و شرب مکروه و مغضوب نفس است و بحکم وجوبی این حکم را دارد بر مکلفین فرمود و نتیجه مقصود که قدرت و مخالفت نفس باشد برای عاملین باین حاصل شود و نتیجهٔ ان که حصول صفای نفس شرافت و قابلیت قرب بحق باشد نائل گردند و از انجمله در این مقدمات همه فکر دیم واضح و روشن گردید که فلسفه جعل روزه حصول صحت و سلامت و کمال برای نفس است و حکمت وقوع آن در شهر رمضان شرافت شهر رمضان و اختصاص است بخصوصیات خاصه و علت اقتصار بیک ماه نه زیاده و نه کمتر تحدیدی است که طبیب حاذق که نسخهٔ معالجه مرض نفس را مینگارد از روی علم بمقادیر اشربه و شرب دواها مینماید و فلسفه احتیاج بهمین مقدار است نه زیادتر و نه کمتر خوب بود این قائل که بتغییر حکم روزه را بنوزده روز قبل از عید نوروز

داده معجزه دانسته حکم نبی را که در مسئله حج میان اهل نبی نموده اند
معجزه بداند تا انتا النبی زیاده تفی الکفر هم در حشر صادق آید
قال القائل قسم چهارم احادیثی که مشعر بر اینست که اغلب نوابع
الخضرت عجم میباشند و اهل عجم و ری با الخضرت می جنگند و در ری جمعی از
مؤمنین با الخضرت شهید میشوند در صفحه ۳۳۴ بحار یعقوب سراج گفته که
صادق علیه السلام میفرماید که قائم ما سیزده گروه از اهل بلاد
و طوایف محاربه میکند و ایشانهم با او میجنگند ایشان اهل مکه و اهل مدینه
و اهل شام و بنی امیه و اهل بصره و اهل دیلمان و آن نام دهیست در هرات
و اکراد و اعراب و ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری اند حدیث
دیگر در روضه کافی میباشد در باب زور میفرماید عن معویة بن
وهب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک
یقولون انها بغداد قال لا شتم قال دخلت الرحبة قلت نعم قال اتیت
سور الدواب قلت نعم قال رأیت الجبل الاسود عن یمین الطریق
تلک الزوراء یقتل بها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح
للخلافة قلت ومن یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم یعنی معویة بن
وهب از ابی عبد الله ع روایت نموده که الخضرت فرمود یا سیدانی
زوراء کجا است گفتم فدای تو شوم میگویند بغداد است فرمود خیر پس فرمود
آیا بری گفته گفتم بلی فرمود بیازار مال فروشان رفته عرض کردم بلی فرمود
کوه سیاه را در طرف راست راه دیده آن زوراء است هشتاد
نفر از اولاد فلان در انجا کشته میشوند که همه صلاحیت خلافت را

دارند عرض کردم که ایشانرا که میکشد فرمود اولاد عجم ایشانرا میکشند
چنین خاطر دارم که در کتابی دیده ام بخط در کتاب ملا علی اصغر بروجردی
دیده باشم که میفرماید در ری هشتاد هزار نفر از ایشان میکشد که هشتاد
نفر از ایشان مردمانی هستند که صلاحیت خلافت دارند و این شعر را هم
حضرت میخوانند **ویقتل بالری منهم لدی الضحی ثمانون القائل ما**
ینجر البدن و از این عبارت مثل ما ینجر البدن معلوم میشود که در جنگ
کشته نمیشوند بلکه دستگیر شده مثل شتر دست و پای بسته نحر میشوند مؤید این
حدیث است کلام محیی الدین اعرابی ره در فتوحات مکیه که میگوید **فلقد اخبرنا**
انهم یقتلون فی بلاد العجم اصحاب المذهبین ویموت بینهما خلق کثیر و نیز
آن عالم مرتاض و عارف نماز میگوید **راعی الغنم یقتله شاة العجم** ایضا
در صفحه ۳۳۴ بحار ابی الکارو دارابا قر علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرمود که اصحاب قائم علیه السلام سیصد و سیزده نفر مردند
از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بر دوی ابری می نشینند با نام و
نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در میان رختخوابشان
خوابیده میشوند ناگاه ایشانرا در مکه در غیر موسم حج می بینند در صفحه ۳۳۴
بحار ابن نباته گفته که از علی م شنیدم میفرمود که گویا عجمها را می بینم
که در مسجد کوفه خیمها زده قران را بطریقی که نازل شده بخلاف تعلیم
میکنند عرض کردم که یا امیر المؤمنین آیا این قران مثل آن قران نیست
که نازل شده فرمودند زیرا که از اصل قران نامهای هفتاد نفر از قریش
با نامهای پدرانشان محو کرده برداشته اند الی آخر و نیز محیی

میزر دهم ط

العین عربی در باب سیصد و شصت و ششم فتوحات مکیه در ضمن تفصیل
مفصلیکه از حضرت صاحب الامر بیان مینماید میگوید فَلِذا تَشَوَّفَ
اللهُ لِلْمَهْدِیِّ طائِفَةً خَصَّهُمُ اللهُ تَعالی لَهُ فی مَکْنُونِ غَیْبِهِ ظَلَّفَهُمْ
کَشْفاً وَشُهُوداً عَلَی الْحَقائِقِ وَما هُوَ اَمْرُ اللهِ فی عِبادِهِ فَلا تَفْعَلُ الْمَهْدِیُّ
شَیْئاً اِلّا اَمْضاهُ وَنَهَضُوا مَعَهُ عَلی اَقْدامِ رِجالٍ مِنَ الصَّحابَةِ الَّذینَ صَدَقُوا
ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ وَهُمْ مِنَ الْاَعاجِمِ لَیْسَ فیهِمْ عَرَبِیٌّ لٰکِنْ لا
یَتَکَلَّمُونَ اِلّا بِالْعَرَبِیَّةِ ای برادر من مصداق این احادیث و اقوال را
برای العین مشاهده نمودی که عجمها چه جانفشانها نمودند و چه درجات
عالیه رسیدند ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ اقول
ذکر کردن این قائل شیادان دسته اخبار را برای اینست که چون میرزا
علی محمد در عجم اظهار مهدویت نمود و اشخاصیکه بنا بر مصالح منظوره
خودشان بر او گرویدند عجم بودند و از طرفی هم معتقدیت او در دست
عجمان و شاه عجم شد لهذا کسیخواهد بهین واسطه مهدویت را برای او
باخبار ثابت نماید و از انجائیکه ذاتا بی فهم و گیج بوده یا مولی کیجس کرده
است احادیث مروته ربطی بمدعای او ندارد و خلاف مطلوب
او را ثابت میکند توضیح مطلب اینست که ادعای این قائل مرکب
از دو امر است یکی اینکه اغلب تابعین او عجم بوده اند دیگر اینکه در عجم و
ری می جنگند و جمع مؤمنین با حضرت کشته میشوند اما نسبت بمطلب
اول که هیچیک از آنچه در قسم چهارم نوشته از اخبار یا کلام محیی
الدین عربی دلالت بر اینکه اغلب تابعین آنحضرت عجمند ندارد

زیرا که روایت یعقوب سراج بهیچ سخنی از مؤمنین با حضرت نمیگوید
که عجم باشند یا غیر عجم و همچنین خبر نورا راهبه خبری از تابعین آنحضرت نمیدهد
بلکه این روایت متعلق بکشته شدن عباس است که در بعض روایات
من جمله اولاد سایح دارد که مقتول عباس است ربطی بکشته شدن اصحاب
قائم ندارد و لفظ الف را از روایت حذف نموده و شانزده الف را
ناشانزده رجلا نوشته است برای اینکه تطبیق کند با سعدودی از تابعین
میرزا علی محمد در طهران هم ری اصلی میشد اصل ری در قرب حضرت عبد
العظیم بوده که در شورش چنگیز خان خراب شد و هنوز سندم است
معضوا مینست بهیچوجه سخنی از تابعین قائم با لحن نمیگوید که معلوم میشود
اغلب تابعین آنحضرت عجم خواهند بود و روایت ابی الجارود بر تقدیر
صحت که بتبیین اصحاب آنحضرت در سیصد و سیزده از اولاد عجم میکند
باز ربطی بعنوان اغلب تابعین او عجم ندارد اگر اصحاب منحصر بهمین
عدد باشد که دیگر غالب و اغلب ندارد و اگر بیشتر باشند و عددیکه
از غیر اولاد عجم باشند معلوم نباشد که چند عدد نکه باز دلالت بر اغلب
ندارد و اگر معلوم نباشد که جماعت قلیلا از غیر عجم تابع شده اند که
صدق غالب و اغلب نماید باید در روایت [illegible] بیان باشد که از
اشاری بان ندارد و کلمات محیی الدین هم ساکت از بیان تابعین آن
حضرت فقط وقوع قتل در بلاد عجم را میکوید و ربطی باغلب تابعین او
از عجم بودن ندارد و اما نسبت بمطلب دوم که در عجم و ری با او
می جنگند و جمعی از مؤمنین با او کشته میشوند نیز در تمام این اخبار منقوله

ملکه کلمات محیی الدین نگذرد باب مدعای این قائل را مینماید زیرا که میرزا علی محمد
با یک نفر در مقام محاربه و جنگ نشد فضلا از سیزده کرده اگر با کسی جنگ
کرده است انکس کجا بوده میدان محاربه کجا بوده سران سپاه و
لشکر میرزا علی محمد کجا بوده جنگ ملاحسین بشرویه در مازندران کجا ربطی
بمیرزا علی محمد ندارد و کشته شدن چند نفر از اهل بیان در طهران مربوط
بجنگیدن میرزا علی محمد با عجم ندارد و قضیه کشته شدن هشتاد هزار نفر از
اولاد عباس در زوراء که کشته میشوند ربطی بمیرزا علی محمد ندارد و قرینه
واضحه بر عدم ارتباط این مطلب مدعا ستان طهور اینکه میفرماید این هشتاد
هزار نفر صلاحیت خلافت از جانب حذا ندارد پس مراد از خلافت
سلطنت و پادشاهی و خلافت ملکیه است نه الهیه و چنانکه گفتم مصداق
این حدیث در غلبه چنگیزیان ظاهر شد که غالب اکابر و بزرگان کشته
شده اند و ری را خراب کرده تا حال منهدم است و آثار و ابنیه
ایلخانیه دوکه میفرماید اصحاب قائم سیصد و سیزده نفرند که میفرماید در اطراف
نشینند با نام خودش و پدرش و صفت و نسبش شناخته میشوند چه ربطی
بمیرزا علی محمد دارد کدام یک از اصحاب او برابر نشستند اشخاصی که در
رختخواب ایشان خوابیده در غیر موسم حج ایشانرا در مکه می بینند مربوط
بمیرزا علی محمد نیست میرزا علی محمد خودش خواست بمکه برود که دعوی خود
را انجا اظهار کند از برای او ممکن نشد و گفت بداحا حاصل شد از اینکه من در
مکه اظهار مطلب نمایم و شنیدم که در سال دیگر رفت و کسی از این سیصد و
سیزده نفر که در خبر دارد در غیر موسم حج در مکه نرفته است و الا از ایام

بشنیدیم هر گاه شما سید اید معرفی انها بکنید که انهارا بشناسیم و خبر این بنا
که بشنوید در مسجد کوفه عجمان قرآن را چانچه نازل شده بر دم تعلیم میکنند
این هم ربطی بمیرزا علی محمد ندارد و کتاب میرزا علی محمد اسمش بیانست نه قرآن
و قرآن که نزد قائم آل محمد است قرآن جمع شده امیر المومنان بخط او است
چه ربطی بمیرزا علی محمد دارد و در مسجد کوفه یک جنبه برپا نشده که کسی از عرب یا
عجم بیان میرزا علی محمد را تعلیم کند بعلاوه اینکه بیان میرزا علی محمد این
طور که نازل شده ندارد و کسی از آن اسامی هفتاد و نفر از قرآنش را محو نکرده
پس این روایت هم بهیچ وجه مربوط بمیرزا علی محمد نیست و خلاف مدعای
این قائل را میرساند و امّا کلمات محیی الدین را در عداد اخبار بشمار آورده
و بخیال شما بد مدعای او است اولا باید از این قائل سؤال کرد محیی الدین کیست
و کلمات او از چه بابت قابل تصدیق باشد بحجیت کلماتش بعقل یا بنقل
ثابت شده و ببینیم کدام آیه یا روایه کلمات او را حجت کرده و حجیتش ثابت
شده کلمات او که کلمات یکی از معصومین نیست اگر بگوئی چون اهل مکاشفه
است انچه را در عالم کشف دیده خبر داده محیی الدین و سایر صوفیه که قائل
بمهدویت نوعیه هستند کلامش در نزد شما که مهدویت موعود قائل نیستید
بناید مسموع باشد ثانیا میگوئیم این سه جزء که از محیی الدین نقل کردی جزء اولش
که مربوط بمدعای تو نیست مسلم است نه مرجع اصحاب المذهبین یقین است
و قتل در بلاد عجم بین دو طایفه از دو مذهب هم بسیار واقع شده چه ربطی
بمیرزا علی محمد و ثبوت مهدویت او دارد و امّا خبر دهان هر که را عی
الغنم شاة العجم باشد مازبی ربط بمدعای این قائل است زیرا که اولا محیی

الدین عربی بلغت شاه العجم باید تکلم کند در جائی که تمام کلماتش عربیست
یک لفظ فارسی در کلام خود نیاورده و گفتن بقبله سلطان العجم برای
او سهل و عبارت هم مانوس تر بوده ثانیا میرزا علی محمد راعی الغنم
نبوده انچه از احوال او بما خبر داده اند مدتی درس خوانده مدتی تجارت
کرده مدتی ریاضت کشیده بعد شروع باد عای نیابت و باب بودن نموده
بعد مدعی مهدویت شده که چند سالی قطب دین حیدر شدی خدا
رحمش کرد که کشته شد والا از پیغمبری بالا میرفت وَآثَارُ نَكْبَةِ الْأَعْلَى شَيْعَتُ
کما اینکه گفته اند کفته است علی الجمله هیچ قباحتی او را نمیدانند چران نبوده
مگر بنیز از مریدهایش بگوسفند شده باشد که او بنیز و شبان انها است
وَأَمَّا خَبَرُ ثَالِثٍ او نیز ادعای میرزا علی محمد باین قائل را تکذیب میکند بجهت
اینکه هیچیک از اصحاب عجم او تکلم بعربی نکرده پس چگونه مراد محیی الدین از
این اشخاص اصحاب میرزا علی محمد میشود باشد این قائل که کلام محیی الدین را
وحی منزل میداند و استدلال بکلماتش میکند چرا این کلمات او را نقل میکنند
وکلمات او را که در کتاب اربعین است نقل نمیکنند در کتاب اربعین از محیی الدین
نقل شده که قائم در زمان ظهورش يَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيَدْعُو إِلَى اللهِ
بِالسَّيْفِ وَيَرْفَعُ الْمَذَاهِبَ مِنَ الْأَرْضِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الدِّينُ
الْخَالِصُ عَقَائِدُهُ مُقَلِّدًا الْعُلَمَاءَ أَهْلَ الِاجْتِهَادِ لِمَا يَرَوْنَهُ بِحُكْمِهِ
بِخِلَافِ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ أَئِمَّتُهُمْ اگرچه این کلمات محیی الدین ظاهرا تناقض
از جهت است که از معصومین نقل شده ولی نقل کردن این بنده این را از قول
محیی الدین برای امنیت که باین قائل گفته شود خوب است استدلال کنی

باین کلام محیی الدین برای اثبات کذاب و مفتری بودن میرزا علی محمد زیرا
که در زمان ظهورش نه جزیه برکسی گذارد و نه تغییر مذاهب باسلام
داد که نماند مگر دین خالص و نه کسی را دعوت بشمشیر نموده است و
حاصل مقصود اینست که متمسک بکلام محیی الدین که این قائل و همدستانش
نظر باغراض فاسده که در ترویج میرزا علی محمد دارند برای بدن لفظ
عجم است اگر نه مقصود این بود پس این کلام هم از محیی الدین است
چرا باین تمسک بر خلاف مدعای خود نکردند بلکه بانچه در کلام سیم نقل از
محیی الدین نموده هم میشود استدلال بر باطل بودن ادعای میرزا علی محمد
نمود زیرا که اصحاب عجم او هیچ تکلم بعربی نمیکردند میرزا علی محمد با اینکه
مدتها در عربستان بود آیات کل و بعض را بفارسی گفته است قال
القائل قسم پنجم احادیثی که اغلب علمای ظاهر با انحضرت عداوت
میورزند و علمای متأخر الزمان بدترین مردمند در صفحه ۳۳۴ بحار
از حضرت صادق است که فرموده چون قائم علیه السلام خروج کند از اطاعت
انحضرت بیرون میرود زیرا که میدانند قائم باین امر اهل و سزاوار است
و داخل جزیره آفتاب و ماهتاب پرستان نمیباشند بجهل آفتاب و ماهتاب
پرست مقصود شاه و وزیر پرست باشد نیز در صفحه ۲۵ از شیخ صدوق
در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده که صادق علیه السلام گفت که
رسول خدا صلعم فرمود که بعد از این زمانی بامت من میاید که در آن زمان
از قرآن باقی نمیماند مگر رسمی و از اسلام باقی نمیماند مگر اسمی که خود شان
را مسلمین مینامند و حال انکه ایشان دورترین خلایق اند از ان و مسجدهای ایشان

قسم پنجم از فصل ششم

معمور میشود و حال انکه از جهت هدایت خراب است فقهاء ایشان بدترین
فقهاء زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد
ایضاً در صفحه ۳۳۳ بحار از فضیل روایت نموده که از صادق ع
شنیدم میفرمود که چون قائم قیام کند در مقابلش از جهال ناس
کسانی می ایستند و مخاصمه میکنند که در جهالت و نادانی سخت شدیدتر
میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسولخدا ص ایستاده بادی
مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود در رسولخدا ص
بخلایقی مبعوث گردید در حالتی که بتهائی که از سنگ و چوب و تخته
ساخته شده بود عبادت میکردند و قائم ما در وقتی که قیام مینماید بخلایقی
مبعوث میشود در حالتی که همه ایشان کتاب خدا را بعقاید باطله خود تاویل
میکنند و بعقاید خود با یات آن حجت و دلیل میآورند الی آخره و
درهمین صفحه نیز از کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت فرموده که قائم علیه السلام در جنگها یاره
شده تها و چار میشود که رسولخدا ص بمثل امثال دو چار نشد زیرا که رسول
خدا ص بخلایقی مبعوث شد در حالتی که بتهائیکه از سنگ و چوب بودند
عبادت میکردند و در وقت ظهور مهدی ع خلایق بر او خروج میکنند
و کتاب خدا را باعتقاد باطل خودشان تاویل میکنند و انرا در دست
خودشان محبت نموده با آن حضرت می جنگند و نیز این حدیث در
عوالم است میفرماید یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام جدید
الی آن قال واکثر اعدائه العلماء و ایضاً این حدیث در اربعین است

که میفرماید یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو احکام جدید فیدعو الناس
و لیس له احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لا یطیعونه فیقولون
هذا لا یشبه ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث و قول محیی
الدین عربی در این خصوص بمناسبت پیش گذشت چون مختصر است موافق فذکّر
ان الذکری تنفع المؤمنین مکرر میشود که در باب سنجیدن و شش
فتوحات تکمیله میکوید و اذا خرج هذا الامام المهدی فلیس له عدو مبین
الا الفقهاء خاصة فانه لا یبقی لهم ریاسة و لا تمیز عن العامة بل لا
یبقی لهم علم بحکم الا قلیل یعنی وقتیکه امام مهدی خروج بکند از برای
او دشمن مبین آشکارا نیست مگر فقهاء مخصوصا زیرا که از برای ایشان ریاستی
باقی نمیماند و تمیزی از عامه مردم ندارند بلکه باقی نمیماند برای ایشان
علم بحکمی مگر کم ای برادر من با وجود این احادیث چگونه میشود پیروی این
علمای هوا پرست دنیا دوست بی رحم را نمود که ملاکین ایشان دائم
فکر احتکار و گرانی جنس میباشد حتی همه دیدید که گندم را خروار ی چهل
تومان هم نفروختند که گران تر میشود و اغلبی پس از مدت از عبادات
و عالیات که الکسب هیچ چیز نمیدانند در ظرف دو سه سال صاحب پنجاه شصت
هزار تومان دولت باهیتر یا کمتر میشوند خداوند بداد انکسی برسد که همسایه
ملک ایشان باشد که دیگر چیزی برایش باقی نخواهند گذاشت و اگر بهانه پیدا
میکردند یک بهانه مکفیرش مینمایند بعد زن و فرزندانش را هم مالک
میشوند تا چه رسد بملک و مالش بزنانی که طالب شوهر دیگر باشند بجهة
شرعی کفر گفتن متیقن مینمایند که بان شوهر حرام شده بشوهری که مقصودش است

شوهر باید خداوند این بردم بیچاره را از شر این چنین اشخاص محفوظ بدارد

اقول اگرچه این قائل در ذیل فصل اظهار معجزه که فصل پنجم بود اجمالا اشاره باینچه در این قسم پنجم مینویسد نموده و ما نیز بمقدار لایق جواب گفته ایم ولی در اینجا از لاجبال این اشتباه محتال را از تکرار بیان میکنیم و بعد تفصیلات انچه در بیانات او است از مفاسد بعرض برادران عزیز میرسانیم **امّا** خیال قائل شبهه از تکرار اینست که ناظرین در کتابش فساد علماء ظاهر را ببینند و از اینها کناره کنند که مبادا کلمات حقه را برایشان تلقین نمایند و یا فساد کلمات بابیه و بهائیه را ظاهر نمایند و باین جهت بازار ایشان کساد شود اصل مقصود از اصرار و تکرار برمازندران مردمست از علماء در حالیستکه تکیه گاه و پشت گرمی ملک مهلک حضور را از ایمان آوردن چهار صد نفر از علماء بمیرزا علی محمد قرار داده بود و فداکاری ملاحسین بشرویه و همراهانش را دلیل حقیت مسلک خودش نموده و بود و این مطلب را مادلیل این ادعاء او قرار دادیم و گفتیم که از این بیان تو معلوم میشود که علماء عداوت با او نداشتند که چهار صد نفر از اینها بمیرزا علی محمد ایمان آوردند و فداکاری کردند و در اینجا میگوئیم که چون غرض این قائل انطباق میرزا علی محمد با قائم منتظر است بهمان کلمه خودش او را تکذیب در ادعائش میکنیم و میگوئیم قائم آل محمد باید علماء با او عداوت داشته باشند وقتی که چهار صد نفر از علماء ایمان باو آورده فدائی او شده باشند معلوم میشود که میرزا علی محمد قائم منتظر نیست والا باید علماء با او دشمنی کنند

وباید ایمان نیاورند تا این مقام این مطالب را برای هوشیار شدن ناظرین در این کتاب ذکر نموده ام که هم مکاری این قائل را بفهمند و هم بدانند مردبی ادراک متناقض گوئی و مصداق دروغ گوئی حافظ است میشود حال شروع در مقصود میکنیم و میگوئیم که خبریکه از صفحه ۳۴۳ بحار نقل میکند صحیح است اولا اختصاص بعلماء ندارد بلکه هر کس که از علائم ظهور منتفت بشود له ظاهر شخص قائم است و مع ذلک از اطاعت او خارج میشوند آفتاب پرست و ماهتاب پرستان میباشند و ما اینها همه کس باین مطلب مذعن و مصدقست که خروج از اطاعت امام زمان بمنزله کفر بالله است و احتمال اینکه مراد بآفتاب و ماهتاب پرست شاه و وزیر باشد احتمال غلطی است زیرا که اجمال در معنی آن نیست که محتاج باحتمال در معنی آن بشویم **وامّا** روایت منقوله از ثواب الاعمال پس بین است که مراد علماء زمان غیبت است که ظلم و جور شایع میشود و باین سبب اسمی از اسلام باقی نمیماند و حقیقتی از آن در بین مردم نیست و ربطی بعلماء زمان ظهور ندارد و پس بعد از این روایت را در احادیث دالة بر اینکه اغلب علماء ظاهر بان حضرت عداوت میورزند ندارد و مخصوصا بهمین روایت مکذب ادعاء میرزا علی محمد است بجهت اینکه در زمان ظهور او هم از اسلام اسمی بود و هم حقیقت و قرآن هم محترم بود و هنوز هم بحمد الله در کمال احترام است پس منطبق با میرزا علی محمد نخواهد بود اگرچه این قائل هم این زحمت را برای انطباق نکشد **وامّا** روایت فضل پس دلالت آن بر عداوت علما نیست بلکه بیان معارضه جملهٔ ناس را با امام عصر خبر

میدهد و بدی مردم را در ابتداء ظهور بیان میفرماید ربطی بمیرزا علی محمد
ندارد و بحجت اینکه کسی بعد از ظهور او معارضه با او نکرده و اگر خاطر
و دلتنگی از او مضطرب نشده بود که خیالات او را معارض با
سلطنت ننمیدند اصلا متعرض او نمیشدند و عقلا بعنوان سفاهت
و دیوانگی او متعرض او نبودند و اما روایت معانی الاخبار پس
میگوئیم بعلاوه اینکه مربوط بمدعای این قائل که احادیث اغلب
علماء را میخواهد عنوان کند هست زیرا که عنوان خلایق با خروج میکنند
غیر عنوان علماء بر او خروج میکنند است دلالت بر بطلان ادعای
میرزا علی محمد دارد بحجت اینکه باید اشخاصی در بین بوده باشند
که در مقام معارضه قرآن را برای خود تاویل کنند و در زمان ظهور میرزا
علی محمد که و کجا کسی یک آیه قرآن را تاویل باعتقاد باطل خود تا میرزا
علی محمد بان حجت گرفته باشند بلی حدیث عوالم که میگوید اکثر اعداء
العلماء و حدیث اربعین که این عبارت را دارد مربوط بمدعای این
قائل است از بابت اینکه علماء را اعداء انحضرت قرار داده ولی ربطی
بمیرزا علی محمد هست بلکه چون اهل علم با او عداوت ورزیدند و
بقول خود این قائل چهار صد نفر با و ایمان آورده اند لذا کار بها کردند
معلوم میشود میرزا علی محمد مهدی منتظر هست و کلام محیی الدین را که مکرر
کرده برای مثالب و معایب بعض از متلبسین بلباس علم را که احتکاری
نمایند یا اینکه مردم را تکفیر میکنند یا اینکه تلقین کفتن رد و بزن میکنند
برای استخلاص از شر و شورش برای عوام الناس گفته باشد و خاطر شان

انها کند عداوت اهل علم را چون جواب گفته ام مکرر نکنیم ولی باز میگوئیم که کلام
محیی الدین اگر حجت است ان کلام مذکور در اربعین که سابقا نقل کردیم
هم حجت است بلکه مفسر کلام اعداء العلماء است که مراد از اعداء العلماء
همان اعداء مقلدة العلماء اهل الاجتهاد است که مراد علماء اهل سنت
که عمل بقیاس و رای خود میکنند و مراد بائمه ایشان ائمه اربعه ایشان
که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل میباشند میباشد
و ربطی بعلماء حجج و برگزیدگان از عنایات عالیات ندارد و بدیهی است
که مراد از انها علماء ائمه معصومین نیستند و ما در اینجا از برای اینکه عوام
الناس را آگاه و هوشیار کنیم که باین کلمات و مزخرفات مردمان گمراه
گول نخورند مخصوصا این مطلب را مینویسیم و میگوئیم که از انجائیکه بر حسب
استقراء و فحص و تجسس کامل هر کس دیده و میداند که هر چیزی می اصل
و بدل دارد و حقیقت و مجاز با لشابهه دارد و همان طور که در زمان انبیاء
بلکه بعد از خاتم الانبیاء متنبیانی که خود را بعنوان پیغمبری در میان مردم
جلوه میدادند و در واقع مجرد ادعا و صرف صورت بوده و در
میان تجار هم اشخاص تنک مایه بی تمول خود را بصورت تجار با ثروت
و متمول جلوه میدهند همان طور در طبقهٔ علماء اشخاصی هستند که متلبس
بلباس اهل علم ولی بهره از نتایج اهل علم ندارند اگرچه دارای دانستن
بعض اصطلاحات علمی بوده باشند که بتغییر از انها بعلماء سوء میشود و در
روایات است که وجود انها در میان مردم ضررش در دین زیادتر است
از ضرر لشکر معاویة بن ابی سفیان و اشخاصی هستند که حقیقة عالم و

دانشمند هستند که از نتایج علم که اخلاق حمیده و صفات حسنه باشد در انها
است وحقیقة نیابت عامه از جانب امام عصر عجل الله فرجه دارند که در
اخبار ایشان را توصیف بفرماید و علامت انها را مَن کانَ صائناً لِنَفسِهِ حافظاً
لِدینِهِ مُخالِفاً لِهَواهُ مُطیعاً لِأمرِ مَولاهُ مقرر مینماید و میگوئند از علمای
ممکن نیست قدمی بر خلاف رضای جذابر دارند یا بگذارند یا کلمه بر خلاف
انچه باید بگویند ازه با نشان سبیه دن بیاید بلی از انجا میگذارند که این طایفه
در نزد جذاو خلق عزیز و محترمند بعض از اشخاص خود را شبیه بانها
میکنند که دارای جشیات انها میشوند بعد از انکه قدری کار از ایشان
پیشرفت نمود وجوزرا با انکه بدل وبمیشی و صرف صورتند و حقیقتی ندارند
بخرج دادند از انها اعمال سوء ناشایسته ظاهر میشود و باین سبب علمای
ربانی هم با نها تهمات میکردانند چون نیز از بین برداشته شده این
شبهات اعمال بالنسبة همه داده میشود اگر یک نفر از شلبیین بلباس اهل
علم بتسلیم گفتن روضه بزنی کرده باشد برای استخلاص او یا یکی از آنها
اعتکاف کند یا یکی بتصرف در مال غیر بعنوان تکفیر کند نسبت بقاطبه علما داده
میشود و حال انکه ممکن است ارتکاب این امور محامل صحیحه شرعیه داشته
باشد که شخص بغرض اغماض از این محامل نموده و زشتی وقبح ازا
اظهار نموده باشد و مقصود از خبر شریف العلماء ورثة الانبیاء
وحدیث بداد العلماء افضل من دماء الشهداء و فرمایش حضرت
عیسی مرتبت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل همین نواب عام از جانب
امام علیه السلام است و دامان ایشان بلوث هوا پرستی و خودخواهی

پس از کجا تعیین مراد میتوانی نمود و ایضاً از ایشان سؤال میشود که
هرگاه تا تسلیم و عاشاه قبول کنیم که از تمام انچه قبل از ظهور از علامات
و اسم و رسم و پدر و مادر و محل ظهور وغیره صرف نظر کنیم و بگوئیم
غیبت هم لازم نیست و توقیت هم مضر و باطل نیست و این اخبار
هم صریح در هزار و دویست و شصت است یا همین مقدار کافی
در منطبق ظهور میرزا علی محمد با ظهور قائم آل محمد کافی است یا لا محاله
باید مطابقه در مدت تصرف و آثار وجودیت هم داشته باشند
اگر بگوید باید در این امور مطابق باشند بالبداهه میرزا علی محمد بعد
از ادعاء مهدویت مدت فلان طول کشید که کشته و آثار وجودیه
که باید از صاحب بروز کند که همه مردم انتظار آن آثار را دارند و
انرا فرج میدانند بروز نکرده است و اگر میگوید که ان آثار بطول و
مرور زمان بعد پیدا میشود که مستند بفعل قائم آل محمد نیست و اخبار
دالة تصریح دارد که آثار وجود انحضرت این امور است و اگر بگوید
مطابقه در اینها لازم نیست پس ملتزم بامری شده است که هیچ ذی
شعوری ملتزم نخواهد شد که دست از جمله ادله صحیحه مؤیده باعتبارات
عقلیه بردارد بدین چند خبر که بهیچوجه دلالتش معلوم نیست
من نمیدانم دلالت معارضات عقلیه در مقابل دارد مضمحل صدع
اینکه حروف ۸ در اینکه ظهور میرزا علی محمد در سنه هزار و دویست
بوده و تقریبا مدت دعوتش نازمان کشته شدنش
نمود، هیچ خلافی نیست و برای تطبیق این روایات

باید سید سنه تاریخ و منتهای آن برحسب خبری تعیین تاریخ را یا بدء
تاریخ هجری فرض کنیم بعد از انکه از تطبیق مایوس شدیم باید
تاریخ را از تولد پیغمبر یا ابتداء بعثت آن بزرگوار یا بعد از ظهور امر
حضرت که بعد از دو سه پنج بوده باید فرض کرد که مطابقه با عدد حروف
مقطعه موافق شود و بالاخره باید بیک نحو سنه را فرض کرد و همچنین
منتهار را باید با اول قیام قائم و قت یا وسط یا آخر فرض نمود ولی
نظر بخبری متعارف در حدیث سیاق باید در همه این چهار قائم که
قیام محمدی و حسینی و بنی عباس و قائم آل محمد باشد یکسان باشد پس اگر
مطابق نشود از متشابهات خواهد بود و باید رجوع بائمه در فهم معنی انها نمود
و با نچه تا اینجا تقریر نمودیم معلوم شد که ما بنا نداریم از اینکه دلالت
اخبار را منع نمائیم فضلا از اخبار مخبرین عرفا که بهیچ دلیل شرعی بر حجیت
کما نشان ندادیم ولی محض اینکه واضح نمائیم که این قائل شناسا بچه تدبیر
میخواهد مطابقه را از این اخبار برساند متعرض یک یک علی التفصیل خواهیم
شد بعون الله تعالی پس میگوئیم امّا خبر ابی بصیر مخزومی که از حضرت جعفر
نقل میکند و محل حاجت این فقره از آن خبر است که میفرماید یا ابا بصیر
انّ الی فی حروف القرآن لعلما جما ان الله تبارک و تعالی انزل
الم ذلک الکتاب فهذا محمد صلی الله علیه و آله حیث ظهر نبوته و عنی کبیا
و ولد یوم و لد و قد مضی من الالف فی السابع ماة سنة و ثلاثون حضرت
بنبیا نه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عدت ابجد حساب عام از جانب
و لیس من الحروف المقطعة حرف تنقضی ایامه هوا یرستی و خود خواهی

عند انقضائه و قال الالف احد و اللام ثلاثون و المیم اربعون
و الصاد تسعون و ذلک ماة و احد و ستون ثم کان بدو
خروج الحسین الم الله لا اله الا هو فلما بلغت مدته قام قائم
ولد عباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم
ذلک و عه و اکتمه استدلال این قائل برای تطبیق ظهور میرزا علی محمد
باید بدلول این خبر حاصلش اینست که چون عدد جمیع الف را جمع کنیم عدد
حروف از روی حساب جمل کبیر که امام بان اشاره فرموده هزار و یکصد
پنجاه و پنج میشود که بضمیمه المص که صد و شصت و یک باشد هزار و یکصد
و شانزده میشود چون مدت خلافت حضرت ختمی مرتبت را تا زمان
هجرت از این عدد کم کنیم میشود هزار و دویست و شصت و سه
که مطابق با ایام ظهور میرزا علی محمد میشود و این توجیه مبنی بر امنیت
که اصل تاریخ را باید از تولد پیغمبر گرفت و این مطلب مقتضی اینست که
تاریخ قیام ولد عباس که المص است هم از ولادت حساب شود
و معین است که سفاح که اول خلفاء بنی عباس بود در سال یکصد
و چهل و دو از هجرت بود بضمیمه پنجاه و سه سال ولادت یکصد و
نود و پنج میشود و المص یکصد و شصت و یکست و هم چنین باید قیام
امام حسین علیه السلام را هم از ولادت گرفت و معین است
قتل سید الشهداء در سنه شصت هجری بوده باز یاد کردن پنجاه و سه
یکصد و سیزده سال میشود و هیچ مناسبت با الم الله مذارد و بهیت
اینکه حروف مقطعه قرآن الم است فقط الله جزء حساب نیست و معلوم نیست

که عدد آنها هفتاد و یکست و بر فرض که عدد واسه را بیفزائیم که سی و شش
باشد بکصد و هشت میشود پنجاه و سه از آن کم شود پنجاه و پنج باقی ماند
و حال انکه وقوع واقعه در شصت بوده و هر گاه همه را تا هم ملفوظی
حساب کنیم که شصت و هفت میشود بیفزائیم با لم که هفتاد و دو است
بکصد و سی و نه میشود بعد از اسقاط پنجاه و پنج از زمان هجرت هشتاد و چهار
باقی میماند و حال انکه در سنه شصت قیام حسین علیه السلام بوده نه در
هشتاد و چهار از هجرت و بعلاوه معنی تنقضی ایام الا قیام من بنی
هاشم عند انقضائها این است که اول و ابتداء قیام محسوب شود و اول
ظهور میرزا علی محمد هزار و دویست و شصت هجری بوده نه شصت
و سه و شصت و سه منتهی میشود باواسط ایام میرزا علی محمد و بی مناسبت
با اشتباه آنستکه بدو قیام ملحوظ است یکی دیگر اینکه همین طور که در
الم الله الم سابق را بر آن میافزائیم چه وجه دارد که المص را بر پنج
الرمی افزائید و اگر بنا بر افزودن است باید الم هم بر آن می افزائی
و اگر افزوده شود که خیلی بی مناسبت میشود و محذورش بیشتر
است و هر گاه این قائل بخواهد خصوص در این فقره تاریخ را از
ولادت بگیرد و در جاهای دیگر از بعثت بعلاوه اینکه باز دلیل
بر تعیین اول بعثت یا وسط بعثت یا اول ظهور بعد از دعوت مخفی
در سه سال یا پنج سال بنا بقول ضعیف ندارد اختلاف در سیاق حاصل
میشود و حال اینکه ظاهر خبر وحدت سیاق است چنانکه در مقدمات
گفته شد و از عجائب بلکه از کرامات حضرت حجت روحی و ارواح العالمین

فداه این است که در حین جواب بسؤالی از استدلال این قائل باین خبر ملتفت
یافتم بر استدلال افضل اماثل بهائیه یعنی میرزا ابو الفضل گلپایگانی استدلال
باین روایت مینماید ولی توجیه او باین نحو است که عدد الم ولکتاب
الکتاب را با الم الله لا اله و المص و سه المر که تا برسد با آخر که مجموع
حروف مقطعه از اول قرآن تا المر که ششش سوره است بحساب میآورد
و مجموع آنها یکهزار و دویست و شصت و هفت میشود و هفت اول بعثت
آشکار میگردد و بعثت مخفی پانج قرار میدهد در حالتی که قول مشهور و
روایات دعوت خفائی ده سال بوده و تطبیق را باین صورت ملحوظ
میدارد و تاریخ را ولادت فرض میکند و غافل است از اینکه این
مبدء تاریخ مناسبت با مبدء تاریخ قیام حضرت سید الشهداء و بنی
عباس ندارد و بجهت اینکه قیام حضرت که در سال شصت هجری بوده
هر گاه هفت بران بیفزاید شصت و هفت میشود و چون حساب را
از بعثت علی بعول او باید حساب کرد والا شصت و نه میشود و با الم
خیلی فرق دارد و همچنین با تاریخ مبدء بنی عباس میباید بجهت اینکه
یکصد و چهل و دو قیام سفاح بود هفت بران افزوده شود چهل و نه
میشود تا یکصد و شصت و یک خیلی فرق دارد و اگر از اول بعثت
حساب شود که سیزده سال افزوده شود صد و پنجاه و پنج شود که مطبق
با اوایل استقرار خلافت بنی عباس خواهد شد و اینها غفلت دارد از
اینکه این قائل که یکی از فقهاء خودش است که از یک سرچشمه آب
میخورد و مخالف او است در توجیه و تطبیق روایت بر ظهور میرزا علی

محمد ورد اینی که او و نفر شاگرد یک استاد بینی صاحب یک ادعا
انقدر اختلاف در میزان داشته باشند چگونه میتوانند از دلیل
مسلک خود قرار دهند دلیل ما برای ما است که همین روایت را
دلیل بگیریم از برای مذهب حق و تکذیب مسلک مهلک ایشان
مانیکه نگویند سیده تاریخ ولادت بیست اول بیشت اشکار است که
یازده سال قبل از هجرت است بنابراین الم هفتاد و یکیست از
هجرت یازده سال از ان تنقیص و کم شود شصت بماند منطبق با
قیام حسینی است و الف ناقص صد و شصت و یکیست یازده سال کسر شود
صد و پنجاه میشود که منطبق با اوایل دولت بنی عباس است و الف
که دویست و هفتاد و یکیست یازده از ان کسر شود دویست و شصت
سال میشود که زمان رحلت امام حسن عسکری و قیام آل محمد است بمقام
خلافت ظاهریه و باطنیه و سبب منع است از دخالت در تصرفات
فعلیه در بعض امور ظاهریه اقتصار بر تصرف در امور باطنیه و بعض امور
ظاهریه میفرماید تا زمانیکه اشد جذبه کوارش که بعد از دعوت
مخفی بقوله فاصدع بما تؤمر امور بعد اخذه در تمام امور ظاهریه هم
بشود که قیام بامر علنی نماید و تمام وقایع که متوقع است از نزول
حضرت مسیح و نماز خواندن در پشت سر انحضرت و آوردن کتاب
اسمه تام و نمام که جمع شده بخط حضرت سید الاولیاء است و بیان
احکام اسمه علی ما هو علیه است و پر کردن زمین از عدل و قسط بعد از
پر شدن از ظلم و جور و منحصر نمودن مذاهب تمام حاصل شود نه انکه

مانند ظهور میرزا علی محمد مهدی منتظر بایبیه باشد که بعد از ظهورش
روز بروز فساد زمین زیاد و ظلم و جورهایش بالاتر از قبل از ظهور
او بشود و چون نظر ما اکنون به بیان توضیح فساد کلمات این قائل است
متوجه خرافات میرزا ابو الفضل نمیشویم این قائل بعد از ذکر جزا البعید
مؤید میاورد و جزء دبستان المذاهب را که میگوید حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام میفرماید علی تاس الف و ثلثمائة تطلع الشمس من
مغربها و مؤید و تایید را با تم تقریر میکند که تاریخ را از تولد حضرت
عیسی مرتب فرض میکند که بعد از اسقاط پنجاه و نه سال تا هجرت منطبق
با اوایل ظهور بلوغ میرزا علی محمد میشود باید او لا گفت ای بیچاره اگر
تو معنی طلوع شمس حقیقة از مغرب را میفهمیدی خجالت میکشیدی
که اینحدیث را مؤید مطلب خود قرار دهی میرزا علی محمد را که شمس
حقیقت فرض کرده کجا مغرب داشته و متی که معنی ظاهری شمس که
آفتاب است مراد نباشد و مراد شمس حقیقت باشد باید اقلا آن شمس
حقیقت هر کس را که فرض میکنید مغربی که کنایه و استعاره از ظهور بعد
الغیبه باشد داشته باشد میرزا علی محمد کی غیبت داشته که ظهور بعد
الغیبه داشته باشد تا مصداق این روایت شود و بعلاوه اگر شرمی
از سخن بیجا گفتن مینمودی خبر توقیت را که برحسب قاعده و متعارف
که متعلق بظهور است برای دعوت الی الحق که باید منطبق با اول زمان دعوت
باشد با اوایل بلوغ که بی ربط بعنوان قیام است حمل نمیکردی و شاید
بجائی برسد که اگر بتوانی خبری یا شعری یا عبارتی را منطبق باز زمان تولد

میرزا علی محمد میدهد کنی از اینها هم دلیل انطباق بکبری علی الجمله این روایت
دبستان المذاهب بر تقدیر صحت ممکن است محمول بر شروع بمقدمات
قیام قائم باشد و بتوانیم بگوییم فی الحقیقه جبل از علائم ظهور از بعد
هزار و سیصد تا این زمان ظاهر شد و بالتبعه ظهور این مقدمات
طلوع شمس حقیقت فهم متعارف ناس چنانکه ابتدا پیش روان کوکبه
سلطنتی که حرکت نمود براه افتاده بمه میگویند شاه آمد و شاید نماند
ساعت دیگر شاه از نشرش حرکت نکند مقصود اینست کی بهیچوجه
این حدیث بر تقدیر صحت مربوط بتجدید ظهور میرزا علی محمد ندارد
و حمل بر این معنی که ما از آن فهمیده و بیان کردیم حدیث دروغ هم
نمیشود و اما جواب از رباعی محقق طوسی اعم از اینکه سال غرس
باشد یا الف و سه لستین یا الف و ثلثین و اعم از اینکه در کشکولها
باشد یا نباشد کلام ان جناب کلام معصوم نیست و نقل از معصوم
نفرموده است تا حجت باشد و بر هر تقدیر مربوط بمطلب و مدعای این
قائل نیست اما در الف و سه لستین که عبارت از هزار و دویست
و هفتاد باشد بجهت اینکه منطبق با بعد از کشته شدن میرزا علی محمد
است و بر تقدیر الف و ثلثین باشد که هنوز پدر میرزا علی محمد هم
بدنیا نیامده و همچنین در صورتیکه سال غرس باشد اگرچه هزار
و دویست و شصت عدد این حروف است ولی جز از ظهور نمیدهد تا
اینکه منطبق با میرزا علی محمد باشد بلکه خبر از پیدا شدن دو قرآن
است که هر یک علامت انقلاب و تغییر مملکت است که این تغییرها

نشانه میدهد بحصول ظهور بعد از زمانها نیکه جز او قدر آن را میداند و معنی
دین و قرآن که تغییر سلطان مملکت و دست یافتن کسانیکه تغییر دین
و ایمان میدهند بمقاصد خودشان ربطی بمهدویت ندارد که میرزا علی محمد
است یا قائم آل محمد یعنی از این جهت ساکت صرف است و از
شیادی و مبشری این قائل نا قابل امینست که چون مجبور شد باقرار باینکه در
کشکول سال غرس نیست ناچار جواب انچه در کشکول است که الف و
ثلثین باشد استدلال کند و بر حسب ظاهر لفظ خیلی بیگانه و بر خلاف
مقصود او است برای درست کردن انطباق حساب ملفوظی از برای
این درست کرده است که هزار و سیصد و چهارده بشود و بعد از موضوع
نمودن پنجاه و سه سال از تولد حضرت ختمی مرتبت هزار و دویست
شصت و یک باقی بماند که سال اول دعوت علی محمد شود و توضیح
فساد این مطلب موقوف بذکر یک مقدمه است و آن این است که بنای
اهل عدد که حساب جمل کبیر از ابجد میگیرند حروف مکتوبه است نه ملفوظه
مثلا مثل لفظ اله که در خط یک الف و یک لام و یک ها نوشته
میشود میگویند عدد اله سی و شش است و بعضی در بعض مقامات محتاج
میشوند باینکه هر چند حرف که در مقام ملفظ بان کلمه از دهان خارج میشود
عدد از ابگیرند میگویند حروف ملفوظه باید حساب کرد پس در مثل
اله میگویند باید از اسی و شش محسوب نمود و اگر بخواهند عدد اسم
هر حرفی را بگیرند نه عدد خود از اپس میگویند که عدد اسم
حرف مکتوب یا اعم از مکتوب باید حساب شود پس الف که الف همزه است

که در حساب یکی محسوب شد و هنگامیکه اسم او را بخواهند بگیرند باید او را
صد و یازده بگیرند که همزه یکی و لام سی تا و فا هشتاد است
و هرگاه بخواهند عدد اسم واو هوز را حساب کنند میگویند سیزده است
چرا که اسم واو هوز دو واو دارد و یک الف پس دهش با نضمام
یک سیزده میشود و علی هذا القیاس چون این مقدمه را دانستی
بر تو نمکشوفست که این قائل که میگوید بطور ملفوظی هرگاه بر وفق اصطلاح
مذکور که میگویند در حساب باید حرف ملفوظ حساب شود مقابل حساب
شدن مکتوب پس الف و ثلثین را ما هرگاه مکتوب حساب بگنیم لفظ
الف صد و یازده و ثلثین هزار و هشت مجموع هزار و صد و
هفتاد و یک میشود ربطی بمدعای قائل ندارد و هرگاه ملفوظی حساب
کنیم الف که بجای خود است ثلاثین یک الف در لفظ زیاد میشود و
جزء حساب که بیاید هزار و هشت و یک میشود مجموع هزار و صد
و هفتاد و دو میشود باز مربوط بمقصود قائل نیست لهذا از این
دو طریق صرف نظر کرده امده است خواسته است انطباق
حبلی بسیار و اسم از اب هم تا شید الهی گذارده که یک بیشرمی دیگر
برای خود بعلاوه بی ادراکی آماده نموده و حزبداری کرده باشد
و الی الآن بهیچ هیشوری جمع اعداد بطریق این قائل نکرده که
لفظ الف را بدون تقدیر عدد حروفش را که صد و یازده باشد
اخذ کند ولی واو که عددش شش است دو واو یک الف که اسم
واو است و عددش سیزده میشود سیزده اخذ کند و ثاء ثخذ را

با نصد و یک فرض کند که اسم است از برای ثاء ثخذ و الف و
لام ثلثین را عدد حروف اسمش که هفتاد و یک میشود میگیرد و نون که
میرسد یکصد و شش محسوب میدارد که عدد اسم نون است نه نون گلشن
که پنجاه بحساب بیاید باید باین امتن گفت اگر تو عدد اسامی حروف را
میگیری چرا در الف عدد نقش حروف را گرفتی و در بقیه عدد اسم حروف
را اخذ کردی و نباید الف را که صد و یازده بگیری بلکه یکدفعه الف
که اسم برای همزه است صد و یازده بگیری و یکدفعه هفتاد و یک
که لام است که اسم لای گلشن است در حساب بیاوری و یکدفعه فا را
که هشتاد و یک بلکه هشتاد و دو میباشد حساب کنی که اسم است
برای فاء سعفص و بعبارت مختصر و واضح تر هرگاه این قائل بخواهد
عدد اسامی حروف را حساب کند مجموع هزار و سیصد و شصت
و هفت میشود نه هزار و سیصد و چهارده که بتواند بعد از کم کردن
پنجاه و سه از هزار و سیصد و چهارده بگوید باقی میماند هزار و دویست
و هشت و یک بنا بر حساب صحیح بی تقلب بعد از تنقیص پنجاه و
سه از زمان تولد تا زمان هجرت باز هزار و سیصد و چهارده باقی میماند
که با لمره از انچه مقصود این قائل است خارج میشود با اینکه بر
تقدیریکه درست هم باشد باز مقصود کوینده را بما عی اشارتی بحصول
علائم ظهور است ربطی باخبار از خود ظهور ندارد اما جز مفصل که
لفظ سین دارد اگرچه این قائل میگوید بتصریح است باینکه در سنه
شصت ظهور میکند و تعجب میکنم که حاجی کریم خان در ارشاد

العوام چرا نوشته است و باین جهت او را دجال خوانده و
خروج دجال را هم بعد از ظهور قرار داده که منطبق با حاجی محمد کریم خان
شود و احترازی میکند که خروج دجال بعد از ظهور است ولی این اشکال
اولا مدانسته که مراد از این شصت سال زمان وفات امام حسن عسکری
است که تفویض امامت را بفرزند رشید صاحب الامر مینماید که قریب
بزمان حضرت است نه شصت بعد از هزار و دویست سال و بر تقدیری
که قبول نکنند که مراد از سنین است یعنی سنین بعد از الف و ثلثین
را هم که نموده است که تو منزل بر ظهور میرزا علی محمد میکنی شاید
مراد ثلثین سیصد و شصت باشد یا چهار صد و شصت الی غیر ذلک از سنین ها
که بعد از هر صد سال میآید. و ثانیا اگر قول امام نسبت بظهور در شصت حجت
است نسبت بسایر فقرات باید حجت باشد که آن فقرات هم مصاحب
با ظهور میباشد کجا بداء باسم و کنیه و نسب میرزا علی محمد شده و کجا او
را سمی بجدش میتوان گفت محمد بوده باز جای اینست که کسی باین قائل
غافل بگوید که تو انقدر رشیاد و مدلسی که گاهی استدلال بنصف شعر
میکنی و نصف دیگرش را حذف میکنی و گاهی تحریف جزا بالسید
میکنی اگر را اگر مینویسی و مجموع اگرها را جمع میکنی و گاهی عدد الف
و ثلثین را نجوی که گذشت حساب میکنی اقلا میخواستی اینجا تتمه روایت
که سمی جدش است باشد باسم و کنیه و نسب را ننویسی که عوام جاهل
فقط یک لفظ سنه سنین را به بینند کلمات بعد مقاله تو را معین میکنند
نه بینند و اما اینکه بر حسب حدیثی که از برای اثبات خروج دجال بعد از

ظهور قائم از حضرت رسول نقل میکند و میخواهد دجال را بمعنی کسیکه حق را
بپوشاند بگیرد پس جواب این است که معنی لغوی دجال این نیست که گفتی
دجال، نکور در اخبار چه انکه خروج را قبل از ظهور القائم معین کرده
باشد چه بعد از ظهور یقینا مراد شخص معین مخصوص که علائم آن اخبار
ذکر شده میباشد پس چگونه او را منطبق با حاجی محمد کریم خان نموده و
در اینکه اخبار در باب ظهور دجال که قبل از ظهور قائم است بالعبد
مختلف است سخنی نیست ولی انچه بر حسب ترجیح اخبار و نقادین صحیح
از ضعیف و موثق از مطعون یقین نموده اند البته اخبار خروج رد
دجال را قبل از ظهور قائم و بعد از خروج سفیانی ترجیح بر عکس
آن داده اند و بر هر تقدیر وقوع آن از علائم حتمیه است و خروج
دجال مسلم که بعد از سفیانی است بهیچوجه در ظهور میرزا علی
محمد محقق نگردیده و خود این امر علامت کذب انطباق است
که این قائل در صدد اثبات آن است

ایقاظ و تبصره

چون این قائل و هم مسلکان او بموجب اینکه لفظ دجال را در لغت
دیده اند که معنایش پوشاندن حق است هر یک از ایشان کسی را
دجال میخواند و خوانده است این قائل حاجی محمد کریم خان را دجال
میخواند و میرزا حسینعلی برادر خود میرزا یحیی را دجال خواند
و بعکس میرزا یحیی میرزا حسینعلی را دجال خوانده است و میرزا
عباس برادرش میرزا محمد علی را که ملقب بحسن اکبر است دجال
خطاب نموده و ملقب کرده و آقاجان نام که از مریدان او بوده خر

دجال دانسته است و اچون مقام این حضرات را دجال تعبیر
لغوی میدانیم خوبست که از مجموع این حضرات تعبیر بدجاعله نائم
زیرا که در وصف پوشاندن حق تمام شرکت دارند ایضاً
مخفی نباشد چون نسبت باختلاف در خروج دجال قبل از ظهور و بعد از
ظهور داده شده مارا ناچار جواب از این روایات منقول از غایة
المرام را نگفته ایم ولی مجدداً برای اگاهی برادران عزیز خود
مینویسیم که چون این مرد شیاد روایت را بتمامه نقل نکرده از
لفظ ثم تأخیر و بعد بودن خروج دجال استفاده میشود اولا
بشما میگوییم در اینجا ثم برای معنی تراخی نیست زیرا که اگر ثم برای
تراخی باشد باید مهدی که بعد از اثنی عشر من ولدی مذکور
شده امام سیزدهم باشد که خروجش بعد از دوازده نفر
از اولاد آنحضرت بشود و چون این ثم برای تراخی نیست پس ثم
بخروج الدجال هم برای تراخی و وقوعی نباید بوده باشد و ثانیاً
از ذکر تمام حدیث معلوم میشود که امام علیه السلام در صدد بیان
بعد بودن خروج دجال از ظهور قائم نیست زیرا که ابتداء سئوال
از عدد خلفاء میکند حضرت تعیین در دوازده نفر میفرماید و
تفصیلی بفرماید بعد سائل سئوال از ظهور قائم میکند حضرت جواب
میدهد و شرحی بیان میفرماید بعد از آن سئوالی از خروج دجال
میفرماید باز حضرت بتفصیلی جواب میفرماید و شاید غرض این
قائل بی تأمل این باشد که امام عصر را امام سیزدهم قرار بدهد

نخواند در زمانی امامی قائل میشوند که بعض فقرات روایت را حذف
میکند فقط یک جمله از روایت را نقل میکند که بشود از آن استفاده
مقصودش را بنماید ولی غافل از اینست که مردم دیگر مسلم اینگونه
مطالب را دیده و می بینند و نیز غافل از اینست که خود میرزا علی محمد
انتظار میکرده است که سالها انتظار مرا میکشید و بیچکس انتظار
امام سیزدهم را نمیکشید و بعد از امام دوازدهم که غائب است و
انتظار او را دارند کسی را نداشته و ندارد و اما شعر سلطان الغ بیک
گانی در سال غلب اگر بمانی بینی ملک و ملل و مذهب و دین بر
گشته که این قائل استدلال باین میکند و خود را بزحمت انداخته
که هم مقصود نرسیده با اینکه بر تقدیر بودن شعر سلطان الغ بیک باشد
سلطان بودنش دلیل حجیت کلامش نمیشود اگرچه میتوان گفت که سلاطین
میشنند بنظر سیاسی خودشان میتوانند پیش بینیها کنند که شخص جاهل کلام
شعار اجزاء غیبیات محسوب نماید بهر تقدیر اینشعر مفاد و معنی ظاهر
بسیار خوب و صاف است زیرا که معنیش اینست که در بقاء
هزار و سه باشد مملکت حالت تغییر پیدا میکند و تا سال غلط که هزار
سی نباشد سال سال تغییر حاصل میکند ما وقتی بهزار و سی و نه رسید
است زیر و زبر میشود انقلاب جزئی متبدل بانقلاب کلی خواهد شد
در سال غلب که هزار و سی و دو باشد علاوه بر انقلاب ملکی انقلاب
سی مذهبی هم حادث میشود و این مطلب از بدیهیات و ضروریات
است که دشمنان دین در زمان انقلاب مملکت قدرت نامه بتغییر دین و

آبین دارد پس این معنی بهیچوجه مقصد این قائل ربط ندارد و اما اینکه
بدلائلی چند معلوم میشود که عدد ظاهر این حروف مقصود نیست یکی ذکر
شیخ بهائی است در کتاب باید از این قائل پرسید ذکر شیخ بهائی
چه دلیل بر اینست که عدد ظاهر این حروف مقصود نیست کتاب او
که مثل این فصل کتاب قائل محض از برای ذکر توقیت نیست در تقدیری
که محض هم باشد مثل اینکه ذکر این قائل بی ربط است بی ربط خواهد
بود و بجهت اینکه ذکر انقلابات ربطی بذکر وقت ظهور ندارد و اینکه
میگوید لفظ غلب کمتر از غلط است میگوئیم بلی کمتر است ولی کمتر بودنش
دلیل برای اینکه حساب بالمفوظ بکبری نخواهد شد چه ضرر دارد که همان
طور که معنی کردیم در سال هزار و سی و نه مملکت زیر و زبر میشود بعد از
انکه در هزار و سه بنای تغییر گذارده بود و ضمنا در هزار و سی و
دو انقلاب ملت و مذهب هم حاصل میشود مقصود این است که
بعلاوه اینکه این حرفها تمام غلط و اشتباه است توجیهیکه اولا
لفظ شعر را برای تطبیق بامدعای خود میکند نیز غلط است بجهة اینکه
اولا لفظ ملفوظ بر خلاف اصطلاح است غلط است چنانکه در مقدمه مذکور
برای الف دو ثلثین ذکر کردیم و ثانیا ملفوظ غلب باصطلاح او که بزبان فارسی
صد حساب کردن عدد اسامی حروف باشد نه عدد نفس حروف میگوئیم
غلب هزار و سی و دو است بر حسب عدد ذات حروف و اگر عدد اسامی
حرف را بگیریم که عین عدد حرفی آن هزار است باضافه یا دو نون هزار و
شصت خواهد شد و لام که عدد حرفی او سی تا است هفتاد و یک خواهد

در طبق اشعار
مسطوره حدیث است که
صاحب بشیر روح السبیان
در تفسیر آیه شریفه و اذ قلنا
لآدم اسکن انت و زوجک الجنة
در سوره مبارکه بقره میفرماید اذا
وقع علی هذه السنة آلاف قائمون بعد
الالف فقد حلت العزاء و انقرضت
و امر ترتب علی رئیس الجمل و ذلک لان
الحلق فی الاثنین من حساب فقرة یه جرو
حینئذ حیدر ترجمة الولد ان تلد
الرئة جثة حیدر ان ملة الولد و هذا من
حدیث شریف نبوی انقلابات فتن
دوازدهم را میرساند و تا بید میکند
اخبار بحرین را و اینکه ظهور با یه
نیز انما ظهر علی رأس ثلثین بعد
الالف است که من جمله بیان نامه

و مخالفت رضای پروردگار عالم ملوث نمیشود و البته در زمان طلوع
میرزا علی محمد هم در علماء اعلام از کسانیکه مصنف باین اوصاف
و مرجع تقلید غیر مجتهدین بودند بسیار بوده و البته با نظر ثاقب و
ملتزم بودن او است بتمام لوازم دین داری اگر میرزا علی محمد را بر
باطل نمیدیدند البته خودشان تابع سولی و مخالف هوا بودند و مقلدین
خودشان را هم امر باتباع و ایمان آوردن میکردند بلکه مردم بدون
امر ایشان بمجرد قبول ایشان بنبوت میرزا علی محمد را بالطوع و الرغبة
ایمان میاوردند ولی دمتیکه علماء حقه بطلان دعاوی شخص ضال
مضل را دیدند و بین خودشان و عذابشان که جز رضای او را خواهان
نیستند ناچار از منع مردم و لااقل از سکوت میباشند باید باین
قائل غیر عاقل گفت ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض
خود میبری و زحمت ما میداری مردم سوء دارند بدلالت عقل
سلوک طریق میکنند البته مادام که علماء ربانی را که شناخته اند موجودند
معالم دین خود شانرا از هر متلبس بلباس تدلیس نخواهند اخذ نمود
این ملاحسین بشرویه ملای بابیه اگر کسی بود که مردم او را صاحب علم و
عمل میدانستند البته بتبع او تابع میرزا علی محمد میشدند ولی چون دانستند
که کیست و چیست لهذا او را داخل آدمی نزادفرض نکردند فضلا از
اینکه او را عالم ربانی بدانند و کردند ما با او انچه کردند **قال**
القائل قسم ششم احادیثی که مشعر بخوف انحضرت است از ظهور
و در بدین شکم انحضرت در صفحه ۲۱۳ بحار انوار از شیخ صدوق

در کتاب علل الشرایع از صادق علیه السلام روایت نموده که آن
حضرت فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که اطفل یعنی صاحب الامر ناچار است از
اینکه غیبتی نماید کسی عرض کرد یابن رسول الله سبب غیبتش چیست فرمود از
کشته شدن میترسد ایضاً در صفحه ۲۱۲ از کتاب اکمال الدین از زراره روایت نموده
او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که آن طفل پیش از انکه بامر امامت قیام نماید
باید غایب شود عرض کردم سبب غیبتش چیست فرمود که میترسد و بدست خود
بگردن و شکم خود اشاره نمود یعنی میترسد از اینکه گردن او را بزنند یا شکمش را پاره
کنند ایضاً در همان صفحه زراره از صادق ع روایت نموده که قائم باید
غیبت نماید عرض کردم که سببش چیست فرمود که از نفس خود میترسد
و بدستش بشکم خود اشاره نمود ایضاً بطریق دیگر زراره مثل این را
باقر ع روایت نموده ایضاً در همان صفحه از صادق علیه السلام روایت
است که آنحضرت فرمود که این طفل را پیش از قیام بامر امامت غیبتی
خواهد بود راوی عرض مینماید چرا فرمود از کشته شدن خود میترسد
پنیز در صفحه ۲۱۶ محمد بن ابراهیم از زراره بن اعین روایت مینماید
او گفته که از باقر ع شنیدم میفرمود که قائم را پیش از انکه بامر امامت و خلافت
قیام نماید غیبتی خواهد شد راوی گفت کیست دیگر ان میراث وی را
مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد
و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد و مثل این احادیث
که ذکر شد پنج شش حدیث دیگر است که چون شبیه بیکدیگر است از ذکر انها
صرف نظر نمودیم حال ای برادر من بنظر انصاف ملاحظه نما دیگر ابدا

شک و ریبی بر ایت باقی نخواهد ماند زیرا که چنانکه ائمه دین و مشاعل را یقین
فرموده بودند واقع شد زیرا که زمانی حکم بقتل انحضرت نمودند چون خلیفه
خارق عادت از انحضرت دیده و دراما مرد بودند احدی از
مسلمین اقدام باین معصیت بزرگ که از قتل جمیع انبیاء و اولیاء
بزرگتر بود ننمود فوج بصاری را امر دادند که آن حضرت را در میدان تبریز
بدار زده یک مرتبه باتفنگ تا نمایند که معلوم نشود کسی کشته است
اهالی آذربایجان بسم در آن میدان بزرگ حق بها مهیا آمده بتماشا حاضر
بودند و گفتند که اگر تیر باو نخورد معلوم میشود امامست و همه حمایت
خواهیم نمود فوج بصاری سه صف بسته یکی بعد از دیگری تیر انداخته
تیرها بر لیمانی که انحضرت را بدار کشیده بودند خورد و انحضرت از دار بزیر
افتاد مردم همهمه و غوغا نموده بنای شورش داشتند بقول اصح پس از
استفتای سیصد تن از این کار آقا جانی خان سرتیپ فوج خمسه دو
باره انحضرت را بدار زده بهدف گلوله نمودند و این دفعه تمام بدن
انحضرت غیر از صورت مبارک مشبک گردید تماشائیان که ان حضرت
را کشته دیدند ساکت و آرام شده بی کار خود رفتند و صدق قول
رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام معلوم گردید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ مناسب است که قول شیخ طوسی
رحمه الله را در اینجا ذکر نمائیم میفرماید علت عدم ظهور صاحب الزمان
نیست مگر خوف کشته شدن زیرا که اگر غیر از این بود استتار و
پنهانی انحضرت جایز نمی بود بلکه ظاهر میشد و با نواع منقبت و اذیت

متحمل میگردید زیرا که بلندی مرتبه انبیاء آیه علیهم السلام در امنیت کردن
رضای الهی مشقتهای بزرگ متحمل شوند اگر گفته شود چرا خدا بعضی خلایق
را از قتل وی منع نمیکند جواب گوئیم منعی که با تکلیف منافات ندارد
نهی کردن است از مخالفت وی و امر نمودن ایشان است بتبعیت
و یاری او و واجب نمودن اطاعت او است بر ایشان اینها فعل خداوند
عالمیانست و اینکه ایشان را قهرا از قتل وی باز دارد و با تکلیف منافات
دارد و نقض میکند چیزی را که غرض از تکلیف استحقاق مکلفت
بثواب و مانع شدن میان او و ایشان قهرا با این غرض منافات دارد
و صحیح نوشته اند زیرا که اگر خدا قهرا کسی را بثواب بگمارد تا از
گناه باز دارد و هر دوی اینها افعال خدا میشود قهرا در آن وقت نه ثواب کار
اجری خواهد داشت و نه گناه کار عقوبتی زیرا که هیچیک دخلی
بفعل مکلف ندارد و هر دو را خدا خود کرده است پس عباد در
اعمال خیر و شر مختارند و ثواب و معاقب میباشند بعد از بیان شیخ
طوسی و انچه نوشته شد میگوئیم ارانه طریق و اتمام حجت بر خدا
بود که نمود پس از انچه سابق برای اعاد ناس کرامت و معجزه
نموده بود کرامت و معجزه عمومی هم که کسی نتواند منکر شود نمود و
آن این بود که در حضور متجاوز از ده هزار مردم یک فوج با کمال
آرامی انحضرت را هدف گلوله تفنگ نموده از این همه گلوله ها
یکی بر انحضرت نخورده به بندهای اطراف که انحضرت را بسته بودند
خورده و آن حضرت صحیح و سالم از دار بزیر افتاد یقین است که

خداوند محض رحمت کامله بر بندگان خود و اتمام حجت بر عباد که بر
همه کس بزرگی و بزرگواری آن حضرت ظاهر شود این خارق عادت
را بمعرض ظهور و بروز آورد بدیهیست غیر از معجزه و کرامت نمی
شود که از این همه تیر که با کمال فراغت و آسودگی میاندازند کسی
بر هدف بدن بزرگی وارد نیامد و به بندهای اطراف برخورد پس
حجت خدا بر خلق تمام است لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ
مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ زیرا که این معجزه گذشته از سایر معجزات انحضرت
از معجزه سایر معجزات انبیاء کم نبود و خداوند هم چنانکه گذشت
قهرا و جبرا کسی را از اجرای مقصودش باز نمیدارد نه دست ابن ملجم را
خشکانید و نه بشر و سنان خولی در روز عاشورا آسیبی رسانید
کذلک اشقیای سابق را از قابیل و جاذفاقه صالح و قاتل زکریا و یحیی
و سایر انبیاء علیهم السلام **اقول** این قائل مجهول با همه
شیادی و جمالی نوشتن قسم ششم که بخیال خود مطابقه میرزا علیمحمد
بخوف از دیدن شکم با قائم منتظر خود را مفتضح و رسوا کرده است
بجهت اینکه علت غیبت حضرت در زمان طفولیت و مخفی شدنش
از مردم ترس از کشته شدن بودن ربطی بترس در زمان ظهور ندارد
میرزا علی محمدکی غائب شد در کجا بود که از انجا غائب شد که کسی
بتواند تعلل کند غیبت او را بترس از کشته شدن یا دیدن شکمش
و مدلول این اخبار این است که قائم منتظر که غائب شده غیبتش بجهت
ترس از کشته شدن بود پس کشته شدن کسی که غیبت نکرده است اگرچه

شکش را دیده باشند دلیل میشود که این همان شخصی است که غیبتش
از ترس کشته شدن بوده علی الجمله این احادیث کلا دلالت دارند بر این
که مهدی آل محمد قائم منتظر نسبت بجهت اینکه قائم منتظر انکس است
که غیبت کرده باشد و علت غیبتش هم ترس از کشته شدن باشد و
برای تذکر برادران عزیز خود عرض میکنم که اگرچه ظاهر این احادیث
همین است که اختفا و غیبت قائم آل محمد ص برای خوف از کشته
شدن بوده ولی لب معنی این نیست بلکه لب معنی اینست که خدای
تعالی که تکلیف آنحضرت را اختفا و غیبت مقرر فرموده کشته شدن
منافات دارد لهذا او را امر باختفا و غیبت فرموده و بتعبیر ترس از
کشته شدن که امام نسبت بحضرت سید متکلم با او است بقدر
استعداد و فهم او و حاصل مقصود اینست امام که صاحب الامر
و مهدی منتظر است باید مکلف بغیبت از جانب خدا باشد تا
زمانی که امر ظهور متوجه باو شود و بعد از توجه امر ابدا ترس و
خوف از برای او نیست بجهت قدرت و نصرت الهی که خدا
برای او مقرر فرموده و آنچه از شداید و اذیتها و مخاصمه جهال با
او بشود برای تاثیر تلخی ندارد و شیرینی تحصیل مرضات الهی او
را مانع از احساس تلخی صدمات است چنانکه حضرت سید
الشهداء و اصحابش در صبح عاشورا که میدانستند بر آنها در
آنروز چه واقع میشود باهم مزاح میکردند علی الجمله بعلاوه
اینکه این قائل بذکر این احادیث خود را مفتضح نموده از

کلمات

کلمات لاطائلش که برای تطبیق میرزا علی محمد باب قائم منتظر دارد
اینست که چون جبلی خارق عادت از آنحضرت دیده در امر او
مردد بوده و احدی از مسلمین اقدام باین معصیت بزرگ که از
قتل جمیع انبیاء و اولیاء بزرگتر بوده ننموده و فوج بضاری امر
را دند باید باین قائل گفت تو هنوز سخن گفتن را یاد نگرفته تو را
چه بنوشتن کتاب الایمان ای جاهل دیدن خارق عادت دفع
تردید باید بکند و میکند و انگاه باید که با علی درجه یقین خواهد
رسید این خارق عادت تا چه بود که اسباب تردید مسلمین شد
نصاری هم که انتظار ظهور داشته بودند و تابع از اینها هم دارد
اینها چرا امتناع نکردند و نیز نمی فهمی که این کلمه نو کفر صریح است
زیرا که بهیچ قتلی برابری با قتل خاتم انبیا نخواهد داشت فضلا
از بزرگتر بودن و لفظ انبیاء و اولیاء شامل قتل آنحضرت هم خواهد
شد و مع ذلک تمام این مطالب دروغ است نه معجزه از میرزا
علی محمد کسی دیده بود و نه مسلمین امتناع کردند از قتل او اگر
این شخص معجزه جز تند نویسی داشت چرا یکی از این معجزه ها را کسی
ندیده و اگر دیدند چگونه شد که کسی نقل نکرده است و اینکه
امر دادند که یک مرتبه شلیک کنند اگر معلوم نشود کی کشته است
نکته معقولی هم ندارد زیرا که اگر معلوم شود او را کی کشته است
مجذوری نداشت و قتی از اصل کشتن نترسند و مجذوری برای
او متصور نکنند از معلوم شدن قاتل چه خوف خواهند داشت

دیگر اینکه سه صف کشیدند معنی ندارد در مقابل یک نفر که بسردار
سلق است دو نفر یا سه چهار نفر بیشتر لازم نیست بایستند بر
تقدیر یکه سه صف بکشند سه سه نفر نه نفر میشود یا صفی چهار نفر
باشند دوازده نفر میشوند پس گفتن اینکه یک فوج با کمال آرامی
آنحضرت را هدف گلوله نمودند دروغ میشود و هم چنین اینکه نوشته
است که مردم تبریز با هم گفتند که اگر تبریها با نخوزد معلوم میشود
که امام است همه حمایت خواهیم کرد بعد از انکه تبریها نخوزد
چرا حمایت نکردند در حالتیکه فوج بضاری و سیجین هم
استعفا داده بودند که مرتکب قتل یکنفر سرمیت فوج حمنه
شده باده هزار اهل تبریز که تماشاچی بودند و با هم تبانی کرده
بودند که اگر سید میرزا علی محمد نخورد معلوم میشود امام است
حمایت میکنیم چرا حمایت نکردند از عهده یکنفر سرمیت که اتباعش
مشایعتش مذاشتند چرا از مسلمانی بودند که اقدام نمی نمودند
در ابتدا و از ان جهت بضاری مامور شدند فوج بضاری هم
که استعفا نمود پس باقی نماند یکنفر سرمیت چرا اهل تبریز با آن
تبانی حمایت نکردند جلوگیری از اقدام یکنفر که کمکی مذاشت اهمیتی
مذاشت و تمام مبشر می در اینست که بر خوردن سیرها نیکه بنای
کسی بر نشانه زدن میشد بر سیمان دار را معجزه قرار داده و
حال انکه قرار میرزا علی محمد دلیل بر ضعف قلب او است و امام
کسی است که لا تأخذه الفواصف ولا تزلزله القواصف باشد

مثل این قائل غافل مثل همان کسی است که یریدون ان یطفؤا
نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو
کره الکافرون وچون این قائل جاهل نخوردن گلوله بیرزا علی محمد را معجزه
برای او قرار داد بلکه سابقا گفته است که خیلی خارق عادت از او
دیدند لهذا مجلس امتحان دراکه در تبریز و لیعهد مرتب نمود برحسب
انچه مورخین نوشته اند از برای برادران عزیز خود نقل میکنم که
بدانند میرزا علی محمد معجز نداشت بلکه عجز داشت و امثال این
قائل نا قابل باین درد عنا و کلمات لاطائل میخواهند او را عنوانی
بدهند که اغراض مکتومه مکنونه خود برسند ولی عهد مجلسی که در آن
جمیع علماء تبریز و مرحوم نظام العلماء که از جلهٔ علماء تبریز بود
حاضر بودند مرتب ساخته میرزا علی محمد را احضار فرمود و بعد الورود
در صدر مجلس جلوس نمود ابتداء نظام العلماء از او پرسید که این
کتابی را که ببک و طریق قرآن نوشته شده است و منتشر است که از
شما است یا اینکه از شما نیست نسبتش بشما افترا است جواب داد که
این کلمات از خدا است نظام العلماء گفت بی پرده سخن بگو لغز و معما
گفتن از شما نمیخواهند میرزا علی محمد برآشفت و گفت بلی از مقالات
من است نظام العلماء گفت تو خود را در آن کتابها بمنزله طوطی خوانده
پس دعوی تو این است که انچه میگوئی و آنچه از زبانت جاری میشود
کلام خدا است گفت چنین است نظام العلماء گفت آیا شما خود را
باب نامیده اید و گفته اید مردم شما را باین اسم بخوانند گفت

خدا مرا باین اسم خوانده و من باب علم و لیعهد گفت که من عهد
کردم که اگر تو باب علم باشی من از وی این سند برخیزم تو را بجای
خود بنشانم و بتو ایمان بیاورم نظام العلما گفت که بنگو سخنی گفتی
امیر المؤمنین که باب علم بود میفرماید سلونی قبل ان تفقدونی
و هر چه از آنحضرت سؤال میکردند جواب میفرمود تو هم اگر باب
علم باشی باید هر چه از تو سؤال کنند جواب بگوئی بر من چند چیز
مشکل شده از علم طب از شما سؤال میکنم میرزا علی محمد در جواب
گفت من علم طب نخوانده ام نظام العلما گفت پس از علم دین
سؤال میکنم ولی چون علم دین محتاج بتفسیر قرآن و اخبار اهل بیت است
و فهم آن محتاج بمقدمات از قبیل علم صرف و معانی بیان و منطق است
لهذا ابتدا از علم صرف از شما سؤال میکنم جواب گفت من کودکی
صرف خوانده ام حال در نظر ندارم نظام العلما گفت آیه شریفه
هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا را تغییر و ترکیب نحوی از بفرمایید
و شان نزول إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ را نیز بیان نمایید قدری متفکر
شده و صلت خواست باز نظام العلما گفت معنی این حدیث که در
لحاجه مامون با حضرت رضا علیه السلام مذکور است که مامون
بحضرت عرض میکند ما الدلیل علی خلافه جدک علی بن ابیطالب
حضرت فرمود انه قال لولا انا ائمة ما قال لولا انبیائنا باب
گفت این حدیث در چه مبحث نظام العلما گفت سلنا که بناشد
لکن تو معنی آنرا بفارسی بگو باز میرزا علی محمد صلت خواست باز

باز نظام العلما گفت معنی این حدیث که میفرماید لعن الله العیون
فانها ظلمت العین الواجدة چه چیز است باز میرزا علی محمد ساعتی
سر بپیش افکند و متفکر ماند و گفت حال چیزی نمیدانم باز نظام العلما
پرسید که معنی این عبارت فقها که میفرمایند اذا دخل الرجل علی
الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون
الرجل و الانثی چیست باز میرزا علی محمد جوابی نداد پرسید تفاوت
فصاحت و بلاغت و نسبت بینهما از نسب اربعه چه چیز است
و بگو شکل اول که میگویند باید بدیهی الانتاج باشد بچه جهت است میرزا
علی محمد از جواب عاجز شد نظام العلما گفت سلنا که این علوم
دخلی بمطلب ندارد و از شما معجزه و کرامت میخواهیم میرزا علی محمد
در این موقع سر بلند کرد و گفت هر چه میخواهی از معجزه بخواه نظام
العلما گفت محمد شاه در دو پای صبی دارد اگر معالجه و چاره او را
کردی در دعوای خود صادقی گفت این را نتوان کرد ناصر الدین شاه
که ولیعهد و صاحب مجلس بود گفت نظام العلما پیر شده اگر
او را جوان کنی تصدیق تو را خواهم کرد گفت این را نیز نتوانم
نظام العلما گفت این مرد نه از علوم سر رشته دارد و نه معجزه
و کرامتی دارد عجزش این بود که اصلا قابل تخاطب و طرف صحبت
بودن با عالمی نیست میرزا علی محمد برآشفت و گفت من همان هستم
که هزار سال با نظار من نشسته اید نظام العلما گفت تو صاحب
الامری گفت بلی گفت صاحب الامر نوعی یا شخصی گفت شخص صاحب

الامرم نظام العلماء گفت اسم تو چیست و نام پدرت چه چیز است
و نام مادرت چه بوده و مسقط الراس تو کجا است و سنت
چه قدر است گفت نام من علی محمد و نام پدرم میرزا رضا و نام
مادرم خدیجه و مسقط الراسم شیراز و عمرم سی و پنج سال است
نظام العلماء گفت اسم صاحب الزمان م ح م د و اسم پدرش
امام حسن عسکری و مادرش نرجس خاتون میباشد و مسقط الراس
آنحضرت سر من رای میباشد و از عمرش هزار سال گذشته است
پس چگونه تو صاحب الامری میرزا علی محمد گفت من معجز خود را میگویم
که شما مرا تصدیق کنید گفتند بگو معجزه ات کدام است گفت من در ده
هزار بیت کتابت میکنم گفتند سلمنا که تو راست بگوئی بسیار کاتبها
زیادتر از این مقدار هم مینویسند پس معجزه نباشد چون سخن باینجا
رسید ملا محمد که از جمله علماء و حاضر مجلس بود گفت تو در کتاب
خودت گفته اوّل من آمن بی محمد و علی پس خویش را از ایشان
بالاتر میدانی میرزا علی محمد مستوحش شد و هیچ نگفت پس دیگری
از علماء گفت در قرآن در آیه خمس فرموده فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ شما
چرا ثلثه گفتید این کجا نسخ شده است بیچاره از کمال وحشت نرسید
گفت ثلث نصف خمس است اهل مجلس همه خندیدند گفتند سلمنا
که ثلث نصف خمس است شما چرا حکم ثلثیت کرده اید و حال اینکه
خدا خمس فرموده است جوابی نگفت و بعد از زمانی گفت ندانسته ایم
که من بی تامل خطبه فصیح میخوانم و میگویم و مینویسم و گفت الحمد لله

الذی

الذی رفع السموات والارض و نامی السموات را بفتح خواند و ضاد
ارض را بکسر خواند ناصر الدین شاه گفت وَمَا بِنَاءٍ وَالِفٍ قَدْ جُمِعَا بِكَسْرٍ
فِي الْجَرِّ وَفِي النَّصْبِ مَعًا پس وی بباب کرد و گفت این سخنان بیهوده تا چند
میگوئی و مردم را تا چند بضلالت میافکنی و چرا خود را صاحب الامر
میخوانی و میدانی و حال انکه آنحضرت چون ظاهر شود معجزات همه انبیاء
با او است و بر همه عالم غالب میشود و همه دینها را یکی میکند و هیچکس
نمیتواند سر از اطاعت او بپیچد نه چون تو کسی که بعد از ظهور
گاهی چنین نظام الدوله ادبش میکند و گاهی محبوس باشد همانا
در برابر آفتاب برای تسخیر شمس در کرمای بوشهر و عربستان در فصل
تابستان از صبح تا شام ایستادن و ماعنت را خشک و مغرت را شفته
نموده است این اجمالی بود از آنچه مورخین از فضایل و کمالات و
اظهار معجزه و کرامات میرزا علی محمد نوشته اند ذکر نکردن بعد از
افتادن از دار را که این قائل معجزه قرار داده است نیز بخوبی
مقام ضعف نفس و بی بائی و عدم ادراک او را کشف مینماید و استقامت
شخص مقتصر بلشتیکی سیاسی را در چندی قبل در مقابل نظمیه دار
زدند طناب پاره شد بعد از افتادن در کمال جلادت ایستاد و
حرکت نکرد و بی ادراکی این قائل هم از این کلمات او معلوم میشود زیرا
که هیچ صاحب شعوری خطای تبر را در حالتی که ملاحظه نشانه زنی
نموده و در کرّه ثانیه بقول خود او تبر غیر صورت میرزا علی محمد را
نشکافته نموده و چنین امر امر اتفاقی بی رویه را معجز نباید قرار

[illegible] بما نگوید این فاضل خود را مصداق حب الشیء یعمی ویصم قرار
داده و است قال القائل فصل هفتم در اخبار رجعت و اخبار
مخبرین که مطابق با این تکلوز دارد و انه دین و نرج راه یقین بیانات
قرر بوده اند گه اگر بطور انصاف در انها تعمق و تامل نمائی ابدا شبهه
برایت باقی نخواهد ماند اول حدیث ابی لبید مخزومی است که محمد
ابن مسعود عیاشی در تفسیر خود و ملا محسن در تفسیر صافی بیان کرده و مجلسی
علیه الرحمة در صفحه ۲۱۸ ذکر مینماید که ابی لبید روایت نموده که ابا
جعفر فرمود با ابا لبید بدرستیکه از بنی عباس دوازده نفر
بسلطنت برسند چهار نفر ایشان بعد از هشتاد کشته میشوند نصیب
یکی از آن هشت نفر در دکلو است که او را کلو گیر نموده و بسیر اند
ایشان طایفه اند عمرشان کوتاه و مدت سلطنتشان کم و شهره و
سیرتشان خبیث و از ایشان فاسق کوچکی است ملقب بهاد و ناطق
او غاوی یا ابا لبید که در حروف مقطع قران علم بسیاری هست
بدرستیکه خدا بتحال الم ذلک الکتاب نازل نموده و انگاه محمد
قیام نموده تا اینکه نورش ظاهر و کلمه اش ثابت گردید و در
مدینه ولادتش متولد شد و در روزی که متولد گردید و در روزی
ولادتش از ابتدای خلقت آدم ششهزار و یکصد و سه سال گذشته
بود بعد از ان فرمود که این معنی از حروف مقطع قران در وقتی
که انها را بدون تکرار بشماری واضح و اشکار است و عدد حروفی
از ان حروف بنگرد و دگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از

بنی هاشم بسلطنت قیام میکند بعد از ان ابتدای خروج امام حسین ع الر
آلله بوده وقتی که مدتی که بخروج انحضرت متعلق بود بسر رسید در مدت
المص قائم او لاد عباس قیام نموده و در وقت گذشتن آن در مدت
المر قائم ما قیام خواهد نمود پس این گفته را بفهم و بقوه حافظه بسپار
و از دیگران پنهان بدار ای برادر من ملاحظه نمائی چگونه واضح مطالب
را بیان نموده اند که حجت بر او تو تمام بوده نگوئیم نفهمیدیم چنانکه
مجلسی خود بیان نموده اگر المص را بخواهیم از بعثت حساب نمائیم
درست نیاید زیرا که المص یکصد و شصت و یک میشود و ابتدای
واقعیه بنی عباس در سال صدم هجرت گردید و ظهور بعضی امرائشان
در سه سال در سال صد و هفتم و هشتم بوقوع رسید پس از ولادت
ان حضرت تا این زمان صد و شصت و یک سال میشود که تمام عدد
المص است و در حدیث مذکور است که در وقت گذشتن
آن یعنی عدد المص در مدت الر قائم ما قیام خواهد نمود
یعنی بهم الر چنانکه خود مجلسی نوشته که وجه سیم آن
است که مراد از الر مجموع عدد بهم الر های قران است
و آن پنج است مجموع عدد انها هزار و یکصد و پنجاه و پنج میشود
این وجه را تایید میکند اینکه انحضرت در وقت ذکر الم
بسبب تکرر بودنش بعد از اینکه لفظ الله باشد بهم ذکر
فرموده چنانکه گفت الم الله تا اینکه سوره مقصود او بود
معین گردد و ظاهر شود اینکه مراد از آن یک الم است

نه همه آنها بخلاف آنرا چونکه همه انها مراد بود از این
جهت انرا مطلق گذاشت یعنی ما بعد انرا ذکر نمود و
الی آخره حال ملاحظه نما که چگونه بدون تاویل بطور
تصریح تعیین وقت فرموده اند و محض اتمام حجت خدا بر
دهن و قلم مجلسی جاری فرموده که میگوید بعد
تاریخ المص را باید از ولادت گرفت تا درست
بیاید و خود حضرت هم میفرماید در وقت گذشتن آن
عدد المص در مدت الر که یکهزار و پانصد و پنجاه
و پنج باشد قائم ما ظهور خواهد کرد که یکصد و شصت و یک
و یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج و یک هزار و سیصد و شانزده
میشود و پنجاه و سه سال قبل از زمان هجرت عمر انحضرت
موضوع شود و باقی میماند یکهزار و دویست و شصت و سه
بهتر از این چگونه بیان شود وجه دیگر که انهم بعین همین
میشود امینت که در زمان فرمایش انحضرت باقی نباشید پس از
یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج که عدد ان است انحضرت ظهور فرمود
که باز همین میشود بدون زیاده و نقیصه و این حدیث را مانند
میکند حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در
کتاب دبستان المذاهب در مذهب اسمعیلیه ذکر مینماید که
انهم بتصریح است بدون تاویل که اگر این هم نباشد حدیث
همین دروغ میشود و آن امینت که میفرماید علی رأس الف

وثلث مأة تطلع الشمس من مغربها که اگر از تولد حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم حساب شود اوایل زمان بلوغ
و طلوع انشمس جنابت میشود و هم چنین انحدیث را مانند
مینماید و باعی که محقق طوسی در تبیین ظهور فرموده و شیخ
بهائی در کشکول خود مینویسد اگرچه انشعر را دو سه قسم
دیگر نیز خوانده اند و سر و دست بکی در سال پنج من در قران بینم
و ز مهدی و دجال نشان بینم الی آخر یکی دیگر در الف
و سه تعین دو قران می بینم الی آخر ولی انچه شیخ بهائی
نوشته و در جمیع کشکولها موجود است می نویسم که بیشبهه تر است
وان این است در الف و ثلثین دو قران می بینم و ز مهدی
و دجال نشان می بینم یا ملک شود خراب و یا کرد و دین
شریعت نهان و من عیان می بینم این عبارت یقین است
که مقصود یکهزار و سی و نهست زیرا که در همان زمان شیخ بهائی
بوده و ظهوری هم واقع نشده حال اگر میل داری از سرچشمه
یقین بنوشی برایت بیان مینمایم و بدانکه این بیانات از حد
من خارج بوده بلکه بحض مائید الهی است که تو مهدی شوی این
عبارت را بطور ملفوظی حساب نما تا پرده غفلت و عمی از قلبت
دور شده از نور مجور باشی باین طور ا ل ف د ا د
ب ث ا ل ا ب ث ا ی ا ن د ی ن ۱۴ ۱۳ یکهزار
سیصد و چهارده میشود چنانکه در حدیث بود از اول

قول حضرت رسول حساب شود تمام مطابق است که پنجاه و سه سال قبل از هجرت را که موضوع غائی یکهزار و دویست و شصت و یک هجری میشود که حدیث مفضل بن عمر تیر میزند و مشعر بر این است مرحوم شیخ احمد احسائی در کتاب عصمت رجعت خود و سید هاشم بحرانی در کتاب غایة المرام در صفحه ۷۵۳ بیان نموده اند که مفضل خدمت حضرت صادق ع عرض کرد فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة التین یظهر امره ویعلو ذکره وینادی باسمه وکنیته ونسبه ویکثر ذکره فی افواه المحبین والمبطلین لیلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انا قصصنا ذلک ودللنا علیه وسمیناه وکنیناه وقلنا سمی جدی رسول الله وکنیته لا لا یقول الناس ما عرفنا اسما ولا نسبا ولا کنیة در احادیث شریف نیز تصریحیت که در سنه شصت ظهور میفرماید جای محل تعجب است با وجود یکه این حدیث را مرحوم سید هاشم در غایة المرام و شیخ احمد احسائی در عصمت و رجعت خود نوشته اند حاجی محمد کریم خان در ارشاد العوام لمحض خفای کلمه حق عمدا این عبارت را ننوشته اند و بمیل خود هر طوریکه خواسته است تحریف نموده مطلوبست و حالی که در احادیث وارد است او باشد زیرا که دجال کسی را گوسفند که حق را بپوشاند و در چند حدیث که در غایة المرام و کتب دیگر مسطور است خروج دجال را بعد از خروج مهدی نوشته اند

چنانکه حضرت رسول ص فرموده اند یملک من ولدی اثنی عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی ثم یخرج الدجال علامت دجال هم در صورتش بود و بمشتری که سلطان الغ بیک گورکانی گفته و شیخ بهائی در کشکول خود ذکر نموده نیز مطابق این حدیث شریفیت و ان شعر این است

بینی تو بنا ملک متین گشته	در وقت غلط زیر و زبر گشته
در سال غلب اگر بجا بینی	ملک ملل و مذهب و دین برگشته

بدلایلی چند معلوم است که عدد طاهر این حروف مقصود نیست یکی ذکر شیخ بهائیست در کتاب خود دیگر اینکه عدد غلب کمتر از غلط است پس میگوئیم که سال غلب را بطور ملفوظی حساب کن چنانکه س ی ن ال ف الی آخر نوشته شود چنانکه در حدیث ابی لبید امام فرموده بود مکررات ازا اسقاط نما یکهزار و دویست و هفتاد و سه میشود از تاریخ بعثت که حساب شود یکهزار و دویست و شصت هجری میشود و هم چنین است حدیثی که حضرت باقر ع در ظهور قائم میفرماید که آنحضرت فرمود که در کتاب علی یافتم که زمین مر خدا را است ازا هر کس از بندگان خود که بخواهد بمیراث دهد العاقبة للمتقین که عدد این آیه یکهزار و دویست و شصت و چهار میشود و حدیثی که در بحار الانوار در صفحه ۲۴۱ مجلسی از کتاب خصال شیخ صدوق ذکر کرده مصرحیت باین آیه که امیر المومنین علیه السلام فرمود منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید مشوید زیرا که

و دستور علما نزد خدا تعالی استغفار فرمود بعد از ان فرمود
کسان کو بهما از پنج آسانتر است از مدارا و رفتار با پادشاهی که
در مدت سلطنتش طول یافته باشد پس در این باب از خدا اعانت
و یاری بطلبید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خدا است بان دا
میگرداند از بندگان خود کسی را که میخواهد العاقبة للمتقین و باین
امر پیش از رسیدن وقتش بتعجیل نکنید که باعث پشیمانی میشود
و این مدت ابطولانی نشمارید که موجب قساوت دلهای شما گردد دهر
که با ما جنگ بزند هر آینه در جایگاه قدس با ما میباشد و هر که منتظر
ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خود غلطیده
باشد حال تامل و ملاحظه نما اینکه حضرت پس از ذکر آیه میفرماید این
مدت را بطولانی نشمارید بنصریحیت بعد دانید زیرا که مدتی دیگر در این
حدیث شریف ذکر نفرموده اند که بفرمایند امدت را طولانی
نشمارید عذری بتشکر ما ببینند که الف سهزار متم آمدن این نور پاک را
برای ما بیان فرموده اند که دیگر محبت تمام باشد حدیث دیگر که
مؤید این احادیث است و ببینید وقت ظهور را میفرماید حدیثی
است که در صفحه ۳۰۱ از غایة المرام سید هاشم بحرانی مذکور
است عن ابن بابویه باسناده عن قال حدثنا ابو ایوب المخرجی
قال ذکر ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام اسماء الخلفاء
الاثنی عشر الراشدین فلما بلغ الی اخرهم قال الثانی عشر الذی
یصلی عیسی بن مریم خلفه عند سنة بس و القرآن الحکیم یعنی

حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس از ذکر کردن اسماء دوازده
خلیفه راشدین چون رسید بآخری ایشان فرمود دوازدهمی که
حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز میکند در وقت سنه بس
و القرآن الحکیم که این آیه را اگر بطور ملفوظی که اس ی ن و ا
الی آخر حساب کنی یکهزار و سیصد و بجده میشود که اگر از تولد
حضرت رسول ص حساب کنی چنانکه در حدیث ابالبید حساب نموده در
میآید باین معنی که پنجاه و سه سال قبل از هجرت را که موضوع نمانی
یکهزار و دویست و شصت و پنج میشود که مطابقت با یکسال قبل
از شهادت انحضرت روحنا و روح العالمین فداه از جمله اشخاص
که بتصریح باین ظهور فرموده اند سید حسین اعلا علی رحمة الله علیه
است که مرشد شاه نعمت الله بوده که دیگر احدی باین صراحت
و وضوح بیان این امر ننموده و اشعار او که اشعار باین مطلب دارد
این است

یجی دت لکم فی الثانین	لیحی الدین بعد الراء عین
فان زیدت علیها الها فاعلم	فانی ما کمنت سر عین
فاضرب نفس هو فی عد نفسه	فهذا اسم قطب العالمین
خذ الیح قبل مد بعد ضم	فاذ رجها یجب المذ رجین

اگرچه معنی این اشعار واضح است و چندان اغلاق ندارد و لی محض
از دیار بصیرت معنی و شرح میشود میفرماید بیاید پرورنده دو نشاه
برای شما هر آینه زنده میکند دین را بعد از راء عین که یکهزار

دویست وشصت ویک میشود بطور ملفوظی پس اگر زیاد بشود بران ۰
پس بدانکه من پنهان نمیکنم ستر آشکار را پس ضرب کن نفس هو را
که یازده است در عدد نفس خودش که ده است زیرا که اهل عدد
یک را جزء عدد میدانند پس این اسم که قطب دو عالم است
که صد و دو و علی باشد یکمرتبه را پیش از مد بعد از اینکه هیکل یکبار
ختم نمائی که محمد میشود پس این را درج کن تحت انچه درج شده بود که
اسم باشد که علی محمدی شود و عدد درست هم که در شعر گفته باعدد
اسم مبارک انحضرت مساویست و این اشعار را که مشعر باسم مبارک
انحضرت است تأیید میکند حدیثی که شیخ مفید در کتاب فوائد المخلصین
نقل نموده اند و از چند نفر علماء موثقین نیز شنیدم که میفرمایند
فوله حق و مقاله صدق الا قد طلعت انوار الحقیقة و ظهرت
آثار الا طهرة فی ادبعة مواضع الاول فی نبی بسیط ثم فی ولی
بسیط ثم فی ناحیة التزکیب و هو تقدیم الولایة علی النبوة
ثم الفضیلة بالعکس علی کل ذلک نظرا الی التقیین و التشخص
در این حدیث شریف تصریح باسم مبارک انحضرت است که میفرماید
و هو تقدیم الولایة علی النبوة یعنی مقدم شدن ولایت است که
علی باشد بر نبوت که محمد باشد **در خطبه** حضرت امیر ع در رجب
که مجلسی در صفحه ۳۹۱ جلد سیزدهم بحار نوشته نیز اشاره باین دو اسم
مبارکست که میفرمایند منیر تفصیل و توصیل و بیان الاسنین
الاعلین اللذین جمعا فاجتمعا لا یصلحان الا معا یتمان فیعرفان

و هو صفان فیجتمعان فیتما هما فی تمام احدهما فی مناز لهما
الی اخر همچنین در صفحه ۷۲۴ غایة المرام در ذیل حدیث جابر
بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری مینویسد یخرج مستهل ذو الاسمین
خلف محمد یخرج فی اخر الزمان و علی راسه عمامة بیضاء تظله
الشمس و ینادی منادٍ بلسان فصیح یسمعه الثقلان و من بین
الخافقین هذا المهدی من ال محمد الی اخره یعنی بیرون میاید از
او در آخر الزمان صاحب دو اسم فی الواقع باسم مبارک انحضرت
از این بهتر نمیتوانم اشاره نمودای برادر مجاهد دیگر چگونه از برای تو
بیان نمایند این ره این توشه تو این منزل مرد راهی اگر بیاد دیار
در صورتیکه تو طالب دین و پیدا کردن طریقه و آئین نیستی و خلی
بگمی گذارد طبیب عشق میخادم است و مشفق لیک چو درد
در تو نبیند کرا دوا بکند همین قدر است اشعار مرحوم شاه نعمت
اسه که ما قبل از این ظهور در اغلب مکتب خانها اطفال خوانده از حفظ
میشنودند و در دیوان شاه نعمت اسه و جاهای دیگر هم بتفصیل
نوشته اند که فرتیب شصت هفتاد بیت میشود که حال ملک و مملکت و
هرج و مرج بلاد را مفصلا بیان کرده که از جمله اشعارش اینست

که میفرماید عین در مال چون گذشت از سال بوالعجب روزگار
میبینم بعد از چند شهر میگوید پادشاهی تمام
دانائی سروری با وقار میبینم در آن چون
تمام گشت بکام عالمی چون نگار می بینم بعد چل سال

ای برادر من پرسش بادکاری مبینم بعد ازاین چند شعر میگوید
ثابت مهدی اشکار شود بلکه من اشکاری مبینم عجب امنیت
که میفرماید بعد ازآن خود امام خواهد بود که جهان را مدار نمیبینم
حال ملاحظه نمائید که این مطلب را هم بیان نموده که همان ثابت
خود امام بود چگونه در ابتدای ظهور اظهار نیابت و بابیت فرمودند
محض اینکه دفع توحش ازین خلق منکوس منحوس بفرمایند
و پس از چند سال اظهار مهدویت خود نمودند دیگر ازاین واضحتر
چگونه میشود بیان نمود و مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه
و رفع الله درجته نیز بتصریح باین ظهور فرموده اند چنانکه روزی
بمناسبتی صحبت وفات ایشان درمیان آمد مخصوصین از مریدین
اظهار جزع و دلتنگی نمودند مرحوم سید فرمود آیا راضی نیستید
من از میان شما بروم و قائم شما ظاهر شود اخبار مخزنین دراین باب
زیاد است که اگر هر یک را بخواهیم مشروحا بیان نمائیم مطول خواهد
انجامید اگر نوزایان بدلت افتاده و طمینت علمینی دارد می یک آیه
و یک حدیث کافی است در خانه اگر کس است یک حرف بس است
والا بالحکم وارد اگر هزار معجزه به بیند عناد و لجاجت زیادتر
خواهد شد وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا بعض دیگر اخبار مخزنین
را بطور اجمال ذکر مینمائیم اگر طالبی خودت فکر کار خودت را بکن و
الا چرا مصدعت شوم شیخ سعد الدین محمد حموی گفته و در کتاب

شرح دیوان چاپ امیر المومنین مسطور است اذا بلغ الزمان عقیب
صوم بنبیم الله فالمهدی قائما و دیگری گفته در سال عزیز مشک
عیسی آید و دیگری گفته در سال غرس امام مهدی آید و حضرت امام
حسن عسکری میفرماید در آخر حدیثی که در صفحه ۲۲۵ بحار نوشته بزودی
برای شیعیان چشمه های آب حیوان بعد از چشیدن عذاب آتش یزدان
ظاهر میشود در وقتی که از سالها بقدر عدد الم و طه و طسمها بگذرد
و این عبارت در کتاب مطالع الانوار یونی میباشد که از مفاتیح الغیوب
محیی الدین نقل نموده است یرتفع القران بعد مضی ثلثة وثمانین
عاما و عشرة اشهر واربعة وعشرین یوما ویبقی الناس بعده
اثنتی واربعین عاما وثلثة اشهر وستة ایام وایضا الحرف المعلول
المضاف الی همزة الوصل لا ینقطع واخر ایام الجفا اول ایام الصفا
که این عبارت بحساب ابجد یکهزار و دویست و پنجاه و نه میشود وهیئه
انقراض عالم الکون والفساد والشمس یجری لمستقر لها ایضا فی
ظهور القائم فی ذلک الکتاب ذلک بعد اربع وثمانین من سنین
القمرة بعد الهجرة طوبی لمن فهم هذا الکلام وصلی خلف هذا
الامام ایضا من فهم سر الشین من الشهر علم وقت خروج المهدی
که سر الشین من الشهر بحساب یکهزار و دویست و هفتاد و هفت
میشود که اگر سنه حساب زمان بعثت باشد درست میآید در مجمع البحرین است
سئل علی علیه السلام عن مقدار غیبة الامام القائم قال ع
فی ستة ایام او بی ستة اشهر او بی ستة سنین ای عزیز من هر یک

از مخبرین در نزد خود حسابی تصور نموده بعضی ملفوظی بعضی از بعضی سینه
بعضی دیگر اسقاط کرامات چنانکه در حدیث ابالبید بود بعضی سبد تاریخ
را ولادت گرفته بعضی زمان بعثت قرار داده برخی مادیخ را زمان
هجرت گرفته بعضی دیگر ابتداء ظهور را و برخی اواسط و انتهاء را
در نظر آورده اند همین که شخص بدون انتراض نفسانی و وساوس
شیطانی و هواجس خناسی از روی مجاهده بغیر ضانه ملاحظه نماید
یقین است که براه حق ابتداء خواهد یافت بعد از این بیانات
این مطلب کالشمس فی وسط السماء ظاهر گردید **اقول** جواب از این
فصل بعد از تقدیم چند مقدمه باید داده شود و بدون تقدیم این مقدمات
شاید مردم عوام جاهل گمان کنند که جوابها بنحو که داده میشود
رافع اشکال و دافع خیال نباشد **مقدمه اولی** اینکه علت و
حیث غیبت قائم محمد عقلا و نقلا از امور حتمیه لازمه باشد توضیح این
مطلب اینستکه بعد از اعتقاد بنفس پیغمبر ما کلیه ائمه دوازده نفرند و باید
دوازدهمی ایشان زمین را پر از عدل و قسط نماید بعد از اینکه پر از ظلم
و جور شده باشد و دانستن اینکه امام یازدهم در زمانی دافع بوده
است که کمال شدت عداوت را دشمنان و اولیاء امور از زمان ما بوده و شرحش
بود مذکر از او و نسل اوست هرگاه نظر بر او بیاندازد را بکشند البته
برای اینکه او کشته نشود و انچه خدا باید بوجود او و دست او در عالم
جاری سازد و تهیه و سببی بهتر از اختفاء و غیبت نیست امام یازدهم
مامور باستتار وجود ولد از برای خود میشود و امر بتولد و تغیش امام

دوازدهم بر مردم مخفی میماند بر وجهیکه بعضی اعتقاد میکنند که امام
عقیم و اولد نبوده است چنانچه سابقا ذکر شده و بعلاوه یکی از
عبادات ریاضات شاقه که فائده آن تکمیل نفس انسانیست
انتظار فرج است و دلیل بر آن بعلاوه اخبار کثیره که یکی از انها روایتی
است که در امالی از رسول خدا نقل میکند که فرمود که هر که از خدای
تعالی بداند قلیلی از روزی خوشنود و راضی بشود و منتظر فرج بودن
عبادتست این است که انتظار بنفسه مستلزم مشقت زیاد است
و معلوم است که عبادات مقرره غیر از ریاضات شاقه است
که باعث تکمیل نفس است پس باید غیبت که محصل این دو غرض
شرعی است واقع شود و هر گاه این قائل بگوید که مهدی و قائم
منتظر غیبت نموده و غیبت لازم نبوده پس باید منکر بشود تمام
انچه در تمام ایام معتبر بطور قائم آل محمد است و اخبار وارده
در این باب و بودن ان حضرت اولاد صلبی امام حسن عسکری
لزوم آوردن عین قرانی را که حضرت امیر فرمودند جمع نمودن
مسجد برد و برگردانیدند و فرمود این را کسی می‌بیند مگر
خدمت قائم آل محمد و لزوم رفتن حقیقت قرآن در اسلام
مردم و پر شدن ظلم و جور و زمین و تعدیل نمودن امام زمان
بعدل و قسط شدن تمام مذاهب دین واحد و غیره و غیره از
انچیزهائیکه لزوم حصول انها بر حسب اخبار و ایات ثابت است
انکار نماید و هر عاقلی میداند که انتظار فرج آل محمد و خوشدلی مردم

برسیدن فرج و رسیدن بدولت و سلطنت حقه الهیه با انکار
این مطالب سازش ندارد و حتی اهل سنت هم که قائل بعقیم بودن امام حسن
عسکری با بودن طفلی از او که بدنیا آمده و فوت شده انتظار فرج و رسیدن
بسلطنت حقه نمیکنند و هرگاه ما قبول کنیم که باید یکنفر از بنی هاشم
برحسب وعده پیغمبر و ائمه باید بیاید ولی نگوئیم چیزی دیگر از انچه علامت
قرار داده اند و یقین معهود نموده اند و فوتش لزوم ندارد از
جمله اشخاصی خواهیم بود که مخاطب باشیم بخطاب اَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ
إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ **مقدمهٔ ثانیه** بعد از انکه
ثابت شد که ما باید اعتقاد بحصول غیبت از برای حجت عصر و صاحب
الزمان قائل باشیم و منتظر ظهور انحضرت باشیم میگوئیم که نظر
بحکمتی که وقوع غیبت و لزوم انتظار فرج را ثابت نموده باید توقیت
و تعیین وقت را باطل و کذب الوقاتون را صحیح و معتقد بدانیم بجهت انکه
تعیین وقت بطور وضوح که تعجیل و تاخیر محتمل نباشد البته حالت انتظار را
که نحوی است از ریاضت از بین میبرد و اشتیاق بحصول وقت
نزدیک که اسباب سوق است ساکن میکند و منافی با حکمت غیبت
است زیرا که یکی از وجوه حکمت غیبت این است که دشمنان و کسانی
که رواج دین را نمیخواهند و همیشه طالب فساد و مرسومات و عادیات
هوا و هوس خودند هرگاه وقت را معین بدانند بهتیه معارضه را

طوری می بینند که اسباب برپائی رخنه اصلاحات از برای صاحب امر
فراهم شود و در صورت عدم توقیت لامحاله دشمنان و اعادی
در مقام تهیه اسباب مینشینند اگرچه امر امام در موقع ظهور بر تمام کائنات
حاکم و ممضی است و تمام اسباب معارضه هر قدر قوی باشد غالب بر
امر صاحب امر میشود ولی اغفال دشمن بنفسه مطلوب و مرغوب است
مقدمهٔ ثالثه حروف مقطعه قرآن از رموزی است و غیر از
پیغمبر و ائمه از حقیقتش مطلع نیستند و اقوال در آن مختلف است
ترمذی روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی جمیع احکام و
فصص را که در هر سوره مصدر بحروف مقطعه مذکور فرموده است تمام
آن احکام و فصص را بطرق رموز آن حروف مجتمع فرموده است و
چون جز بنی و امام نمی فهمند از اینرو تفصیل را در تمام سوره بیان نفرموده
برای فهم مردم و فهم هر دیگر میفرماید هر حرفی از حروف مقطعه اشاره
است باسمی از اسماء اعظم الهی و در روایت دیگر است که حروف
مقطعه در قرآن اسمی از اسماء قرآن است و در حدیث دیگر است
که هر حرفی از حروف مقطعه اسمی از اسامی پیغمبر است و در هر جای
دیگر است که حروف مقطعهٔ قرآن برای الزام کفار و منافقین نازل
شده است و از این جمله معلوم میشود که حروف مقطعه از اسرار الهیه است
که احدی علم از انها ندارد مگر محمد و آل محمد و برحسب استعداد هر یک از سائلین از
معانی انها هر یک از معصومین که مسئول بودند جوابی فرمودند که در خور
فهم سائل است و یا انکه اگر ابتدا در علی فرمایشات از بابت حروف

بقطعه قرآن هم فرمایشی نمایند باز طوری میفرمایند که شخص مستمع بقدر حوصلهٔ خود مطلب اخذ میفرماید بناء علی ذلک میگوئیم بیانات ائمه در این باب مخصوص بموردی مقام خودش است که بقرائن مقامیه هرکس انچه از فرمایش امام بفهمد همان فائق میشود و مقصودش را حاصل می بیند اما از برای مردمیکه از محضر امام خارج بودند که قرائن مقامیه از برای انها نباشد ابداً چیزی جز تجویز حاصل نخواهند نمود مقدمهٔ **رابعه** مسلم است که باید دلیل که از برای اثبات مطلبی اقامه میشود باید اخص از مدعی واعم از مدعی و مجمل و محتمل احتمالات متعدده نباشد و این قضیه **اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال** از قضایای متعارفه مسلمه است بنا بر این هرگاه کسی دلیل بر مدعای خود اقامه نماید ولی احتمالاتی در بین باشد که مربوط بمدعا نباشد بان دلیل مدعا ثابت نخواهد شد **مقدمهٔ خامسه** امر مردد بین اثبات و نفی که شق ثالث نداشته باشد شخص مستدل چاره از قبول احدامرین از اثبات یا نفی ندارد بجهت اینکه ارتفاع نقیضین مثل اجتماع نقیضین محال است چون این مقدمات دانسته شد اولا جواب اجمالی میدهم و از این قائل میپرسم ایا از این خبر ابا لسید و غیر آن را که از برای اثبات مدعای خود که تطبیق ظهور میرزا علی محمد باظهور مهدی منتظر باشد صریح در یقین وقت ظهور سیدانی یا غیر صریح سیدانی هرگاه بگوید صریح است میگوییم معنی عبارت صریح در معنی مراد نسبت بهر لغت و هر زبان که منتظر شود این است که عارفین

و اهل آن زبان مراد را از عبارت استفاده کنند و احتمال خلاف را از خیالات سودا و یه فرض نمایند و این اخبار که منقول در این فصل است از اعاظم اهل علم استفاده هیچ معنی که قابل از برای بیان صحیح باشد نکرده و نمیتوانند بگویند که استفاده معنی صریح از ان نمایند ان معنی صریح را مصداق توقیت سیدانی یا غیر اگر بگوئی مصداق توقیت است بمقدمه سابقه ثابت کردیم که توقیت جایز نیست و اگر بگوید توقیت منافی ادعاء او است که میخواهد بگوید چون فرموده که قائم در بزرگ دولت و مشت ظهور پیغمبر باید و در این تاریخ میرزا علی محمد ظهور نمود پس باید قائم باشد پس جهت استدلال باین اخبار لغو و عبث است و از این کلام معلوم شد که هرگاه بگوید این عبارت صریح الدلاله بر مدعای من نیست پس از ایراد لغو و عبث بودن استدلال باین اخبار بر این قائل وارد خواهد بود و هرگاه بگوید اگرچه عبارت صریح نیست نمیتوانیم دال بر توقیت و تعیین وقت فرض کنیم ولی چون محل و معانی غیر از این از برای ان نمی فهمیم لهذا باید حمل بر این معنی نمود که کلام امام لغو و عبث نشود جواب این است که معنی اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اختصاص نداده و بانیکه احتمال معنی دیگر است که از عبارت فهمیده شود اسباب بطلان استدلال است بلکه در صورتیکه معنی از برای آن فهمیده شود باز استدلال باطل است بجهة اینکه نتیجه برهان که منتهی بشکل اول میشود باید بدیهی باشد والا در

شد و باء که عدد حرفش دو است چهار خواهد شد و مجموع اینها هزار و صد
سی و پنج خواهد شد در صورتیکه تاریخ را هم از تولد حضرت حتی مرحوم بکیرم
باز هزار و پنجصد و هشتاد و هشت میشود و شاید در ازمان پدر میرزا علی محمد
هم بدنیا نیامده و باشد پس بطی بظهور میرزا علی محمد ندارد و اگر لفظ سال
را هم جزء تاریخ فرض کنیم اگرچه خلاف تحقیق است والا باید در
فرد قبل که میگوید در وقت غلط هم لفظ وقت را ملفوظ حساب کرد
چنانکه از ظاهر عبارت این قائل ظاهر میشود که بخواهد سال را هم جزء
حساب بیاورد میشود یکهزار و چهارصد و هفتاد و هفت اگر لام الف مکرر را
حذف کنیم میشود هزار و چهارصد و شش پنجاه و سه سال زمان
تولد تا بعثت را کم کنیم میشود هزار و سیصد و پنجاه و سه و از آنچه
گفتیم معلوم شد که گفتن این قائل که حساب ملفوظی هزار و دویست
و هفتاد و سه میشود غلط صرفست و بهر تقدیر ابداً این رباعی ربطی
بتعیین وقت ظهور ندارد و دلالتی شریفه وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بانکه
نه در آیه و نه در حدیث اشعاری بانکه قرائنش اشاره بوقت ظهور است
نه تطابق عدد مکتوبی دارد و نه ملفوظی زیرا که عدد مکتوبی آن ششصد و
شصت و نه است باواو و بدون واو ششصد و شصت و یک میشود
و در ملفوظی باصطلاح این قائل اگر مکرّرا ساقط نکنیم یکهزار و هفتصد
و پنجاه و سه میشود و اگر مکرّرا ساقط کنیم یکهزار و صد و هفتاد میشود
و بر تقدیر یکه تاریخ از تولد حساب کنیم که پنجاه و سه عدد بسم بر جمل و
هفتاد و بیفزائیم هزار و دویست و بیست و سه میشود و بر هر تقدیر هیچ یک

مطابقه

باشکال لازم میاید علی الجمله این قائل چاره از عبث بودن استدلال
باین اخبار ندارد برای اثبات مدعایش و حاصل این جواب اجمالی
اینست که اگر این اخبار معتبر توقیت بالصراحه بوده باشد بطلان
توقیت این اخبار را میکند و اگر افاده توقیت میکند چون
اثبات ادعای این قائل که تطبیق ظهور میرزا علی محمد است
بظهور صاحب الامر موقوف بر توقیت است پس ذکر این اخبار که
دلالت بر توقیت ندارد چه فائده خواهد داشت و ایضاً از این
قائل عاقل سؤال میشود بعد از معلوم شدن اینکه حروف مقطعه
قرآن از رموز و اسرار الهیه است جز بپیمبر و امام آن را نمی فهمد
و آنچه را برای سائلی بفرمایند با اینکه ابتداء فرمایشی نمایند از
روی قرآن مقالیه و مقامیه هر کس بقدر استعداد و استفاده
معنی خواهد نمود و امثال ما که حاضر در حضور معصوم که بیان آن
میفرماید نبودیم و قرآن مقالیه و مقامیه هم در دست نداریم
از کجا بشما مکشوف و معلوم شد که مراد حضرات از این فرمایشات
چه چیز است منتهای امر این است که از عبارت می فهمیم که از وقایع
مستقبله خبر میدهند یقین مدت از روی حروف مقطعه است یا
حساب جمل سند تاریخ تولد حضرت است یا بعثت یا هجرت و
مراد از اتمام تحکم و استعداد بست یا تسلط فعلی و سلطنت
مستقیمه که در شما مکشوف نیست در عبارت چیزی نیست که یقین
آن برای شما باشد و قرائن داخلیه و خارجیه که در دست نیست

پس

مطابقه با مقصود این قائل ندارد و این بنده که راه مطابقه از برای این
عبارت باظهور میرزا علی محمد مقصور نکرده ام خوب است بگوئیم المعنی فی
بطن الشاعر و اما استدلال این قائل به العاقبة للمتقین بهیچ وجه
مناسبت ندارد باد عای این قائل مقصور نمیشود کرد بجهت اینکه در آیه اشعاری باینکه
مطلب راجع بظهور قائم باشد نیست بلکه معنی ظاهر آیه مقصود است
که حاصلش این است که دنیا را خدا بهر کس بخواهد میدهد ولی آخرت
مخصص پرهیزکاران است و هر کس بیندد باین معنی مربوط بزمان ظهور نیست
و عدد ان باد و یکهزار و دویست و هفتاد میشود و بدون واو هزار و
صد و شصت و چهار میشود و بالسبته بر تقدیر یکه عدد حروف این جمله
منظور باشد اسقاط واو دلیل ندارد و در صورت بودن واو مطابق با
بعد از اعدام و کشته شدن میرزا علی محمد خواهد بود و بعلاوه
اینکه حرف آخر و العاقبة ها باید محسوب شود نه چنانکه در حالت وقف
بران تلفظ میشود نه تا و در این صورت هشتصد و هفتاد و پنج میشود
با واو بدون واو هشتصد و شصت و نه میشود بنابراین خوب بود
که این قائل چنانکه در شعر سلطان الخ یک حساب را ملفوظ میگرفت
نه مکتوب اینجا هم همینکار را میکرد چنانکه در جزابالبید تاریخ را از تولد
حضرت و در شعر الخ یکبار از بعثت میگرفت اینجا هم از انجا میگرفت نه
از هجرت و حذف مکررات را که انجا معمول به نموده بود اینجا هم معمول
بدارد تا اینکه بی مناسبتی و نامربوطی ان خوب واضح شود اما دلالت
خبر باعتبار اینکه میفرماید این امر پیش از رسیدن وقتش بتعجیل نکنید

دلالت واضحه دارد بر اینکه وقت معین نفرموده است که میفرماید
پیش از آمدن وقتش بتعجیل نکنید زیرا که اگر وقت را معین فرموده بود همه کس
میدانست بتعجیل نمیشود کرد و اما اینکه این قائل میگوید بعد از ذکر آیه میفرماید
این مدت را طولانی نشمارید چون ذکری از مدت نشده است معلوم است
که مراد عدد العاقبة للمتقین است پس غلط فاحش است بجهت اینکه
این فرمایش را بعد از ان فرموده است که باین امر پیش نگیرید و اگر
میخواست عدد آیه را بتعیین زمان قرار دهد میفرمود باین امر پیشی نگیرید
آن فرمایش دلیل عدم یقین بدست و بر تقدیر یکه اولا هم میفرمود ایندت
را طولانی مشمارید باز دلیل بتعیین زمان بالعاقبة للمتقین نمیشود زیرا که ممکن
است که اشاره بطول زمان باشد یعنی اشاره باشد باینکه این زمان طولانی
خواهد کشید شما از طولانی فرض نکنید و خوشدل باصل آن نبوده باشید
پس بعلاوه اینکه تصریح نیست بتعیین وقت بعد و العاقبة للمتقین اشاره به
مجهول بودن وقت و طول کشیدن زمان خواهد داشت ولی هزار حیف
که فهم کجست راست را کج میفهمد چنانکه چشم احول یک را دو می بیند
اما شگفت این قائل برای مدعای خود بخبر ابو ایوب مخزومی که میگوید
بعد از اینکه میفرماید عیسی پشت سر آن نماز میخواند وقت را معین فرماید
سنت پیش و القرآن الحکیم پس باید حساب را طوری کرد که مطابق
با ظهور میرزا علی محمد بشود و طریقه مطابق نمودنش بحساب ملفوظی است
اولا باید از بی شرمی این بعجب کرد که چند روایت را بالتمام خودش
نقل کرده محمد بن الحسن را می بیند که دوازده تن از خلفا میباشد

و باید عیسی بن مریم پشت سر او نماز کند و میرزا علی محمد که نه محمد بن الحسن است و نه در مکه بوده و نه عیسی بن مریم در پشت سر او نماز کرده و او را محبت عصبیه فرض میکند بسبب اینکه کلمه مشتبه المرادی که باید که بمحامل بعیده در انطباق با میرزا علی محمد داد و از تمام این تصریحات صرف نظر و غمض بصر مینماید ثانیاً عدد بیس و القرآن الحکیم بر حسب مکتوب که اصل حساب را باید مکتوبی حساب نمود با ضد و پنجاه و هفت میشود و چون مربوط بمدعا این قائل نمیشد بخیال خود ملفوظی حساب کرده که هزار و سیصد و پنجه، است و البته بعد از موضوع کردن پنجاه و سه از زمان نزول تا بهجرت باقی نماند یکهزار و دویست و شصت و پنج که مطابق میشود بخیال این قائل با زمان ظهور میرزا علی محمد منتها اینست که بیان او احزا نموده است ولی با این همه زحمت این آرزوی انطباق را بگور برده است بجهت اینکه ملفوظی حساب بیس و القرآن الحکیم هزار و سیصد و بیست و دو میشود و از شیادی معتمد آبادی از زوج کمنهی و مذانستن قواعد حساب ملفوظی باء و راء و باء باید در اسم دو الف محسوب شود یکی حساب کرده که حساب را بعنوان اینکه خبر از اواخر زمان ظهور داده و غفلتی به بعد از انعدام و کشته شدن او این تدبیر را نموده است و دلیل انچه عرض کردم که در دعای ختم قرائنست که عرض میکند بالباء برکة بالتاء توبة بالثاء ثوابا بالجاء جنة و بالراء رحمة و بالیاء یقینا که در اسم هر یک از این حروف بعلاوه الف همزه دار که در اعداد بجای الف یک محسوب میشود پس باید یاء بیس را دوازده حساب کرد

نه یازده و راء را باید دویست و دو حساب کرد نه دویست و یک و جاء جیم را باید ده حساب کرد نه نه و یاء را هم باید دوازده حساب کند پس چهار عدد از حساب ملفوظی عمداً یا از مذانستگی اسقاط نمود حاصل جمع را هزار و سیصد و پنجه و ساخته و بعد از تنقیص پنجاه و سه سال هزار و دویست و شصت و پنج بر داخته که منتهی با واخر ظهور میرزا علی محمد شده و شخص عارف محاورات عرفیه میداند که هر گاه رمزی یا عبارتی در توقیت امری وارد شود رسما متعرض اول آن خواهند شد نه وسط و آخر ولی چون این از شدت حرص بتزویج باطل پسندانه که چه بکنند گاهی توقیت را منزل با وایل دعوت یا گاهی با واخر ظهور منزل مینماید غافل از اینست که چون کیفیت تشریح فضاحت بلکه سفاهت او را مینماید و اما اینکه اثبات بهتین دقت و انطباق میخواهد از اشعار سید حسین اخلاطی نمایاند او لا بتعبیر یکه میکند و میگوید احدی باین صراحت و وضوح بیان این امر را نکرده ثانیاً بانکه میگوید اشعار یکه اشعار دارد کلام متناقض است بجهت اینکه بتعبیر از اعلی مرتبه دلالت بتصریح میشود و از ادنی مرتبه دلالت بتعبیر را بیاء و تلویح و اشاره میشود باید باین قائل گفت اگر شعر صریحست در دلالت پس اینکه گفتی اشعار دارد غلط است و اگر صراحت ندارد و دلالتش اشعاریست پس چگونه بتعبیر از ان بصراحت و وضوح مینماید و ثانیاً نسبت دادن این که سید حسین اخلاطی مرشد شاه نعمت الله بود هم کذب واضحی است زیرا که مرشد شاه نعمت الله بنا بر قول مشهور معروف که تمام دراویش شاه نعمت الله متفقند دارند مرشد او شاه نعمت

آنکه خفی بوده است و در تذکره بهیچ سلسله ملزم سلاسل در اویش شاه نعمت
اللهی تصدیق دارند بر شداد و شیخ عبدالله یافعی بوده است و در تذکره
بهیچ سلسله از سلاسل در اویش شاه نعمت اللهی اسمی از سید حسین
اخلاطی نیست پس خوب بود این قائل سند این کلام خود را بنویسید تا
معلوم شود و بر هر تقدیر برماست که ادلا معنی شعر را اعم از اینکه
از او باشد یا نباشد یا اینکه بر فرض که انطباق عددی هم درست
کند حجیت ندارد بیان کنیم تا نفس بیان ما فانوس این قائل
باطل شود پس میگوئیم از انجا بکه جماعت صوفیه رب النوع او برای
هر چیز قائل هستند پس هر گاه رب الاعلی و رب العالمین بگویند مراد
رب الارباب است و هر گاه رب غیر معین بگویند مراد ایشان
رب النوع است که بر حسب عقیده و اصطلاح حضرات اهل دنیا و
آخرت پرورش او پرورش می یابند پس معنی یعنی رب لکم فی
الشاتین این میشود که پرورش دهنده در دنیا و آخرت شما خواهد آمد
و میشود لفظ رب را منزل بر کسیکه اسمش بحساب عدد دو است و دو باشد
که علی محمد است نشود زیرا که استعمال لفظ در دو معنی نمیشود پس اگر
معنی رب پرورش دهنده مقصود است نمیشود اشاره بآمدن علی محمد شود
با اینکه اگر معنی اول باشد پرورش دهنده در دو نشاه که دنیا و
آخرت باشد معنی معقول دارد اما می اید شمارا صاحب اینکه عدد حروف
دو بست و دو باشد که علی محمد باشد در دنیا و آخرت معنی ندارد
بجهت آنکه در دنیا ممکن است گفته شود که میاید برای دعوت و اما در

آخرت که دیگر دعوت بخفی نیست که محتاج بآمدن کسی باشند ولی
محتاج رب النوع در همه جا میباشند دیگر اینکه ابن الحسن هم دو
دو و دو تا در حساب محسوب میشود هر گاه آن معنی رب النوع مقصود
نباشد و معنی ثانی مقصود باشد پس منطبق با بن الحسن است کدام وحی و
الهام بر این قائل از حق نازل بباطل وارد شده که مراد میرزا علی محمد
باشد با اینکه ما میتوانیم بگوئیم که عدد علی محمد دویست و دو است
و میرزا علی محمد بدون لفظ میرزا یا سید صدق بر آن شخص مدعی
نمیکند ولی بر ابن الحسن صدق میکند پس معین میشود که مراد ابن الحسن
است نه میرزا علی محمد و از انچه گفتیم معلوم شد که این قائل نشانین
را معنی دو نشانه میکند غلط است از دو وجه یکی اینکه مراد از نشانین
دنیا و آخرت است و نشانه فارسی است و شعر عربیت وجه دوم اینکه
لفظانی وارد یعنی در دو نشانه پرورنده در دو نشانه را که پرورنده در
دو نشانه نباید تغییر کرد و معنی لیحیی الدین بعد الراء و عین ابتر است که این
رب النوع میاید که زنده کند دین را که بعد از اینکه اعراض از آن
شده و بمنزله مرده باشد است پس بنابراین معنی شعر در مقام بیان
وقت ظهور بیت و هر گاه بگوئی راء و عین چگونه بمعنی اعراض میشود
باشد جواب اینست که راء و عین اشاره بلفظ و حلبة رغبتم عنه است
و لفظ رغبت وقتی که متعدی بعن بشود بمعنی اعراض است و استشهاد
این معنی با بودن لفظ لیحیی الدین بخوبی میتوان نمود بر فرض تسلیم هم میگوئیم
هر گاه مراد از راء و عین منتهای آنها که رفع باشد پس عدده هزار و

دویست میشود و بطی بدعای این قائل ندارد و در صورتیکه مراد
حروف اسم حرف باشد که این قائل تعبیر ازان بملفوظ کرده وخلاف اصطلاح
گفته باید تمام حروف مکرب که پشت لفظ بعد است جزء تاریخ
گرفت پس حروف الراء عین را از حرف اول که الف است وحرف
ثانی که لام است باید جزء حساب آورد وچون حساب اچنین ملحوظ نمائیم
عدد منتهی بهزار و دویست ونود وهشت میشود با محسوب نمودن واو
وبدون محسوب نمودن واو هزار و دویست ونود و دو میشود باضافه
کردن ها برآن بنابراول هزار وسیصد وسته میشود وبنابرثانی هزار
ودویست ونود وهفت میشود وبهیچ صورت مطابقه با مقصود این
قائل ندارد و این شبیا دحروف عین هزار وشصت منظور داشته
ولی الراء راد ویست ویک فرض نموده والف ولام الراء را
عمدا یا سهوا یعنی از نفهمی اسقاط نموده وعدد را مطابق با خیال خود نموده
است وچون معنی شعر دوم که میگوید فان زیدت علیها الهاء
الخ معنی مناسب دیگر تاریخی است لهذا قبول کردیم که مراد از
راء وعین عدد انهاست ومعنی اینست که اگر بر راء عین عدد
الهاء را زیاد کنی بدانکه من همین امر سری را برتو آشکار نموده ام
وبنابراین هادام که ها برراء وعین افزوده نشود مطلب تمام است
پس باید تمام عدد تاریخی که از مجموع راء عین وها معلوم کرد پس تمام
کردن این قائل مطلب را بحذف راء وعین ملفوظی باصطلاح او
غلط وبی معنی است بلکه باید ها برانها افزوده شود تا عدد تاریخ

تمام باشد پس اگر مراد از راء وعین بسی باشد که روغ باشد باید یک
هوز برانها افزود که عدد هزار و دو دویست ونج میشود واگر مراد از انها
اسم باشد که باید حروف الراء وعین والسار بالتمام حرف بحرف که
الف ولام وراء باشد الی آخر حساب شود پس سی ونج عدد بر عدد الراء
وعین که هزار و دو دویست ونود وهشت بود افزوده میشود پس هزار و
سیصد وسی وسه خواهد شد برتقدیر یکه پنجاه وسه سال تولد راکم کنیم
باز هزار و دویست وهشتاد میشود مگر انکه این قائل بگوید ما باید طوری
حساب کنیم که انطباق راد رست کنیم اگرچه بعضی راحساب نکنیم یا بعضی
راکمتوبی وبعضی راملفوظی حساب کنیم که دراین صورت باید گفت انجا
دست ما نیست باید مراد صاحب سعر را بدست آورد و سرکار ما نفهمیدیم
باید بگوییم المعنی فی بطن الشاعر ومعنی شعر سیم که برای تعیین اسم قطب
عالمین ضرب لفظ هو در هو مینماید که این قائل منطبق با سم علی نموده
است که صد و ده باشد پس غلط واضحی است بجهت انکه معنی ضرب هو
در نفسش امنیت یازده راد ریازده ضرب کنید و خارج ضرب صد و
بیست ویک میشود نه صد و ده ومعنی آن امنیت که ده راد ریازده
یا بالعکس ضرب نمایند که عدد صد و ده بشود ومعنی شعر چهارم امنیت
که میم وجارا با میم و دال درهم نمایند که محمد شود پس آن در زیر مضروب
ومضروب فیه که هو در هو باشد بگذارد بنابراین معنی اگر ما از این قائل
قبول کنیم که مراد از مدر جین علی است که عدد ش صد و ده است و
سخن او را در ضرب هم قبول کنیم وبگوییم اسم علی محمد میشود باز نمیتوانیم بگوییم

اسم علی محمد غیر از میرزا علی محمد است سم باید بعبیر از اسمی نماید و مدلول
ذکر میرزا معین نشود که علی محمد کیست و محض از دیاد بصیرت بر او
خودم میتوانم گفت که مراد از رب مرآی است و در عدد دو بیت
و دو میباشد ابن الحسن عجل الله فرجه است که عدد آن نیز دو بیت
و دو است یعنی ابن الحسن میاید برای احیا کردن دین بعد الراء
و غین فان زیدت علیها الهاء که جمع این سه حرف بطور مکتوب
عدد ایکهزار و سیصد و سی میشود و مراد شان شمسی است نه قمری
و این بعینه وقت میشود که داخل در موقوتون باشد بلکه اخبار است
باینکه بعد از یکهزار و سیصد و سی شمسی بطور موفور السرور الحضرت خواهد
بود و قبل از آن نخواهد شد و این معنی داخل در عنوان موقوتون که بعینه
وقت میکنند میشود و اضرب نفس بواو الخ این بیت قابل دو احتمال
است یکی انکه عدد دو که یازده است در عدد دو که یازده است
ضرب میشود حاصل ضرب یکصد و بیست یک خواهد بود که مطابق میشود عددا
با این هادی و یا هادی این که اسامی و القاب الحضرت است که قطب
عالمین است و بعد از اوردن لفظ محمد که نام ان حضرت است در تحت
مدر جمین که این هادی یا هادی باشد این هادی محمد یا هادی این محمد
خواهد شد که معنی چنین میشود که شخصی که بعد از هزار و سیصد و سی
یک شمسی میاید که قبل آن البته نخواهد آمد که قطب عالمین است شمس
محمد است که در تحت این القاب باشد بنا، علی ذلک مثبت مدعای
این قائل نخواهد بود بلکه مطابق با مدعای ما است که کاذب بودن میرزا

علی محمد باشد **دفع دخل** هرگاه کسی بگوید اینقدر در تغلیط و توضیح
بطلان استدلال یک شعری که معلوم نیست که قائل او کیست از مستحدثات
همین طایفه است چنانچه از نامربوطیکه این قائل کفته در باب بنود ن واحد
از عدد که جای این کلام در مقام ضرب میشود بر مطلبان مقام است باینکه
دیگران در وقت دیگر گفته اند جد و جهد لازم نیست جواب اینست که
چون مقصود این بنده اکتفا بجوابهای قابل خدشه نیست اکتفا باینکه
سید حسین اخلاطی که بوده و چه بوده و چه مسلک داشته و معلومات
او چه بوده و عارفا عصر خودش او را بمعلوماتی میشناختند یا خیر و بگفتن
اینکه کلام شخص مجهول چه حجیتی دارد و نمونه مما شاء الله تسلیم تمام بمقامات عالیه
برای او نموده باز کلامش را دال بر مراد نیست مدعای این قائل نمیشود لهذا
اینقدر در جواب دراز نفسی کرده ام و اما استدلال این قائل که از فوائد
المخلصین نقل میکند پس بیان جواب این استدلال موقوف است بر ذکر
یک مقدمه و ذکر معنی حدیث که جواب در نزد هر انسان با شعوری
مقبول و بدون تردید و تشکیک بشود مقدمه بدانکه هر یک از
مقام نبوت و ولایت در عالم تقرر ماهیتی یک معنای قائم بنفسی است
که با قطع نظر از عروض بر معروض خود مفهوم مستقلی میباشند که
در عالم بهیچوجه محتاج بمحل عروض نیستند مانند سعیدی و سیاهی که در
عالم تقرر ماهیتی و مفهومیت محتاج بمحل معروض نیستند اگرچه در عالم
حصول وجود برای آنها محتاج بمعروض و محل عروض میباشند مانند
سعیدی که در عالم وجود محتاج بجسمی است که معروض و محل عروض

آن نشود و چون این دو مقام با یکدیگر ضدیت ندارند بلکه از قبیل
عام و خاص میباشند که هر جا که خاص باشد وجود عام یقینی است
ولی ممکن است که عام بدون خاص در محلی موجود شود و بعبارت
اخری نبوت و ولایت از قبیل سیاهی و سفیدی نیستند که در یک
محل جمع نشوند بلکه از قبیل انسان و ماشی است که هر جا که انسان است
ماشی هست و گاه ماشی در جائی صادق است که انسان در انجا صدق
ندارد و علی الجمله اجتماع این دو مقام در یک محل ممکن است و مباطلت
بر یک از ولایت و نبوت در مقام تقرر ماهیتی و معنوی است
با قطع نظر از معروضیت برای وجود چه انکه در عالم عروض وجود
بر ولایت بسیط ممکن است که در محلی بوده باشد که نبوت نباشد ولی
در مقام عروض وجود و مقام نبوت ممکن نیست که محل دارای
ولایت نباشد و انچه حکماء و عرفا گفته اند که ولایت مقدم بر
نبوت است مقصود همین است که دارای مقام نبوت ممکن نیست
دارای مقام ولایت نباشد و از انچه گفتیم معلوم شد که مقام
نبی بسیط و ولی بسیط اثار و انوار حقیقت حقه الهیه در انها ظاهر است
اشراق نور وجود است در عالم قابلیت قبول هر یک از این
دو مقام از حیث استعداد محل بر حوزدن نور وجود با انها
و در مقام عروض وجود که مقام ترکیب ماهیت و وجود است
که بتعبیر از ان بناحیه الترکیب میشود هم طور انوار حقیقت و اثار
الهیه در آن خواهد شد ولی با تقدیم نبوت بر ولایت که تقدیم ولایت

بر نبوت مستلزم بودن هر نبی ولی است و مراد عکس که تقدم نبوت
بر ولایت باشد این است که ولی حافظ حوزه نسبی جامع است بین مقام
نبوت از حیث معین بودن حقایق مراودات نبی با داشتن مقام ولایت
و گه اگر نداشته باشد مقام ولایت را البته قابل حفظ حوزه نبی
نتواند بود و حاصل مقصود از حدیث این است که نبوت و ولایت
چه در مقام بساطت که مقام تقرر ماهیتی باشد و چه در مقام محل ظهور
انوار حقیقت و آثار الهیه میباشند و بنا بر انچه از مقدمه و بیان معنی
حدیث که بعرض رسانیدم معلوم شد این حدیث بهیچ اشاره بشخص نبی
ولی نیست تا اینکه اشاره داشته باشد از لفظ تقدیم الولایة علی النبوة
علی محمد که منظور این قائل است چه انکه هر گاه در این مقام باشد باید
اشاره بشخص نبی بسیط و ولی بسیط نیز داشته باشد و یقین انها بر عهده
آن خواهد بود و بالاتر از این مرتبه عکس که تقدیم النبوة علی الولایة
باید معین کند محمد علی نام را که بعد از علی محمد بیاید و یقین ان نیز
بر عهده این قائل بی باطل است و اگر انکه ولایت یک وصف
کمالی است که در تمام انبیاء و اولیاء موجود است پس گفتن
این لفظ و خصوص لفظ علی مراد بودن از کجا و همچنین نسبت به نبی که منصب
الهی است اختصاص به محمد ندارد پس مراد بودن محمد از لفظ نبوت
چه دلیل دارد و ادعاء اینکه فرد کامل از متصفین بولایت و نبوت
این دو بزرگوار ند قبول نمیکنیم پس بمقتضای همین حدیث باید محمد
علی نام هم ظهور نماید یا کرده باشد که بعد از علی محمد بوده باشد

و این قائل و هم مسلکانش البته باین امر راضی نخواهند شد و هر چند
برای ما ممکن بکلام محیی الدین در این مقام مناسب نیست ولی چون
این قائل در خیلی از مقامات تمسک بکلام او مینماید ما نیز بمناسبت این مقام
باین کلام که در فتوحات مکیه محیی الدین است ابطال مدعای این قائل
را میکنیم قال محیی الدین فی جواب محمد بن علی الترمذی الختم
ختمان ختم یختم الله به الولایة مطلقا و ختم یختم به الولایة
المحمدیة فانیجاکه محل شاهد و مقصود ما است میگوید اما خاتم
الولایة المحمدیة فهو رجل من العرب من اکرمهم اصلا و بدارا
و هو فی زماننا الیوم موجود و قد عرفت به سنة خمس و
تسعین و ستمائة و ابسته دلالت این کلام محیی الدین که میگوید خاتم الولا
موجوده است برانیکه میرزا علی محمد در هیچ جای از کلماتش مقصود
نیست و نیز انیکه میگوید شناسانیدم او را بین در سنه نود و پنج بعد
از پانصد سال دلیل برامنیت که انحضرت را گاهی بعض مردم می بینند
میرزا علی محمد در آن تاریخ کجا بود که محیی الدین او را دیده باشد و ایضا
در جای دیگر فتوحات میگوید انّ لله خلیفة یخرج وقد امتلأت
الارض جورا و ظلما فیملأ الارض قسطا و عدلا و لو لم یبق
من الدنیا الا یوم واحد لطوّل الله ذلک الیوم حتی یخرج
هذه الخلیفة من عترة رسول الله من ولد فاطمة یواطئ
اسمه اسم رسول الله و جدّه الحسین یبایع بین الرکن و المقام
یشبه رسول الله فی الخلق لا ان الله یقول انک لعلی خلق عظیم

بعد از شنیدن این عبارت محیی الدین برادران ایمانی و اخوان روحانی معلوم
شد و پوشیده نیست که تمام اوصاف و علامات که محیی الدین از برای
خاتم الولایة المحمدیة ذکر نموده از میرزا علی محمد دور و بر احمل
بسیار از تمام انها محجوب و مهجور است و اما استدلال این قائل چون
معلوم است که از روی بی اطلاعی از قواعد غلبه محاورات عرفیه
است لهذا ما را مجبور نموده که تعریف اسم و علم را که ابن مالک در الفیه
خود میگوید برای او بگوییم تا بدین لفظ اسمین الاعلین این کلمه را مرجوع
میرزا علی محمد ننماند و بادنجسباند ابن مالک میگوید انیم یعیّن المسمّی
مطلقا علمه کجعفر و خرنقا که حاصلش اینست که اسم چیزی است
که بتعیین مسمّی بان شود چنانچه سابقا بان اشاره کردیم و اعلام بر دو قسم است
مفرد و مرکب مفرد مانند جعفر و خرنق و مرکب مانند عبد الله علما
که بعنوان علمیت بتعیین شخص میکنند و بدون ذکر احد هما دیگری کافی برای
معرفی نیست و مسمّی کاه صاحب اسامی متعدده است مثل عیسی
مسیح که مسمّی بکنیز است و هم چنین محمد و احمد و مصطفی که معروف بکنیز است
پس اگر مسمّی بکنیز و اسامی متعدده نداشته باشد او ذو الاسمین او الاسماء میگویند
و اگر شخص یک اسم مرکب داشته باشد مثل عبد الله رجبعلی قربانعلی محمد علی و
علی محمد او را ذو الاسمین نمیگویند زیرا که این دو اسم در حالت عدم ترکیب
دو اسم محسوب نمیشدند در زمان علمیت برای بکنیز خاص هر یک از دلالت بر
معنی خود خارج میشود پس رجب در رجبعلی دلالت بر رجب ماه رجب ندارد
و علی هم دلالت بر این شخص ندارد بلکه مجموع از دو لفظ دلالت بر این

شخص خاص دارد و اگر کسی صاحب اسم مرکب بگوید و اسم دارد بهم در
علیه غلط کفته و بهم در محاورات عرفیه کلام باطل اظهار نموده است بنا
براین پس مراد از ذا و بهین الاعلین آنکه در خطبه حضرت سید الاولیا است
سید علی محمد قرار دادن غلط است از دو وجه یکی اینکه حضرت نفرموده
فیه ذکر ذی الاسمین الاعلین باذکر صاحب الاسمین الاعلین بلکه
فرموده است فیه الاسمین الاعلین و خبر دیگر اینکه صاحب الاسمین
هم اگر میگفت مقصود مثل صبحی و مسیح یا محمد و احمد منظور میشد مثل علی محمد که تمام
اهل عالم این یک اسم مرکب میدانند و صاحبش را صاحب اسم واحد میخوانند و
بعلاوه اینکه عدا از روی بی ادراکی و ندانستن قواعد این کلمه گفته است معلوم
میشود که معنی خطبه را نفهمیده و بجهت اینکه مطالب متعلقه بظهور را اشاره فرموده
از آن رد شده است در اینجا و صاف قرآن را میفرماید و معنی اینست
که در قرآن دو اسم اعلی از تمام اسامی ذکر شده اسم محمد و علی باشد که محمد
بصریح ذکر فرموده و علی را باشاره در حروف مقطعه قرآن بعد حذف مکررات
که صراط علی حق نمسکه میشود با شبه بتصریح در اطیعوا الله و رسوله و اولی الامر منکم
که وجوب کار علوی باشد اسم اخضرت را بیان فرموده و بجهت امنیت
که این شیاده خواسته است بلفظ اجمعا فجمعا دلا بصلحان الا معا عوا مهارا
فریب دهد دیگر بیند که بین این دو اسم با هم جمع کرده شده اند پس مجتمعند
و صلاحیت ندارد که بشود این دو اسم کرباهم پس معلوم شد که مراد میرزا
علی محمد آست و دیگر نه آسته یا عمدا سهو کرده که مراد از اجتماع دو اسم
مینست که اگر این بود اسم ذو الاسمین محمد علی باشد لملاحظه تقدیم محمد بر علی

بعد از اجتماع علی محمد نشود بلکه مراد انه جماع میتان است که انها را خدای
جمع در عالم تقرب بخود نموده پس در انتظام مجتمعا بلکه وحدت جمعی که
برای ایشانست سبب شده که در قلوب مومنین هم مجتمعه باشد و مراد الا
بصلحان الا معا اشاره باین است که قوام اسلام بوجود این دو برزگوار
است که احدهما بعد دان دیگری صلاحیت از برای اقامه اسلام ندارد
و ممکن نیشود و باین معنی بیتیان فیعرفان معنی صحیح دارد زیرا که معنی چنین
میشود که ان دو نفر تشبیه کرده میشوند پس شناخته میشوند و اگر مقصود این باشد
که این دو اسم نام برده میشوند غلط میشود بجهت اینکه اسم قابل تشبیه و توصیف
نیست بلکه خود معرف و واصف است و فائده اسم تعریف و توصیف
و بالاتر از دلالت لفظ بیتیان فیعرفان که مراد از اسمین دو شی است
که محمد و علی باشد دلالت قضایای تمام احدهما فی تمام لهما که صحیح است
در اینکه دو نفر صاحبان دو اسم که قیام میکنند با دعوت و قیام بکی
بعد از آنست که دیگری طی منازل خود کرده باشد پس باید قیام آن دو نفر
که اسم انها در قرآن است احدهما بعد از دیگری باشد که یکی محمد است که اول
قیام نموده و دیگری علی است که بعد از محمد قیام فرموده و بهیچ وجه مربوط بعلی
محمد که میرزا علی محمد این قائل غافل باشد ندارد و از جمله کرامات و معجزات
باهره اعلیحضرت حجة الله فی عصره و زمانه این است که این قائل غافل با
تمام پشیادی و مکاری و بد بنیادی برای اینکه ذو الاسمین را که غلطا میرزا
علی محمد دانسته منطبق با آن بی چاره بدبخت کند استدلال بروایت غایة
المراد که در ذیل حدیث جابر است میکند که با حذف و اسقاط لفظ واو

در بین لفظ خلف و لفظ محمد است بوده که او را برادرش برساند بعلاوه
اینکه افتضاح این تغلب و ظاهر برای هر مراجعه کننده بان کتاب خواهد
بود و را بکمال حزبی از بابت دیگر مقتضح خواهد نمود بیان ذلک اینکه
در روایت عبارت چنین است یخرج من ذو الاسمین خلف و محمد
و دلالت بر این بر اینکه از امام حسن عسکری ع ولدی خواهد شد که دو نام
دارد یکی خلف و دیگری محمد است در کمال وضوح و هیچ وجه خلل و غلط
ندارد و این قائل او را حذف کرده است خیال کرده است
و ذو الاسمین که خلف محمد است علی است و خلف ان که محمد فرض
شود علی محمد میشود دیگر مفهمیده است که قرینه حذف داد بعلاوه معلوم
شدن از مراجعه بکتاب در نفس عبارت موجود است بجهت اینکه
ذو الاسمین باید پسر امام حسن باشد و از او خارج باشد و باید امام
حسن پسر محمد نام داشته باشد که این ذو الاسمین خلف و پشت او خارج
شود و بالاتفاق حضرت امام حسن غیر از امام عصر پسری نداشته دیگر
انکه اهل عربیت خوب میفهمند که ذو الاسمین چون مجمل است و عبارت
در مقام تبیین است محتاج بتفسیر خواهد بود و لفظا خلف محمد هرگاه داد
در بین انها نباشد تفسیر نمیشود پس لا محاله داد میخواهد که خلف و محمد شود و بدل
از برای ذو الاسمین شود که مفسر آن شود و این تغلب از برای شخص
ملتفت بشادی این قائل بباطل حزب اسباب افتضاح او است و
وجه دیگر که بعلاوه مؤید این مطلب است که مقتضای بودن ذو
الاسمین خلف محمد که معنای ان در نزد این قائل علی محمد میشود باید انکه

خلف محمد است دو اسم داشته باشد در علی محمد که خلف محمد اسمی دیگر
و نمیشود گفت میرزا علی محمد اسمش علی محمد بوده تا اینکه دو اسم باعتقاد
قائل پشت محمد واقع شود و اگر کسی بگوید مراد امنیت که علی محمد خروجش
بعد از محمد است یعنی بعد از محمد قیام خواهد نمود بالبداهة دروغ
است بجهت اینکه قیام امویه و بنی عباس بعد از پیغمبر بوده نه قیام
ذو الاسمین پس بهر تقدیر این وجه نیز سبب افتضاح این قائل شده و تعجب
از بی شرمی این قائل باید نمود که ذیل روایت را که یخرج فی آخر الزمان
الی آخره هم نقل میکند و بسیر یداشاره باسم میرزا علی محمد مبهر آن میشود
کرد دیگر خیال میکند که از او خواهند پرسید از کجا معلوم شد هزار و دویست
بعد الهجرة آخر الزمان است غائله بیضاء کی سایه بان میرزا علی محمد شد
کدام منادی بین الخافقین مذاکر و مذ المهدی من آل محمد خود میرزا
علی محمد نگفت انا المهدی من آل محمد بلکه گفت من با هم هستم زیرا
تعیان او خود را بابیه میدانند و اما استدلال بشعر منتسب بشاه نعمت
الله که قائل نموده است قطع نظر از اینکه میتوانیم بگوییم که از کجا اینشعر
از او باشد شاید هم مسلمان او قائل ملحق کرده باشند و کلامش
کلام معصوم نیست که مخبر صادقش فرض کنیم میگوییم من حیث لا یشعر
خود این شعر تکذیب مدعای قائل را مینماید خصوصا بلاحظه فرد دوم
بیان این مطلب امنیت که بعد از گفتن اینکه نائب مهدی آشکار میشود پس
معلوم است که مهدی شخصی است که نائب او میاید و آشکار میشود پس معلوم
است که مهدی امامست که این شخص نائب او است نه خود او و البته مخلص

منیت کر شخصی که غیر مهدیست و امام منیت خود مهدی نشود که امام است و این
از قبیل نایب السلطنه بودن منیت که بعد از رفتن سلطان خودش سلطان میشود
بلی اگر معنیش این بود که مهدی که امام است این شخص که نایب او است از
بین میرود و بعد از رفتن شخص صاحب منصب نایب است میشود از قبیل نایب
السلطنه میشود مدعای این قایل این منیت که میرزا علی محمد نایب مهدی بود
بعد مهدی از بین رفت و بجای او میرزا علی محمد امام شد بلکه میگوید چون اول
ادعای بابیت نمود و بعد ادعای مهدویت و شاه بنت اسه خبر از
این واقعه داده است دیگر سید اندک ملاحظه فرد بعد که میگوید که
جهان را مدار می بینم که معنیش اینست که دنیا محل دوران
امور در آنست همه گونه چیز از زشت و زیبا و حق و باطل و مانوس
غیر مانوس و معقول و غیر معقول در آن واقع است یعنی اینکه بدل عین
مبدل شدن برحسب ادعای از روی حماقت هم در جهان واقع میشود و بنا
بر این استدلال باین شعر هم باید اسباب افتضاح این قایل شود و انچه تا
اینجا گفته ایم برای تماشاه با این قایل بود اگر عدا بنا بر تماشاه نبود و صریحا
جواب این بود که شاه بنت اسه چنین اشعاری ندارد بلی در بستان السیاحه
حاجی زین العابدین شیروانی مستعلی شاه باین مضامین بعض اشعار هست که چون
متعلق بانقلاب سنین بعد از هزار و سیصد است و مرحوم میرزا علی اصغر
خان اتابکیان را چاپ نموده مخصوصا این اشعار را در بستان السیاحه
چاپ نکرده و ننوشته است و لی در نسخ بستان السیاحه خطی دیده
شده است و شاید این اشعار که این قایل بنسبت بشاه بنت اسه سید بداد

باقته های اهل خرابات مصطلحه امروزه است که باقتضای وقت میافتد
وملحق باشعار سابقین که پیش بینی انقلابات نموده اند میکنند چنانکه در
واقعه قتل ناصرالدین شاه بافتند. کان بافتند سرشه در کناری بینم
قاتلش را بدار می بینم و از سستی بعض اشعار هم معلوم میشود که اینگونه
اشعار از شاه بنت اسه بعید است مقصود اینست که ما انچه سابقا گفته
فقط برای تماشاه بوده نه اینکه معتقد بصحت بوده ان جوابها را داده ایم
و اما کلام سید کاظم رشتی که در موقع صحبت از وفاتش فرمود راضی نیستند
من بروم قائم شما ظاهر شود و بر تقدیر بگوید این سخن راست باشد و از سید
کاظم صادر شده و جهش شاید این باشد که چون میرزا علی محمد مدتها در درس
سید کاظم حاضر میشد از حالات و خیالات او بخوبی مستحضر بوده و احساسات
سیاسی مقتضی این بود که میدانست مادام که سید کاظم زنده است میرزا علی
محمد اظهار ادعائی نمیکند و میدانست بعد از رفتن او کیین اشخاص که حوزه
او را گرم کرده اند دور او را خواهند گرفت لهذا بر سبیل طعنه با نها گفته شد که ایا
راضی نیستید که من بروم الخ و با استفهام تقریری انها را ملامت بر نسبت
نموده باشد با اینکه این کلام بنسبت بسید کاظم هیچگاه راست باشد چون
وقتیست که معین میکند که انکه بعد از من میاید قائم است بمثل کذب
الموقتون خواهد بود و لی محل صحیح این کلام این است که بگوییم مقصودش
از این کلام تشویق بانتظار فرج بوده چنانکه اقا میرزا محمد رضای واعظ همدانی
پیرمردها را وعده مشاهده درک زمان ظهور میداد که مردم بشوق انتظار
ظهور را داشته باشند بلکه ائمه علیهم السلام در زمان خودشان وعده

فرج سیداوند و بفرمودند تعجیل کنند که امتحه داعی میشود و دستور العمل
داده اند که در دعا و مناجات عرض کنید که اَللّٰهُمَّ اَدِنِ الطَّابِعَةَ الرَّشِيدَةَ
وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ ایقاظ و تبصره تا اینجا این فاضل ناقابل
انچه را که برای اثبات ادعای خود که انطباق واقعیت باظهور میرزا علی محمد
باشد برحسب خیال باطل خود مزخرفاتی بعنوان استدلال بافته و برغم
فاسد عاطل خود مطلوبش را بافته رقص کنان جولانی زد با غفلت از حصول پرده
درمی اعتراضات و چون انچه از اینجا تا آخر فصل میگوید دیگر قدرت بر
بافتن مزخرفات و تطبیق بد عاذار دلهذا تا آخر فصل همین قدر
که اسمی از ظهور دیده انها را هم از جمله اخبار مخبرین قرار داده ولی فهمیدن
تطبیق را محول بفکر مطالعه کننده کان و خواننده محول نموده و بخیال
خودش راه حل این مشکلات را انچه در اواخر فصل مینویسد که میگوید ای
عزیز من هر یک از مخبرین در نزد خود حسابی مصور نموده بعضی ملفوظی بعضی
زیر بعضی نهفته تا انجا که بعضی ابتداء ظهور بعضی اواسط بعضی انتهاء آن را
در نظر آورده اند و تمام این اشیاء دی است و فرار از اظهار عجز در بیان
مطالب بطوریکه بتواند بر هر کسی بینه کند چون انچه در سابق گفته طوری
بیان کرده بود که بنظر خودش بینه کرده بود ولی در اینجا نمیتواند از آن
سخن بیانات کند حواله بفکر دیگران نموده و بتدبیر یکه خودش در
دیگر داشت که گاه تاریخ را از تولد گاه از بعثت و گاه هجرت هر لحظه
بشکلی بت عیار برآمد بیاد دیگران داده دیگر غافل از این است که این تدبیر
برای خودش سودی نه بخشید چه رسد که سودمند برای دیگران بشود

اولا باید باین فاضل گفت مخبری که باین خبر اداده اگر برای فهمیدن دیگران
داده چرا صریح نگفته شرمه گفتن کلامی که معنایش جز خود گوید و نفهمد حیف
دارد و بر گاه مقصود مخبر باید داشت برای تذکار خود بوده از روی خیالی
که کرده بود و خواسته فراموش نکند که آنها برای اثبات مدعاء تو چه فایده
دارد فرضا سعد الدین محمد سوی گفته باشد که اذا بلغ الزمان عقیب صوم
بیتیم الله فالمهدی قائما تو که بغیر مهدی و بغیر قائما ز او چیزی نمی فهمی و بهر نحو که
حساب کنی فائده از برای تو ندارد و لی ما میتوانیم بگوئیم این اشاره بزمان
تفویض امامت از طرف پدر بزرگوارش بانحضرت است زیرا که عدد صوم
و بسم الله باین حساب ۱۲ و یست و هفتا و پنج میشود ص و م ب س
یم ا ل ا ه میشود باسقاط زمان بعثت تا زمان هجرت که ۱۲ سال
سال بوده و دویست و شصت و یک را معین میکند که زمان مدید و دور
حضرت امام حسن عسکری و تفویض امر با علی حضرت حجه آ صاحب الزمان
بوده و این تاریخی است که صاحب شعر برای زمان امامت انحضرت
گفته است پس ربطی بمیرزا علی محمد ندارد و از اینجا معلوم شد که بنای
این فاضل عمالة بنا مربوط گو میت چنانکه مینویسد دیگری گفته در سال
غرس امام مهدی آید در سال غریس میتیک عیسی آید و گو باد دیگر در اینجا بشرم
کرده است که بگوید این نامربوط نه شعریت دارد و نه معنی از منو جائی دیگر
است اما شعریت ندارد و بجهت اینکه امام مهدی آید زبان شاعر بلکه او میرفت
میت اولا حالا که یافته است خوب بود بگوید در سال غرس مهدی ما قوم
آید در سال غرس عیسی مریم آید یا بگوید از سال غرس امام والا آید

عیسی غریس پس زبالا آید و در فرد ثانی بعلاوه و اینکه بقانون شعری غلط
است یکی از جهت قافیه کردن مهدی و عیسی دیگر از جهت اینکه باید همین
عیسی در درج کلام ساقط شود والا شعر دارای سکته قبیح خواهد شد و مع
ذلک کذب محض است بجهت اینکه نظر باخبار صحیحه بعد از ظهور قائم حضرت
عیسی بلا فاصله از آسمان نزول می نماید و در پشت سر آنحضرت در مکه
نماز خواهد خواند و اخبار این مخبر کویا برای درست کردن کسانی است
که بعد از میرزا علی محمد مدعی مقام شده باشد مقصود این است که معلوم شود
این شعر از ناحیه مخبر غافل نیست هر کس بافته دیوانه کذابی بوده و اما روایت
مجلسی که میکوید چشمه های آب حیوان ممکن است که اشاره باشد باینکه بعد از
گذشتن سیصد و هفتاد و دو سال از هجرت مردم از فشار سختیهای بنی
امیه و بنی مروان خارج میشوند کما اینکه بالنسبة حال مردم بهتر بوده و بر بعدی
که این مطلب مقصود نباشد و مقصود را ندانیم اینقدر معلوم است
که ربطی بمقصود این فاضل هزار و دوازده کجا بود از ظاهر شدن چشمه آب
حیوان بعد از خشیدن عذاب نیران اشاره بزمان ظهور باشد پس ذکرش
در باب کفتکوی از مخبرین بطهور دور خواهد بود چنانکه کلام محیی الدین در
باب رفع قرآن در این باب که کفتکو از ظهور مهدی است برای انطباقش
بر میرزا علی محمد نی وجه است و همچنین ذکر الحروف المعلول المضاف
الی همزة الوصل لا ینقطع بیربط بدعای او است و ذکرش در اینجا بی
وجه است بلکه مقصود اینست که حرف ما مثلا از حروف غلبه در مثل
یا قاضی الحاجات در درج کلام نباید ساقط شود یعنی معقول با فائده خواهد

بود و از تمام انچه ما اینمقام ذکر نمودیم از بیربط کوئی این قائل مجهول
معلول بالاتر ذکرش کلام مجمع البحرین است که مینویسد سئل عن علی علیه السلام
عن مقدار غیبة الامام علیه السلام الی اخره که با اینکه صاحب مجمع
البحرین میکوید که مراد از فرمایشات معلوم نیست و این قول بیشرم آخر این عبارت
که مجمع کفته اسقاط کردنش از هم در زمرهٔ اخبار مخبرین که از ظهور میرزا علی
محمد خبر داده اند ساقط میشود و اما عبارت آخر ایام انجا اول ایام الصفا که
ان بحساب ابجد هزار و دویست و پنجاه و نه کرفته پس از چند جهت مربوط
بمقام و مقصود او نیست زیرا که اکر مراد معنی ظاهر لفظ باشد که حاصلش
اینست که بعد از رفتن ظلم و جور ایام فقط عدل میشود پس مطلب صحیحی است ولی
منطبق با ظهور میرزا علی محمد نیست کدا کجا رفته و کدام صفا وارد شده و چه
ظلمی مرتفع و چه عدلی برقرار شده روز بروز کرفاری و زحمات و صدمات
بیشتر و شرور و فسادها بالاتر میرود و اکر مراد مدت این زمان بعد باشد عدد هزار
و دویست و پنجاه و نه نمیشود بلکه یک هزار و چهار صد و پانزده میشود اکر
از میلاد حضرت هم حساب کنند و پنجاه و سه سال هم موضوع کنند باز هزار
و سیصد و دوازده باقی میماند ربطی بدعای این قائل ندارد بلی ما میتوانیم
بکوئیم بشارتی است که مخبرین خبر داده اند که انتظار فرج را در انزمان باید
داشته باشیم پس نتیجهٔ این خبر تکذیب این قائل بود اما اینکه نوشته است
فی ظهور القائم فی ذلک الکتاب مراد از اربع و ثمانین من سنین الهجرة بعد
الهجرة است پس باید اولا معلوم کرد هجرة بعد الهجرة مبدئش چه وقت
خواهد بود ثانیا معلوم کرد که مراد از سال همان سال اصطلاحی عرفا که اطلاق

ردّ مطالب فصل ششم

بر صد سال بلکه هزار سال عرف عام میشود است با اینکه مراد سال عربیست
و خبر بکه ایام سلطنت حضرت حجة الله را هفت سال مینویسد و میفرماید
که هفتاد سال شما است و در خبری هفتاد سال میباشد و باید دانستن هیچ
یک از این مطالب نیست که این عبارت در طی اخبار مخبرین که خبرشان مطابق
باظهور میرزا علی محمد چه فائده جز افتضاح و شرمساری برای این
قائل خواهد داشت و اما عبارت من فهم سر الشهر من الشهر
علم وقت خروج المهدی که این قابل بخیال خود بحساب ابجد جمع آن را
هزار و دویست و هفتاد و نمود و بعض از اهل معرفت گفته اند که مراد از
شهر رمضان باعتبار الف و لام عهد که در قرآن ذکر فرموده شَهْرُ
رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ و مراد از شین عود شین است
که سیصد باشد و جمع اعداد آنها هزار و سیصد و نود و یک از هجرت
خواهد بود پس باید انتظار فرج و ظهور را در این موقع کشید و هرگاه معنی
این نباشد که مراد سر الشین من الشهر عدد این حرف باشد بعلاوه اینکه
برحسب معنی باید سیصد را در وی عدد شهر زد که عدد و لفظ من که در کلام او
ساقط شود و بران تقدیر عدد ششصد و نهی شش میشود و مناسبت با هیچ
مقامی ندارد و اگر حروف ظاهر عبارت را بگیریم با اینکه خلاف ظاهر
تاریخ نویسی است عدد هزار و دویست و هفتاد و هفت میشود و باید
تاریخ را از هجرت گرفت چنانکه حساب قبل در کلام محیی الدین را از هجرت
گرفته بود و از بعثت باز ربطی بمدعای این قائل نخواهد داشت و تاریخ
بهم از بعثت فرض کنیم یازده سال که از این عدد کم شود هزار و دویست

و شصت و شش میشود که مطابق با بعد از اعدام و کشته شدن میرزا علی محمد است و
مسلوم است که مخبر از طور باید خبر از ابتداء طور بدهد نه از وسط یا انتها
فضلا از اینکه خبر بعد از اندام باشد پس بهر حال این خبر هم مفید از
برای او نخواهد بود و بنا بر گفته اشخاص عارف که مراد را از شهر رمضان گرفته
بود و بشارت انتظار بودن یک معنی مینوید و با کمال بشیری میگوید بعد از این
بیانات این مطلب کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا میگردد و بحمد
الله تعالی بر خوانندگان این اوراق بخوبی معلوم شد که تمام آنچه این بچاره گرفتار
شیطان و نفس اماره بالسوء عبارات پرداخته و او هن از بیوت عنکبوت
ساخته جز اینکه افتضاح و شرمساری خود را از پرده بیرون انداخته
فائده و نتیجه نبرده است و لله الحمد علی ابدانا قال القائل

فصل هشتم در کرامات و معجزاتیکه از انحضرت بظهور رسیده

بقدریکه کاتب الحروف از روایات معتبره شنیده نقل مینماید و ملی
ولی چیزهائی هم از خوارق عادات شنیده ام که بطول زمان از خاطر
رفته که حالا درست در حیز تحریر نمیتوانم در آورد اگرچه خود انحضرت
نیز از بیان چیز ها از خارق عادات حجت قرار نداده اولا بر آیات
قسمی باید نمایم که ریب و شبهه برایت باقی نماند بخدای واحد احد و صمد
بخاکپای خود انحضرت که وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ و بارواح
جمیع انبیاء و اولیاء قسم است که انچه ذکر میشود همه را از اشخاص معتبر
و معقول مصدق و غیر مصدق شنیده ام و در اصل مطلب ابدا تغییری بآن راه
نداده اگرچه بعبارات دیگر ذکر شده باشد زیرا که مقصود از نوشتن

این مطالب چیزی بجز رضای خدا نبوده و نیست و فی الله نوشته میشود که شاید
گمراهی از تیه دیوادی ضلالت و غوایت بوادی این هدایت راه یاب
شده از زلال چشمهٔ حیات ابدی نوشیده براه حق اهتدا یابد و دروغ
گفتن و نوشتن خلاف این مقصود مقدس است خداوند انشاء الله همه را
براه راست و طریقهٔ مستقیم که مرضی اوست هدایت فرماید و انچه فقره نخواهد
شد مگر مجاهده با شر ابلیش که قبل ذکر شد زیرا که مقدسین جمیع عرق مختلفه
در مقام استجابت دعوات از یهود و نصاری مسلمین و غیرهم همین
دعا را مینمایند و مهتدی نمیشود مگر مجاهدین بی غرض زیرا که ارائهٔ طریق
و راهنمائی برای مجاهدین باحداست ولی ایصال مطلوب قهراً کار او
نیست زیرا که اگر قهراً و قسراً کسی را بکاری از عبادت و عبادت وا
دارند مخالف با اختیار و تکلیف مکلف است چنانکه پیشتر ذکر نمودیم
از جملهٔ معجزات انحضرت که بطور تحدی بود این بود که با اتفاق مخالف و
موالف و مقبل و مدبر در روزی دو هزار بیت بطور آیات و خطب و
مناجات بدون سابقه تفکر و تامل عربی و فارسی میفرمودند حتی طوری بود که
اغلب اوقات حرف زدن و بیان مطلبی را نمع از این تحریر نمیشد و هر وقتی
مهیای اظهار این نوع معجزه بودند و کرارا بیان عربی و فارسی از قلم قدرت
انحضرت جاری میشده که در دست اغلبی میباشد همه حاوی تحمید و تمجید
احکام شرعیه و نصایح و مواعظ حسنه که انسان از خواندن و ملاحظه اش متحیر
میشود که شخصی که چندان درس نخوانده چگونه این بیانات را فرموده دیگر
اینکه پس از انکه منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان انحضرت را از

شیراز باصفهان آورده وارد عزاف براتب دعوت ایشان نمودند
در حفظ انحضرت مبالغه کرده اظهار نصرت نموده عرض کرد که استعداد
این دارم که با محمد شاه مدت شش ماه بجنگم اگر اذن باشد بدین حق نصرت
کرده اظهار و اعلای کلمهٔ حق بکنیم فرمودند این کار در مشیت و اراده
حق جاری نشده و شما هم بیش از سه روز در دنیا باقی نخواهید ماند و مرا هم
آوازها بیجان خواهند برد و پس از سه روز معتمد الدوله مرحوم شد و انحضرت
را بطهران داخل نکرده بآوازها بیجان بردند دیگر انکه روزی در مجلسی گفته
بودند شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر انجا خواهد رفت فرمودند من میروم
هرچه اصرار کردند بفرمایند قبول نفرمود و فرمودند خوش ندارم با او
ملاقات کنم بعد با چند نفر از همراهانش برخواستند بنوزاز پله نازل نشده
بودند که شیخ محمد حسن صعود نموده بود و ابدا شیخ محمد حسن ایشان را ندیده بود
پس از صحبت هر قدر از ایشان پرسیدند گفت من ابدا ایشان را ندیدم و این فقره
اسباب استحکام اعتقاد مریدان و همراهانش شد دیگر انکه قبل از اظهار امر زمان
عبادت و کثرت تعبدشان در کربلای معلی که حتی خارق عادات از
انحضرت ظاهر میشد هفت نفر از ایشان اعتقاد نموده نذری شده بودند حاجی سید
محمد علی فاضل که سابق هم چندی در بوشهر شرح قطر بایشان درس داده بود و از
اول حساد و معاندین ایشان بود این خوارق عادات و کثرت احترام ایشان در
انظار بعضی را وکران آمده گفت محض اینکه سایرین بدانند که کسان دیگر هم بعضی
کارها میتوانند بکنند چون از علوم غریبه اطلاع کافی و علم وافی داشت مجلسی فراهم
آورده که قریب یا متجاوز از چهل نفر از طلاب و غیره دران مجلس بوضع غریبانه

بعد از شام برای شب نشینی در انجا حاضر شدند و انحضرت را هم دعوت نمودند
که صولت و سورت انحضرت را در انظار بشکنند بکفتر از هفت اشتر مرید ان اشاره
که برادر زن او کتای قا آن میرزا و جوان بسیار خوشکل زیبائی بود و بر حسب
قاعده مرسوم بود در ان مجلس باید احضارش کردند و تقوشی بر نعلی
حلک کرده در آتش کذاشت بقدر فاصله مسافت نعلش طول کشیده که دو
سر آن سرخ شد و نعل را فورا از آتش بیرون آورده آمد پای منقل بیهوش
او فتاد و طلاب و غیر هیکه محض تماشای همین مطلب انجا جمع بودند بر سر او
جمع شده او را مالیده بهوش آوردند اظهار کرستکی زیاد کرده
در انیاب بی تابی نموده بیکفت دلم ضعف میرود چیزی بدهید
بخورم در این حال که انحضرت در کوشه مهتابی نماز میکردند فرمودند
بیایند این غذا را برایش ببرند بخورد دوری پلو پیش انحضرت
دیدند پلو را آوردند حاجی سید علی محمد بیکفت که بیکدوری کشکولی
چینی اعلی پر از پلو بسیار معطر بود که عطرش شبیه بلکه بهتر از عطر کوره
بود و بخار از ان متصاعد کردید حضار همه از ان پلو خوردند سیر
شدند از حاج سید محمد علی فاضل پرسیدند که پس از ان دوریش را
چه کردید کفت بردند پهلوی جا نماز او کذاشتند دیکر ندانستم
زیر عبایش کرفت و برد یا بهمانی که آورده بودند بردند بجا جکی
سید محمد علی کفتند از شما خیلی مستبعد است این حرف زیرا که
انکه دوری پر از پلو کرم را انجا حاضر کرده بردن طرف خالیش
برای او چه صعوبتی دارد انکه بر افلاک رفتارش بود بر زمین

رفتن چه دشوارش بود حاجی سید محمد علی ملقب بفاضل ساکن نجف
که از جمله علماء و معززین و معاندین انحضرت بود این دو کرامت را
با تبری از انحضرت بیان نمود و تخجیل چندین دفعه این حکایت را کفته
و جمع از او شنیده باشند دیکر انکه شخصی از معاندین اهل شیراز میکفت
که شبی انحضرت در اطاقش مشغول نماز بود ما در انحضرت که در ان اطاق نماز
میکنند خورشیدی در ان اطاق می بینند بعد ملاحظه میکنند که صورت
انحضرت است که مثل خورشید میدرخشد بعد فریاد بزند امان نزدیکست
دیکم از دستم در برود بفریادم برسید چون او قات تصدیق بانحضرت
نداشت دیکر انکه از حاجی سلیمان خان خاصه بحیی خان پرسیدند که
چه خارق عادتی دیدید که باین طور فدوی این جوان تاجر شیرازی شدید
پس از انکه چیزهائی که موجب ایمان و اخلاص بود مشاهده نموده و اخلاص
و ایمان تام حاصل نمودم در یوم عرفه در خدمت انحضرت در عرفات
بودیم عرض کردم خوشا بحال زوارئیکه در کربلای معلی مشغول زیارت
میباشند فرمودند میل داری در انجا باشی عرض کردم منتهای میل را
دارم فرمودند دست بمن بده و چشمت را برهم بکذار اطاعت کردم
پس از مدتی فرمودند که چشمت را باز کن چشم را باز کردم خود را در
کربلا دیدم و کسانی را که انجا بودند مشاهده نمودم پس از زیارت مراجعت
بکه نمودیم چون قسم برایت یاد نمودم و میخواهم ابدا اشتباهه و احتمال
کذبی در خبر نباشد عرض مینمایم که چون مدتها از شنیدن این حکایت کذشته
است و در جائی ثبت نموده بودم در خیال خلجان مینماید که بتخجیل این

فقره در کربلا واقع شده باشد و اگر بلا یوم عرفه بطی الارض بگیرد باشند هیچ بکش فرق نمیکند و در اصل مطلب و خیلی اشتباه و ریبی نیست
و راوی هم خیلی معتبر و معروف و مقدس بود که بچهای که خود میدانی
اسم او را هم نمیتوانم بنویسم چنین چیزها مشاهده نموده بودند که پس
از انکه آنمردبان تشخص و اعتبار را شیخ آنجین نموده بودند و شمعها
بگوشت بدن رسیده که بدن نازنینش را میسوخت غیر از شکر و حمد ملک
منان چیزی از پشیمانی و ناشکری بر زبان نمیآورد و اشعار شوق و عشق
میخواند تا بدرجه شهادتش رسانید مذا علی امه فی علیین درجته و جعلنا و اباه
فی غرفات الجنان مشفعین فی جوار المحبوب آنچنین دیگر انکه از جناب حاجی
سید یحیی دارابی پرسیدند شما که مرد عالم مجتهدی هستید چگونه شد که اینطور
فریفته و فدوی جوان تاجری شدید فرمود یکی از جهاتش این بود که از کیمیا
سوال کردم فرمودند هست عرض کردم شما دارید فرمود بلی عرض کردم
بمن نمینمایید فرمودند فی الحال رابردار بان مجموعه مس بزن چنین کردم فورا
تماما طلا شد دیگر انکه از حضرت اعظم آن مجاهد فی سبیل الله عالم ربانی قائم
خراسان و طبرستان مشهد سعید ملا حسین بشرویه پرسیدند که چه طور
که شما با این علم و فضل باین جوان تاجر شیرازی که چندان درسی نخوانده ایمان
آورده و این فدوی و جان نثار شده اید تحمل گفته باشند که سرد
و ستار مذا نی که کدام اندازی فرموده بودند پس از دعوت ایشان پرسیدم
بچه دلیل شما این ادعا و دعوت را میفرمائید فرمودند هر چه سوال
میکنی بکن مسئله علمی بسیار مشکلی پرسیدم جواب صحیح مکمل فرمودند بعد عرض

کردم دلیل دیگر استدعا دارم افاده فرمایند دیگر به که حاضر بودند بصورت
اصلیت ظاهر شو فورا بصورت حوری ظاهر شد فرمودند از این
بپرس پرسیدم تو کیستی گفت من حوری بهشتم از بشیان این حضرت پرسیدم
از انحضرت پیشبان شما کجا هستند و انگشت مبارکش را باز کرده فرمودند
نگاه کن نگاه کردم دیدم جام زبادی بر پاست ممتاز از جمیع که همه با
کشیده مسول میباشند میگفتند که حاضریم بمجیبا طاعت امر تو در این صورت
با وجود و بدن این خوارق عادات چگونه میشد در ایمان و عقیدت با
حضرت خود داری نمایم دیگر انکه در شیراز زنی طفلی داشت که
اقرع و کچل بود و از معالجه اش عاجز بودند آن طفل را مادرش
پیش انحضرت استشفا نمود انحضرت دستی بر الطفل کشید دفع کچلیش
شده موی سرش دمید پس از انحضرت در اردبیل بحمام تشریف برده مردم
تمام آب انحمام را بجهت استشفاء طاس طاس و کاسه کاسه برده ولی دیگر
خاطر ندارم انچه را که راوی گفت که برون آب حمام بجهت همین کرامت
بود یا برای چیز دیگر که از آن حضرت بظهور رسیده بود ولی این دو فقره
بدون شک و شبهه قریب بیکدیگر واقع شده بود والعلم عند الله و عند
اولیائه **از جمله** کرامات انحضرت که سابقا بمناسبت اجمالا ذکر شده
که پس از اینکه حکم شد آن بقطعا ایمان و منظر رحمن و سید الانس و الجان را بکشند
زجر بق به تبریز آوردند چون اغلب اهالی تبریز هر یک باندازه خود بعضی
خوارق عادات از انجناب مشاهده نموده بودند کسی اقدام باین امر عظیم

انگیز دیخ چنانکه سابق هم رقمزد کلک بیان گردید که فراشان غضب
دیوانی تبریز با وجود حکم ولیعهد نیز اقدام بچوب زدن انجناب
ننمودند که بالاخره نوکرهای نظام العلماء و شیخ الاسلام اقدام
بان امر نمودند غافل از ان حدیث شریف که میفرماید شباهتش بعیسی
چیزیست که در حق او میگویند که مقصود صلب است مثل علمای یهود که
امر بصلب حضرت عیسی نمودند چنان صلاح دیدند که انحضرت را بدار
بکشند و چون مسلمین انجا اقدام باین کار ننمودند با فواج بضاربی امر دادند
که بهیئت اجتماعی انحضرت را هدف گلوله تفنگ نمایند که معلوم نشود ان
که جناب را کشته و به تیر که شهید شده است در میدان بزرگ تبریز انحضرت
را مدار کشیدند و بقدری که جا بود اهالی شهر وغیره مجتمع شدند حتی چشت
باهها برآمده گفتند که اگر با نجناب نخورد معلوم میشود در دعوای خود صادق
است پس از ان سربازها امر بشلیک داده شد سه مرتبه دو دسته
شلیک نمودند از این همه گلوله ها یک تیر نخورد انحضرت نخورده بطنابهائی
که انحضرت را بدار کشیده بودند خورده و انحضرت بدون ضرر و آسیب
از دار بزمین افتاد در حجره که قریب بهمان جا افتاده بودند تشریف برده
از قرار مسموع مشغول بنماز شده بودند پس از دیدن این خارق عادت
سیام خان سرتیپ فوج بضاری و فراشباشی از این کار استعفا نمودند
لعدا قاجانی خان سرتیپ فوج حسنه انحضرت را مدار کشیده فوج خود را امر
بشلیک نموده این دفعه جسد مبارک انحضرت مشبک و شرح شد و این
واقعه در بیست و هشتم شهر شعبان ۱۲۶۶ یکهزار و دویست و شصت و شش

واقع شد مردم که انجناب را شهید دیدند از خیال شورش و حمایت
افتاده در پی کار خود رفتند حال ملاحظه کن در این موقع بهتر از
این معجزه و کرامت چه ممکن بود اظهار فرمایند محض اتمام محبت
موافق و مطابق احادیث مذکوره این معجزه را خداوند اظهار
نمود که در جه بزرگواری و نسبت انحضرت بر احدی مخفی نماند و
محبت خدا بر همه مردم تمام بوده کسی نتواند بگوید ندیدیم و
نشنیدیم و جمعی از کسانی که این خارق عادت را از ان آیت
سر تا پا بنمای خداوند تعالی دیدند بر آن گردیدند و پس از آن چه
جانفشانیها که نمودند و حال انکه عقلا و عادة کمال استبعاد دارد
که جمعی سرباز با کمال فراغت و آرامی شخص بان بزرگی را هدف
گلوله نمایند و این همه گلوله خطا نماید و یکی بران هدف وارد نیاید و جان
انکه اگر بخطا هم بود باید از تیر این یک فوج یک گلوله با نحضرت تصادف
نموده باشد و انکهی اگر تیر انشان بنا بر خطا بان حضرت وارد نیاید
چگونه شد که بآن طنابهای بان نازکی برخورد پس از قدری تامل معلوم
میشود که این خارق عادت از خوارق عادات سایر انبیاء اگر بزرگتر
نبوده کوچکتر هم نبوده است زیرا که بعصای حضرت موسی نتوانستند
نسبت سحر بدهند و باین معجزه و کرامت ابدا نسبت سحر بدهند همین طور
است نسبت بمعجزه سایر انبیا برادر من شرط بلاغ را بجای آوردم
هر کس میخواهد اعتقاد نموده ایمان بیاورد و هر کس نخواهد در ضلالت
و گمراهی خود باقی بماند ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله

یعنی حمید کرجه کافیات کافر گردند بر دامن کبریایش نشینند
بالاتر از همه معجزات آنحضرت است که علماء و مجتهدین عموماً و علمای
خراسان و آذربایجان و اعراب خصوصاً که سخت تر در محنت ترین و
متکبر ترین مردم میباشند بچنان غریب ناچیز زاده شیرازی که
چندان درس نخوانده و صاحب دولت نبوده ایمان میاورند زیرا
که در و بنا دین اعز و بهتر از همه چیزها است پس از ان حیات و
عزت و دولت و بزرگست و دین چیزی است که باین زود و بها
بتوان از دست داد از روح و ریحان و وصال حضرت رب منان
بکلی محروم و مایوس بوده در عذاب ابدی مخلد ماند این اشخاص
سنگین فاضل تا از این قبیل خارق عادات نمیدیدند این گونه
جذوبی و جان باز نمیشدند و از جمیع شئون دست برنمیداشتند
جان دادن شوخی نسبت تو تحمل این گفتمانی که کسی سوزنی بتو بزند
پس بصور حالت این مردمان فدائی جان باذرا بکن که بچه شوق و ذوق
سرها در کف گرفته کوی میدان معشوق حقیقی نمودند ایا ممکن است
که عاقل متفکر بوهان و دلیل طریقه و سبیلی اتخاذ نموده بی جهت از
جان شیرین بگذرد اگر بگویند این طایفه مجنونند این نهایت بعد است
زیرا که این اشخاص صد و دو محدود و منحصر بیکی دو نفر ما صد نفر
نبوده بلکه جمعی کثیر و جمی غفیر از برنا و پیر و عالم و خبیر از گنوس گوس
معارف الهی سرمست شده بیشمار فدا ئی لقای دوست بجان و دل
مشتاقند اگر این گروه انبوه که با ثباتی مثل کوه همه و فی اند از ما سوا

گذشته جان و مال را بگان در طریق او ایثار نموده اند تکذیب شود
بکدام حجت و برهان صدق قول پیغمبران سابق ظاهر خواهد شد و حال
هر یک یک کلمه بتری از برای شان خلاصی حاصل میشد اگر فی الجمله
تامل نمائی زاه منحصر بایمان بانحضرت می یابی و الجاء و اضطرار ایمان
مظهر رحمان و مظهر ایمان اقرار و اعتراف نمائی بلا نیکه باید یکی از
جمیع ادیان صرف نظر نموده بیدین صرف باشی زیرا که ترجیح
بلا مرجح لازم میاید بجهت اینکه همان دلایلی که بسایر انبیاء ایمان
آوردی باید باین مظهر ایمان بیاوری و بعین همان دلایل در این
جناب موجود است خود من هم خدا میداند قلبا راضی نمیشدم که
دین اباء و اجدادی را رها نموده متدین باین دین شده پیش
عشایر و اقربا ذلیل و خوار و بی اعتبار باشم اما چکنم که چاره را
منحصر دیده مجبور بتصدیق انجناب گردیدم اگر بگوئی این کرامات
و معجزات را مریدین او گفته و سایرین نگفته اند بر فرض تسلیم همین
حرف در سایر انبیاء علیهم السلام نیز میاید بخصوص فقط بفرقان مجید
انچه کرامات و معجزات که معروفست همه را مسلمین نوشته و میگویند
پس باید اینها هم کان لم یکن پنداشت حتی کرامائی که اهل سنت برای
خلفا ذکر مینمایند طوایف شیعه قبول ندارند و اغلب کرامائی که طوائف
برای ائمه میکویند اهل سنت اعتقادی ندارند و قرآن که باتفاق
جمیع فرق مسلمین معجزه باقیه است هنوز علمای یهود و نصاری و
سایر اقوام مختلفه کفار اعجاز آنرا قبول نداشته رد مینمایند

زیرا که اگر قبول سید اشتند ایمان میاوردند و اقلا باید اعراب بهودی و سبعی که اهل زبان هستند اقرار نموده ایمان میاوردند و حال انکه اهل کتاب شامات و مصر و سایر بلاد اعراب نشئین آن صفحات بسنوز بحالت تحضر و تهود و بادی میباشند و حال انکه معجزه و کرامات این مظهر رحمان و مظهر ایمان بحد شیاع رسیده چه شیاعی بالاتر از اینکه این همه مردم بطبیب نفس موافق امر و محک الهی که شاهد صدق قرار داده که میفرماید فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ خود را بدرجه رفیعه شهادت رسانیده و چه شهودی معتبرتر از جمعی علماء که عدد شان از چهار صد نفر فزون تر بوده و چه شهادتی معتبرتر از اینکه همه شان در راه محبوب و معشوق حقیقی گذشته از بذل و ایثار مال و جاه و اعتبار خود را شهید راه دوست نمودند حال انصاف دهید که شهادت چنین اشخاص مقبول و مسموع است که قول و فعلشان موافق و ظاهر و باطنشان مطابق بود بطوری که تَاهَتِ الْعُقُولُ فِی اَفْعَالِهِمْ وَ تَحَیَّرَتِ الْاَفْهَامُ فِی اَضْبَاطِهِمْ با قول این معرضین معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند روز سر از فراش برندارند که چون خفاش ظلمانی فاشا فاشش در طلب دنیای فانی کوشند و در شب بفکر انتعاشش اموال ایتام در جوشش و خروشند روز بجان در تلاشش معاش و شب در تزیین اسباب فراشند با وجود نص صریح قرآن که میفرماید وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا بکدام شرع و ملت

جایز است که ما بعراض و اعتراض این نفوس محدوده بمسک شده از اقبال و تصدیق نفوسیکه از جهان و مال و از اسم و رسم و نام و ننگ در رضای حق گذشته اند تغافل و اعراض نمائیم و حال انکه خداوند خطاب بچنین اشخاص فرموده که میفرماید اَتَتَّخِذُوا الشَّیَاطِینَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ابدا غرض و مرضی در این شهداء مقصود نبود زیرا که گذشته از جمعی که مجبور بمبادله شده محاربه نمودند جمعی سینه دست و پا بسته عزیز و حبیب بدست اعدا گرفتار شده ما دام شهادت باین امر عظیم شهادت میدادند در این حال چه غرضی متصور است و حال انکه بایشان میگفتند و خود میدیدند کسانیکه ببری مینمایند یک کلمه بزبان جاری نمایند خلاصی حاصل میشود و ایشان یک کلمه خلاف رضای محبوب بزبان نیاوردند با آن حالت مثل شهداء کربلا با پروردگار ملاقات نموده فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ و در اعلی علیین جنان جای گرفتند یا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا

اقول — این بنده شرمنده از ملاحظه مقالات این گویندگان و هوای نفس پرستنده چندان متألم و دل و احوال پراکنده شده ام که میخواهم جواب غیر از فحش و بدزبانی نداشته باشم و از کفریات او چندان غضبناک شده ام که خواستم از مزخرفات که در این فصل و بعد مینویسد متعرض جواب نشوم و نکته این که علماء اعلام چرا افساد و کلمات اینها را متعرض نشده اند ملتفت شدم که محض

این بوده است که این کلمات جز مزخرفات یاوه بافیات باکفریات
چیزی نیست جواب دادن اینکونه از طرباشات از وظیفه دانشمندان
علماء خارج است ولی باز خودداری کردم برای معین نمودن کفر
این قائل مجهول و معتقدین باین اعتقاد خود و قلم را بر حمت نیاندا ختم
و قبل از شروع در جواب این مقالات و تعیین کلمات کفرآمیز این قائل
مجهول بعلول ذکر مقدمه ای لازم است **مقدمهٔ اولی**
چنانکه سابقا اشاره کرده ام انبیاء سلف غیر از حضرت آدم که سابق
بر او پیغمبری نبوده ظاهر اقیام پیغمبران سابق بر لاحق خبر آمدن و علامات
و اعلام و رسم بلکه وقایع واقعه ان زمان را بلکه بسیاری از اعمال او را
با صفت خود خبر میداده و مذ برای اینکه امتهای ایشان از اطاعت پیغمبر
نشوند و سر نپیچند و خدای متعال برای اینکه اسباب اشتباه کاری
که ممکن بود نشود بعلاوه انچه پیغمبران سابق بامت خود رسانیده بودند
معجزه را دلیل صدق و حجت قاطع عذر برای ایشان مقرر فرموده و البته
از اینکه چون این مطلب مسلم و مبرهن شده بود که پیغمبر باید معجزه
داشته باشد از هر پیغمبری مطالبه معجزه میکردند و فاتوا بایه ان
کنتم من الصادقین چنانکه مقصود امت که معجزه داشتن پیغمبر
مکمل و مصدق اخبار پیغمبران سابق بامدن پیغمبر لاحق بوده که بعد از
آمدن پیغمبر لاحق و اظهار معجزه نمودن پیغمبری او مسلم میشده و البته بعد از
آمدن پیغمبر خاتم دیگر معجزه مصدق مدعی نبوت یا امامت نخواهد بود بحیث
اینکه بعد از آمدن پیغمبر خاتم که معنی خاتمیتش تمام گردن احکام ابدیت

برای تصدیق خاتمیت معجزه باقیه معین میفرمایند که هر کس بعد از
زمان آن پیغمبر بیاید اگر بخواهد ادعای نبوت نماید معجزه باقیه او را دلالت
بحق او بنماید بنابراین خاتم حیوه ظاهری او ابدی نیست ولی شریعتش ابدی
ابدی باشد والا خاتم نخواهد بود زیرا که معنی خاتم امنیت که حکمی باقی
نیست که نیامده باشد که محتاج به پیغمبر باشد و این معنی خاتمیت اگر
مدعی نبوت بعد از خاتم انبیا پیدا شود او را تکذیب میکنند اگرچه معجزه
هم داشته باشد زیرا که خدای متعال سبب فرستادن خاتم انبیاء
معجزه را که از برای قطع عذر حجت فرموده بود از اعتبار الحجیت
انداخته و بلا شبهه مثل کسی است که اعلان کند دیگر هر سندی که بمهر
من باشد قبول نخواهم کرد زیرا که من مخرج خود را شکسته ام یا اینکه بگوید
نشان سر پنکی من دیگر معتبر نیست زیرا که منصب سر پنکی بمن داده شده
این پیغمبر خاتم که حیوه ظاهری او ابدی ثابت پس خلیفه و جانشین از برای
خود برای حفظ حوزه و رسانیدن احکام بمردمان ایجاد نشده که در زمان
مستقبل خواهد آمد معین خواهد نموده آن خلیفه امام و پیشوا بمردم خواهد
بود و چون منصوص از طرف آن پیغمبر است در اثبات امامت خودش
بمعجزه منت نمیگویم امام نباید معجزه داشته باشد البته باید معجزه داشته
باشد البته امام باید معجزه داشته باشد زیرا که چون دارای مقام
ولایت است البته معجزه دارد ولی دلیل اثبات امامت و ثبت او
او معجزه نیست بلکه تعیین و تنصیص پیغمبر است چنانچه هر کرا که باسم و رسم
و حسب و نسب یا اشاره معین فرموده باز پیغمبر او را گرفت و بلند کرد

فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه کافی در اثبات امامت و
خلافت او هست امم از اینکه معجزه هم اظهار فرماید یا نفرماید
علی التحقیق مطابقه اسم و رسم و حسب و نسب اشخص امت که با انکس
که مدعی مقام خلافت و امامت میشود و شرط خلافت و امامت
میشود و شرط خلافت و امامت داشتن او این است که حرکات و
سکنات و منش و آن باشد یعنی سیره او و نشر احکام همان پیغمبر و هیئت
روش او نماید که اگر معلوم شد که شخص مدعی دارای این صفات
است و انطباق اسم و رسم و حسب و نسب با ان کس را که پیغمبر
معرفی فرموده او دیگر محتاج باوردن معجزه نمیدارد و اگر برخلاف
این باشد اگر صد هزار معجزه بیاورد مردود است و مقبول
نیست زیرا که قبول این ادعاء از مدعی مستلزم تکذیب پیغمبر
خاتم بلکه خداوندی است که اعلان خاتمیت پیغمبر خاتم را داده
است و هر کس غیر این مطلب را معتقد باشد فاسد العقیده و کافر
است و بعبارة آخری جمع فاسد میشود بین اینکه کسی آمدن خاتم
پیغمبران را معتقد باشد و قبول کند قول کسی را که بعین خلافت
او از جانب آن پیغمبر معلوم العدم باشد و بنابستی که معجزه او بر تقدیر
صدق و وقوع ربر بار بثبوت او برود **مقدمه ثانیه**
نیز معجزه از شعبده و تردستی و سحر و کهانت مشروط باموری
است یکی انکه علی را که پیغمبر یا امام معجزه قرار میدهد از اموری باشد
که از مقدوره و عمره او انروزیان مردم شیوع تام داشته باشد

مانند سحر در زمان موسی و طبابت در زمان عیسی و فصاحت و بلاغت
در زمان ظهور خاتم انبیاء دیگر انکه معقول طباع عقلا باشد باین
معنی که بر خلاف دانین جاریه بین مردم نباشد مثلا تکلم بزبان
عربی یا زبانهای دیگر را اگر شخص عجمی معجزه خود دهد در صورتی معجزه
است که بتمام قواعد عربیت و ادبیت معموله صحیح باشد که از شخص
عجمی احاطه بانها خارق عادت باشد معجزه خواهد بود اما هرگاه کلماتی
از عربی از شخص مدعی ظاهر میشود که بقوانین محاورات عربی غلط بوده باشد
اگرچه لفظ عربی صورت باشد نمیتوان او را معجزه قرار داد دیگر انکه داخل
در طبیعیات که قابل شدت و ضعف باشد ممکن باشد بمهارت عمل را از
ضعف منتهی بشدت میرود و باعلی درجه رساند پس اگر از این قبیل باشد
اگرچه در زمان ادعاء مدعی کسی آن عمل را مانند او نتواند بیاورد ولی چون
امر طبیعی است که بمهارت از ضعف بکمال شدت هم منتهی میشود پس نباید
از اینجهت قرار داد **مقدمه ثالثه** خبری را که کسی از گسی می
شنود و قبول میکند یکدفعه از روی حسن ظن باخبارات مخبر است
که باتحانات برای او صحت مظنه اش حاصل شده و گاه میشود که از روی
خوش باوری خود شخص است که ناشی از حمق میشود بمرتبه پس هر قدر
متقش متبحر باشد خوش باوری و زود باوری او زیادتر خواهد بود
و ممکن است که کسی باحسن ظن که از روی تجربه داشته باشد خود
هم فطن و زیرک باشد زود کلام کسی را باور کند و خبر او را
مقدمه رابعه از انجائیکه قوه شهویه که در انسان برای

رد مطالب فصل هشتم

مصالح سیئه خلاق متعال ودیعه نهاده در هر انسانی موجود است
و هر یک فردی از افراد انسانی قوهٔ شهویه خود را که اسباب محبت
هیچ‌یت غالبا در یک چیزی استعمال میکند و بدرجه افراط میرسند
که هیچ امری از امور عقلائی خوب و مرغوب معادله با آن نمی
کند مثلا کسی که قوهٔ شهویه اش او را مجبور بمحبت زنها میکند کارش
بجائی میرسد که تمام مالیه موروثی و تحصیلی خود را صرف زنها میکند
و چنان میشود که حرام و حلال را ملاحظه نمیکند بلکه کار بجائی رسد که میشود
با شوهر را ملاحظه نمیکند و ملاحظه خلا و ملا نمیکند حتی اینکه کسی
حکایت کرد که در بین صفا و مروه در موقع اعمال حج که مردم مشغول
سعی بودند شخصی از طایفه سودان چشمش بزنی افتاد و در میان مردم شغله
را انداخت و پیراهن او را که مرسوم لباس عربیت که زیر جامه
نپوشند بالا زد و مشغول شد مردم هر قدر او را نهی و منع صرف نظر
از شغل خود نمیکرد تا اینکه از کار خود فارغ شد برخواست و رفت
مقصود اینست که کمال توجه قوهٔ شهویه بهر امری که فرض شود از اکل
و شرب و قماع و لباس و ریاست و اشتهار چندان شغل خود
را محبوب مینماید که هیچ چیز مقابله با او نمیکند و حب الشیء یعمی و یصم
هم مفاد همین حدیث است ترک جان و ترک مال آسان است و در مرتبه محبوب اول
نیز نیست هم فلسفه اشش همین است بنابراین ممکنست کسی نظر بحب ریاست
و سلطنت خودش را بقدر باقی که گمانش اینست که متوانند خود را به
محبوبش برسانند و احتمال خطر هم بدهد ولی از بس سبیل مجهول ان دارد در

رد مطالب فصل هشتم

پیش خود خیال میکند ما داخل این امر میشویم اگر مقدمات بنتیجه مطلوب داد
که بمقصود رسیدیم واگر منتهی بهلاکت هم بشود چون زندگی بدون سلطنت
و ریاست کلیة زندگی نیست پس هلاکت هم اسباب آسایش از زندگی است
بعینه است و جنگ جوئی سلطانی برای متصرف شدن فلان سلطان دیگر
را نیز فلسفه اش محبت رسیدن بمقام شاهنشاهی است که فی الحقیقه مقدار
سلطنت خود را چیزی بشمار نمیآورد بلی ممکن است جهادی سبیل الله از
برای نفوس قدسیه طالبین مرضات الهیه ولی طی انتقام از برای هر
کس ممکن نیست و این حب ریاست و سلطنت از حیثیت ترتیب مقدمات
بر دو قسم است یعنی اشخاصی هستند که تحصیل مقامات ریاست را بعنوان
دیانت میکنند زیرا که دیده و شنیده اند که بعضی انبیا بمقام
ریاست از طریق دیانت رسیده و بعضی دیگر تحصیل این مقام
را بغیر عنوان دیانت و تدین از فتوحات میکنند حتی یاغی گری بر
سلطان وقت هر کس از قبیل قسم دوم باشد چون در نزد غالب
مردم پست تر است از کسی که بعنوان تدین و ریاست و سلطنت
داشته باشد امنیت که اشخاصی که بیکو سیله بتوانند خود را بریاست
بعنوان دیانت برسانند اقدام باین امر خواهند نمود و از این بابت
بود اظهار بنوت بعض شبیان که در هر عصری بوده اند بلکه از همین
قبیل است متلبس شدن بعض بلباس علماء و مشی نمودن بمشای
ایشان که احترام ایشان بعنوان دیانت مانند علماء شود و بالاتر از
این دو طایفه در مقام حب ریاست کسانی هستند که بعنوان دیانت

ریاست تحصیل میکنند و ضمنا محبت انها بوی سلطنت ملکی هم بیدا
می کند و داخل در ان رشته هم میشوند و اعمال مقدمات هم میکنند تا
به بینی محبت با ایشان چه کند و امر انها بکجا منجر شود چنانکه در این زمان
هم از حال بعض اقران عصر مشاهده این حال شده و قرائن بسیار
که دلالت بر این مقصود داشت مشاهده شد **مقدمه خامسه**
بعض از اشخاص ظن و زنگ که اقدام بامر بزرگ میکنند و می بینند
و خول در ان کار خطرهای بزرگ دارد یک کسی را که فی الجمله استعداد
دارد التماس فرار بیدبند و مقاصد خود شان را بتوسط دخول
انشخص در کار حاصل میکنند که اگر توجه خطرات شده و دور از خطر باشند
و خطر متوجه بمتبوع شود نه تابع و اگر نقصانی در استعداد او
ببینند محرمانه تفویتش میکنند که بتوانند بمقاصد خود برسند
بیا باشد که این بیچاره عدول از اظهارات خود میکند ولی او را
نگذارند که از میدان بیرون برود و بیا باشد که آب رنگی
برای اظهارات او نیست اب رنگ برای او مهیا می کنند **مقدمه**
سادسه همان طور که اقرار ضمنی بدین شرعا ضمان اور است
پس اگر مدعی شود بر کسی که مبلغ فلان از شما طلبکارم مدعی علیه جواب بدهد
که رد کردم اقرار باصل طلب ضمنا نمی شده است و دعوی منقلب
میشود و همین قسم اگر کلمه بگوید که ان کلمه کفر نباشد ولی مستلزم کلمه باشد
که ان کلمه کفر باشد مانند این که کسی بگوید من احکامی از جانب خدا
اورده ام که این کلمه بظاهره کفر نیست ولی مستلزم انکار خاتمیت

پیغمبر خاتم و ابدی بودن احکام او است و ان مستلزم تکذیب نبی است
و موجب ارتداد و کفر است بعد از تمهید این مقدمات شروع در اصل
مقصود مینمایم و میگوییم اولا با قرار این قائل شخص میرزا علی محمد
مدعی معجزه غیر بیان و تند نویسی نداشت این معجزات که از برای او مینمند
و باور کرده و قتیم باد میکنی که مردمان موثق در سنی بودند و جلیات خود
هم نیست با اینکه میدانم هیچ فتی حتی بعضی حضرت باب هم معتقد نیستی
اگر شیئی از خوش باوری است که منشاء آن حسن ظن بمخبر است با علی درجه حماقت
که از حسن ظن بخبره باشد حسن ظن یکسی کجا برابری میکند با اینکه خود مدعی
منکر اعجاز باشد و بجز بیان معجزه داشتن را از خود نفی میکند کسی برای
او معجزه قائل میشود این کلام خود میرزا علی محمد است که خودت هم آن را
نوشته و دلیل دیگر قرائن کذب انهاست که ضمنا اشاره بانها خواهیم
کرد مقصود اینست که این اخبار تو بمعجزات میرزا علی محمد چون مستند
بخوش باوری حاصل از اعلی درجات حمق است نباید هیچ عاقلی
این مقالات را حمل بر عبز از بیان و مزخرف بافی نماید ثانیا بر فرض
که اینکه این امور واقع شده باشد با اینکه کذب تمام انها را بثبوت
میرسانم و یک دلیل بر کذب انها کفتن خود میرزا علی محمد است که
جز تند نویسی [illegible] چیزی ندارم و دلیل دیگر اینکه اگر معجزه داشت
میخواست در موقعی که ولی عهد با او عهد کرد که تو معجزه صحیحی آوردی من
ایمان بتو می آورم و از جای خود جز میخیزم بجای تو نشینم و ترا بجای خود
می نشانم چرا اظهار عجز کرد چرا یک معجزه نیاورد که خود و جمعی از نفوس

بشر از کشتن برهانند میگوییم این معجزات را که اظهار میکرد دعوی نبوت
نویسی و بیان را که مدعی بود که معجزه است و نامربوط می گفت برای
چه اظهار میکرد اگر برای اثبات امامت و خلافت از انحضرت بود
اولا چرا دروغ گفت که گفت من نائب خاصم و بعد گفت من خود مهدی
هستم و لابد یکی از این دو دروغ است ثانیا مقدمه اولی اثبات امامت
و خلافت بودن مدعی با شخص منصوص از پیغمبر از حیث اسم و رسم
و نسب و حسب میخواهد و معجزه لازم نیست پس اگر مدعی انطباق بود
انطباق با اوصافی که میشود باید محمد بن الحسن باشد باید در مکه ظهور کند
باید عیسی پشت سرش نماز بخواند باید قرآن جمع شده بخط سید اولیا را
بیاورد باید نشر احکام فرا راید باید زمین را پر از عدل و قسط کند
باید سلطنت او هفتاد سال طول بکشد و مثل آنکه این امور نباشد پس چگونه
مردم او را مهدی و قائم آل محمد بدانند و بخوانند و اگر خود مدعی
بعد انطباق یا منصوص از پیغمبر است پس معجزه آوردن برای چه چیز
است علی الجمله این اظهار معجزه اگر مقرون با اظهار نبوت باشد که مرتد
و کافر است و اگر مقرون با دعاء نائب خاص بودن بالاجماع
و الضرورة دروغ گو است و دعوی او مردود است و بمعجزه هم
این دعوی او مقبول نمیشود اگر مدعی مهدویت است بانکه خود را بدعوی
نیابت تکذیب نموده با معلوم شدن عدم انطباق میکند با منصوص
پیغمبر اگر دعوی انطباق میکند دیوانه و سفیه است و اگر مدعی بعدم انطباق
است چون خلیفه باید منصوص باشد و این شخص منطبق با منصوص نیست

اظهار دانش را باید حمل بر جنون و سفاهت نمود و اگر بگوید
من معجزه دارم و اجراء معجزه برید کاذب قبیح است پس
کلام و ادعایش راست و صحیح است و بعبارت اخری اگر بگوید
هذا الفعل اعجاز و کل عمل یکون اعجازا فنظره صادق پس نتیجه میشود
هذا الفعل نظره صادق جواب اینست که گفته شود این ترتیب مقدمات
اولی از عکس سنیت باینکه بگوئیم هذا المدعی کاذب لعدم مطابقة
دعواه لما یجب مطابقته له و کل کاذب عمله غیر معجز فهذا المدعی عمله
غیر معجز یعنی هرچه اظهار معجز نماید چون در دعوی او مغلوب است
میکند که عمل او معجزه نیست بر حسب این تردید و نتیجه و البته مترجا
دانستی باید حکم بنی قطعی کرد که میرزا علی محمد اگر مدعی نبوتست چنانچه
احکام مروفه او دلیل است بر این ادعا اگرچه بلفظ نگفته باشد
کافر است و اگر مدعی مهدویت باشد در دعوی کوه یا دیوانه و یا
سفیه است و هم چنین است حکم این قائل مجهول با این قیدها که اولا
یاد نموده بعلاوه اینکه معتقد بهیچ قسمی نیست حتی خاک پای مبارک
انحضرت متدین بدین بابیه هم نیست زیرا که اگر متدین بدین بود
بعض بیان میبایست اینها را حجت برای اثبات مدعای خود قرار دهد
و نباید که مخالفت او امر او نماید نگرنه اینست که میرزا علی محمد در بیان
در باب الثانیة من الواحد السادس میگوید من استدلال بغیر کتاب
الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یدعی
معجز بغیر ها فلا حجة له و من یدعی الایات فلا یعرضه احد و لا یدان

بعبارة تلك البيان في كل تسعة عشرة بيانا مرة واحدة وتفكر تن فيما نزل فيه بالليل والنهار بايد قائل گفت بگو تو كه نوشته خود انحضرت چيزرا بغير از بيان حجت قرار نداد معلوم ميشود كه بيان را ديده پس چرا مخالفت آن كرده واگر ديده وملتفت نشده معلوم ميشود فكر نكرده در آيات پس باز مخالفت كرده وقول متبوع خودت را مستمع ندانسته واگر بگوئي آن معجزات را حجت قرار نميدهم با اينكه مخالف ومخالف سابق تست كه ميگفتي بيان معجزات ودر اخوا هم نمود كه ظاهرش اينست كه براي اثبات مدعاي خود اين معجزات را نقل ميكني باو ميگوئيم پس ذكر اينها عبث ولغو خواهد بود مگر اينكه بگوئيد نقل كرده ام كه افتضاح خود ومير زا علي محمد را محقق ومدلل نمايم وانصاف اينست كه ميرزا علي محمد كه نفي معجزه نموده است در اين خصوص اتفاقا كارش عقلاني بوده زيرا كه اگر ميگفت معجزه دارم هر كسي را كه براي ملاقات او ميآيد از او معجزه درخواست مي نمود چون چيزي نداشت از ابتدا خود را آسوده كرد ومعجزه تمام انبياء را هم انكار يا تاويل نمود فقط كتاب داشتن را دليل قرار داد ولي باز غفلت نمود از اينكه كتاب خودش كه بيان باشد بايد دليل قرار دهد زيرا كه اگر رسول است مكه كريمه وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ تكذيب ميكند او را زيرا كه بقول او مريدانش بيان عربي است واو عجمي بوده پس بايد دليل رسالت او باشد با اينكه دعوي رسالت كردن بعد از آمدن حضرت ختمي مرتبت كفر است كه سابقا

ذكر كرديم واگر تغيير مي كند وبگويد اين بعض ادعاء ميرزا علي محمد شد كفر خود را ظاهر نموده واگر مهدي وقائم آل محمد است كه كتابي جز قرآن ندارد ونخواهد آورد وتند وسستي در كتابت را هم كه اين قائل بكرر روزي ده هزار بيت گفته وخود ميرزا علي محمد مدعي يك هزار بوده سابقا گفته كه كلامست بي امتحان كجا كسي مواظب شده است كه معلوم شود كه هزار بيت كتابت را چه قدر از زمان ميكشد وبر تقدير صحت هم از امور طبيعيه قابل سذت وضعف است كه بهادست از ضعف منتهي بشدت ميشود ودر مقدمه گفته شد كه بايد معجزه امري باشد كه مناسب عاديات عصر باشد واز تمام بالاتر برود كه خرق آن عادياتست ديگر انكه از امور طبيعيه قابل براي شدت وضعف نباشد واين امر كه تندي كتابت باشد بعلاوه اينكه صفتي است قابل شدت وضعف واسر شماد زمان نبوده كه مردم مهارت در آن داشته باشند كه تندي كتابت كردن او خارق عادت باشد ذكر گفته ايم كه تند نويسي صنعتي است كه شايد در مقام تكميل آن برآيند وبمقام بلند ارجمندش برسانند چنانكه سابقا از روزنامه ستاره نقل تند نويسي شخص پارسي را اشاره نموديم وتند نويسي بالاتر از صنعت شعر گوئي نيست كه فردوسي وسعدي وحافظ ومولوي تكميل نموده اند وشايد كسي مانند آنها شعر نگويد مع ذلك نميشود انهارا معجز قرار داد علي الجمله اين قائل را در تمام مواضع اين كتاب كه كتاب او را معجز قرار ميدهد دو هزار بيت مينويسد و

حال انکه خود میرزا علی محمد مدعی نوشتن سه هزار بیت بوده

پس بنوشتن دو هزار بیت تکذیب متبوع و مولای خود را نموده است

در صورتیکه محتمل است خود میرزا علی محمد نیز دروغ گفته باشد بجهت

اینکه کسی امتحان نکرده است که به بیند او دو هزار بیت در چند

ساعت نوشته بلی ممکن است که در ظرف پنج ساعت کتابتی کرده

باشد و از قیاس بان زمان باقی را فرض نموده باشند و

حساب را بالغ بیک هزار یا دو هزار بیت نموده باشند و سابقا

گفتیم این قیاس هم محتمل است خطا باشد بلکه میتوان گفت یقینا

خطا است زیرا که هیچ کاتبی ساعت اول نوشتن با ساعت بعدش

مطابقه ندارد بلکه هر عملی که موجب خستگی باشد تفاوت در ساعاتش

فاحشی خواهد بود و اما انچه منسوب بمنوچهر خان این قائل غافل داده است

دلیل کذب و دروغ بودنش را هم نوشته است و انمطلب که دلیل

کذب این واقعه است اینست که اخبار بموت کسی را هیچ عاقل صراحة

نمیکند فضلا از اینکه وقت را معین کند و بگوید شنبه روز دیگر تو میمیری

که اگر این قضیه راست باشد معلوم میشود که این مرد دیوانه بوده طبیب

حاذق عاقل شخص محتضر که تا ساعت دیگر نمیماند وعده و نوید

بهبودی میدهد دیگر دلیل کذب اینواقعه اظهار منوچهر خان است

که بر حسب گفته این قائل اقرار و اعتراف براب دعوت او نموده

باید از این قائل پرسید که منوچهر خان از کجا و بچه دلیل اظهارات

و مراب دعوت او را حق دانست و این اقرار و اعتراف بعد از

این بود که او را جلب باصفهان نمود با موفق بود که بشیراز

برود چرا او را با جبار و مجبوریت باصفهان اورد و اگر بعد از ورود

باصفهان بود با این اظهار که تا شاه میتوانم با محمد شاه بجنگم و غیر

وادون با اینکه بیش از سه روز در دنیا نخواهید ماند چگونه اقرار داشت

و بحمایت میخواست که با محمد شاه بجنگند چگونه شد که بجواب او کاری

نکرد که او را بطهران و تبریز نفرستد که نشود انچه شد کسی که صاحب قدرت

جنگ با محمد شاه بود و سه روز بعد هم میمرد چه ترس داشت از اینکه

فورا میرزا علی محمد را بر حذر دم و دولت عثمانی نفرستد که دولت

ایران بر او ظفر نیابد چرا در مقام ارادت و اعتراف براب دعاوی

او او را به تبریز فرستاد که عاقبتش بر فتن بتبریز و وقایع تبریز

منتهی شود مقصود این است که با این همه شواهد و قراین کذب خیلی خوشن

باوری از روی حماقت میخواهد که این مطالب را احتمال صدق در اسنی

بدهد فضلا از اینکه قبول نماید بلی چیزیکه بر حسب تصدیق مورخین بیغرض

مانند دکتر زعیم الدوله صاحب کتاب مفتاح باب الابواب وغیره راجع

بمکالمات میرزا علی محمد در اصفهان در مجلس معتمد الدوله نوشته و ضبط

نموده اند اینست که معتمد الدوله محفل ترتیب داد و علماء را بان مجلس و

محفل دعوت نمود که مقام علم و فضل و دانش او را امتحان نمایند میرزا علی

محمد بعد از ورود صدر مجلس را اشغال نمود و ابتداء آقا محمد مهدی پسر مرحوم

حاج محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامهما شروع بسخن نمود و فرمود که جماعت

متشرعه از دو طایفه خارج نیستند مجتهد و مقلد شما مجتهدید یا مقلد جواب

گفت من تقلید نکرده ام و عمل بظن و رأی را حرام میدانم آقا محمد مهدی
فرمود الیوم که باب علم مسدود است تو از کجا علم باحکام تحصیل میکنی
جواب گفت تو را مقام طفل ابجد خوان است و مرا مقام ذکر و فتوا و
است تو را نرسد که از آنچه مذاق سخن بگوئی نوادهٔ مرحوم آخوند ملا
علی نوری حکمی خلف مرحوم میرزا حسن که مانند جدش در فن حکمت
ید طولی و مهارت تامه داشت فرمود که در اصطلاح حکماء ذکر و فوا د
سیم مقامی است که هر کس را برای انتقام باشد احاطه بر تمام اشیا خواهد
داشت و هیچ چیزی بر او مخفی نمیماند و چیزی بر او غائب نمیشود آیا
شما را چنین مقامی حاصل است میرزا علی محمد گفت بلی هر چیز بخواهید
از من بپرسید آقا میرزا حسن سه مسئله از او سئوال کرد اول سرطی الارض
دوم سر صمانی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یکشب در چهل خانه
مسکن سرعت سیر آسمان در زمان پیغمبر جایز خواهید اینها را
بگوئید یا بنویسید آقا میرزا حسن گفت برای شما هر کدام را اقتضا
نماید عمل بدارید میرزا علی محمد شروع بنوشتن کرد تا آخر مجلس چند
سطر نوشت و قتی که گرفتند دید مناجاتی که ابدا ربطا بموضوع
ندارد و مربوط بسوالهای آقا میرزا حسن نیست نوشته بی دانشی
بلکه سفاهت و بر معتمد الدوله و اهل مجلس معلوم شد و هر گاه این
فاضل که ناقل معجزات است بخواهد این خطبه نویسی او را در جواب سه مسئله
معجزه قرار دهد از بی شرمی او دور نیست و یکی از فضلاء اصفهان
نقل کرده است که در موقعی که میرزا علی محمد را باصفهان آوردند

من برای فهمیدن حالات و اوضاعی او با او آشنائی کردم روزی
معین شده بود که شبش در مجلس معتمد الدوله حاضر شوم من گفتم من
از مسائل حکمت چیزی نمیدانم از رئیس مسائل حکمت بمن مسائلی تعلیم
کن که از گفتگوی در حکمت عاجز نباشم لهذا فهمیدم که این مرد دیوانه
و سفیه است و معلوماتی ندارد کرامات دیگر ایشان که یقینی است
این بود که وعده میداد که امسال بمکه میروم و در انجا شروع بدعوت
میکنم اتفاقا امسال رفتن حاج ممنوع شد گفتند چرا مشرف نشدی
جواب گفت بدا حاصل شد و کرامات دیگر ایشان در سال رفتنش بمکه که
بعض از محترمین و ثقات نقل کردند این است که گفت در راه بمکه
با میرزا علی محمد بودیم شبی را در چادر خوابیده بودیم دیدیم میرزا
علی محمد خوابیده و آفتاب هم طلوع نموده بیدارش کردم و گفتم آفتاب
زده است برخیز نماز بخوان همینکه برخواست در گوشه چادر مشغول
او را دشد و غلام خود مبارک را صدا زد و گفت حِنّی بِالْمَاء گرمش
این بود که اینقدر نتوانست خود داری کند که از خیمه بیرون برود
و مجلس خود را ملوث ننماید بجای اینکه ممنوع الامام باز مین بلع میکند که کسی
اینرا نه بیند این بیچاره مجلس خود را ملوث نموده کرامت دیگر که از
میرزا علی محمد صادر شده اینست که یکی از علماء از او سئوال کرده است
سر اینکه در موقع کرفتن آفتاب کاغذ را سوراخ میکنند و در مقابل آفتاب
نگاه میدارند عکس آفتاب از سوراخ بر روی کاغذ بر زمین میافتد هرگاه
ثلث گرفته باشد در عکس که روی زمین است معلوم است که ثلث گرفته

است باریع دهر گاه می گرفته باشد نیز معلوم میشود و فرق علی ذلک
مافی الکسور الستة جواب گفت اما الثالث والرابع فهی انهی یعنی اسم
من علی محمد است از این قبیل کرامت از دبسیار نقل شده است
برای نمونه این چند فقره را نقل کرده ام که این ناقل خوش باور شاید
اینها را هم باور کند و اما آنکه میرزا علی محمد شنیده که شیخ صاحب
جواهر میخواهد بمنزل او برود گفت من نمیخواهم میل بدارم ایشان را ملاقات
نمایم و از مجلس بالبعض برخواست هنوز از پله ها پایین نرفته بودند صاحب
جواهر صعود نموده و ایشان را دیده اولا این قضیه از چند جهت شاید
کذب وارد یکی اینکه ریاست صاحب جواهر چندان او را اگر فتار و اداشت
که فرصت گرفتاری بامورات عادیه خود بطریق معمول متعارفه نداشت
ثانیا اگر اقدام صاحب جواهر بر دیدن میرزا علی محمد برای استفاده بوده
از او بود در زمانیکه هنوز اظهارات و معلوم نبود که او را قابل استفاده
نمیدانستند و اگر زمانی بود که بعد از اظهارات او بوده بطریق اولی لبنا
اقدام بچنین عملی نباید زیرا که از ابتدا اظهار میرزا علی محمد عقلا حکم بسفاهت
و مخبط بودن او نموده بودند و مسموع تمام مردم شده بود مثل شیخ
صاحب جواهر کسی ریاست و نیابت عامه او بر تمام شیعیان اثنا
عشری واضح و محقق بود بدین شخص سفیه و مخبط و باشم باین زودی خواهد
آمد و انقضوا من مواضیع التهم را منظور میدارد و بر تقدیر یکه بنای او بر
تدقیق و تحقیق هم بوده باشد اقلا از صد نفر مجتهد مسلم که در پای درس
میرزا حاضر میشوند کسی را میفرستاد که تحقیق امر نماید و این قابل غافل ملتفت

که رفتن این کرامت و فرض صدق و قبول واضح بر دیوانگی سید رزا علی محمد
میشود بجهت اینکه مثل شیخ کسی را بگوید میل بملاقاتش ندارم از دیوانه
هم بالاتر است سزاوار این بود که او در منزل بماند و بکمال ادب از
او پذیرائی نماید که او را مجذوب خود کند و بجذب نمودن همین یکنفر زیاد
صد کرور مرید پیدا کند با اینکه بر تقدیر یکه تمام اینها راست باشد بدیدن
دو نفر یکی پیغمبر را و دیگر سیری کرامت و معجزه محسوب نمیشود ای بسا مردم
که از کثرت گرفتاری و پریشانی حواس از یکمیری میکنند رند دیگر را
نمی بینند اگر میخواست سید رزا علی محمد اظهار معجزه نماید خوب بود در وقت
ورود شیخ کاری کند که شیخ با اینکه او در مجلس نشسته است او را نبیند
اگرچه انهم باز معجزه نیست و بداشتن سرنه خفا و یا اینکه در میان جمعیت
چون اشخاص مجهول بوده اند شیخ او را نشناخته باشد و اما قضیه متعلق
بمجلس سید محمد علی در کربلا که این قائل مینویسد قبل از اظهار امرش با
دهنفر با ایشان دست ارادت داده بودند و سید محمد علی برای
شکستن صورت و سیرت الخضرت او را هم بمجلس دعوت نموده بود خیلی
عجب است که این قائل غافل از طرفی سید محمد علی را معاند و حاسد
نسبت بمیرزا علی محمد میداند و از طرفی میگوید او را در مجلس خود برای شکستن
صورت و سیرت او دعوت نموده بود و از طرفی مینویسد ایشان در گوشه
مهتابی مشغول نماز بودند شواهد کذب این قضیه را ابدا ملتفت نیست
یکی از شواهد اینست که شخص صاحب کرامت که مائده آسمانی که بلوکرم
باشد میتواند حاضر کند اگر میدانست سید محمد علی برای شکستن صورت و

سیرت میرزا علی محمد او را دعوت نموده بود چرا باید قبول کند که با مجلس
برود که خودش را در محل شناعت و فضاحت درآورد و اگر این
مطلب را میدانست بسیار مشهور بود بجهت اینکه اثر بغض و عداوت
و حماقت هر کسی بر طرفش واضح است و القلب یهدی الی القلب
هم شاید این مدعی است و البته کسی که این قدر مشهور باشد که دوست
از دشمن نشناسد چگونه قابلیت مقام بلند ارجمند خواهد داشت
دیگر اینکه از گوشه حیاطی مشغول نماز بودن چنین استفاده میشود
که ایشان خود را از مجلس خارج نموده بودند کسی را که مجلس دعوت
میکنند اگر مناسب خود بیندازد حاضر میشود نه اینکه حاضر
میشود ولی از اهل مجلس کناره میکند دیگر اینکه احضار علی محرمی است
میرزا علی محمد سید محمد علی که مرد فاضل عالمی بود چرا باید چنین
عملی کنند و جوان خوش گل احضار نماید بلکه حماقت از مرد عالم
فاضل نسبت بکسی که مردم احترامش میکنند بسیار بعید ولی مناسب
بنظر میآید خصوصا بر حسب گفته این قایل هفت نفر اعتقاد باو پیدا
کرده بودند اعتقاد هفت نفر قابل حماقت است شاهد کذب
دیگر اینکه این جوان بعد از هوش آمدن و گفتن اینکه دلم
ضعف میرود چیزی بدهید بخورم در منزل سید محمد علی چیزی
خوراکی هیچ موجود نبود که محتاج بآمدن دوری پلو از غیب بشوند
اگر بگویند که سید محمد علی چون احضار این جوان کرد میرزا علی محمد
هم خواست که در مقابل عمل او عملی کرده باشد جواب این است که

پس شاید که علی هم مانند اینکه احضار بگذاردن نعل محکوک در پایش
محقق میشود عمل میرزا علی محمد هم مثل همین بیک کاری بوده که حضرات ملتفت
آن نباشند و دو استان بردن دوری در کنار جای نماز مفقود
شدن و مقابله اینکه چه شده هم سخن بیمغزیست زیرا که یک
چنین دوری کشکولی خوبی را در صورتیکه کسی مطالبه ان نکرده نباید
ببرند کنار جای نماز بگذارند تا سخنهای گذاوگذا گفته نشود
اگر سید محمد علی دوری را نگاه میداشت یا برای او میماند یا اینکه
هر کس پلو را آورده بود خودش دوری را در هر کجا که بود
مستقلا میآمد و میبرد و عجب اینست که این قایل میگوید سید محمد
علی یا اینکه معاند بود و تبری از او میکرد این دو کرامت را از
او نقل نموده و چه عجب اینست که اگر کسی معاند و متبری باشد
و خودش برای مردم بعنوان کرامت نقل کند مردم خواهند گفت
احمق تو که او را صاحب کرامت میدانی چرا با او معامله داری
و از او تبری میکنی و اگر کرامت میدانی این کارهای او را بسحر
یا سحر میدانی نقل کردن ندارد خیلی از مردم میتوانند بسحر و شعبده
بسیار کارها بکنند و چندان اهمیت ندارد و اما داستان دیدن مادر
میرزا علی محمد روی او در حالتی که نماز میکرد که مثل خورشید روشنایی
دارد که معاندی از اهل شیراز این مطلب را نقل میکند اولا از این
قایل باید پرسید که معاند از اهل شیراز با معاند خویش چگونه میشود
این قضیه را نقل کند مگر بعنوان مسخره مادر و پسر دگرانه اینطور باشد

که مادر

که مادر میرزا علی محمد این مطلب را اظهار کرده باشد مرد معاند از کجا دیده بود که روی او برای مادرش چنین نمایش داشت دیگر آنکه کسی که مقام بلند او چندان را دارا باشد مادام که باشد طفل او در شکم مادر است آثار بزرگواری از او ظاهر است بلکه الایش کثافات تولد را نیز در خشنه کرده و ناف بریده بدنیا میاید و در عوالم طفولیت کارهای شایسته چندان از او صادر میشود که معلوم است که صاحب مقامات عالیه است اگر میرزا علی محمد صاحب مقامی بوده بایستی مادرش زودتر بهتر از همه کس بداند کلامنم امنیست که همان طور که میگویند جعل بچه اش میلوید قربان دست و پای بلوریت بروم مادر میرزا علی محمد صورت سیاه شده از افتاب در بوشهر که براو نمایش داشت صورت او را مثل خورشید دیده بود اگر نه چنین باشد چرا هیچ وقت هیچکس صورت او را مانند خورشید ندیده و چرا خود مادرش در وقت دیگر اگرچه در موقع نماز بوده چرا او را باین صورت ندیده دیگر فریاد دینم از دست رفت مضیق امنیت که دین صحیح که داشتم این وضع صورت پسرم شک انداخت و باید من شک در دینم کنم و حاصل این سخن امنیست که پسرم اسباب شک در دین و گمراهی فراهم ننماید در حالتی که هیچ معلوماتی و مقامی ندارد و بنا بر این باید گفت که قول این قائل که میگوید مادرش از آن شب مابوا ایمان آورده سخن غلطی است و اقرار

باد در میرزا علی محمد بسته است ما قصه را استان دیدن سلیمان خان طی الارض نه میرزا علی محمد هم خیلی تعجب آور است که این قائل با اینکه نقل کرده که میرزا علی محمد غیر از بیان خود معجزه قائل نبوده و اگر چنین معجزه داشت پس چرا این را اظهار نمیکرد که در هر روزی جمعی بادایمان بیاورند و این داستان طی الارض اگر از کرملا بگه رفته بود چرا اهل کعبه یعنی حاجیها او را ندیدند که ایمان بیاورند بالاتر از این عرض کنم اگر او صاحب طی الارض بود خودش میخواست اظهار امر خود در شیراز بکند بطی الارض خود را بمکه برساند و اظهار مطلب کند چرا بعد از دعده دادن بردم و تخلف شدن گفت بدا حاصل شد و بالاتر از این اینکه اگر طی الارض داشته باشد باید در وقتی که از دار افتاد و فرار کرد بطی الارض از تبریز بشیراز برود که گشته نشود و جواب اینکه سلیمان خان چیزها شنا کرده بود که وقتی که شبها بآخر رسیده بود و بدن او میسوخت اشعار شوق و عشق میخواند بعد از این مذکور خواهم نمود و اما داستان سید یحیی دارابی که جهت اراده تش را طلاشدن مجبوره مس بگلابزدن و غال بر آن اگر جعل این قائل نباشد چه ضرر دارد که جعل خود سید یحیی باشد هرکس براهی برود و طریقه پیشه کند اگر وجهش از او سوال کنند البته یکوجهی راست یا دروغ معقول یا غیر معقول برایش میتراشد و یکی خواهد کذب این مسئله قطع نظر از کلمات فرنگیها که ترکیب شیمیائی انتهار رسانیده اند و منکر وجود اکسیر شده اند و البته بر وجه طبیعی

ممکن نیست قلب ماهیت اینست که گفتی که بدون کوره و دانش و تجربه ابسین
بزون ذغال پس از اطلاع میکند محتاج بزون ذغال بلکه بزون این
چیز نیست بلکه کسانی هستند که خاکست را بنظر کیمیا میکنند ثانیاً بگو
میرزا علی محمد را ای چنین صفتی و کرامتی با معجزه بود پس چرا در
بیانش میگوید قل بابت قل ولکن ما یقولون الا عجبون
فی اسم سعد والدیان فان هذا مما انتم به الذهب
تشهدون قل له ورق قذر ذلک الخاتم بل اصفر علیه حیوان
صفر ممروان ذلک الحیوان اکبر مما یخلق من ذلک الورق فی
الجبال انتم تشهدون قل ان شجرة خفیف خفیف وان ورقه
بزون ویفنی وانتم لا تاکلون وانا قد شهدنا فی جبال ارض الفا
اکثر مما قد شهدنا فی تلک الجبال انتم سبعین یوما بعد کل یوم
تزدون کمال ذلک فی الورق تشهدون اذا لم یختلف لسانا والصفر
والا انتم بما تختلفان تشهدون وان میزانا اخرجین ما یاخذ
الشعیر عن الارض ذلک حین ما یکمل ذلک الورق فی الجبال
مثل الجبال انتم تشهدون ولکن ما یکن فی الجبل المالیرب بالماء
یخرج بقوة ما قد خلق الله فینا انتم الا اقرب عما یخرج فی
الجبال تشهدون قل لا یاکله الحیوان ولکن یطوفن فی حوله عباد
مکرمون قل ان المیزان اذا غیر من بعد لاسمه عدد المالیک
یبدل لونه بلون خفیف وان یکن فی شمس بزی اللون صفراء
وان یکن من قمر بزی اللون بیضاء قل کل من عند الله وکل

بامر الله قائمون وان کینونته تبدل بالذهب لو تضعن
منه بان یثمنه ویجعلنه بعوقونه فی ابداء کم وضاعف ما
تسئلن دون به فی احیاد کم انتم فی ذلک الجوهر تضعون و
ملک الله یعترون ولتوتون ادلاء الله فان هذا من فضل
الله علی الذین هم اوتوا ذلک العلم وهم بامر الله یکینون ولا
یعلمون الا الذین یحفظون ذلک وهم بامر الله یملکون تا
بجاکه میگوید افلا تنظرون فی کتاب الله حین ما نزل الله البیان
قد حفظ فی الواح المشیة والذین هم شهداء علیه هم بما فیها یوقنون
ویوقنون ویتبعون ما نزل الله فیها وهم الی یوم یظهره الله
لمتبعون فلتستعلمن کل علم من علم البیان فان فیه تفصیل کل
شیء ان انتم فیه تتفکرون ان یا ذلک الاسم فقد عرض علی الله
ربک من قد اخذ عنه عدد المئین لیعلمن ذلک العلم وانه یشفی
عنده اجزاء ذرة الحسین مالکها بان فیها اجزاء ذهبیة قائمة
فهذا من عنده فاتا قد حملناک علیه حفیظا ولکن علی ما یحجب
قد صنع فیه دلیل ان لا یثق فیه اجزاء الذهب فلتسکن مالکه
بما قد اتیناک علما ان تکن فی الاجزاء الذی قد بقیت عند
مالکها فی الاجزاء من الاجزاء الذهب مشخرجینه حین ما یحملن
فوق النار وانه لم یمت ابدا وان لم تکن فی الاجزاء اجزاء الذهب
یظهر حین ما یقع علی النار هذا ما نزل فی الکتاب من عند الله
المهیمن المتعال خیلی عجب است که میرزا علی محمد که باین آیات

بیان اکسیر را مفصلا ذکر کرده است اهل فضل از جماعت نه بلکه غیر بابیه از بهائیه و ازلیه و غیرهم بلکه تمام اهل علم فهم آیات بیان را داشته باشند چرا یکقدر دقت زیاد نمیکنند چرا خودشان مشغول کیمیاگری و اکسیر سازی نمیشوند مردمی که مقام امامت و مهدویت ندارند در عمل اکسیر و کیمیا اگر چیزی برمزنوشته اند بعض مردم از انها استفاده ترکیب بعض فلزات میکنند که باز صورت سازی میشود کدام بابی و بهائی از روی این آیات اکسیریه توانسته عقد زبرجد کند یا نقره و طلای ترکیبی که به چکش و قال هم نیاید توانسته بسازد علی الجمله حاجی سید یحیی دارابی که بفرمایش میرزا علی محمد ذغال بجموعه مس زد طلا شد میخواست وقتی که بخواستند اورا بکشند اظهار کند که من علم کیمیا دارم مردم اورا با کمال احترام نگاه میداشتند که از او بیاموزند اگر بگوئی که خودش علم کیمیا نداشت میگویم چرا از آیات اکسیریه بیان استفاده این معنی علم نکرد علی الجمله این کرامات و معجزات که این فاضل مجهول معلول نقل میکند خصوصا این کرامت اگر بر حسب بودن آن در بیان که کرامت و معجزه باقیه است دلیل واضح بر خوشباوری او است از روی کمال حمق و سفاهت و شعوری اما اینکه مینویسد ملاحسین بشرویه قائم خراسان و طبرستان ما آخر انچه از او این فاضل نقل کرده اولا همان احتمال که این فاضل این کلمات را خودش جعل کرده باشد اگرچه ابتدا اجمالی قسم

باید نمود موجود است و باز گفتیم هر کس که دست ارادت کمی سید باب از او و قتی که سبب بپرسند لابد یک جوابهائی میدهد که مردم دیگر متعرض او نشوند و بگویند کارش عقلائی است ولی باید از این فاضل پرسید که قائم خراسان اگر قائم خراسان قائم طبرستان یعنی چه انچه در اخبار وارد شده از خروج خراسانی و رفتن قائم بطبرستان مراد ملاحسین بشرویه بود و همین یکنفر این دو عنوان را داشته یا اینکه همین طور که اهل خبر فهمیده اند کسیکه از خراسان خروج میکند کسی است و قائم خودش بطبرستان میرود و دیگر اینکه خراسانی خود مستقلا صاحب داعیه است نه اینکه از شیعه میرزا علی محمد مستقلا باشد پس این فاضل فاضل بچه مناسبت ملاحسین را قائم خراسان و قائم طبرستان خوانده خیال نکرده که مردم ملتفت تلبیسات تو میشوند و در این مقام مناسبت که فی الجمله از حالات ملاحسین بشرویه و سلیمان خان و امثال ایشان اشاره بشود که معلوم شود چه طور شده است که اینها اینطور گرفتار شدند و دست برنداشتند ناگشته شدند ملاحسین مردی بود بصورت از اهل علم و متلبس بلباس علماء ولی از همان اشخاص بود که شهوت ریاست ملکه سلطنت داشته بلکه و چون وصول باین مقام را از طریق دیانت و دین و متدین بهترین طرق فهمیده بود و میرزا علی محمد هم بعد از اینکه ادعای مقامی برای خود نمود و برحسب اینکه مردی مرتاض

بود و ملا حسین با وبر خورد و از حالات او مطلع شد و هر دو اینها
شهوت ریاست خانه و سلطنت نانه داشتن هر یک دیگری را
برای رسیدن بمقصود خود پسندیدند و ضناً هر یک از دعاوی میرزا
علی محمد علی المشهور باین بود که هر کس هم بجایت امر من کشته شود
بعد از چهل روز زنده شود و بمقام سلطنت نائل میگردد و ملا
حسین چون حرص و شهوتش زیاده بود میرزا علی محمد را بعجل
در دعوت نمود و ضناً دولت و مقاصد باطنیه آنها مطلع شد
که اینها بلباس دیانت و متدین جالب ریاست و سلطنت و
طالب اضمحلال دولت میباشند لهذا با کمال عجله فرصت باشان
ندادند و سلیمان خان احمق هم که یکی مثل خود میرزا علی محمد و ملا حسین
در حب ریاست بود خود را از مسلمین قرار داده بود و
و خوش بود که اگر کشته هم میشود بعد از چهل روز زنده میشود و بمقام
سلطنت میرسد لهذا از کشته شدن وحشت ندانست و خواندن
اشعار شوق هم برای تشویق دیگران بود که شاید جوزه گرم شود و بالاخره
مردمان احمق خیال کنند که چیزها از برای میرزا علی محمد شاهد نمود که این
طور ثابت قدم است و از انطرف ملا حسین را بسزای خود رسانیدند
و چند نفری که آتش افروز بودند از میان برداشتند و بالاخره خود اصل
ریشه و فساد را از بیخ کندند ولی مردمانیکه در آنزمان داخل در عنوان
تبعیت و رود نموده بودند دیدند که اصل مطلب برای رسیدن
بریاست طریق خوب مرغوبیت و لی صدمیت با دولت را از ابتدا

بی مناسبت و بی فائده دیدند از طرفی خود را مخفی و بیزاحمت با دولت
نمودند و از طرفی بنای صورت بندی برای صحت مسلک گذاردند
میرزا ابو الفضل گلپایگانی و امثال او را معاون تصحیح اغلاط و ساختن
براهین جدلی نمودند رفته رفته کتاب نوشتن و استدلال بایات و
اخبار ما برای تصحیح مقالات میرزا علی محمد و اتباعش نمودند و چون
متعرض دولت نشدند و دولت هم دانست که دیگر اینها جرأت
اینکه خیال سلطنت کنند ندارند رفتار اینها را برگردنشان گذارد
و علماء هم دیدند مزخرفات اینها قابل تعرض و رد نمودن نیست
بی اعتنائی کردند چون میدان خالی ماند دسته جمع شده زیر و
زبر و پنهان جمعیتی جمع میکنند که تا به بینند کار ایشان بکجا منتهی
میشود و حاصل مقصود این است که بمقتضای آنچه در مقدمات ذکر
کردیم شهوت ریاست و خوش باوری از روی جهالت اسباب
گردیدگی و جذبیت شد که سالکین این مسلک کور و کر شدند و چیزها
در مقابل رسیدن بمطلوب و محبوب مرغوبشان مانع و حاجز قرار ندادند
و شاید ملا حسین منظورش بود که جماعتی که در خیریه بودند و شمشیرها را برای
نصرت میرزا علی محمد کشیده بودند بیایند و او را یاری کنند لیدانند
که در موقع نوشتن این قائل مجهول اینکلمات را که نقل از ملا حسین
میکند کسی نبود که از او سؤال کند میرزا علی محمد که جواب مسائل مشکله
ملا حسین را بخوبی داد و چرا در مجلس معتمد الدوله و مجلس ولیعهد در تبریز
انطور که میدانید عاجز و متأصل گردید یا بپرسد که خوری چیزا

شکل گربه انجا حاضر شده و بعد از انکه گربه بصورت اصلی خود شد
که حوریه بود شد و گفت من حوریه هستم و از شیعیان انحضرت هستم
بجهة مناسبت ملاحسین از او پرسید که شیعیان شما کجا هستند اگر ملا
حسین اهل علم بود که میدانست که شیعیان قائم آل محمد بسیند و
سیزده نفرند که باید در مکه در غیر موسم جمع شوند بس بچه دلیل از محل
آنها پرسید میرزا محمد چرا از میان دو انگشت خود انها را نشان نداد
که در خبر هاست باد باشیشیرهای کشیده مسلول حاضرند در صورتیکه
موقع شمشیر کشی بود آنها چرا شمشیر کشیده بودند تصدیق آنها میرزا
علی محمد را بچه مناسبت است البته هر کس که داخل در اعوان و
انصار کسی باشد نفس حضورش بخدمت کافی در اظهار لفظی است که
گوینده و نویسنده اینگونه مزخرفات را خدای متعال مسلوب الشعور
قرار داده اما اینکه می نویسد که در بیست سالگی طفلی، بچه بود
واز معالجه اش عاجز بودند و مایوس بودند و لاجواب اینست
که بر تقدیر وقوع چنین قضیه جزء معجزه و کرامت مینت ممکن است
که نوع امراض را بعض ادویه معالجه نمود چنانکه در کتاب تسهیل
العلاج و علاج الاسقام و غیرانها از برای تمام امراض ادویه
داورا و مفردات و خواصه و معالجات غیر طبیعی وارد است و ثانیا
جدا این قضیه را تکذیب میکنیم بجهت اینکه کچلی چیزی نیست که
معالجه نداشته باشد و مایوس از معالجه ان باشند زیرا که
سلما بینها معالجه انرا میکنند ثالثا برحسب ظاهر عبارت این است

که بمجرد دست کشیدن پیغمبر صلعم محمد بر سر طفل فورا کچلی رفع شد و
موی سرهم روئیده شد و هزار و چنین امری اتفاق میافتد در مثل تبریز
اقلا دو هزار طفل کچل موجود بوده وقتی که یکزمان با اهل خانه
چنین معجزه فوری از کسی ببینند در همان ساعت اول همسایگان نزدیک و در
ساعت دیگر همسایگان دورتر و بهمین نهج در طرف یکشبانه روز نمیگذرد
که غالب بلکه اغلب بلکه تمام کچلهای شهر خبر میشوند و برای معالجه
اقارا راحت نمیگذارند بلکه کسانیکه کچل بودند و معالجه شدند و
سرانیشان موندا شته باشد برای روئیدن موخود را بخدمت اقای
معجزه دار میرسانند که اقا انهارا معالجه نماید و شاید که دو سه روز
بیشتر نگذرد که تمام اهالی تبریز جان نثار و فداکار او خواهند شد و در
همچو جائی ممکن نیست کسی را بتوانند علنی بکشند و جسدش را در خندق
در پیش سگها و جانورها بیندازند شاهد شاهد کذب دیگر اینکه
مینویسد پس انحضرت در اردوبه بحمام رفت مردم آب حمام را طاس
طاس و کاسه کاسه برند برای استشفاء بیندازم معالجه سر کچل در تبریز
چه ربطی باب حمام اردوبه دارد اگرچه خود این قائل ملتفت نشده
و گفته است خاطر مذارم که بردن آب حمام برای این کرامت بوده
یا برای چیز دیگر ولی این عذر خواهی جواب مطلب را نمیدهد زیرا که
اگر کرامت معالجه سر کچل در تبریز علت اب حمام اردوبه کشیدن
بردن برای استشفاء فرع اینست که شهرت این معالجه باردوبه برسد
و اگر همچو امری مشهور در اردوبه بشود که لابد در انجا هم کچل

بسیار است اینقدر بر سر آقا کچل میخندند که از صالحیه سر کچل توبه کند و لازم
نبود منتظر بشوند آقا بجام برود کاب حمام را برای استشفا ببرند مگر اینکه
قائل بگوید چون بول آقا باب حمام ملاقات میکرده نشسته بشد شفا از این
جهت در آب حمام پیدا میشد و مردم ملتفت این نکته بودند لهذا با آب
حمام استشفا کردند و آقا در استان معجزات میرزا علی محمد در تبریز
در موقع کشته شدن و افتادن از دار چون انچه لازمه جواب کوبی بود
در انجا گفته شد دیگر در اینجا متعرض آن نمیشویم فقط اشاره باین مطلب
مینمایم که میگوید این خارق عادت اگر بزرگتر از خوارق
عادات سایر انبیاء نباشد کوچکتر نیست کلمه ایست که ما بلاتر همه
کفرا در امیرساند بجهت اینکه معنایش این میشود که معجزه بودن قرآن
کوچکتر نیست و جواب از ایمان آوردن و تصدیق کردن علماء و
مجتهدین و علماء عموما و علماء خراسان و آذربایجان و اعراب خصوصا
که این قائل ناقابل از ابالاترین معجزه آقای میرزا علی محمد قرار داده است
از انجائیکه دروغ گو حافظه ندارد و این قائل در فصل سیم بادله و
براهین ثابت نمود که اغلب علماء ظاهره دشمنی کنند با قائمند انها
را مانع دانسته و در قسم پنجم از فصل ششم احادیثی که دلالت دارد
بر اینکه اغلب علماء باحضرت عداوت میورزند و علماء اخر الزمان
بدترین مردمند ذکر نموده و در اینجا میگوید علماء و مجتهدین عموما و
علماء خراسان و آذربایجان و اعراب خصوصا و بهیچ ملتفت نیست
انچه میگوید مابنکه اگر علماء و مجتهدین با ایمان آورده باشند

لابد باید این غیر حضرت حجة عصر باشد که باید علماء با او عداوت ورزند
و باز ملتفت نیست که میگوید علماء و مجتهدین عموما شامل علماء مجتهدین
عتبات و سراج تقلید هم هست کدام یک از علماء معروف عتبات
عالیات یا اصفهان یا جاهای دیگر تصدیق نمودند اینکه مبنویسد
و اعراب خصوصا کدام عالم عربی که فی الجمله معروفیت داشته باشد
باو ایمان آورده است بگفتهٔ ملا حسین بشروئیه از توابع خراسان
که حب ریاست و سلطنت در کله اش بود و میرزا علی محمد سفیه را
چون دید خوب دلبت او یزی است اظهار ارادت باو نمود که بمقصود
برسد و در موقعی که میرزا علی محمد در تبریز توبه کرد و نوشت که مخطی شده
بودم انچه فهمانده ام والا قرار معلوم آن نوشته بنوه در دفتر میرزا
علی محمد بخط خودش نوشته که من دیوانه شدم و او عالی شدم و حال
ملتفت شدم و توبه کردم و مهر نموده و در تبریز خدمت اعلیحضرت
ناصر الدین شاه در زمان ولیعهدی فرستاد نزد محافظین مجلس شورای
ملی ایران موجود است نگذاشت این مطلب علنی شود که بقاطبهٔ مردم
برسد و با غوای او میرزا علی محمد بگشتن رفت که خود را هم بفدا
کرده بود میشود گفت مقصود از علماء خراسان چند نفر طلبه که در ملا
بوده اند بوده باشند پس زهی معجزه واضحه که علماء خراسانش که ایمان
اورده اند اینها باشند علماء آذربایجان که حاضر در مجلس ولیعهد بودند
که بکمال مقامات بیدانش بلکه سفاهت او را شناخته که گشتند و
بقول خود این قائل میرغضب حاکم حبارت نکرده نوکر نظام العلماء

باو جسارت کرد پس کدام علماء آذربایجان خصوصا ایمان باو آورد و بعد
از عهها کجا و که تصدیق او نمود و بعد از کشته شدن میرزا علی محمد
که نوبت بمیرزا حسینعلی بهاء رسید بعض اهل علم و فضل و دیانت
بدین دنیا پرست را برای معاونت و تصحیح مقاصد ایشان
موظف از نیت العدل نگاه داشت که کتابها نوشته و صورت
علمیتی از برای مقاصد خود ترتیب داد مذکر مقداری عوام
فریبی توانستند بکنند و چون متعرض و مقابله با دولت و سلطنت
نبودند کسی متعرض ایشان نشد رفته رفته جماعتی از هر صنف جمع
شدند و از اینکه دست شیطان قویست و از برای فریب دادن
عالم و جاهل فرق ندارد و چنانکه کریمه فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ
أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ دلالت براین معنی دارد
ممکن است که بعض اهل علم را هم فریب دهد خصوصا که کلمات
و مطالب احکام انها ملائم طبع راحت طلبان است اصحاب جهل با
خوارج مهذوان ملکه اشتباه کربلا بسیار از اهل علم در روات اخبار
داشت که باغواء شیطان محاربه با امام زمان کردند و کردند
آنچه کردند ما میگوئیم یکی از علماء که عباد الله المخلصین هستند
و علامت آنها إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ است
خشیة الله را نشان علم دان بهیچ وجه ایمان بانها نیاورده
بلکه یقین بکفر آنها داشته نه هر کس که صورت علماء دارد
عالم ربانی و عباد الله المخلصین است کشته شدن دلیل حقانیت

نمیشود و ایمان آوردن و مصدق بعض اهل دنیا و پرستندگان نفس
و شیطان هم دلیل برحق کونی هر مدعی نبوت اگر بنا بود کشته شدن
دلیل حقانیت باشد باید طپانچه و ضرب و الماس و اطریش که مغلوب و
مقهور شدند برحق بدانیم چون این قائل در این فصل بنقل معجزه پرداخته
خوب است ما هم از معجزه عبد البهاء عباس افندی که ظاهر شده
قبل از طلوع جنگ بین الملل که جناب عبد البهاء حشره الله مع الاباب
و البهاء از عکاء بممالک جمهوری امریکا و اروپا تشریف بردند کلیه
دول و ملل عالم را بتوسط روزنامه که باسم ایشان نوشته میشد دعوت
بصلح عمومی نمودند که یک مجلس بین الملل در عالم از کلیه نمایندگان
بین الملل تاسیس شود و مقدرات ملل را در آن مجلس بطور تساوی و عدالت
تعیین نمایند وقتی که دعوت ایشان بحد کمال رسید توپ اطریش بعد از
قتل ولیعهدش در صربستان صدا کرد و جنگ بین الملل شروع شد
این بود کرامت و معجزه عباس افندی کرامت دیگرش که در پاریس
واقع شد آن بود که یکنفر از محصلین ایرانی از برای بعض مذاکرات با
ایشان اجازه خواست و سئوال خود را نمود و جواب نتوانست بگوید
وعده روز دیگر نمود و فردا را دیگر اذن ورود آن محصل ایرانی
برای شنیدن جواب نداد تا وقتی که از پاریس رفت و چون زبان
فرانسه نمیدانست و مترجم داشت مطعون محصلین ایرانی شد
که چرا باید کسی که مدعی این مقامات عالیه است زبان ما ندانند پیغمبر
و امام باید همه زبانها را بداند و با انها بلغات آنها تکلم کند چنانکه

منقول است که شخص خراسانی در مدینه خدمت حضرت ثامن الائمه میرسد
و بعربی با حضرت تکلم میکند انحضرت بزبان اهل خراسان جواب
خراسانی را میدهد خراسانی عرض میکند یابن رسول الله شما زبان ما
را از کجا آموخته اید حضرت فرمودند خداوند تبارک و تعالی دلالت
نمیدهد امامی را بر امتی مگر انکه بشناساند بان امام لغات و ادبان
ان امت را چنانکه حضرت جواد علیه السلام در زیارت پدر بزرگوارش
که مشهور بزیارت جواد یه است ماکان الله لیولی اماما علی
امة حتی یعرفه بلغاتهم و ادیانهم و حاصل و خلاصه انچه در
این فصل این قائل برای اثبات مدعی ساخته و پرداخته بعد از مسلم
بودن اینکه بهیچ وجه در قبول کلام شخص مدعی مقام پیغمبری غیر معجزه
محتاج نیستیم زیرا که اجراء معجزه در دست کاذب قبیح است و
اثبات معجزه بودن کلمات صادره از میرزا علی محمد و معجزات دیگر
که از او بروز نموده پس مهدویت او که ادعاء او بود محقق میشود
و نتیجه مقصوده بدست میاید دیگر وهابی و هنبدی که چون پیغمبر
نصب علائم نموده و با سم و رسم و حسب و نسب خلیفه خود را
معین نموده هرگاه او را شناختیم یعنی منطبق دیدیم شخص مدعی را
از حیث اسم و رسم و حسب و نسب و علائم با انچه از پیغمبر ما رسیده
او را پیشوای خود میدانیم اگرچه معجزه اظهار ننماید و هرگاه منطبق ندیدیم
او را با انچه باو خبر رسیده از اسم و رسم و حسب و نسب او هرگز
نمیکنیم اگرچه او معجزه داشته باشد قال القائل فصل

نهم در انیکه مقصود از قیامت در اخبار و احادیث قیام قائم است
و انچه نیز در توریة و انجیل و سایر کتب منزله وارد شده از قبیل
قیامت و غیر آن عبارت از ظهور بعد است چنان که قیامت زمان
موسی و پیغمبران بنی اسرائیل که بشریعت او رفتار مینمودند ظهور
عیسوی بود که فی الواقع لقای انحضرت لقاء الله بود و همچنین قیامتی
که حضرت عیسوی در بعض جا ها فرموده که دین من تا قیام قیامت
باقیست انتهاء دین او و قیام نقطه فرقان مقصود بود و لقاء او لقاء
الله بود و همچنین ایات و احادیثی که از پیغمبر عربی صلی الله علیه و
اله وسلم مرویست و قیام قیامت و قیام ساعت فرموده غلب
اشاره است بقیام قائم چنانکه در این باب احادیث هم وارد است
که اذا قام القائم قامت القیامة و همچنین در صفحه ۲۴ جلد سیزدهم
بحار اقرب الساعة را نوشته که عبارت از خروج قائم است ق
نیز در صفحه ۲۷ همان کتاب مفضل بن عمر از ابیعبد الله علیه السلام
روایت کرده است و اذا نقر فی الناقور مراد قیام قائم است که
بوحی خدا ظاهر شده و بامر خدا قیام مینماید و ایضا در صفحه ۲۹ ابی حمزه
از ابی جعفر روایت میکند در معنی و الذین یصدقون بیوم الدین
فرمود که یوم دین یوم قیام قائم است ق و کلینی در کافی از ابیعبد الله ع در
بیان آیه حتی اذا رأوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعة
فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا روایت کرده که انحضرت
فرموده که در وقتی که دیدند خروج قائم را پس در اینروز سیدانند

انچه

انچیزرا که بدست قائم از خدا بایشان میرسد و میدانند که کسب در
نزد قائم بتر از حبت مقام و کتراز حبت تشکر و در اغلب عبارات
هم که لقاء رب وارد شده لقاء قائم و رب اعلی است و سلما انبیا
و اولیاء آئینه سرتا پا نمای خدا میباشند هر چیزا بایشان نسبت بخدا
میدهند و دستشان دست خداست و چشمشان چشم خداست و گوششان
گوش خداست چنانکه در احادیث و اغلب زیارات هم وارد است
که اذن الله الواعیة و عین الله الناظرة و ید الباسطة و غیره و غیره و
لقا خدا هم همین لقاء انوار است چنانکه الله نور السموات و الارض الله الذی
لا یطفی یوم یاتی الله الله فی ظلل من الغمام را که از آیات قیامت
است بحضرت قائم تاویل و تفسیر نموده اند پس باید معنی قیامت را دانست
و گوش را از حرفهای مزخرف نادانان باید پاک نمود تا معلوم شود
که روزی اعظم از این روز قیامتی کبیر از این قیامت متصور
نیست هر یک علی در این یوم افضل است از اعمال صد هزار سال
اگرچه حد و عدی نه الواقع از برای جزای افعل در نزد مخلوق معین
نیست چون نوعی قیامت و لقای الهی را ادراک نموده از این فیوضات
عظمای انروز و آن ظهور بکلی مانده بدلایل مامور جاز تشرف بفیض
آن نور بالمرة محروم و دور مانده با وجودی که سالها درس
خوانده و مباحثه نموده و کفتی طلب الدلیل عند حصول المدلول
قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم باز خود به
حرفهای متکبرانه معذورانه از وصول بآن سرچشمه احدیه محروم

از شرب کئوس از لیه سرمدیه منحرف و مایوس گشتی چون این مظاهر احدیه
در عوالم ملکیه جمیعا برامر مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس
یکذات دارند جمیع از کاس محبت الهی مشروب دارند و از اثمار
شجره طیبه توحید مرزوقند و این مظاهر ربانی دو مقام دارند یکی
مقام حرف بحرفند و جوهر بجوهر بدین صورت اگر کل را بیک
اسم معروف و موسوم و بیک رسم موصوف و مرسوم فرمائی و بکتابی
ثبت چنانچه میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم
را بتوحید و تفرید آگاه و بجرید از ماسواه دعوت میفرمایند و بفضل نا
متناهی الهی بشارت میدهند و جمیع ایشان بخلع نبوت مخلع میباشند این
است که رسول عربی میفرماید انا النبیون فانا و انا الوصیون فانت
یا علی یعنی همه پیغمبران من میباشم و همه اوصیاء تو هستی ای علی و نیز
میفرماید منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی و از همین قبیل مضامین از علی مرتضی
در رجات عشق وارد شده که شنیده و میدانید چون واحد شد
البته مظاهر امر هم واحد جمیع انبیاء هیاکل امر احدیه بوده که در لباس
مختلفه هویدا و ظاهر گردیده اند اگر بنظر دقیق و فکر رقیق صافی
ملاحظه نمائی همه را از لاحق و سابق یک دین و مشایخ تروج یک آئین
دیده و باطن برامر یک آمر خواهی یافت اینست که میفرماید و ما
امرنا الا واحدة همین است اتحاد و آن جواهر وجود بشهود غیر معدود و مظاهر
نامحدود در رجوع و رود پس اگر یکی از این مظاهر ازلیه بفرماید که من رجوع
جمیع انبیاء میباشم راست گفته و ثابت است در ظهور بعد صدق رجوع

ظهور قبل و الا این عبارانی که از نقطهٔ فرقان صادر شده که منم آدم
منم نوح منم موسی منم عیسی یعنی نداشته و ندارد و نباشد که هر یک شخصی
بوده و ندخ جدا گانه در زمانی معین بشئون مشخصه اگر غیر این باشد این عبارات
پیغمبر دانه و بعضی آیات فرقانی بی معنی میشود چنانکه بخصوص در همین کلمه
هم همین ملاحظه و نظر است چنانکه روزی بعضی از مجاهدین آن جمال
بمثال احمدی و محرومان از شرب سر چشمهٔ زلال محمدی ع اعتراض
نموده عرض کردند ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا
بقربان تاکله النار یعنی پروردگار عهد کرده است باکه ایمان
نیاوریم به پیغمبری تا اینکه قربانی او را آتش نخورد که دلیل قبول
قربانی است چنانکه در حدیث قصهٔ هابیل و قابیل شنیده و آیه نازل
شد که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ
فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و ترجمان اینست که بگو آمدند بسوی
شما پیش از من پیغمبرانی بدلایل واضحه و بآنچه شما گفتید پس چرا کشتید
ان پیغمبران را اگر هستید از جمله راست گویان حال باید بنظر انصاف ملاحظه
نمود که از زمانی که در عهد و عصر آنحضرت بودند کی در عهد آدم با انبیا
دیگر بودند و کجا پیغمبری را قتل نمودند که خداوند نسبت قتل آن انبیا
را هم بایشان سید هد از آن عبارت مستفاد میشود که این اشقیاء همان
اشقیائی بودند که در هر عصری با انبیاء قبل معارضه و مقاتله مینمودند
و حال آنکه مردم عهد موسی و عیسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند
اسماً و رسماً و زماناً و مکاناً و لساناً و هم چنین است احادیثی که

در آخر الزمان حضرت حجة از قتلهٔ حضرت حسین علیه السلام انتقام
خواهد کشید و حال آنکه قتلهٔ حضرت حسین در زمان خود مرده و مقتول شدند
از این بیان معلوم میشود که انوار مقدسهٔ انبیاء از یک مصباح و مشکوة
ظاهر شده و این ازهار و اثمار از یک شجره روئیده اند فی الحقیقة
همه بدون حلول و تناسخ یکی هستند هر جا که هیجان شد
مل است شاخ گل هر جا که سر زد گل است پس از این بیانات
واضح و لایح گردید که در آخر طلعتی باید و قیام بامر الله نماید بواو
طلعت اول صادق آید زیرا که طلعت آخر ظاهری قیام نموده
که طلعت اول بهمان خلعت قیام و اقدام نموده بود امینت که نقطه
بیان روح ماسواه فداه شموس احدیه را شمس ظاهر مثال زده اند
که اگر از اول لا اول له الی آخر لا آخر له طلوع نماید همان شمس است
که طالع میشود و حال آنکه اگر گفته شود رجوع آن شمس است نیز صحیح
است از این بیان ذکر خصوصیت رسل بر طلعت بدیعه و ذکر بدیعیت بر
خصوصیت صادق آید زیرا که آنچه طلعت بدیعه قیام بران نموده باین ملاحظه
انبیاء سابق هم که دعوی خصوصیت نموده صحیح است بدو ملاحظه یکی
همین ملاحظه که ذکر شد و دیگر بملاحظه اینکه هر یک خصوصیت خود را تا قیام
قیامت محدود کرده بودند که حلال محمد حلال الی یوم القیمة چنانکه حضرت
موسی و عیسی نیز گفتند و یوم قیامت قیام طلعت بعد است چنانکه بیان
شد و مرقوم بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذکر خاتم النبیین انبیای
قبل از فوز بصهبای ایقان و ایمان بطلعت بعد محروم مانده و از جمیع

فیوضات محجوب ممنوع گردیدند با اینکه خود آنحضرت فرموده اند انا
النبیون فانا قدری تامل نمایند بعد از انکه بران جمال ازلی صادق آید به
اینکه سنم آدم اول همین ختم صادق میاید که بفرماید سنم اخر چنانکه بدء انبیا
بودن که آدم باشد نسبتش با نحضرت صحیح باشد ختم انبیاء بودن هم بان
جمال آلهی نسبتش درست است ملاحظه نمایند در نقطه جمال ازلی حسین بن
علی علیهما السلام که سبحان میفرماید خطاب باین مضامین که بودم با
هزار ادم که فاصله هر آدم با ادم بعد پنجاه هزار سال بوده و با هر
یک لایت بدرم را عرض نموده ام تا اینکه میفرماید هزار دفعه در راه
خدا جهاد نموده ام که کوچکتر از همه انها مثل غزوه خیبر بوده که بدرم با کفار
محاربه نموده همین ختم سیداوصیاء سرور اصفیا امیر المومنین علی
بن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاده المعصومین میفرمایند هزار
فاطمه نکاح نموده ام که کعبت محمد بن عبد الله و خاتم النبیین ص بوده اند
اسرار ختم و جمع وبدء و لا اولیت و لا اخریت همه از این روایات
و احادیث و امثال انها اگر بنظر انصاف بدون اعراض و اعتساف
ملاحظه فرمائی معلوم و مبرهن میگردد و الا نعوذ بالله همه احادیث
را بی معنی شمارد و ایات را بی مقصود انگارد دین چه و مذهب چه انچه
مشروبات خوست بنوش و هر چه البسه مرغوبست بپوش و با امارد
غلمان وش و زنان و دختران حوری صورت و لکش در حلوات
ملکه پس از بی دینی در جلوات بمدوشی و هم اغوش بوده با نیجر فها
گوش بده و ار سال رسل و انزال کتب را نعوذ بالله لغو و انسته هر انچه

خواهی کن ما روز قیامت ما و تو هم پیش رب العالمین ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله ولا تحسبن غافلا عما یعمل الظالمون

اقول مخفی و مستور نماند که این قائل قائل باطل شیاد بد بنیاد برای اینکه حدیث حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة را طوری تاویل نماید که منافات با احکام اورد میرزا علی محمد باب یا احکام اوردن میرزا حسینعلی بهاء یا عبد البهاء نداشته باشد لفظ قیمه را بمعنی قیام میگیرد که بگوید مدت بقاء ان احکام الی یوم القیمه بود و یوم القیمه بامدن میرزا علی محمد است که بخیال خودش ثابت نموده پس هر حکمی که میرزا علی محمد میاورد باید عمل بان نمود و مدت عمل باحکام پیغمبر که قیام قیامت باشد منقضی شده و دیگری آمده پس باید ایمان بمیرزا علی محمد بیاوریم دلی برای ظاهر نمودن فساد مقالات و خیالات این مبشرم چیزی از مسلمات اسلامی نمانده است که منکران نشده باشد مگر وجود صانع را محتاج بذکر بعض امور میباشیم الامر الاول همان طور که الفاظ مفرده موضوع از برای معانی خاصه میشوند گاهی مرکبات و جمع مخصوص پیدا میکنند که با معنی مفردی خودشان نسبت مذاردند مگر فی الجمله مثلا که لفظ جریان که ماده جری یجری است صادق است بر حرکت کردن مایع از محلی بمحل متصل بان و بسیج شدت و ماده و اساسش در آن مانع دران ملحوظ میشود که اب بی ماده که مثلا از اب شدن یکقطعه برف یا یکقطعه یخ جاری میشود و ما را مجاری میگویند مقصود این است که لفظ جاری

را اسم فاعل از جری یجری است بسبب این ترکیب خصوصیاتی دران ملحوظ
شده برحسب وضع که در اصل آن نشده و همچنین نفث الشیطان
که نفث یعنی نفخ در این ترکیب القاء اضافت شیطانی در طلب است
که در دعا میخوانند اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ نَفْثِ الشَّیْطَانِ که مراد القاءات
است که باعث ضلالت و گمراهی میشود مانند القاءات شیطان
براین قائل ناقابل برمد شیطان و در فارسی هم همین طور بسیار است مثلا
لفظ نوروز که یعنی روز تازه است بر تمام ایام صادق است ولی
همین که میگویند عید نوروز یا روز نوروز افاده روز اول برج
حمل میکند و لفظ قیام قیامت هم ازین قبیل است یعنی دو لفظ یعنی برپا
شدن است ولی یوم القیمة برحسب وضع ترکیبی عبارتست از روز
مخصوص که در نزد مسلمانان در اهل شرع معروف و معلوم است که روز
که به بیانات مختلفه وصف ازا فرموده بقوله تعالی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
الْقِيٰمَةِ فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ و نیز میفرماید اِنَّمَا تُوعَدُونَ
لَوَاقِعٌ فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَاِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ
و نیز میفرماید فَاِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرٰى يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا
سَعٰى وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرٰى الخ الی غیر ذلک از ایات که روز قیامت
روزی را میگویند که هیچ چیز باقی نماند جز ذات بی زوال ذوالجلال
و موقع گفتن لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ شود مقصود این است
در هر عبارت که لفظ یوم القیمة باشد چه در ایات و چه در اخبار

همان روز مخصوص که یوم الدین و جزا است مراد میشود و بوده باشد پس حلال محمد
حلال الی یوم القیمة برحسب وضع لفظی و متفاهم عرفی امتی است که احکام شریعت
اسلام تا روز قیامت که همان روز مخصوص است که بود و در آن روز تکلیف مرفوع
خواهد شد و ما قبل ازان تکلیف باقی است باید بعد از در بین مردم باشد و عمل
بان نماید الامر الثانی دائره حادثه از حرکت نار جواله بدیهی است تشکیل
همان نقطه اولی است که بحرکت منتهی بمبدء دائره شکل میشود و بر همان نقطه
که متحرک شده و تشکیل دائره نموده اول و آخر دیده و ختم و انداریا
اختتام صادق است یعنی محصل دائره نقطه حرکت همان نقطه است اگرچه در زمان سیر
و حرکت از مبدء تا رسیدن باخر اطوار و اوضاع مختلفه بر او از حیث نزول
صعود و تبدل زمان و مکان وارد میشود پس اگر نقطه محصله دائره بگوئی میدء
سنم اول سنم آخر منتهی وسط سنم تمام دائره کلام صحیح و مستبنی گفته است بخلاف
انکه غیر او اگر کسی امتحن را بگوید که بعنوان خصوصیات وضع و زمان و مکان غیر
از نقطه اولی است سخن ناشایسته گفته است زیرا که با و با تقیید بزمان
و مکان و وضع خاص غیر مبدء و نقطه اولیست که بحرکت تشکل دائره میدهد
بنابرین برای پیغمبر یکه خاتمیت سند او است که محصل دائره نبوت است
که مبدء و منتهای حصول دائره بوجود او خواهد بود الامر الثالث بعد از التزام
و اعتقاد بوجود صانع و ارسال رسل و انزال کتب و جعل شرایع و احکام ناچار
باید اعتقاد بروز قیامت که یوم الدین و یوم جزاء است داشته باشیم
چنانکه کریمه اَلَمْ حَسِبَ النَّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا اَنْ يَقُولُوا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
شاهد براین مدعی و صدق دعوی است پس اگر کسی منکر یوم القیمة باین معنی باشد

کافروم مذاست و اگر معتقد بچنین روزی باشد فانجاست که ظواهر الفاظ
حجت است نمیتواند الی یوم القیمة حدیث را ظهور بعدی فرض نماید زیرا
مراد از این لفظ را اهل لسان و عرف محاوره آن روز میدانند و معنی
حجیت آن امنیت که خروج از انچه ظاهر کلام است هر کس مدعی باشد بر او
را تغلیط و تقبیح خواهند کرد و انچه بر خلاف ظاهر لفظ از احکام شرعیه
بر آن مترتب است مترتب خواهند نمود یعنی در مثل این عبارت حدیث خروج
از ظاهرش موجب ارتداد خواهد شد و ترتیب آثار ارتداد باید بشود **الامر**
الرابع از انچه گفتیم در امر اول معلوم شد که وضع لفظ یوم القیمة فرق دارد
با لفظ قیمة باین معنی که ممکن است کسی بگوید قیامت برپا شد یا قامت القیمة
و مراد حصول امر عظیم و فتنه و غوغای بزرگی باشد بخلاف اینکه بگوید این حکم
با فیست تا روز قیامت که نمیشود مقصود و غیر آن روز مخصوص معروف باشد
بلکه اگر بگوید باق الی یوم القیمة نیز همین حکم را افاده خواهد نمود نظر باینکه
لفظ باقی قرینه با تابید خواهد بود **الامر الخامس** منافاتی نیست بین اینکه
لفظ معنی ظاهر و داشته باشد و بحیث وقوع امری که شباهتی بان معنی ظاهر دارد
بشود معنی دیگر از ان استنباط نمود اعم از اینکه متکلم اراده انرا نموده باشد
یا اینکه لازمه کلام باشد اگرچه متکلم لی التفات باشد مثل آیه شریفه و حمله و فصاله
ثلثون شهرا که از آن یافته اند که اقل حمل شش ماه است زیرا که جمع بین این آیه
و کریمه شریفه والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لازمه اش شش ماه
بودن اقل حمل است پس انچه تفسیر آیات در اخبار است که امام تفسیری فرموده
باشد که خلاف ظاهر لفظ باشد همانا معنی باطن است که امام اظهار

فرموده است چنانکه ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطن الی سبعة ابطن افاده
همین معنی میکند و معنی باطنی صحیح و درست است که معنی ظاهر مراد متکلم نیست
زیرا اثبات شیئی نفی ماعدا نمیکند خاصه در مثل آیات قرانی که اغلب ایات معانی
باطنیه دارند در حالتی که معانی ظاهریه هم در جای خود مقصود است ابدا از
تقدیم این امور برای کاهی برادران خود عرضه میدارم که یکی از جهل و نکاه این
قائل شیاه بد بنیاد امنیت لفظی را که معنای محصل صحیحی دارد برای تایید
مدعای خود با ندک تغییری معنی دیگر میکند که کسی فرق بین دو معنی را نگفته
نمیشود مگر بعد از تامل و تفکر مثلا نسبت میدهد بتوریة و انجیل و سایر کتب نازله
که انچه وارد شده از قبیل قیامت و غیره مراد طور بعد است تا انجاکه میگوید
لقاء الحضرت لقاء الله بود محصل مرادش امنیت که چون در قیامت مقصود
اصلی لقاء الله است و تکالیف صورت دیگر پیدا میکند و ظهور هر پیغمبری در
معنی برای مردم دامنه لقاء الله است بسبب نسخ شریعت سابقه تکالیف مختلفه
میشود باین جهات ظهور بعد را قیامت نامیده شده اند و تعبیر از آن بقیامت و غیره
نموده اند و همین است حال نسبت بظهور محمد بن عبد الله بعد از عیسی و هم
چنین حال نسبت بظهور قائم که صاحب کتاب جدید و احکام جدیده است پس
لزوم اتباع احکام میرزا علی محمد معلوم و محقق میشود زیرا که مردی بود صاحب
معجزه و کرامت و دارای مقامی که ما منتظر ان بوده ایم و کتاب جدید و
احکام جدید آورده و قیامت که منتهای الیه احکام پیغمبر بوده برپا شده لازم
است که باین احکام عمل شود و باین بیان عوام و جهال را فریب میدهد
و با خود بهم مسلک مینماید حال باین مرد باطل کو باید گفته شود از ظاهر عبارات

که میگوئی انچه در توریه و انجیل و سایر کتب منزله از قبیل قیامت و غیره وارد شده مراد ظهور بعد است اگر مقصود اینست که در همه جای توریه و انجیل و کتب منزله که لفظ قیامت و یوم جزا و روز باز پسین و امثال این عبارات دارد ظهور نبی بعد مراد است و خبری از روز قیامت موعود نیست که گفتیم معتقد بخدا و پیغمبر باید معتقد معاد و قیامت باشد اصلا در انها پس در وضوح واضحی است زیرا که معاد روز قیامت که یکی از اصول دین مقدم است ذکرش بر سایر احکام شرعیه و ممکن نیست پیغمبر صاحب کتابی بیاید و خبر از آن ندهد خصوصا هر گاه لفظ افاده معنی یوم القیمه کند که برحسب وضع ترکیبی غیر از یوم الحشر را افاده نخواهد نمود و اگر مراد امنیت که در بعض سوار در مراد امنیت پس اینکه میگوئی انچه در توریه و انجیل که لفظ عموم است غلط میشود و بعلاوه ترجیح بلا مرجح و تعیین بلا قرینه لازم میاید بجهت اینکه معانی ان الفاظ برحسب صورت اختلاف ندارد و پس حمل بعضی را بر ظهور بعد و بعضی را بر قیامت موعود ترجیح بلا مرجح یا تعیین بلا قرینه و دلیل خواهد شد و بعلاوه از اینها باید پرسید که یکی از کتب منزله قران است پس چرا در این مقام نگفته و اغلب اشاره بقیام قائم است در حالتی که از عبارت اول که لفظ سایر کتب منزله داشت معلوم بود که انچه در انها ذکر قیامت و غیره است مراد ظهور بعد است و فی الحقیقه این عبارت با عبارت سابقه منافقه دارد مگر اینکه این عبارت را مخصص لفظ سایر کتب منزله قرار دهیم و مع ذلک سیر سوال

فوق بجای خود بانی میماند باین معنی که باید باو گفت چرا در همه جا قیامت و غیره محمول بر ظهور بعد نشده است و در قران در اغلب جاها شده است دیگر انکه باید از این قائل باطل مائل پرسید ظهور بعد یکرتبه ظهور نبی بعد است و یکرتبه ظهور خلیفه پیغمبر و امام بعد است اگر قیامت عبارت از ظهور پیغمبر بعد است البته احکام و کتاب جدید دارد و اگر ظهور خلیفه و امام مقصود باشد ممکن نیست که در این ظهور غیر از شرع پیغمبری که این امام خلیفه او است ان امام بتواند اظهار نماید زیرا که خلیفه و جانشین پیغمبر باید حافظ حوزه و احکام همان پیغمبر باشد پس انچه بعد از ظهور پیغمبران مرسل واقع میشود بعد از ظهور خلیفه پیغمبر نخواهد شد و بان معنی که قیامت نسبت بظهور بعد و پیغمبر ان است در خلیفه نخواهد بود با اینکه این ادعا هم نسبت بظهور بعد از پیغمبر ان غلط است بر تقدیر صحت ربطی بظهور بعد خلفا و امامان ندارد و خلاصه کلام در این مقام این است که قیام قیامت را اشاره بزمان ظهور بعد کردن علاوه بر اینکه بر بعض تقادیر بی دلیل و باطلست بر تقدیر صحت نسبت بظهور بعد در مقام انبیاء ربطی بمقام اوصیا ندارد و پس این تدبیر فائده برای اینکه احکامات میرزا علی محمد را واجب العمل و ناسخ احکام حضرت ختمی مرتبت نماید نخواهد داشت فتوان حدیث مفصل بیاب از این مجمل عقد و حل هر گاه این قائل بگوید شاهد و دلیل و قرینه بر اینکه مراد از قیامت در اغلب ایات قران همان قیام قائم است دلالت خبر معروف اذا قام القائم قامت القیامة و اخباری است که تفسیر ایات دالة بر قیامت را بر قیام قائم مینماید جواب است

که اطلاق قیامت بر وقوع امر عظیم بزرگ غیر مترقب بنا گهانی اطلاق
شایع و استعمال متعارفیست و علاقه مشابهت مصحح این استعمال متعارف
است چنانکه من بات قامت قیامته نیز همین معنی است و مراد بودن این
معنی از لفظ قیامت غیر مراد شدن این معنی از لفظ یوم القیمة و یوم
الدین و امثال آنست با اینکه لفظ اذا قام القائم بموجب دلالت اذا
با تو اقاموا امنیست که بمجرد وقوع قیام قائم قیامت حاصل شود اگر معنی
ظاهر مقصود باشد که عبارت باشد از انقضاء عمر دنیا پس منافات و
مخالفت این روایت را با جمیع اخبار سلطنت قائم در هفت سال و
اخبار رجعت نه چه باید کرد و اگر مراد باز ظهور بعد باشد پس لازم
امنیست که ظهور ثانی بعدی هم باز بوده باشد بجهت اینکه همین طور
که مراد از قیام قیامت در تورية ظهور طلعت عیسوی و از قیام قیامت
در انجیل ظهور طلعت محمدی مراد از قیام قیامت در آیات قرآن
و اخبار ظهور طلعت قائم باشد پس مراد از قیام قیامت که در کتاب
و کلام قائم باشد مراد ظهور بعدی است و آن ظهور بعد را باید
دانست که ظهور طلعت نبی و رسول دیگریست که این امام از امین
نبوده یا اینکه امام دیگری است و بر هر تقدیر مخالف با تمام
آیات و اخبار انقطاع ولایت و حصول خاتمیت ولایت بوجود
قائم آل محمد که باسم و رسم و حسب و نسب معین و مشخص است دارد
و هیچ مناسبت با انطباق میرزا علی محمد باب دعوی و آیات مفتریه بقیام
قائم که بر حسب ظاهر متعلق بقیامت است پس اشاره بجواب اجمالی

آن نمودم حاصلش اینست که هیچ مناسباتی بین اراده معنی ظاهر و انطباق
با قیام قائم بمناسبت وجه شبه مذکورین که غیر از آن معنی باطنی آیه میگیریم
و اما جواب تفصیلی از آیات معتبره و خبر اذا قام القائم قامت القیامه
پس میگوئیم اگرچه ممکن است حمل معنی مذکور که وقوع امر بزرگست نمود ولی
نظر باینکه امام رجعت که بعد از ظهور قائم آل محمد و محقق شدن سلطنت
حقه است در لسان آیات و اخبار قیامت صغری میشود که عود بعض ارواح
باجساد میشود یا برای اینکه آن روی نصرت داشتند زنده میشوند که ادراک
فیض نصرت نمایند یا اینکه زنده میشوند برای انتقام پس دادن و اینکه آنحضرت
انتقام مظلومین را از ایشان بگشد و انها را مجازات نماید باینچه صلاح بداند
و از اینجائیکه خلاق متعال بحضرت ابرهیم وعده بزرگی و مبارکی در اولاد
حضرت اسماعیل داده است البته سلطنت ظاهریه که میزان بزرگی و مبارکی
بین مردم است با ایشان برساند و تحقیق این مطلب رجعت و عود روح انبیاء
و اولیاء سبوی ایشان برای انجاز این وعده خواهد شد مبدء این ظهور حضرت
قائم آل محمد است که بعد از اینکه امور بطور و تنظیم امور میشود و نزول عیسی از
آسمان میشود و منعقب میشود و بزنده شدن کسانیکه مقرر است برای سلطنت
زنده شوند نظر باینکه در قیامت کبری تمام امور متفرع بر عود ارواح
باجساد است و در اینجا نیز عود بعض ارواح باجساد خواهد شد قیامت صغری
بخوانند و چون مبدء ان از زمان ظهور حضرت قائم است قامت القیامه
یعنی قیامت صدق حقیقی خواهد داشت و محتاج بارتکاب مجاز نمیشود
و بعلاوه این وعده الهی بحضرت ابرهیم در تورية قرآن مجید و کلام

حمید یعنی میفرماید هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله که معصوم میفرماید این آیه در حق قائم ما نازل شده و حاصل
معنی این میشود که پیغمبر را خدا با شریعت صحیحه که هدایت است و دین حق فرستاد
تا اینکه غلبه دهد این دین را بر تمام ادیان بطور قائم آل محمد و همچنین
میفرماید وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و
لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدونی لا یشرکون بی شیئا باتفاق
مفسرین نازل در حق قائم آل محمد است که او است خلیفة الله فی الارض
که دین مرضی خدا را برای ایشان مقرر و برقرار میفرماید و ترس او
را تبدیل باین میفرماید بطوریکه همه خدا را عبادت کنند و شرکی در زمان
او نماند و همه ادیان دین اسلام را اختیار نمایند و همچنین آیه شریفه
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین هم در حق آل محمد است که ضعیف شدند و خدا ایشان را بطور
قائمشان عزیز و دشمنان آنها را ذلیل خواهد فرمود و امثال این آیات
و اخبار مفسره که اشاره بزمان سلطنت حقه و رجعت دارد بسیار است
پس قیام قیامت که زمان ظهور قائم است این قیامت صغریست که ظهورش
از حتمیات است و قیامت کبری که عود روح باجساد و بمیادین برای حساب
و جزا دادن و داد مظلوم از ظالم گرفتن که یوم الفزع الاکبر روزی
است که یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و
تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید است

و حاصل مقصود اینست که قیامت صغری که آیه شریفه و یوم یحشر من کل امة فوجا
اشاره باین است و در زمان ظهور قائمیست که مستعقب با یام رجعت میشود
و کفر و شرک از زمین برمیخیزد و نمیماند و دینی مگر دین اسلام و قیامت
کبری که آیه شریفه و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا اشاره بوی است
و روز رفع تکالیف و یوم حساب و جزاست که لکریه و لنذیقنهم من
العذاب الادنی دون العذاب الاکبر اشاره باتقام کبری قائم آل
محمد در ایام رجعت که عذاب ادنی است و عذاب اکبر متعلق باخرة
است و از انچه تا اینجا در معنی آیه قام القائم قامت القیمة سمعت مکرر تقدیم
و محصل مراد را بیان نمودیم معلوم شد که این قائل مجهول از طرفی منکر
معنا و شده پس کافر است و از طرفی انچه لوازم قیامت است که گرفتن
انتقام از دشمنان آل محمد و داد مظلوم از ظالم و زنده شدن بعض مردم
برای یاری قائم آل محمد باشد و با اینکه رفع کلیه تکالیف باشد که در قیامت
کبری خواهد بود چون منطبق بر ظهور میرزا علی محمد که مقصود شیخ از
این مطالب انطباق قیامت بزمان ظهور او است که بتواند کتاب
جدید و احکام جدیده او را لازم الاتباع نماید برای او فائده نخواهد
داشت و از سبکه غفلت این قائل مشغول در جهالت را احاطه نموده
بجزو بمنکوید که اگر ظهور میرزا علی محمد ظهور قائم آل محمد است پس اثر
انتقام و گرفتن داد مظلوم از ظالم و متحد شدن ادیان و منحصر شدن
بدین اسلام چرا واقع نشد چرا غنی از بابی و بهائی و فقیر ان ایشان را
دستگیری نکردند و فقراء انها بذلت و فقر و فاقه مردند و داد مظلوم

ایشان را از خاطر نگذرانند مناسب بمقام ذکر حکایتی است که بقیه بجوابی است
از این قائل **حکایت** شخصی را که در سوابق ایام با او آشنائی بلکه دوستی
داشتم و بعد از مدتی دیدم که خود را منتسب به بهائیان نموده از او معرض
بودم چندی قبل ملاقاتش کردم قدری مذکره امامیه دوستی خود را باین
بنده مذاکره نمود و بعد از اظهار فقر و پریشانی و گرفتاریهای غلبه خود
باد کفتم که بگذار از بیت العدل چیزی بفرستد جواب گفت که اولا بیت
العدل کسی چیزی نمیدهد و ثانیا مالیه بیت العدل اختصاص بمبلغین دارد
گفتم در دین اسلام فقراء خود را مصیب صبر و شکر اهل بهشت میدانند
تو هم صابر و شاکر باش تا روز آخرت اهل بهشت باشی و این کلام را بعنوان طعنه
و شماتت باد کفتم جواب گفت که این حضرات اول چیزی را که بنظرم موهوم جلوه
دادند وجود قیامت و معاد بود و حال نمیتوانم نه بمبدء اعتقاد پیدا کنم و نه
بمعاد حسرا الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین و اما جواب او آیه اقربت
الساعة که تفسیر بظهور قائم شده است برای اینست که وقتی بحضرت
حضرت صادق علیه السلام سؤال میکنند که برای ظهور مهدی وقتی که مردم او را
بدانند است یا غیر جواب می فرماید حاشاکه وقتیکه از شیعیان ما
بدانند برای آن باشد زیرا که خدای تعالی میفرماید یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ
قُلْ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی لَا یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ و بعد از آن آیات دیگر که لفظ
ساعت در آنها بود قرائت فرمود تمام این آیات که لفظ ساعات دارند
مراد ساعت و وقت ظهور امام زمان و قائم معهود است و البته
ظهور قائم امر مجهول مترقبی است که اطلاق لفظ ساعت بران صحیح است

و بر تقدیر اشتراک بیان امام قرینه معینه مراد خواهد بود و توضیح
و تحقیق لفظ ساعت همانطور که اطلاق بر یک جزء از بیست و چهار
جزء از بیست و چهار جزء از روز و شب میشود اطلاق بر روز قیامت
هم بوضع دیگر که اسباب اشتراک لفظی است شده است و بنابر ضروری
ندارد که بوضع ثالثی وضع آن از برای ظهور قائم هم شده باشد پس در هر
جا بکه استعمال لفظ ساعت بشود باید علم بر یکی از معانی ثلثه نمود که
معین آن قرینه مقالیه کمتنفه باشد یا قرائن خارجیه و هر یک از معانی
هم که معین میشود که مراد است معنی دیگر مراد نخواهد بود بجهت اینکه استعمال
لفظ مشترک در بیش از یک معنی نخواهد شد بنابراین چون امام علیه السلام مراد
از این لفظ مشترک را معین فرموده است که عبارت از زمان ظهور
است دیگر نمیتوان از او احتمال بر قیامت نمود و گفت که مراد این است
که زمان ظهور قائم قیامت است و این جواب که در اینجا گفتیم
با قطع نظر از آن چیزی است که در سابق ذکر کردیم از اینکه منافاتی بین
اراده معنی ظاهر و داشتن معنی باطن یا لوازم کلام نخواهد بود و از آنچه
در اینجا گفتیم معلوم شد که در تفسیر إِذَا نُفِخَ فِی النَّاقُورِ که فرموده اند
که مراد ظهور قائم است هم این جواب گفته میشود و هم چنین است جواب
در سایر آیات منتشر بزمان ظهور و بر هر تقدیر بهیچوجه مربوط باینکه
زمان ظهور پیرزاعلی محمد قیامت صغری یا کبری باشد نیست بجهة اینکه
از برای هیچ آیه که در زمان رجعت و یا در قیامت کبری باشد
در زمان ظهور اثری موجود نیافته و این مطلب بقیه کافی از برای بطلان

ادعاء این قائل است و بعبارت اخری اگر فرض کنیم که بظهور قائم قیامت برپا میشود بحیث اینکه معنی قیامت ظهور بعد است بوده باشد البته باید در قیامت آثار و اوضاعی نسبت بهر طوری داشته باشد که آن آثار و اوضاع را معین فرموده اند که من جمله فرموده اند در ظهور قائم باید اقامه دین اسلام شود و تمام مشرکین بدین اسلام داخل شوند و سلطنت حقه دایر گردد و لااقل از اینکه مصداق حتی اذا رأوا ما یوعدون اما الساعة و اما العذاب محقق شود و چون هیچ اثری از آن آثار که فرموده اند ظاهر نشده پس باید مدعی کاذب باشد و بالملازمه معجز ها نیکه ان را جعل کرده اند باید معجزه نباشد چنانچه هر ذی شعوری میداند که نه تذنوبی معجز است و نه این مهملات بیانات که هیچ در نزد این قائل غافل نا قابل معجزه محسوب شده خوبست که کسی باین قائل بگوید تو که در فهم کند و بی هنری حیوانی بصورت بشری و از روی این فهم و ادراک است که گمان کرده است که مراد از لقاء رب در هر عبارتی لقاء قائم و رب اعلی است مثلا در مثل قوله تعالی فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا لقاء میرزا علی محمد است و باید فقط او را عبادت نمود و شریک از برای او در عبادت قرار نداد احدی را و اینکه در خاتم پیغمبر خاتم مقرر فرموده که باید گفته شود سبحان ربی الاعلی بالمحامده مراد از رب اعلی قائم است که میرزا علی محمد پسر سید رضا محظ باشد شیر خر خورده ۵ ساله که ابن جزبی دم که نهیق است انچه

بیگوید پرده را برفکن ز چشم و ببین که چه رابی است اینکه می پوید خیلی عجب است که این احمق انجال در پرده اظهار کفر میکرد و در اینجا که میگوید باید معنی قیامت را دانست و گوش را از حرفهای مزخرف نادانان پاک نمود تا انجا که میگوید چون تو معنی قیامت را ادراک نموده الی اخره جز انکار قیامت کبری و غیر از لزوم اعتقاد بقائمیت میرزا علی محمد از ارسال رسل و انزال کتب و اوامر عبادات و عدم ترک چیزی مقصود نبوده و نیست و انبخص که خودش اول ادعاء نیابت خاصه نموده از او قبول نشد ادعاء او در کمال ذلت سوا او را کشتند و فتنه و مضلیت ان ضال بد اقبال را خوابانید مذاین قائل مجهول معلول فاجر کافر رفته رفته او را پیغمبری ساخت که کتاب جدید او را لازم العمل دانست و باین مقام هم توقف نمود لقاء او را لقاء رب دانسته باز اکتفا باین نموده او را رب اعلی قرار داد در حالتیکه مارب اعلی جز که رب الارباب جز خدا کسی را نمیداند ایم چشم باز کن و حال و مقال مردمان شیطان سیرت انسان صورت را به بین کار را از کجا بکجا میکشند و بچه منزل و مقام میرسانند و بسیار مستحب و ملول از اینکه این قائل نا قابل با این احمقی و بی ادراکی سخن از مقاماتی میگوید که جز لفظ از انها ندیده و از معنی چیزی نفهمیده بلکه از کلستان معانی بوئی نشنیده الفاظی میگوید و بخیال معانی غامضه مشکله راحل نموده که دلیل مطلب او بوده باید باین قائل گفت لفظی شنیده که اسمیاء مطاهر حقند و دیده بزرگان انها را ایادیه و یمین الله و اذنه الواعیه گفته اند خداوند که سمع کلمه و بیدکا یا دن کلمه مرکب از چشم و دست و گوش

فیست معنای چشم و گوش و دست خدا بودن را چه فرض کرده که انها را انظار
حق میدانی و میگوئی از این جهت باینها میگوید چشم خدا و دست خدا
و گوش خدا را چگونه نمیفهمد انسان اگرچه نبی یا ولی باشد هم چشم است هم
گوش است و هم دست است برای خدا تو گمان کرده چون انبیاء مردم
را دعوت بحق و توحید میکنند از این جهت و بلاحظه این صفت یکی
هستند و بقول خودت لانفرق بین احد من رسله از حیث دعوت بتوحید
و دارا بودن صفات حق میدانی و جمع بین امر و تفضیل بعض انبیاء بر
بعض انبیاء و بعض دیگر نمیتوان و هیچ فرض کرده که پیغمبر که فرموده
است امّا النبیّون فانا و امّا الوصیّون فانت یا علی یا اینکه می
فرماید من آدم اولم من نوحم من موسی هستم من عیسی هستم معنایش اینست
که انبیاء چون مظاهر حقند و در این معنی متحدند این عبارت از پیغمبر
صحیح میشود والّا این عبارت معنی ندارد و زیرا که هر یک شخص بود و ند علاحده
چون ادراک همین مقدار است که کلام پیغمبر را بطریق فهم خودت بمعنی
دانستی و بغیر این معنی دیگر یعنی اگر این معنی مقصود نباشد کلام او معنی
نخواهد داشت لهذا اصل مقصود نموده من چگونه برای تو این معانی
را بگویم که بتوانی عمل بنمائی چون میدانم یک بیانی که بتوانم مطلب را
بتو و امثال تو بفهمانم ندارم لهذا از بیان معنی این فرمایشات اغماض
میکنم ولی از تو که تمام انبیاء را مظاهر حق میدانی و لانفرق بین احد
من رسله را میگوئی میپرسم این کلامی را که حضرت ختمی مرتبت نسبت بخود
و وصیش امیر المؤمنین میدهد پیغمبر دیگر میتواند بگوید انا نوح یا اختصاص

بحمد دارد و اگر بگوئی دیگران هم گفته اند بر تقدیر یکه نگفته باشند
همین طور است یا جواب اینست که در فرع میگوئی ندیده و ندانسته که بجز پیغمبر
خاتم احدی از انبیاء چنین سخنی فرموده باشد و اگر بتصدیق دانسته باشی
نباید بگوئی که اگر این معنی نباشد این عبارات پیغمبر معنی نخواهد داشت
چون منت قاصر است و نمیدانیکه این عبارت از خصایص خاتمیت
است بلکه چون خاتمیت قائل نیستی لهذا مراد و صحت این فرمایشات بر تو
مخفی است و قابل نمیدهی این معانی نیستی که برایت صحت انرا بیان کنیم
و اگر مطلب فهم باشی انچه را که در مقدمه گفتم برای شما کافیست در خاتمه
اگر کسی است یکحرف بس است و همان طور که نمیدانی این عبارات از خواص
حضرت ختمی مرتبت است خاتمیت را نفهمیده سنگر میشوی همانطور نفهمیدی
یک جا سنگر اعجاز و حمل نمودن انبیاء بغیر اسباب عادیه میشوی در جائی
که استدلال بآیه شریفه (قد خلت من قبلی بالبینات و بالذی
قلتم فلم قتلتموهم) میکنی و ملتفت نیستی که از انبیاء اورده معجزه و بینه
می طلبیدند و انها هم باید بیاورند و بدبختی و حمق این قائل اینجا
است که میگوید همان طور که انبیا بعنوان مظهریت حق وحدت
دارند و با وصاف متحدند کفار هم چنین میباشند که بجا مست کفر وحدت
دارند لهذا پیغمبر در جواب قوم خود که میگویند (ان الله قد عهد الینا)
الی اخر آیه که میفرماید (قد جاءکم رسل من قبلی) الخ در صورتیکه بر این
قوم رسل قبلی نبوده که برای انها بینات آورده باشد و او را کشته باشند
پس این معنی صحیح نمیشود مگر بانکه بگوئیم کفریت واحده است و

با عتبار این وحدت این فرمایش را که بقوم خود فرموده صحیح شده
که اگر این مطلب نبود این فرمایش بمعنی نبود و نسبت بکشتن حضرت
صاحب قبله سید الشهداء را با اینکه انها مرده و کشته شدند درست نمیشود دگر
با اینکه کسانی را که میکشند در وحدت کفری چون محمد با انها هستند کشتن انها
کشتن انها است اگر این امر وحدت کفری مانند وحدت مظهریت
انبیاء نباشد این عبارت هم که معنی میشود باید باین قائل گفت چون تو
عبارت فهم نیستی و از کیفیت جایانات در محاورات بی خبری انچه فهما
زا میزنی اگر عبارت فهم بودی سید انسی که پیغمبر که در جواب معترضین که
میگفتند ان الله قد عهد الینا الخ که میخواهد بفرماید شما هم مانند انکسانیکه
انچه را شما میگوئید بانبیاء گفتند و انها هم سؤال انها را اجابت کردند
و مع ذلک اطاعت نکردند و ایمان نیاوردند شما هم همین طور هستید
در فساوت قلب که اگر برای شما هم انچه خواستید بیاورند و سؤال شما
را اجابت کنم باز ایمان نخواهند آورد که اگر بنا بود که باجابت سئول
مطلب تمام باشد قوم انبیاء سابق لازم بود که ایمان بیاورند و انبیاء را
نکشند و خلاصه مطلب اینست که در موقعی که میخواهند بگویند شما مثل فلان
اشخاصی هستید برای تاکید و مبالغه در این تمثیل فعل انها را نسبت با نها
بطریق وقوع میدهند مثل اینکه در زمان از جاز استعداد در مقام ملامت
بیکدگر میگویند شما مستید بدین خانه مردم را خراب کرده مردم را بکشتن
داده اید مقصود این است که وحدت در مظهریت انبیاء که این قائل
انمیگوید موجب وحدت انبیا است غلط است زیرا که تمام اشیاء

مظهر حضند کل علی قدر مرتبة و فی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد
و انبیاء هم متفاوتند در مقام مظهریت همینند چنانکه ایه شریفه فضلنا بعض
النبیین علی بعض و لقد فضلنا بعضهم علی بعض دال بر انست
و این مطلب منافات ندارد لا نفرق بین احد من رسله ندارد زیرا که تکلیف مردم
این است که میفرماید قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی
ابرهیم تا انجا که میفرماید و ما اوتی النبیون لا نفرق بین احد منهم و
سخن لا مسلمون و این عدم فرق گذاشتن مردم بین انبیاء و رسولان
خدا از حیث وجوب ایمان و اطاعت مؤدن با نها ربطی بمقام فضیلت و
برتری بعضی بر بعضی از حیث مظهریت ندارد و انچه را که حضرت ختمی مرتبت
فرموده اند از خصایص خود او است که هم مبدء است و هم منتهی و هم
اولست و هم آخر دیگران از انبیا حتی انکه نه از فرمایشات مذارند و تمام
انها مبشر قدوم و ظهور انحضرت بودند چنانکه شنیدی که در توریه و انجیل ایات
بشارت ظهور انحضرت موجود است با اینکه این قائل نوشته است که در
توریه و انجیل بطور وضوح خبر از ظهور نبی نداده است و علائمی که در
انها نوشته است باید تاویل بنود و ما بنص توریه و انجیل ثابت کردیم که
پیغمبر اسلام با علائم واضح معین شده و یهود و نصاری قطع بصحت
علائم نمودند و با وجود قطع بنبوت آن حضرت ایمان نیاوردند و در هیچ
جای انجیل عیسی نفرموده که دین من تا قیامت باقی است که اگر این فرمایش را
میفرمود تناقض گوئی نبود زیرا که معنی بشارت بظهور پیغمبر بعد جز بعدم بقاء
دین او است تا قیامت زیرا که پیغمبر مرسل برای نسخ و تبدیل احکام

مبعوث میشود و ببیارت اخری معنی دین من باقیست تا قیامت بیان خاتمیت است
و اظهار خاتمیت با بشارت بظهور پیغمبر بعد تناقض خواهد بود چنانکه در انجیل
فرموده است که کلام من زائل نمیشود و این کلام حق است زیرا که از
جمله کمالش آمدن پیغمبر خاتم است باحکام باقیه الی یوم القیمة و از انچه
در وحدت انبیاء بعنوان مظهریت از حق گفتیم که فساد قول قائل
مکشوف گردید بطلان کلام او در وحدت کفار نیز واضح گردید و توضیح
این مطلب اینست که باید باین قائل گفت از این کلام تو معلوم میشود
که تو قائم آل محمد را قاضی بحق فرض کرده که انتقام خون ناحق کرده بود
حکم کرد که دلاوری را عوض او بکشند روایت صحیح است که قتله امام
حسین را میکشد این احمق میگوید هر کس را که میکشد در عنوان کفر و حدت
با قتله سید الشهداء دارد لهذا این کلام صحیح میشود و اگر این طور نباشد
کلام بمعنی خواهد بود زیرا که قتله امام حسین بعد از قتل آن حضرت
بعلاوه انکه خود حضرت و اصحابش انها را کشته اند کشته شده اند
دیگر از انجماعت کسی باقی نیست که قائم آل محمد آنها را بکشد و این احمق
تصور نکرده است که در زمان حضور قائم که رجعت اتفاق میافتد
هر کس را بجزا هند کیفر و جزا دهند و انتقام میافتد هر کس را بجزا هند
از او بکشند او را حاضر میکنند با او انچه میباید بکنند میکنند و معنی آیه
شریفه لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة که تا خیر عذاب
مشرکین برای اینست که عذاب انها در دست اصحاب قائم که امت
دگر و ده و جمع معدودی هستند که سعید و سبزده نفرند بشود بر این

تقدیر

بتقدیر چرا معنی حدیث صحیح نمیشود بلی چون این قائل که میرزا علی محمد را
قائم نامیده دیده است کسی را قتله سید الشهداء نبوده است انها را
بکشد لابد است از اینکه بگوید قائم ال محمد نباید این کار را بکند زیرا که ممکن
نیست و نوع چنین امری و تاویل بکفره ملت واحد بودن ان نماید علی الجمله
اطاله سخن این قائل که بتواند قیام قائم را بوم القیمة قرار دهد که مراد ظهور
بعد لقاء الله باشد و لقاء انبیاء و اولیاء را هم عین لقاء الله کند و مقام
مظهریت را اسباب وحدت انبیاء و کفر را ملت واحده قرار دهد برای اینکه
میرزا علیمحمد را منطبق با ظهور قائم قرار دهد و با وجود بطلان تمام کلماتش که
مفصلا عرض شد از او هیچ ثمری ندارد و اولا بجهت عدم انطباق آثار و
علائم و ثانیا بجهت عدم بروز انچه باید از قائم صورت پذیر شود از اعمال
و افعال که عبارت از حصول عدل و قسط و متحد شدن ادیان بوده باشد

اشاره علمیه

هر گاه مطالبی که این قائل در این فصل برای اثبات مطلب
خودش بر هم بافته بالاخره مقصد را نیافته قبول کنیم میگوییم حصول تمام
اینها موقوف بر ظهور قائم است یعنی اگر قائم ظاهر شود قیامت برپا است
و لقاء الله حاصل است دیگر هیچ امری از امور هم لازم نیست که شریعت
و حاصل شود بلکه لازم میشود که بکتاب او و احکام جدیده او عمل نمود پس اولا
باید ظهور میرزا علی محمد را ثابت کنیم که ظهور قائم است و از او قبول کنیم
انچه بگوید پس اثبات قائم بودن او باید بدلیلی غیر از انچه در این فصل گفته
شود ثابت باشد نه باین مقالات زیرا که اثبات قائمیت او باین مقالات
مستلزم دور است زیرا که ثبوت حصول این امور متوقف بر ظهور قائم است

داکر

واگر ثبوت خاتمیت متوقف بر ثبوت این امور باشد دور که توقف شیء بر نفس
است لازم میآید واگر خاتمیت میرزا علی محمد بغیر آنچه که در این فصل
گفته شده است باید بگوید ثابت شود پس ذکر این فصل در مقام
اثبات خاتمیت میرزا علی محمد و انطباق بر مهدی موعود لغو و عبث است
چنانکه بادنی تأمل و تدبر بر هر ذی شعور واضح و لائح است **توضیح و تشیع**
این قائل غافل غیر قابل در یک جای این فصل میگوید که
از نقطهٔ فرقان صادر شده منم آدم اول را از کجا آوردی واگر فرمود
منم آدم اول چرا لفظ اول را در عبارت نگفتی و در اینجا گفتی لابد یکی از
این دو نقیل تو در دروغ است واما اینکه گفتی چون فرمود منم آدم اول میتواند
بفرماید منم آدم آخر صریحا بتو میگویم ای خر آدم اول مقابل آدم ثانی
است که اطلاق بنوح علیه السلام شده است چه ربطی دارد لفظ اول که صفت
آدم قرار داده میشود با اینکه معنی ابتدا ثبوت و انتها بثبوت باشد که آدم
آخر بر او صدق کند و مراد از منم آدم و نوح و موسی و عیسی بان معنی که
در مقدمات بان اشاره نمودم صحیح است اگر این قائل بتواند از بعضهد
واگر نفهمد از تکرر گفتن و نوشتن نخواهد فهمید و از آنچه گفتم معلوم شد
که اینکه مینویسد مردم بسبب عدم بلوغ باین مطلب بذکر خاتم النبیین و انبیاء
قبل از فوز ی ایقان و ایمان مطلعت بعد محروم ماندند کلمه است بصورت
دروغ در باطن کفر زیرا که از انبیاء قبل کسی دعوی خاتمیت ننموده
مگر حضرت ختمی مرتبت که حقیقت خاتم الانبیاء است و چون این مطلب
را این قائل نمیخواهد انکار نماید پس با انکارش که معنی باطنی آن عبارت

کافر و مؤبد خواهد بود و ما سابقا گفتیم انبیاء هر گاه ادعاء خاتمیت
میکردند مناقض با بشارت بظهور پیغمبر بعد بود و حضرت ختمی مرتبت که
مردم را منتظر فرج آل محمد نموده بشارت بحصول فرج بظهور او از دو هم از
خلفاء و اوصیاء خود که بین احکام و مروج کتاب و تمام قرآن شمرده
شده خدمت حضرت امیر مؤمنان است داده است لهذا منحصر
میشود صحت دعوی خاتمیت برای آنحضرت من شاء فلیؤمن و من
شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا الخ **توضیح و کشف**
ممکن است بر تقدیر اینکه هر گاه پیغمبر خاتم بفرماید منم آدم اول منم آدم آخر
مرادش نوح علیه السلام چنانکه اگر بفرماید منم آدم ثانی مرادش نوح
خواهد بود و بر هر تقدیر مربوط بمقصود و مدعای این قائل که خاتمیت
را برای همه انبیاء ثابت نماید نیست زیرا که اینحن از خصایص حضرت
ختمی مرتبت است که واسطه وجود و ثبوت ازان وجود تشکیل میشود و
بالبدیهه حضرت آدم نمیتواند بگوید منم اول انبیاء و همچنین کسی دیگر
نمیتواند بگوید منم آدم اول انبیاء و آخر انبیاء زیرا که آخر انبیاء
بودنش منافی با پیغمبری نوح و داود و موسی و غیرهم از انبیا خواهد
بود بخلاف حضرت ختمی مرتبت که خاتم انبیاء بودنش معین است زیرا
که بعد از او ورود معجزه با قیه که علامت خاتمیت است و تکمیل قواعد
دینیه بقول الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم دیگر جائی برای آمدن
پیغمبر بعد باقی نمیماند و اخبار بظهور خاتم آل محمد و فرج شیعیان اخبار
برفع معارضات موانع از دین اسلام است و حصول مبدأ نبوت

از آنوجود مبارکست که صادر اول و سر سلسله تمام کائنات و موجودات
است که دائره نبوت هم از آن وجود مبارک تشکیل شده پس برای او است
اولیت و آخریت چنانکه در مقدمه بیان کرده شد و در باب بی ربطی
بین مطلب این قائل با ادعای او و شباهت تام و تمام دارد کلمات بعد
این قائل با آنچه گفته و امر بوطی از او واضح نمودیم که میگوید نغمه جمال ازلی
حسین بن علی الخ و آنچه از امیر مؤمنان نقل میکند که ماخذ را بدست
نمیدهد و شاید از مجعولات و اکاذیب باشد و بر تقدیر وجود چنین
اخباری بهیچ وجه مربوط بمدعای او نیست بجهت. این گونه کلمات دور
از برای بیان تعدد ادوار و اکوار عالم وجود و شبیه از زمان در هر
دوری گفته میشود و مربوط نیست بمسئله انکار خاتمیت و مدعی بودن تمام
انبیاء خاتمیت مذارد **و دلیل واضح** که از همه مطالب بغایت
این مرد نا قابل محمول را بهتر واضح میکند اینست که میگوید انزال کتب و
ارسال رسل لغو و انسته هر آنچه خواهی بکن ما روز قیامت بهم برسیم و توضیح
ذلک اینکه اگر ابتداء این فصل تا اینجا تمام در اثبات این مطلب سخن میگفت
که قیامت معنایش ظهور بعد است اگر مطلب این باشد و جز این نباشد
پس این روز قیامت که بهم برسیم کجا است تو که جز از قیامت ظهور بعدی
قائل نبودی پس این روز قیامت که بهم میرسیم کجا دی خواهد بود و بنا بر این
آیه ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون در حق خود این قائل خواهد
صادق شود **قال القائل فصل دهم** بدانکه مقصود
از سلطنتی که در کتب و احادیث در حق حضرت حجة الله علی الاولین

مسطور و مذکور است نه این سلطنتی است که این هیچ رعاع بجبال باطل
خود تصور نموده اند زیرا که سلطنتی که شخصی عاجز را جبی از عجزه کمک و
یاری نموده با کمال احتیاج او را بر تخت ظاهری نشانیده و دائما قائما بالذات
حال اظهار عجز و انکسار نموده از ایشان استمداد نماید و باستمداد این
عجزه بعضی کارهای بیرحمانه بر خلاف عقل و انسانیت و رضای خدا از
او صادر شود در نزد خدا عقلا و اهل الله ابدا قدر و مقداری ندارد
و مذارد که مردم بچهار چشم منتظر آن سلطنت میباشند نظر انانکه نکردند
بدین پستی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند بلکه سلطنت
آن اقتدار واقعی است که خداوند بهر یک از بندگانش که میخواهد عطا
میفرماید (ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنین) بر صاحبان نفوس زکیه مبین
و واضح و بر ارباب نفوس قدسیه مبرهن و لایح است که شموس حقیقت و
مرایای سرتاپا نمای احدیت در هر عصر که از سرادق غیب الغیوب
هویه بعالم شهود برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بموجودات ظهور مینمایند
با سلطنتی قاهره و سطوتی باهره ظاهر و هویدا می شوند در صاحبان قلوب
مستنیره و افئده مستیزه واضحست که غیب هویت و ذات صمدیه
احدیه مقدس از بروز و ظهور و نزول و عروج و حلول و ولوج و وصل
و فصل و قرب و بعد و علو و دنو و مکان و اشاره و اینیت و حیثیت
بوده و عالی و متعالی است از وصف هر واصفی و درک هر دراکی و
لم یزل در غیب هویت خود بوده و هست و لا یزال بکینونیت خود مستور
از ابصار و محجوب از انظار خواهد بود (لا تدرکه الابصار و هو یدرک

الابصار وهو اللطیف الخبیر میان ممکن و واجب تعالی و ممکنات نسبت
ربطی بهیچوجه نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارضین و من فی
ملکوت و الامر بکلمه امر او از کتم عدم بعرصه هستی وشهود قدم گذاشته
بهین قدر میان او و مخلوق او نسبت خالقیت و مخلوقیت است و بس کان الله
ولم یکن معه شیئ و الآن کما کان و جمیع انبیاء و علماء و اولیا و عرفاء و حکما
المهیین و غیرهم بر عدم بلوغ معرفت ان جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان
و وصول بساحت ان حقیقت الحقایق مقر و معترفند که با عرفاک حق معرفتک
و چون ابواب عرفان و وصول بآن آستان بروجه ممکنات مسدود و شد
با قتضای رحمت واسعه و نعمت سابقه که سبقت رحمته کل شیئ جواهر
قدس نورانی را از عوالم روح ریحانی بهیاکل عز انسانی در میان خلق
ظاهر و هویدا فرمود تا از ان ذات ازلیه و سانج قدمه حکایت نمایند
و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس حقیقت الحقایق وجود
و جوهر الجواهر مقصود حکایت مینماید علم ایشان از علم او و قدرت ایشان
از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و کمال ایشان از کمال او و
نور ایشان از انوار او حکایت مینماید و ایشانند مخازن علوم ربانی و معادن
حکمت صمدانی و منابع فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چون آهنی که از
حرارت آتش کسب حرارت و نورانیت نموده باشد که همه چیزش مثل آتش
و از آتش است چنانکه میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک
و خلقک که بنده باشی و شغل و فعل او کنی و در جائی دیگر میفرماید نحن هو
و هو نحن و نحن نحن و هو هو و احادیث و اخبار که بر این مطلب بسیار است

هرکس خواهد بجایش رجوع نماید بلکه انچه در سموات و ارضین است محال بروز صفات
و اسماء الهی هستند چنانکه در هر ذره اثار تجلی الشمس حقیقی ظاهر و باهر
است که بدون تجلی او در عالم ملکی هیچ چیز بخلعت هستی مفتخر نشد و بفیض
وجود مشرف نخشت چه افتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای
حکمت که در قطره پنهان گشته بخصوص انسان که عالم کبیر است از عرف انک
جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و در لوزینه دانجیل و اجاث
اسلام وارد است که خلق الله الآدم علی صورته که جمیع صفات
و اسماء الهی از هیاکل انسانی بخوبی اجلی و طریق اشرف و اجل ظاهر و هویدا
است که فرموده الانسان سری و انا سره میفرمایند من عرف
نفسه فقد عرف ربه و انسان کامل افضل و اعظم مظاهر شمس حقیقت است
بلکه ماسوای ایشان باراده ایشان موجود و مذ با فاضه ایشان متحرک میباشند
چنانکه میفرماید لولاک لما خلقت الافلاک بلکه همه در ساحت قدس
ایشان معدوم صرف و مفقود محبت اند و این هیاکل قدسیه و مرایای
اولیه حکایت از غیب الغیوب از کل اسماء و صفات او مینمایند علم
و قدرت و سطوت و عظمت و رحمت و حکمت جود و کرم و عزت و
جمیع سایر صفات کمالیه از طلوع این جواهر احدیه ظاهر و باهر
است و این صفات در همه مظاهر احدیه بوده و میباشد و اختصاص
ببعض دون بعض ندارد و جمیع انبیاء مقربین را و صیاء مقدسین
بان اسماء موسوم و باین صفات موصوف و مرسوم منتهی در بعضی
اشد ظهورا و اعظم بروزا میباشند چنانکه در مقامی میفرمایند

وعزت و امثال آن ثابت و برقرار است اگرچه بحسب ظاهر بعضی
از آن صفات ظاهر نشوند که اگر دیناری نداشته باشند مالک
جمیع دینار و مافیها میباشند و اگر چنانکه احدی حامی نداشته باشند
و در انظار ذلیل و خوار باشند سلطنت روی زمین را دارا
میباشند چنانکه معروف است روزی سلمان بحضرت از تنگدستی
شکایت نمود انحضرت فرمودند برو بکوه احد چون رفت همه
کوه احد را طلای خالص یافت بقدر قوت روزانه خود برداشت
مراجعت نمود این است دولت حقیقی و اغنی نه اینکه کسی شش درهم
درهم و دینار داشته باشد و بداند که از خوف سارق و دزد در کجا
پنهان نماید تا بالاخره جانش را هم روی آن زر و سیم تسلیم نماید
السلطنتی هم که تو در انبیاء و اولیاء دیده و خیلی آرزو مینمائی
فی الواقع سلطنت دویانزده شهری که بعضی از اوقات بعضی
از انبیاء عظام دارا بوده اند فی الواقع قابل انکه کسی آن را
سلطنت بگوید و بداند منیت سلطنت ان بود که حضرت موسی
با وجود پوشیدن پلاسی نزد فرعون رفته بدو عصا نموده و عصا
را اژدها خلقت اژدها کردید که فرعون بان عظمت و سلطنت مدتها
از خوفان در رخت خواب بیماری افتاده بود و چندین معجزه و
کرامت اظهار فرموده که چندین دفعه فرعون و جنود دشمن بلسان
انکسار و عجز پیش موسی رفته استدعای دفع آن بلایا نمودند
در پیش این سلطنت ان سلطنت ظاهری که چندی با عمالقه محاربه

چنانکه روزی یهود عیسی بن مریم را احاطه نموده خواستند انحضرت
افرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحیت و پیغمبری مینماید تا حکم بر کفران
انحضرت نموده و حد قتل بر انحضرت جاری سازند و انحضرت محض
تقیه انکار بنبوت خود میفرمودند چنانکه در انجیل مرقس تقیه انحضرت
موجود است تا انکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس پیلاطس
پیلاطس که اعظم حکمای انعصر بودند حاضر نمودند و سایر علماء نیز در آن
محضر حضور بهرسانیدند و جمع کثیری برای استهزاء و تماشا و اذیت
انحضرت سکوت فرموده متعرض جواب نشدند تا اینکه طالبی برخواست و
انحضرت گفت داد که ایا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و
منم صاحب کتاب و غیره و غیره انحضرت سر مبارک را بلند نمود
فرمود ای ماتری بان ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرة و القوة
یعنی ایا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است
و حال انکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد انحضرت موجود
نبود و نگر قدرت باطنی که احاطه نموده بود و کل من فی السموات
و الارضین را دیگر چه عرض نمایم که بعد از این بران حضرت
چه وارد آمده و چگونه با او سلوک نمودند باالجمله چنان در صدد
ایذاء و قتل انحضرت افتادند که بفلک چهارم صعود نمود از این
حکایت چه قدر شبیه است باحضار نقطه اولی روحی و روح
ما سواه فداه در مجلس ملا محمود نظام العلماء و شیخ الاسلام در تبریز
و سئوال و جوابهای بعینی چنانکه اجمالا پیش همت نگارش یافت

السبیح الیهم فقال ایها اهل ان اقول لکم فاعل سبرکم ام اقول لکم
مغفورة خطایاکم لتعلموا ان لابن الانسان سلطانا علی الارض
لمغفرة الخطایا که ترجمه آن اینست که انحضرت فرمود برخیز
از تخت بدرستیکه معاصی تو امرزیده شده جمعی از یهود اعتراض
نمودند که آیا جز پروردگار کسی قادر بر غفران عباد هست آن
حضرت لفت باشان شده فرمود که ایا کدام نزد شما آسانتر است
از اینکه بگویم باین عاجز فالج که برخیز و تخت را بردار و یا اینکه
بگویم باین عاجز فالج گناهان تو امرزیده است تا اینکه بدانید که از برای
پسران انسان سلطنتی است در زمین برای آمرزش گناهان امنیت سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیاء الهی همچنین سلطان سریر بقاء و سرور انبیاء
نقطهٔ فرقان صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که در میان قوم خود با کمال
خوف و درس زیست بفرمود و چه قدرها خار و خاشاک بر سر راه
او میریختند و شکمبه بر سر مبارکش ریخته و عبا بحلق مبارکش انداخته
نزدیک بود خفه اش نمایند و آن اشخاص ملعونون جنیشه شیطانیه
خود را ثبت بان هیکل ازلی را سبب استکباری خود می پنداشتند
زیرا که علماء بزرگان آن عصر مثل عبد الله ابی و ابو عامر راهب و کعب
بن اشرف و نضر بن حارث و ابو جهل و ابو لهب و غیرهم انحضرت
را تکذیب نموده بسبب جنون و سفاهت عقل کل میدانستند حتی با حکام علماء
عصر چنان منفور آن مردم شده بودند تا چندی احدی باین حضرت
و اصحاب او معاشرت نمینمودند و هر کسی که خدمت انحضرت میرسید کامل

بکمال اعراض مردم و ذلت ظاهری انحضرت سلطنتی داشت که بر آسمان
و زمین حکم مینمود چنانکه بجواب همین کفار بتفصیلی که شنیدید شق
قمر فرموده و بدرخت فرمودند بیا درخت از جای خود حرکت نموده
با جمیع ریشهای خود آمد سلام بر انحضرت کرد و سایه بر سر مبارک انحضرت
افکند و همچنین سایر سلطنتها که از ان حضرت در ان اوان ظاهر و باهر
گردید حال انصاف بدهید این سلطنت اکمل و اتم است یا انکه انحضرت
در زمانی که در سلطنت ظاهری جمعی اعراب بی سر و پا دور انحضرت را
گرفته و در معرکهٔ اُحد هجوم بر انحضرت نموده و دندان مبارکش را شکستند
و چقدر اذیت بر انحضرت وارد آوردند که جبرئیل ندای علی را
بتعلیم انحضرت نمود و لابد احلال مشکلات را طلبیدند و همچنین سلطنت
حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان که در زمان کمال فقر و پریشانی
گرسنه شب بدون افطار روزه گرفتند و فضهٔ خادمه دلش بحال فقر
و پریشانی انحضرت سوخت قدری کیمیا که در میان کیسه انش پنهان داشت
در اورد و بظرف مسی ریخته از طلا نمود و خدمت انحضرت آورد
حضرت اشاره بزمین فرمود دریای طلائی بظرف فضه آمد که کشتیها
روی آن دریا بود حضرت داخل کشتیها را بفضه نمودند دید مملو از کیمیای
احمر میباشد انحضرت فرمود که اگر میخواهی از اماشی کیمیای خودت را
هم در این کشتیها بنداز فضه اطاعت نمود بعد کشتی و دریا از نظر
فضه غائب شد از روی انصاف در نزد اولوا الالباب ایا این سلطنت
مطلوبست یا آن زمانی که با معویه با نجاوز از صد هزار لشکر مجاهد

باشد چنانکه در حدیث نبوی سهم اشاره با نمیطلب است و این حدیث را
محدثین اهل سنة و شیعه بدون استثناء نوشته اند در غایة المرام و در
جنات الخلود هم این حدیث مسطور است که میفرماید (یملک من ولدی
اثنی عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة
واحدة یعنی از اولاد من دوازده خلیفه مالک روی زمین باپادشاه
میشوند پس از ان مهدی از اولاد من بیرون آید که خداتعالی باصلاح آورد
کار او را در یک شب و نیز در صفحه ۴۹۰ غایة المرام حموینی از کتاب
اعلام الوری عن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال
باعم یملک من ولدی اثنی عشر خلیفة ثم یکون امور کثیرة شدیدة
عظیمة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة فیملوء الارض
کما ملئت جورا و یعیث فی الارض ما شاء الله ثم یخرج الدجال
شش نعت حدیث دیگر قریب بهین عبارت از طرق مختلفه بنیز
چنانکه اشاره شد و حال انکه بحسب ظاهر از برای هیچیک از
آن بزرگواران اینگونه خلافت و سلطنت ظاهری حاصل نشد مسلم
است که حضرت در وقع نفرموده و سلطنت ان بزرگواران سلطنت
و اقتدار باطنی بوده است که فی الواقع بشرق و غرب عالم حکم و سلطنت
داشتند و هرچه میخواستند برای ایشان ممکن بود مستغنی نعیم آخرت
را بر زخارف دنیا ترجیح داده و در راه رضای خدا صابر و شاکر
بودند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ای برادر شفیق مجاهد اگر بنظر صائب
رقیق و فهم کافی و دقیق از روی انصاف از راه بی غرضی و عدم اعتساف

ظاهر میشود که حضرت حجت و مهدی موعود غیر از محمد بن حسن است
که مردم گمان میکرده و مذریراکه ثم برای تراخی است و پس از ذکر دوازده
نفر میفرماید ثم یخرج المهدی چنانکه این مطلب از دعای افتتاح هم واضح
و آشکار میشود در انجائیکه صلوات میفرستند پس از ذکر دوازده
امام با القابشان میفرماید وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ
الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ و حال انکه باتفاق جمیع شیعه این دعا از حضرت
محمد بن الحسن العسکریست اگر فی المجلد سواد عربیت باشد و غرض و مرضی باشد
از این حدیث و دعا واضح و لایح میشود که حضرت قائم غیر از محمد بن الحسن
است از مطلب دور افتادیم باز برویم سر مطلب اول اینکه سلطنت
این انوار سلطنت و اقتدار باطنی باشد ابدا استعجاب و استغرابی ندارد زیرا
که قدرت و عظمت و سلطنت خداوند قادر متعال بهیچ وجه پیش هیچ طایفه
محل حرف نیست و اینگونه سلطنت که مقصود مردمست که همه قهر و غلبه و
کشتن و بستن باشد ابدا نیست با وجودیکه میفرماید ولا یرضی لعباده الکفر
باز اغلب روی زمین در دست دشمنان خداوند در تصرف کفار میباشد
و جمیع برخلاف رضای او رفتار و حرکت مینمایند و همه معرض و کافر
و بت پرست و مدبر بندود و ستان حقیقی او اغلب در دست دشمنان
مبتلا و مقهور بوده و میباشند چنانکه این مطالب اظهر من الشمس است پس
هرگز سلطنت ظاهر نزد حق اولیاء او قدر و وقعی نداشته و نخواهد
داشت و اگر مقصود از سلطنت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار مشکل میشود
زیراکه در یک جا میفرماید وان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگری

این شنیدید که با آن بزرگوار چه نوع رفتار نمودند که چشم و دست
دشمن بر آنحضرت گریست الا لعنة الله علی القوم الظالمین اگر
برحسب ظاهر بتفسیر این آیه کسی هیچ در حق اولیاء خدا و جنود
او صادق نیاید با وجودیکه جندیت آنحضرت چون روز روشن
واضح و چون شمس فی وسط السماء لایح است و در نهایت مظلومیت
در کربلا بالب تشنه شربت شهادت نوشید پس معنی وان جندنا
لهم الغالبون در ظاهر مطابق نیاید و همچنین در آیه مبارکه می
فرماید یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم ویأبی الله
الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون الکافرون اگر بر
ظاهر تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را برحسب
ظاهر اطفا نمودند و مشاعل صمدانی را خاموش کردند با وجود
این ویأبی الله الا ان یتم نوره باین تاکید چه معنی خواهد داشت
چنانکه از اول دنیا ملاحظه شده انوار الهی از دست مشرکین در
محل امنی بناسودند و شربت آبی براحتی بنا نشایدند و مظلومیت این انوار
مقدسه بحدی بود که اغلب مشرکین آنچه میخواستند بر ایشان وارد می
آوردند مع ذلک این آیه را چگونه میتوانند بقبله ظاهر معنی نمایند پس
مقصود نه چنان است که این مردم هوا پرست بظنون کاسده و
خیالات فاسده خود ادراک نموده منتظر میباشند بلکه مقصود از غلبه
و قدرت و سلطنت مقام و امری دیگر است مخصوص در حق حضرت
حجة الله فی الارضین اگرچه احادیث زیاد برحسب ظاهر تصریح

است چنانکه در حدیث امام محمد تقی سابق ذکر یافت که فرمودند اهل غلبه و
سلطنت را ائمه برای خوشحالی شیعیان بیان فرمودند که خوشدل بودن
ما امید نشوید و همچنین در صفحه ۳۶۹ بحار است که راوی از حضرت صادق
علیه السلام از معنی این آیه پرسیده که وجعلکم ملوکا
یعنی خدا کرد اینند شما را انبیاء و سلاطین فرمود آنحضرت فرمود که مراد
از انبیاء رسول خدا صلعم و ابراهیم و اسمعیل و ذریه او است و مراد از
ملوک ائمه اطهار است راوی گوید عرض کردم که کدام سلطنت بشما
بشما داده شد فرمود سلطنت بهشت و سلطنت رجعت و همچنین در
صفحه دویست و نود و دو از جلد سیزدهم بحار الانوار از پیغمبر صلعم
مذکور است که میفرماید قائم حصارها و قلعه های ضلالت و دلهای
قفل شده را فتح میکند و فتحی که از برای آنحضرت شد میتوان گفت که
از برای احدی از پیغمبران نشد از انجمله ملاحظه نمودید که بچندا یامی
که از سماء فطرت بلمعان آن شمس هویت عالمی شد چگونه میان نور
و ظلمت و سعید و شقی و مومن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات
و دلالات قیامت که شنیدید از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره
جمیع بتنزیل همان ایات ظاهر که هویدا شده بعرصه شهود آمد و ان ایام
و آن ایات رحمت بود برای ابرار یعنی ان نفوسی که استماع نموده بنا
سمعنا و اطعنا گفتند و نقمت بود برای فجار و اصحاب النار که پس
از شنیدن بلسان حال بقال سمعنا و عصینا مترنم شدند و سیف الله
مسلول بود برای فصل مومن از کافر و پدر از پسر و برادر را از برادر

از مردم که سالها شیاطین نفس تخم کینه و عداوت در میان ایشان
کاشته و ثمر رسیده بود بسبب ایمان باین نور پاک چنان متحد و موافق شدند
که گوئی از یک صلب و بطن بوجود آمده اند و چه قدر از مردم مختلف العقاید
و متفاوت المذاهب و متباین المزاج که از این نسایم رضوان الهی و مهابّ
قدس معنوی ملبس بلباس توحید مخلع شدند و با وجود التهاب بعد از
کاس اتحاد و تفرید قرب معنوی سیراب شدند اینست معنی حدیث
مشهور که فرموده اند گرگ دمش و سباع و دواب از یک محل مشروب
و مرزوق شده در یک خوان مجتمع خواهند گردید حال این کور باطنان
و جهال هنوز مثل امم سابقه منتظر ذکه کی این حیوانات ضاره وحشی با
حیوانات بی اذیت در یک جا جمع شده بطور الفت با هم تعیش نمایند
فی الواقع اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا دیگر انکه تنزیل
همان ایات از سماء مشیت حساب خلایق بچه آسانی کشیده شد که هر کس
اقرار نمود اقبال کرد حسنات او بسیئاتش زیادتی نموده جمیع خطایای او معو
و گناهانش مغفور آمده کذلک یبدل الله السیئات بالحسنات لو انتم
تشعرون و معنی سریع الحساب هم همین است و نیز هر کس از جام حب فطرت بوئی
از فیوضات بحر سرمدیه و امطار غمام رحمت الهیه حیات باقیه ابدیه یافت
و هر نفسی که متوکل نمود بموت دائمی مستبلا شد چنانکه المؤمن حی فی الدارین
صحیح است الکافر میت فی الدارین نیز صدق و راست است که من کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و انچه در کتب منزله و احادیث
وارده ذکر موت و حیات شده همه مقصود ایمان و عدم ایمان است

درباره حمزه شد و برعکس در حق ابوجهل حکم بقای در ظلمات صادر
گردید این بود که ناثره کفر در قلوب کفار مشتعل شده گفتند حمزه کی
مرده بود که زنده شود چون این کلمات را نمی فهمیدند حکم جنون در حق ان
عقل کل مینمودند و همچنین در حق اشخاص بیکه بخداوند ایمان نیاوردند
میفرماید اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون و نیز الی جعفر در
قول خداوند عزوجل اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها میفرماید
یحیی الله عزوجل بالقائم الارض بعد موتها یعنی کفر الجهاد الکافر میت و
هم چنین حضرت عیسی میفرماید لابد لکم بان تولد وا مرة اخری و باز میفرمایند
من لم یولد ولادتین لم یصعد الی ملکوت السموات و در جای دیگر میفرمایند
من لم یولد من الماء و الروح لن یعبد ان یدخل ملکوت الله لان المولود
من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو الروح یعنی کسی که زنده نشده
است از آب معرفت الهی و روح قدسی قابل ورود در ملکوت الهی نیست
زیرا که انچه از جسد تولد یابد جسد است و متولد شده از روح روحست
خلاصه یعنی هر کس که از روح و نفخه مظاهر قدسیه متولد شود براو حکم
جنوة و بعث و ورود در جنت محبت الهی صادق میاید والا آن
جسد بی روحست و در نار کفر و بعد از رحمت الهی ساکن است و باز در
انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب حضرت عیسی والدش وفات
نمود از حضرت اجازه خواست که برود او را دفن نماید انچه هر انقطاع
فرمود دع الموتی لیدفنوا موتاهم یعنی واگذار مردگان را دفن
کنند هر دگان پس زنده نفوسی میباشند که بروح ایمان زنده شده اند

اورا دشمن داشته فاسق و فاجر بدانند هر قدر حکم او نافذ هم باشد
در نزد اولو الابصار والافئدة وقعی نداشته سلطنت محسوب نمیشود
ملاحظه شود سلطنت حسین بن علی و موسی بن جعفر علیهما السلام بالا
تر است یا سلطنت یزید و هرون و امثال ایشان که با وجود
کمال حکم و اقتدار منفور جمیع مردم بوده ملعون و دارین شده و
معلوم است جذب بخش ایشان از درگاه احدیت چنین مناکح اند اخته نخواهد شد
حضرت سید الشهداء و موسی بن جعفر و سایر ائمه که قبرشان مطاف
ملائکه و اهل ارض است و قدری تربت حضرت سید الشهداء با
اعتقاد صادق شفای هر بیماری و درد است و همین است معنی آیه
و انه شم توزه و لو کره الکافرون و امثال آن چه شد قصر سلاطین
ظاهر و کجا است قصورشان (این قصور هم الرفیعة این حصونهم
المنیعة هل یشخص لهم جاجم الملوک عن براجم الملوک وهل یعرف
الولاة من الرعاة وهل یعین اولوا الرؤیة والنهی من العفراء
الذین کانوا بالامس حذاء ودطاء تالله لقد ارتفع العزق الا لمن حکم الحق
او حکم بالحق اقول مخفی مستور بر ارباب هوش و دانش و اصحاب
عبارت و کیاست و چالش نماند که این شیاد بدبنیاد بمقدمات عدیده
از اول کتاب تا اخر فصل نهم بخیال خود معین نمودن اینکه چون اجراء معجزه در
دست کاذب قبیح است و هر کس دارای معجزه شد باید بتصدیقش نمود
و باطل نمودن اخبار کسی که بعلامت یقین قائم ال محمد مینماید و تاویل
بعض انها و ذکر کلمات اخبار یکه خبر از ظهور میرزا علی محمد باب داده اند

انکار نمود که مهدی موعود غیر از محمد بن الحسن است که مردم همان میگویند
زیرا که ثم از برای تراخی است و بخیال خود از برای برداشتن
این و مانع جاده را صاف کرده همه کس را روانه بسوی ایمان بمیرزا علی
محمد نموده و ما بعون الله تعالی چنان فساد خیال و اقوال او را ظاهر مینمائیم
که هر نفسی از نفوس بشر با دنی تفکر و نظر بنفت بطلان این اقوال
منکر خواهد شد و در این باب ناچاریم از ذکر چند مقدمه الاولی
قدرت و استیلاء بر امری را در لغت و محاورات عرفیه تغییر از آن سلطنت
مینمایند مثلا میگویند فلانی سلطنت غریبی در مجادله دارد یا سلطنت
تامه در عرفان بالفعل دارد یا سلطنت در علوم غریبه دارد و امثال
این عبارات و البته در هر مقام که میخواهند اظهار این معنی قدرت را
بلفظ سلطنت کنند مضاف الیه که متعلق سلطنت باشد باید ذکر نمایند
چنانکه در مثالهای مذکور شنیدی پس کسیکه سلطنت در جدل یا
علوم غریبه یا عرفان بالفعل داشته بلفظ مطلق نمیگویند فلان کس سلطنت
دارد بلکه میگویند سلطنت در فلان امر دارد و اگر بگویند فلان کس سلطنت
خواهد کرد یا سلطنت خواهد رسید و مضاف الیه برای ان تعیین
نکنند مصرف سلطنت یعنی پادشاهی معلوم متعارفست و قدرت
معنویه شخصی بر هر امری را سلطنت مطلقه نمیگویند و اطلاق اسم سلطان بر
خدای متعال که در دعا میخوانند یا سلطان ما یسجان یا برهان یعنی قدرت
معنویه نیست بلکه بهمین معنی سلطنت متعارفه است بسبب باعتبار وجود
مظاهر او است در طرف خارج و مرادف با قادر میشود بناء علی ذلک

کسی که سلطنت معنویه نداشته باشد نخواهد داشت چگونه چنین باشد و حال
اینکه وعده الهی که میفرماید انی الارض یرثها عبادی الصالحون اگر مقصود
سلطنت واقعیه باشد نه ظاهریه بتحصیل حاصل خواهد بود و علی الجمله
تحصیل حاصل ممنوع است و سلطنت ظاهر رسیدن منوط و مربوط باینکه
یکنفر شخص عاجز باشد که بهنگ جماعتی از عجزه تصرفات در ملک ننماید بلکه
این سلطنت ظاهریه بشخص قادر از هر جهت بتراضی داده میشود چنانکه
با انبیاء که سلطنت معنویه داشتند بوعده سلطنت همان سلطنت ظاهریه
با نها عطا فرمود و این مسئله از بدیهیات است که پیغمبر که اختیار سلطنت
خلیفه خود میفرماید که البته بدارا بودن مقام ولایت که قابل خلافت
شده باشد دارای سلطنت معنویه است تا چه مراد سلطنت ظاهریه
باید باشد و از آن جهت تمام مسلمانان منتظر فرج سلطنت ظاهریه آن
حضرت خواهند بود و ائمه علیهم السلام که کلا دارای سلطنت معنویه
باطنیه می باشند و خبر میدهند بظهور حجت در رسیدن فرج سلطنت آنحضرت
ممکن نیست که مراد سلطنت معنویه بوده باشد **الثالثة** ملازمه نیست
بین سلطنت ظاهریه و اینکه سلطان وقت حرکاتش جور و اعتساف باشد
نه عدل و انصاف در سلطنت ظاهریه غیر معصومین از انبیاء و اولیاء مانند
نوشیروان هم عدالت بود اگرچه بنحوه عدالت معصوم با غیر معصوم
فرق داشته باشد ولی در حقیقت سلطنت ظاهریه جور و اعتساف باخود
نیست و ظاهر کلام این قائل اینست که سلطنت ظاهریه ملازمه با عجز و عدم
قدرت معنویه و جور و اعتساف دارد و حال انکه بالبداهة چنین نیست

و اجتماع عجزه بود بلکه بنابر قول این قائل که ملازمه بین سلطنت ظاهریه
با جور و اعتساف و اجتماع عجزه باشد لازم میاید که گریه قل اللهم مالک الملک توتی
الملک من تشاء هم دروغ باشد بحیث اینکه نخواهد سلطنت ظاهریه بدهد بتواند
زیرا که بر خلاف اقتضاء سلطنت خواهد بود و سلطنت ظاهریه بقول این قائل
جور و اعتساف و عجز لازم دارد و معصوم که قدرت بر تمام امور بسبب عصمت
ولایت خواهد داشت و بجنبه عصمت جور و اعتساف از او صادر نخواهد
شد پس اگر خدا نخواهد سلطنت باو نخواهد بدهد نتواند و این امر خلاف محسوس و
معقولست **الرابعة** بقاء نظام کل موقوفست بدوام یکی سلطنت
معنویه تصرف در کائنات بطریق صلاح موجب اجتماعی که موقوف بر
وجود حجت است که فرمودند لولا الحجة لساخت الارض باهلها هر
گاه تصرف نکونی حجة الله و خلیفه نباشد زمین اهلش را فرو میبرد امر دیگر
تصرف در تصحیح عملیات مردم که رفع ظلم و تعدی و فساد از عباد الله
بلکه حیوانات برّی و بحری بشود و این امری متوقف و موقوف بر سلطنت
ظاهریه و قوه اجرائیه قوانین کلیه را در موضوعات و مقامات جزئیه
است و انچه را که مردمان مبتلا بهرج و مرج و ظلم و جور و اعتساف طالبند
وجود سلطانیست که قدرت بر این امور داشته باشد اعم از اینکه متصرف از
نظامات کونیه باشد یا خیر پس وقتیکه از پیغمبر دائمه میشنوند میاید فرج قائم
آل محمد مردم را از گرفتاری ظلم و جور زمین خلاص میکنند خوش باین
ظهور برای این نکته هستند والا انحضرت فعلا که غائب است تمام تنظیمات عالم
کون و فساد و کائنات بوجود مبارک او است **الخامسة** شاخص عالم

است و از انچه دراین مقدمات مذکور نمودیم معلوم و مکشوف شد که نظر باطلاق
لفظ سلطنت و حکمت بیانات و غرض از اظهار خدا و رسول و ائمه و در آیات
و اخبار سلطنت حضرت حجت را میشود و غیر سلطنت ظاهریه مراد نبوده باشد
و نیز مکشوف شد که انچه این قائل از برای اثبات مطلب خود که مراد سلطنت معنویه
است بافته همانا نسج عنکبوت و تکثیر نامربوطست چه خوش گفت انکه گفت
توجیه غلط اگر هزار است اغلاط کثیره در شمار است بایداز این
قائل پرسید که چهل حدیث متواتر تمام باین مضمون که محمد بن الحسن العسکری
با سلطنت شرق و غرب قیام مینماید و شرک را از بلاد برمیدارد و اگر
مراد سلطنت معنویه باشد اولا تمام انچه ائمه ان را دارا بودند پس باید مراد
از سلطنت شرق و غرب همان سلطنت ظاهریه باشد و ثانیا بچه بیان
این روایت را تاویل خواهد نمود و بالاتر از این حدیث چیزیست که ابو الفضل
گلپایگانی بهائی نقل میکند از بحار مجلسی که ابی حمزه از حضرت صادق
علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمود لو قد خرج قائم آل محمد لبعثه
الله با لملائکة المسومین و المنزلین و الردفین و الکروبیین یکون جبرائیل
امامه و میکائیل عن یمینه و اسرافیل عن یساره و الرعب مسیرة شهر امامه و
خلفه و عن یمینه و عن شماله و الملائکة المقربون حذاه اول من یبایعه محمد و علی
الثانی و سیفه مخترط بیده یفتح الله له الروم و الصین و الترک و الدیلم و السند و
الهند الی اخر الحدیث بایداز این قائل پرسید که ملائکه برای نصرت
سلطنت معنویه که نازل نمیشوند باید برای نصرت سلطنت ظاهریه نزول
نمایند و در عالم سلطنت معنویه باطنیه تمام ملائکه با وجبرئیل و میکائیل

اینکه بگوید فلان بقال را که میرزا علی محمد بقال الصمدانیه نام نهاده یا فلان
عطار را که میرزا حسینعلی عطار السرمدانیه نام نهاده که باین تصریح
کفر خود را مدلل نماید و از انچه گفتیم نیز معلوم شد که حضرت قائم آل
محمد بعلاوه سلطنت باطنیه معنویه که جنبه ولایت انحضرت مقتضی
آن است و اینکه نصرت کنندگان برای سلطنت او ملائکه و جبرئیل
و میکائیل و ذات رعب مسیر شهراست نیز مقتضی امنیت که ناصرین او
باشند نه جمعی از عجزه معلوم و مبرهن شد که انحضرت دارای سلطنت
بوده و باید دارای هر دو سلطنت باشد و عده های الهی و اخبار
معصومین حصول سلطنت حقه را بظهوران بزرگوار منجز و صادق میشود
و نیز معلوم شد که اظهار این قائل اینکه سلطنت معنویه اشرف و اعلی
از سلطنت ظاهریه است توضیح واضح است ولی اثبات شیئی
که نفی ما عدا مینماید از اینکه قائم آل محمد که دارای سلطنت معنویه باطنیه
است لازم نمیاید که دارای سلطنت ظاهریه نباشد و دارای هر دو نبودن
مصداق نور علی نور باشد چه ضرر و چه منافات بجائی دارد بلی منافات
با ادعای این قائل دارد که می بیند میرزا علی محمد بعلاوه اینکه
سلطنت ظاهریه نداشته ذلیلترین مردم زمان خود بوده میخواهد باین
مزخرفات بگوید نداشتن سلطنت ظاهریه ضرر ندارد و ریز اکه سلطنت
معنویه که اشرف و اعلی است دارا بوده باز غفلت دارد از اینکه
از او خواهند پرسید بچه دلیل معلوم شد که ایشان دارای سلطنت
معنویه باطنیه بوده اذ شخصی که بر شخص او از معصوم معلوم نشده علائمی

که

میرسانم که باید از این قائل پرسید که این عبارات که الفاظ فلسفیه
معنی است که بهم انداخته و جعل منکر ره ساخته و پرداخته اولا
ربط اینها بمقصود و مدعای خودت که معلوم کردن اینکه مراد از سلطنت
در اخبار سلطنت باطنیه است چه چیز است و ثانیا معنی بعضی از این عبارات
را باید پرسید تا معلوم شود که جز اطناب بیان و لقلقه لسان محتملی
از برای این قائل ندارد و باید از او پرسید اینکه شموس و مرایای
سرتاپای احدیت که لفظ شموس و مرایای که بلفظ جمع مینویسی مقصودت
اگر اینست که تمام انبیاء در مقام مراتب مرتبه واحده دارند
پس غلط واضح بلکه صاحب این اعتقاد کافر است زیرا که اولا مخالف
قوله تعالی و تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض که افضلیت حضرت
ختمی مرتبت بر تمام انبیاء عظام معین و مشخص است ثانیا مقتضای
صادر اول بودن الخضر ثانی است که مرآت تمام نمای ذات احدیت
است ضرور باشد نه دیگران باید نقصان در مرآتیت داشته باشد
نه دیگران باید نقصان در مرآتیت داشته باشند پس بطلان جمیع حکم
مراتب برای انبیاء ثابت دانستن غلط بلکه کفر است اینکه مینویسی
باسلطنتی قاهره و سطوتی باهره باید قاهره و باهره بگوید
و بنویسد خواهد گفت امر در مخالفت قواعد سنت تبذیر و تاسیس سهل
است قبول میکنیم ولی میگوئیم اگر مراد از سلطنت معنویه باطنیه
در آنها است انسلطت نه قاهره است و نه سطوت ظاهره را دارا است
و اگر مراد ظهور سلطنت ظاهریه است در آنها خلاف مدعای این

قائل

الخلق و الامر کلمه امر از حق صادر میشود بلکه اراده تکوینیه بنفسه
فعلیت مراد است محتاج بکلمه و امری نیست و این مطلب بخوبی در
محل خود مذکور است در این موقع محل تحقیق این امور نیست و بر هر تقدیر
ربط بین حذاء و خلق ربط خالقیت و مخلوقیت است دیگر هیچ چه ربطی
دیگر نیست کلام صحیح و صافی است ولی در این مطالب از برای اثبات
ادعای این قائل وجهی بنظر قاصر نمیرسد و نیز گفتن اینکه انبیاء و
اولیاء معرفت بذات حاصل نموده اند و اشرف کائنات ما
عرفناک فرمود نیز صحیح و صاف است باز ربطی بمدعای این قائل ندارد
علی الجمله این کلمات حقه که از این قائل صادر شده که حاصلش
اینست که چون حذای مثال را شناختن ممکن نیست برحمت واسعه
خود مظاهر قدرت و سلطنت و جمیع صفات کمالیه خود را در میان
فرستاده که ایشان مردم را بفیوضات معرفة الله و التقرب الی
الله برسانند محل انکار احدی از ملیتین و دیانتین نیست ولی نتیجه
این کلمات حقه که اگر بخواهد امر باطل که مدعای او است که سلطنت
باطنیه داشتن میرزا علی محمد و منحصر بودن مذاهبتن سلطنت ظاهریه
باشد غلط و بی فائده است اولا بجهت اینکه بانچه گفتیم مدلل شد
که باید مهدی موعود بعلاوه سلطنت معنویه باطنیه سلطنت ظاهریه
را هم دارا باشد و ثانیا بجهت اینکه میرزا علی محمد را از مظاهر و مرایای
حق متعال قرار داده و در جنب انبیاء و اولیاء گرفتن و داشتن

این بیان
فرع ثبوت بیوت
باطل است برای او ثبوت بیوت
منوط بحضرت خاتم النبیین
وجود حضرت ختمی بعد از نبوت
ابطال او بجوابی منوط بثبوت
وعده عیسی بعد از خاتم
کسی بعد از او است و او امام
و مرشد است سلسله امامی
نبود نشان بجهت سلسله امامیه
غیر از مهدی موعود این شخص از
و بجهت عدم ثبوت اصل
علی محمد مسلول الحال از
حسینعلی حال و مقال او هم
و سید حسن نیز از
باران نبود از

وارواح العالمین له الفداء مدار دبلی مظهریت میرزا علی محمد از برای وجود
حق متعال مانند مظهریت سایر اشیاء از جمادات و نباتات و حیوانات
که فرموده اند و فی کل شیئ له آیة دلیل علی انه واحد محقق و ثابت است
و این نحو مظهریت مثبت مدعای او نخواهد بود و اینکه مینویسد خلق آدم
اگر علی صورته اولا این فرمایش در موقعی بوده که کسی بکسی گفته چه قدر
زشت است صورت تو حضرت فرموده که این سخن را مگو زیرا که حضرت آدم باین
صورت بوده و ثانیا بهمین صورت برای خدا تحدید حد نمودن گاه فرخواهی
بود دیگر اینکه مینویسد این هیاکل قدسیه و مرایای اولیه تا انجا که میگوید
خواه بعضی از این صفات از این هیاکل نوریه ظاهر شود یا خواه نشود مثل
برچند غلط لفظی و معنویست اما غلط لفظی پس جمیع با سایر غلط است
زیرا که لفظ سایر در اینمقام مفید معنی جمیع است و جمع بین اینها در
قوه این میشود که بگوید جمیع جمیع صفات کمالیه دیگر انکه لفظ مرسوم
بعد از لفظ موصوف فند نه قاعده بتعدد مجیء بر آن مترتب است و نه مرتبت
معنی پس لغو است و اما غلط معنوی یکی اینست که میگوید بعضی اختصاص
بعضی ندارد غلط است بجهت اینکه تمام پیغمبران و ائمه سلطنت ظاهریه
و تصرف در ممالک و بلاد نداشته اند و نداشتن این سلطنت
نقصی در مظهریت ایشان از خدای متعال ندارد دبلی حضرت ختمی
مرتبت که مظهر اسم الله است که باید جمیع صفات و اسماء در او نجود
اشرف ظاهر باشد اگر سلطنت ظاهریه نداشت در مظهریت
ناقص بود زیرا که منحصر است مظهریت تامه و فوق التمام بان

بصفات و حال اینکه چنین نیست لا نفرق بین احد من رسله کلام قوم
و تکلیف مردم است که چنین بگویند و بدانند یعنی از نفس رسالت لزوم
اطاعت نباید ما فرق بین پیغمبران بگذاریم و این مطلب غیر مدعای او است
که این دو آیه را شاهد مدعای خود گرفته بود غلط دیگر اینکه مینویسد
خواه بعض این صفات از آن هیاکل نوریه ظاهر شود و خواه نشود اولا این
کلام مناقض کلام سابق او است که گفت این صفات و جمیع سایر صفات
از این هیاکل قدسیه ظاهر است و مناقضه اش ظاهر است و ثانیا اگر
پیغمبر فاقد این صفات باشد ولی سلطنتش سلطنت معنویه باشد نمیتوان
گفت ایشان دارای سلطنت ظاهریه هم هستند بجهت اینکه سلطنت
معنویه باطنیه اقوی و اشرف از سلطنت ظاهریه میباشد زیرا که در عرف
مردم سلطنت ظاهریه حقیقت سلطنت محسوب میشود دبلی نبودن سلطنت
ظاهریه نقصی در مظهریت ندارد و در خاتم انبیاء که مظهر اتم از تمام
جهات است باید سلطنت ظاهریه هم داشته باشد تا صدق تمام نماید
علی الجمله سراپای کلمات این فائل مجهول مخذوش و معلول است این بیچاره
ملاحظه قلت عمر و ذلت که در نتیجه عمل میرزا علی محمد دیده سلطنت
معنویه باطنیه انبیاء و اولیاء را بتصدیق معجزات انها معین مینماید
برای اینکه چون برای میرزا علی محمد معجزه ثابت نموده او را دارای
سلطنت باطنیه نماید و غافل شده از اینکه در فصول سابقه انکار مینمود
که بدون اسباب عادیه عملی از کسی صادر شود و منکر معجزه بود
و میگفت قدرت بحال تعلق نمیگیرد و اینجا مینویسد که معروفیت سلطان

منشاء این گونه تصرفات در تکوینیات بوده میرزا علی محمد و یا میرزا حسینعلی
و یا عباس افندی یا میرزا یحیی هم بخواستند از قبیل این کارها بکنند
نه اینکه در مجالس امتحان و اثبات مقام لاادری و بی مبالی بکوبند یا تعهد
از پاره شدن بند دار که از روی نخبت و اتفاق بعقیده عقلا و معجزه
بعقیده بابیها و بهائیها بوده از پای دار فرار نکند و با اعجاز در انجا
ثابت نماند و بطن الارض بیتر از ظهرها بود و خود را بهدف گلوله قرار
ندهد و یا میرزا حسینعلی از نرسیدن شهریه شکایت نکند و سلطنت
معنویه و با اینکه از کوه طلا مقدار یک سلمان برای قوت یوم خود
برداشت بردارد و با اینکه عباس افندی با هر قوم بزبان خود
سخن بگوید و محتاج لمترجم و ترجمان نشود و خوب بود که این قائل که
از قصه خادمه حضرت ابیر داشتن اکسیر را نقل نمود و با بودن کتابها
اکسیر بر روی دریا صفت اکسیری شمس و قمر و شجر را از کتاب بیان
بهشت و سلطنت معنویه انچه محل حاجت ایشان بود برای خود حاضر
میکردند و هم سلکانش نیز از سلطنت معنویه میرزا علی محمد مانند
سلمان که از سلطنت معنویه حضرت خضر مرتبت استفاده نمود
از کوه احد طلا بقدر حاجت برداشت استفاده نمایند این که
مینویسد که سلطنت ده پانزده شهریکه بعد از بعض اوقات تا انجا
که میگوید حضرت موسی با وجود پوشیدن پلاس نزد فرعون رفت
ید بیضا نمود و عصا اذاحت اژدها کردید الخ سخنی است که
از برای افتضاح خود گفته او لا برای اینکه صدور عملی از کسی بدون

داشته باید تکمیل شود که مشرک در عالم باقی نماند که دوره خاتمیت بخوبی کمال مصداق
پیدا کند پس بنابراین افتضاح این قائل بخوبی مکشوف و معلوم میشود زیرا که این قائل
وقتیکه درست کسی ملاحظه نماید بعلاوه اینکه هیچ چیزی از انچه گفتیم باید قائم
آل محمد دارا باشد دارا نبوده و ذلیل ترین مرام و از تمام حیثیات کمالات
بی بهره و بی نصیب بوده و عاجز ذلیلی که فی الجمله حس برده او اداره کردن
امور داد و عاء کمال نماید بهتر از او میتواند خود را جلوه دهد اما انچه بنسبت
بحضرت مسیح مینویسد بدا از تقیه او لا جداً تکذیب مینمایم زیرا که منصب نبوت
با تقیه نمیسازد و این بیان که کرده است که یهود انحضرت را احاطه کردند که از او اقرار
بگیرند تا حکم بکفر او نموده حد قتل بر او جاری کنند کلام دروغی است زیرا
که با خبر دادن موسی بامدن عیسی با سلطنتی ظاهر مقصود نمیشود که مدعی مسیحیت
واجب القتل باشد که مینویسد خواستند از او اقرار بگیرند او را محدود بقتل
نمایند دیگر انکه اگر عیسی علیه السلام خوف و ترس از یهود داشت
قسم دادن بظالم مجوز ترک تقیه نمیشود که با کمال قدرت بفرماید اما تری
بان ابن الانسان الخ از جمله مزخرفات این قائل وجیل و مکاید او است
که اجداد موسی و عیسی و پیغمبر خاتم را که بسلطنت ظاهره نرسیده بودند برای
اینکه تاویل سلطنت انها را فقط بسلطنت باطنیه تاویل نماید بیان میکند و او
نظر باجلوه میدهد و میگوید اند که در عربی میگویند وقت الصباح یجمل
القوم الشری یعنی در صبح خوبی سیر شب باید گفته شود و در فارسی میگویند
شاهنامه آخرش خوش است سلطنت ظاهره انبیاء و اولیاء نباید دوام
از ایشان باشد بلکه باید منتهای امر ایشان را ملاحظه نمود و از این جهت است که

بعضی کرده‌ش بت نگارش یافته توضیح ذلک اگر حضرت باکمال قوت بعض
جواب سائل را باشاره بآن انسان فرموده و معجزات باهرات او را اجابا
و شفا را مراض و غیره اظهار فرموده تمام معاندین را عاجز میساخت و اولی از
میرزا علی محمد آنچه پرسیدند جواب نتوانست بگوید و در معجزه خواستن
از او که در دو پای محمد شاه را معالجه نماید در جواب گفت در مشیت خدا تفحص
پای او نکرده است و خیلی میترسی میخواهد که با اینهمه مباینت کسی نتواند
بگوید چقدر شبیه است این حکایت باحضار نقطه اولی الخ و اما جمله چیزهائی
که در مقالات این قائل این بنده را بسیار مسلم میباشد و تغییر از میرزا علی محمد بنقطه
اولی است که فی الجمله در اول کتاب که تغییر از او بنقطه اسبیان کرده بود جواب
گفتیم ولی از انجائیکه میدانم این قائل معنی این کلمه را نمی فهمد فقط لفظی را شنیده
و مورد و مصداقش را ندانسته بی محل استعمال میکند زیانم را از بدگوئی حفظ
میکنم این شخص نمی فهمد که نقطه اول غیر از حضرت خاتمی مرتبت که صادر اولی
و نقطه ایست که مصدر کل خطوط و دوایر موجودات است بهیچ اطلاق
لفظ نقطه بر حضرت ایشان قائم آل محمد باعتبار آیه **انفسنا و انفسکم** و حدیث
اولنا محمد و آخرنا محمد است پس میرزا علی محمد البته وجهی نباید بتشبیه بنقطه اولی
مورد بل نقطه بیان گفتش بعنوان اینکه تمام مزخرفات را مصدر و منشأ
است و جهی خواهد داشت **مضحکه معجبا** بگوفتی یکی از رفقا
در میان جمعی گفت ما در دوره واقع شده ایم که رابطه داشتن کلمات
لازم هیئت یعنی حمل غیر مربوط بیکدگر ذکر میشود و کسی نمیگوید رابطه این
کلام در کجای آنست اهل مجلس گفتند توضیح امثال لازم است گفت

در اینجا از عیسی علیه السلام خارج از حضرت خاتمی مرتبت شق انشقاق و حرکت شجر و
از امیر المؤمنین علیه السلام شبهاتی که میرزا نقل میکنی و اما اگر در نقل اشخاص اینها ایراد داشته
باشیم یا تکذیب نمائیم اصل مطلب که سلطنت باطنیه داشتند و به کار میرفتند
بحالشان باقی و برقرار و سلطنت باطنیه داشتن آنها منافی با سلطنت ظاهریه
داشتن نمیدانیم و این مطالب چه ربطی میرزا علی محمد دارد و این مطلب بین
کلام رفیق ما است که تو بگوئی میرزا علی محمد کسی است که عیسی معجزات باهرات
داشت پیغمبر خاتم از او معجزات زیاد دیده شده میرزا علی محمد کسی است
که امیر المؤمنین از کشتیهای اکسیر مجذره و قفقه خاتون نشان داد کسی را چه
منت که بپرسد اینها درست است یا میرزا علی محمد چه رابطه دارد و علی الجمله
از سخنان لاطائل پر اطناب غیر مستحق جواب چه قدر بگویم اگر در خانه کس است
یک حرف بس است تا اینجا آنچه گفتیم متعلق بمطلب اول این قائل بود که
اخبار سلطنت یعنی سلطنت باطنیه است و اما آنچه راجع بکلام دوم این
قائل است که میرزا علی محمد را قائم بعد از صدی و حلیفه دوازدهم گفته بیت او
استدلال بحدیث معروف که اهل حدیث بنا بر آنچه نقل کرده اند این است که
پیغمبر فرمود یملک من ولدی اثنی عشر خلیفة ثم یکون امور کثیرة ثم یکون فتن عظیمة
ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح لقیامه فی لیلة یملاء الارض عدلا
کما ملئت جورا و یمکث فی الارض ما شاء الله ثم یخرج الدجال الخ حاصل
استدلال این قائل باین حدیث است که میگوید چون از برای ائمه و خلفاء سلطنت
ظاهریه میسر نشد و کلام پیغمبر هم که دروغ نمیشود پس مقصود از سلطنت باطنیه
معنویه است که اگر این نباشد کلام پیغمبر دروغ میشود تا اینجا از کلام

الکلام اگر بخواهند خبر از استقبال بدهند میگویند فلان یملک الملک چنانچه در فارسی میگویند فلانکس الملک ملک مخدوری خواهد شد و از این قبیل امثله بسیار است مقصود اینست که خلافت از امور بیست که معروض ملک میشود پس صحیح است که کسی بگوید فلانکس الملک خلافت یا وزارت است و معنای این عبارت این نیست که سلطنت خواهد داشت بنابراین معنی این حدیث که سیرماید یملک من ولدی اثنی عشر خلیفة اینست که دوازده نفر از اولاد من مالک خلافت و جانشین من خواهند شد که فی الحقیقه باین عبارت تعیین سیرماید که او صیای خود را که باین عدد خواهند بود چنانکه در بعض اخبار بعد از تعیین عدد اشاره باسامی آنها نیز فرموده است و در این مقام فقط مقصود بیان عدد خلفاء است ربطی باینکه سلطنت ظاهریه میکنند ندارد و چون دوازدهی ایشان که سنی مذهبند و ضع خلافتش با سایرین فرق دارد و چه در افعال و چه در وضع اسباب دنیوی که بعلاوه سلطنت باطنیه معنویه که در همه موجود بوده لهذا بیان حال و افعال او را فرموده است و کافه تمام فرمایشات مقدمة الذکر این مطلب است باین معنی که غرض اصلی ذکر وضع حال مهدی است و ذکر باقی مطالب برای رسانیدن سخن است باین مقام که مقصود اصلی بیان این مطلب است عقل حل اشکال براین روایت بر حسب ظاهر لفظ وارد نموده است یکی اینکه سیرماید دوازده نفر از اولاد من و یکی از دوازده نفر که امیرالمؤمنین علیه السلام بوده از اولاد او نبوده پس خلفاء از اولاد او نبوده است بلکه دوازده نفر نه دوازده نفر و جواب این است که از انجاستیکه امیرالمؤمنین از انجهت که از عالم معنی صادر دوم است که بتوسط صادر اول موجود شده است

استحقند در عنوان اولادی بسم نخورند اشکال دیگر این است که سیرماید ثم یخرج المهدی ثم چون از برای تراخی است پس باید مهدی خارج از خلفاء دوازده نفر نبوده باشد و جواب این را چون باید از برای این قائل که نظر باین شبهه کلمات بعد را میگوید بگوئیم لهذا موکول بعد از ذکر برخرفات این قائل خواهیم نمود اشکال ششم این است که مقتضای کثیری از اخبار اینست که دجال قبل از ظهور قائم علیه السلام خروج خواهد و رفع مناقضه بین اخبار را چگونه باید نمود و جواب از این اشکال که منشا آن نیز دلالت لفظ ثم بر تراخی است در وقوع زمانیات در وقتی که مقصود ذکر شیئی از حیث وقت و زمان باشد خواهد بود نه مطلقا بنحو صحیح اینست که انچه واقع در زمان میشود از وقایع هرگاه در مقام ذکر بعض انها مترتبا علی الاخر از حیث زمان ملحوظ باشد یعنی گوینده نظر بذکر زمان وقوع هریک باشد البته دلالت بر تراخی و تاخر زمان وقوع بعضی بر بعض خواهد داشت پس اگر کسی بگوید جائنی زید ثم عمرو ثم خالد معلوم میشود که آمدن زید بر حسب زمان قبل از عمرو و آمدن عمرو بر حسب زمان قبل از بکر بوده والا میگفت جائنی زید و عمرو و بکر که اشتراک در آمدن انها را میرساند و نظری به بیان زمان آمدن ندارد و هرگاه در امور واقعه در زمان استعمال لفظ نگردد دلی نظر بذکر آن از حیث زمان نداشته باشد پس هرگاه میشود که نظر از حیث تاخر نبوده باشد و گاه میشود که فقط افاده عطف کند بدون دلالت بر تاخر و تراخی مثلا در مثل قوله تعالی وما ادراک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة ثم کان من الذین آمنوا

یعنی بتة حصول بعد از موت است و ممکن است که بجای او افاده حرف عطف
نماید که غرض حصول جمع در رسیدن اثر آنچه را که بجا آورده اند و هذا
شاید با آنها بوده و با آنها میرسیده بوده باشد و همچنین در قول امیر
المؤمنین علیه السلام که میفرماید وَلَقَدْ اُمِرْتُ عَلَى اللَّئِيمِ يَسْتَنّي
فَضَبِيتُ شَيْبَةَ قُلْتُ لَا يَعْنِينِي که این ثم با این تاخیر زمانی ملحق
شده افاده تاخیر زمانی نمیکند و الا منافات با افاده فاء فضیت
که موضوع از برای تعقیب بلا مهلت خواهد داشت و نکته بفتح
ثاء هم که بعضی میخوانند غلط است زیرا که ثم و ثکته اشاره ببعید افاده
میکند و در بعضی شعر مذکور اشاره ببعید ی میشد حال که اشاره بودانسته
شد که ثم همه جا برای افاده تاخیر و تراخی زمانی نیست پس میگوییم از آنجائی
که مقصود پیغمبر از این فرمایش اولا و بالذات بیان تعیین عدد خلفا
خودش میباشد و دیگر وقایع شدیده عظیمه در زمان خلفا انحضرت
واقع خواهد شد تا اینکه منتهی شود بظهور مهدی که دوازدهمی این
است و وقایع واقعه در زمان انحضرت از سلطنت ظاهریه حقة الهیه
و ماذون سالبان دراز و مقارن شدن ظهور او با خروج دجال
لهذا این ثم در اینجا و در ثم یکون المهدی از برای تراخی و تاخیر
زمانیست که اشکال وارد آید و جمع بین احادیث و خروج دجال
قبل از مهدی و این جز همین است که ثم را از برای ترتیب و تراخی
ندانیم بلکه برای شرکت دوم با وقوع ما بعد ثم و از آنچه در جواب این
اشکال گفتیم جواب از اینکه این فاضل مینویسد زیرا که پس از اینکه ما

فائده
اثنی عشر خلیفة یعنی
دوازده خلیفه کردن
سلطنت را تا انجا که
ایشان
سلطنت واضح میشود و حضرت
مهدی است که
ایشان را
میکند و در ایشان
معلل بودن شهر
که شهر بخرج المهدی
که شهر
ثم تراخی
ثم تراخی
ثم تراخی

دارد و دیگر چیزی از انرا قبول ندارد و مصداق و مورد ملامت اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ خواهد بود **جواب دیگر** این قائل غافل غیر عاقل است که باید از او پرسید حال تمام ائمه منتهی میشود بامام حسن عسکری از حیث بیان احکام و انچه باید از امام پیش رفت نماید معلوم و مدون در کتب است علی محمد بن الحسن کدام دوازدهم که بعد از وفات امام حسن عسکری بلکه در زمان انحضرت کسی او را ندید بطوریکه بعضی نسبت عقم بانحضرت داده ما که میگوییم موجود است و حسبالامر مختفی است تا زمان مأموریت او مقصدی امور میشود انتظار داریم که انحضرت ظاهر میشود و تکالیف امام و خلیفه بودن خود را بعمل آرد و نوکه مهدی موعود را غیر انحضرت فرض میکنی میگوئی که انحضرت تکلیف خلافت و امامت خود را کی و از کجا بعمل اورد و اگر میگوئی نمیشود ظاهر میشود و عمل مینماید پس معلوم میشود که باید تو هم منتظر امام دوازدهم باشی و حال اینکه انتظار نداری و اگر بگوئی فوت شده از کجا خبر دارش آمده در کجا فوت شده اگر بگوئی در کوچکی فوت شده امام نخواهد بود بجهت اینکه دو امام در یک زمان و صف امامت نمیشود موجود باشند و اگر بگوئی بعد از پدر فوت عمده او لا خبر فوت او بما نرسیده که کی بوده و در کجا و ما بنا طفل صغیر را پیغمبر خلیفه و جانشین قرار نمیدهد مگر طوری باشد که در زمان عمل بتکالیف خلافت و امامت عنوان صغر از او منتفی باشد بر این تقدیر اگر غائب نشده است تا موقعی که زمان عمل بموازین تکالیف خلافت و امامت شود ما بانکه با اخبار و آیات و اگر بغیبت شانیت خبری از تعرفات و عمل بتکالیف خلافت و امامت انحضرت بما نرسیده

و کجا بوده اگر بگوید بحجت ملازم نیست خلاف عقل و نقل که میفرماید لولا الحجة لساخت الارض باهلها خواهد شد و بالاخره ملزم میشود که بگوید همین میرزا علی محمد مهدی موعود است که امام دوازدهم است چنانکه خود میرزا علی محمد در مجلس بشیر زنگنه بود من کسی هستم که شما سالها است انتظار آمدن مرا داشته اید یعنی مهدی موعود که امام دوازدهم باشد منم زیرا که کسی انتظار آمدن غیر امام دوازدهم را ندارد و ندارد و انچه تا انجا گفتیم معلوم میشود که این کلمه قائل مجهول بر خلاف قول و رای میرزا علی محمد مستدل هم گفته شده است **و جواب** از استدلال این قائل ناقابل برای اثبات مدعای خود بفقره دعای افتتاح که مردی از خود حضرت صاحب الامر است که حاصل استدلالش اینست که بعد از ذکر امام دوازدهم که وَالْخَلَفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ است میفرماید وَصَلِّ عَلَى آبَائِهِ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ از ذکر ولی امر بعد از ذکر امام دوازدهم معلوم میشود که این قائل ولی غیر از امام دوازدهم است از انچه مفصلا در جواب از مقالات قبلش گفته ایم بخوبی معلوم میشود زیرا که تمام انچه در انجا گفته از اینکه این مهدی موعود که غیر امام دوازدهم است منصب الهی او چه چیز است و چیز است یا امام سیزدهم الی آخر انچه در انجا گفته ایم در اینجا وارد است پس تکرار نمیشود بیفائده است نکته در اینجا بملاحظه انچه گفته ایم باید اشاره بان شود این است که این قائل از گفتن اینکه دعا از خود صاحب الامر است میخواهد استفاده کند که خود صاحب الامر که امام دوازدهم است بدولی امر که میرزا علی محمد است صلوات فرستاده بجهت انکه بعد از اینکه برای اباء و اجداد و خودش

و در مقام طلب رحمت کردن شیعیان از برای اباء و اجداد حضرت بوجود
آنحضرت را در ردیف آنها بعنوان شخصیت ذکر کنند و پس از ذکر حضرت
اولاد و اتباع او را بعنوان آنکه امور یکه باید از او حاصل گردد بظهور آید در
طلب رحمت از خدا برای ایشان باد نمایند و آنها را از خدا بخواهند مقصود
آنست که ایشان عبارات شیعیان باید برحسب تعلیم آنحضرت بخوانند و اینها عبارات خود
باین طرز نخواند بلکه اگر خودش در مقام خواندن ابتدا عا باشد باید ذکر
امام دوازدهم بعنوان خلفیت عرض کند وَصَلِّ عَلَى عَبْدِكَ الْمُطِيعِ
لِأَمْرِكَ الْمُؤَمِّلِ الْمُنْتَظِرِ لِذَلِكَ پس این استفاده که این فاضل قائل نخواهد
از انتساب بحضرت صاحب الامر نماید بموهوم و خیال باطل خواهد بود و
بعلاوه باید باین قائل گفت ای بدبخت تو که دعای افتتاح را دیده
و از ذکر ولی امر بعد از ذکر خلف المهدی استفاده منابرت بین
امام دوازدهم و ولی امر میخواهی بنمائی که مطلق با میرزا علی محمد که او را
با پیغمبر با امام سیزدهم قرار دهی فقرات دیگر دعا را از قبیل
اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ و از قبیل
اللّٰهُمَّ اظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ مناسبت را نیز ملاحظه نما و
ببین ولی امر را مردم برای چه میخواهند برای دعوت بکتاب و سنت و اقامه
و اظهار دین پیغمبر و سنت پیغمبر میخواهند نه از برای شد نوبی و کتابت
بیان مطلقه لسان جلی میشود میخواهد که کسی از خدا باد دولت کریمه که اسباب
عزت اسلام و اهل اسلام و ذلت نفاق و اهل نفاق را بطلبد و بگوید این مقصود
بظهور میرزا علی محمد حاصل شده است و خوب است که جواب اینکه باین

وجه از حیثیت اینکه نمیتواند انطباق میرزا علی محمد را با قائم دل امر بدهد و نیز ملاحظه
باید کرد که این قائل چه قدر بی سواد و بی ادراک است که معنی قول تعالی وَلَا يَرْضَىٰ
لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ را طوری معنی کرده است که مرادف با ذلت فرض کرده است
و باین جهت عزت و غلبه اسلام را بر عباد در اغلب بلاد مسلمان بالا یرضی
بالا یرضی لعباده الکفر در نسخه دیگر بلفظ فرق بین او امر تشریعیه و تکوینیه
نیست مدامی فرماید اِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ
لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ و نمیداند مراد از کفر
مقابل شکر است که معنی کفران نعمت باشد ربطی بکفر مصطلح ندارد و آیات
قبل از این آیه دلالت بر اینکه مراد کفران نعمت است مثل دلالت وان تشکروا
یرضه لکم بر این مطلب دارد پس مربوط بمسئله جبالیه این قائل نخواهد بود و
اینکه مینویسد هرگز سلطنت ظاهریه نزد حق او قدر و وقعی نداشته کلام
خارج از موضوعیت تو سیکوئی سلطنت ظاهریه نزد حق و اولیاء او وقعی ندارد
مانند بحدیث لَوْ كَانَ لِلدُّنْيَا عِنْدَ اللّٰهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى
اللّٰهُ الْكَافِرَ شَرْبَةَ مَاءٍ کلام در این نیست که سلطنت ظاهریه در نزد حق وقع
دارد و باید دارد بلکه کلام در اینست که قائم باید سلطنت ظاهریه داشته باشد
بعلاوه سلطنت معنویه باطنیه که تمام انبیاء و اولیاء دارای المقام میباشند
مثل اینکه مینویسد اگر مقصود از غلبه و قدرت سلطنت باشد کار مشکل میشود
تا آنجا که مینویسد زیرا که عمده از حسین بن علی آنچه نیز خارج از موضوعیت
زیرا که کسی نگفته است معنی غالب بودن سلطنت ظاهریه تا اینکه بگوئید
حسین علیه السلام جدا فقیر بود و لکن مغلوب و مظلوم شد و تغییر از حسین بعد

سید بند و بالاخره روز بروز غلبه حسینی بروز خواهد نمود خصوصا در زمان ظهور حضرت
حجت و ایام رجعت جلی عجب است که این قائل در یک مقام در مقابل سلطنت
واقعیه سلطنت ظاهریه را چیزی فرض نمیکند و وقعی بران نمیگذارد و در این
موقع غلبه حسینی را غلبه نمیداند و منظور نیست و قتله کر ملا را غلبه دشمنان
و مغلوبیت آنحضرت فرض نمیکند انصاف اینست که این گونه فهمها
اوراکها ما عمدا سهوا کردنها جای تاسف و تعجب است و اما آنچه
در معنی آیه شریفه یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
الخ نمیدانم که مینویسد اگر ظاهر آیه تغییر شود هرگز موافق نیاید تا آنجا که میگوید
این آیه اگر چگونه معنا نمایند بقلبه ظاهر معنی نمایند دلالت نمیکند منتهای بیخبری
از تفسیر و شان و نزول آیات قرآنی بلکه معنی ظاهر لفظ است زیرا
این آیه مبارکه نسبت بنصاری که میفرماید وَاتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ
رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا
لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
نازل شده و در اینموقع است که میفرماید یُرِیدُونَ أَن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
الخ که حاصل مراد این است که نصاری از توحید اعراض نموده و قائل
بارباب شدند در حالتی که باید موحد باشند و خواستند نور خدا را بتعدد
ارباب و آله خاموش نمایند و خدا نخواهد که کار این طور بماند توحید
بوجود حضرت خاتم انبیاء و سر این بیانات توحیدی در لسان ائمه
اظهار که مردم را مطلع کنیم و تمام شود وجود نور توحید در تمام عالم بوجود حضرت
قائم آل محمد که مکمل حالت حضرت عیسی بر امت است از حیث نشر احکام و فرمایش

بهدی موعود که میرزا علی محمد

شد که در سلطنت دینی این بهدی موعود که میرزا علی محمد باشد از برای
خدا بدا حاصل شد لهذا مقهور و ذلیل او را کشتند از این بدبخت دل
سخت باید پرسید ثابت بودن بدا که بحدیث ثابت است
امر واقع محققی است لکن تحقق آن در موضوع این فرض اول کلام است
زیرا که تو اگر ثابت بتوانی بکنی که میرزا علی محمد مهدی موعود بوده
لابد خواهی بود و محقق که هم میشود که سلطنت موعود به از بین رفته
است و بنوز مهدویت او محل کلام است بسبب مذاکرات سلطنت
ظاهریه تو چگونه میتوانی سلطنت ظاهریه او را محصول بدا از بین ببری گفتن
اینکه میرزا علی محمد مهدی موعود است ولی سلطنت ظاهریه او بدا
از بین رفته است اولی است از اینکه بگوئی مهدی موعود نیامده و
خواهد آمد و سلطنت ظاهریه هم که وعده الهی است که ان الله لا یخلف
المیعاد هم تحقق خواهد شد بلکه نظر بعض احادیث که از امام سوال میکنند
آیا بداء در ظهور قائم ممکن است میفرمایند ممکن است بجهت اینکه ظهور آن
حضرت از وعده های الهی است و وعده های الهی بداء بردار نیست باید
گفت حتما مهدویت میرزا علی محمد کذب و افتراء و غلط است و مهدی
ظاهر خواهد شد و با سلطنت ظاهریه زمین را از عدل و قسط پر میکند و
ظلم و جور و شرک را بر عنم انف و کوری چشم بابیه و بهائیه از زمین برمیدارد
به بینید این قائل مجهول چه قدر امن است با تحقیق میکند که مکرر در مقدمه
کتاب که تحریص مینمود بر مجاهده در دین و تحصیل یقین در اصول عقاید
در اینجا بگوید که مظنونست که در این سلطنتی هم که در احادیث است

بداء

اما آنچه میگوید از طرف دیگر معنی و مقصود از آن احادیث بیان
شده است تا آنجا که انه برای خوشحالی شما شیعیان فرموده اند دلیل
واضحی است بر لجاج و عناد با حق زیرا که از ابتدا و فصل حسنا
گشیده که سلطنت قائم آل محمد را سلطنت معنویه کند که نواده در
حق میرزا علی محمد که سلطنت ظاهریه نداشته سلطنت باطنیه بعنوان
قائل شود و چون چندان آن تاویل قابل قبول ندید اخبار سلطنت ظاهریه
را بحسب خود باقی گذارد و لی مدعی حصول بداء شد تا اینکه بگوید
میرزا علی محمد که سلطنت نداشته برای این بود که امر سلطنت ظاهریه
بداء موقوف شد چون این مطلب را هم قابل منع دید بعض اخبار که صریح بر این
مطلب بود را در مقام اخبار سلطنت ظاهریه قرار داده میگوید که برای
خوشحالی شیعیان چنین فرموده اند باین کلمه در تحلیل عقلی کفر واضحی است
زیرا که حاصلش اینست که دروغی گفته اند که دل مردم خوش شود
یعنی مردم را گول زده اند فریب داده اند ولی هرکس آن اخبار را
ببیند میداند این مسئله متعلق بانکه اخبار سلطنت برای خوشحالی
بوده نیست و مرا از این خبر را در موقع خود که سابقا عنوان شده
بود بطریق وضوح بیان کردیم و البته کسی که فراموش نموده باشد
رجوع بان محل خواهد نمود پس تکرار آن فصل را در این مقام نمی نمائیم
و ایضا از عجایب است که این قائل غافل از جمله اخبار سلطنت ظاهریه
بخبر مذکور در صفحه ۲۶۹ بحار که از معنی آیه وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا سوال
از معصوم میشود تا آنجا که میفرماید سلطنت بهشت و سلطنت رجعت

امور باطنیه و تصرف در امور ظاهریه که تغییر از آن پیدا نمیشود با بلکه
بسیار صدمه بداء و نافله الجمع میشود البته وجود مبارک آنحضرت که مظهر حقیقت
محمدیه است جمع تمام اسماء و صفات جلالیه و جلالیه حق متعال میباشد
باید مجمع النورین بوده باشد و جمع بین ظاهر و باطن بطور اکمل و ادنی و اعلی
که اعلی و ادنی از آن متصور نشود بنماید و این قائل بی شرم روایت را که
میفرماید بعد از شیوع فتنها و ظلما مهدی ما که نواده همین حسین است
برانگیخته از جانب خدا میشود که حصارها و قلعه های ضلالت و دلهای
قفل شده را فتح نماید و در میان رکن و مقام قیام میکند چنانکه من نومم
زمین را پر از عدل میکند تا آخر حدیث صدر او ذیلا حذف میکند که
دعای او مستجاب میشود و نمیداند که البته مهدی آل محمد که نواده همین امام
حسین است و در ابتداء ظهور تصرفات معنویه در عالم مینماید که البته مهدی
آل محمد بعد تصرفات ظاهریه میکند و زمین را پر از عدل و قسط میفرماید
چون میرزا علی محمد معلوم است که نواده نهم نیست و زمین را پر از عدل
و قسط میفرماید چون میرزا علی محمد معلوم است نکرده مقتدری خواهد شد و لهذا
صدر و ذیل روایت را حذف نموده **ملتبس را مقتصره و ممتثل**
معروف است که میگوید فلانکس ابنان ملا قطب است همه چیز در او هست
مردم عوام خیال میکنند که در ابنان ملا قطب آنچه از اشیاء نفیسه و جواهر
قیمتی که در دیگر اعلی و احسن از آن بصور نمیشود در معدن کدار ده بوده است و
چون این مطلب معلوم شده است حالا در مقام تنبیه مردم شخص جامع
کمالات را ابنان ملا قطب میدانند دیگر چیز از قصه ابنان ملا قطب نداند

نسبت هر چیز خوب را در آن قرار داده و حال آنکه مردمان عاقل هوشمند
مثل کسانی که جزء از قصهٔ انبان ملاقطب دارند در این آیات و این کلمات
غیر از جاهلیت برای تمام مزخرفات و مانر بوطات چیزی در آن نیست
ما اگر فرض کنیم که در انبان ملاقطب نبشه باشد و کسی از قصهٔ آن مخبر
نباشد مسکوتیم بر شخص جاهل بجهتی هست که بگوید همه چیزهای خوب در
آن موجود است ما با فرض اینکه انبان در دشش باز باشد و همه به بینند
چیزهای قوی در آن که جزء مزخرفات هست و مع ذلک تمجید و مدح از آنها
کنند البته هر عاقلی خواهد گفت یا توکوری یا دیوانه و چون حال این
واضح است مانند انبان ملاقطب در حال باز بودن در دشش باید باین
قائل گفت تو یا کوری یا دیوانه و بعلاوه بمعنی بودن لفظ سماء فطرت که
در سابق مذکور شد دلیل دیگری بر سفاهت این قائل خواهد بود و
کلمه شمس هویت در بمعنی بودن اگر بالاتر از سماء فطرت نباشد کمتر
نخواهد بود زیرا که لفظ هویت در اصطلاح اهل معرفت اشاره بذات
بحت بسیط است که قابل بهیچ نحو از تحدید و تشبیه نیست پس از این
قائل باید پرسید که مراد تو از شمس هویت اگر تشبیه ذات است شمس
را که تشبیه بذات نموده بهیچ وجه جایز نیست اگر مراد از هویت ذات
نباشد بلکه یک معنائی باشد اطلاق شمس بر وجه تشبیه بر او صحیح باشد
پس بر اصطلاح اهل معرفت سخن نگفته و مزخرفات بافته یک مرتبه آن
آیات مزخرفات را رحمت بر اجداد نفت بر مخالف قرار داده یک
مرتبه سیف اله المسلول برای فصل بین مؤمن و کافر فرض نموده و از نهایت

نسبت بمزار و احادیث وارده و ذکر موت و حیاة همه مقصود و همه ایمان
و عدم ایمان است تا انجا که میگوید تا نزه کفر در قلوب کفار مستقل شده
الخ که کشف از این است که بهیچ نحو از انحاء این قائل طریقهٔ چیز نویسی را نمیداند
در مثل هوالحی الذی لایموت که یکی از مواد استعمال لفظ موت و
حیوة است چگونه میشود از او معنی ایمان و عدم ایمان قرار داد و همچنین
در مثل ربنا الذی یحیی و یمیت و قوله انا احیی و امیت نسبت احیاء و اماته
را معنی ایمان و عدم ایمان فرض کنیم که میشود بخداوند بگویند انا احیی و امیت
یعنی عدم ایمان که موت را بایمان معنی بگوییم چگونه میشود بگویند و پس مطلقا
گفتن که آنچه در کتب مزار و احادیث الخ غلط و بمعنی است و نزول
آیه شریفه ا و من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس ک
کمن مثله فی الظلمات در حق حضرت حمزه و ابوجهل چه ربطی باستعمال لفظ
موت یعنی ایمان و عدم ایمان دارد و در این آیه بودن مشی بنور و بودن در
ظلمت اشاره بایمان و عدم ایمان است که حمزه مشی بنور کرد که ایمان باشد
داشت و ابوجهل مشی در ظلمات کرد که عدم ایمان باشد معهذا ما بی انکار نداریم
که در آیات و اخبار که لفظ موت و حیاة یعنی ایمان و عدم ایمان استعمال
شده ولی نه این است که همه جا چنین باشد که مدعای این قائل و صفدک
باز از این سائل باید پرسید که بودن موت و حیوة یعنی ایمان و عدم ایمان
چه ربطی و مناسبتی با مدعای تو دارد که اثبات مهدویت میرزا علی محمد
باشد قبول داریم یعنی قبول داریم که ایمان بخدا و رسول و ائمه زندگی ابدی
او را است و عدم ایمان بمنزله موت بود است و این مطلب و بطلان

مختلفه برای کج کردن جهال و عوام الناس و فریب دادن آنها چون ایراد
دانا قائل حذر را سبب انداخته و اعتبار انوشته و بی خبر است از اینکه
بر طبق اخبار همین هنگام و نفس کتاب سماوی قائم باید سلطنت ظاهره
و تصرفات باطنیه برای احیاء دین خدا و تجدید فرائض و سنن قیام
فرماید و آنچه را که بواسطه آراء فاسده و اختلاف فتاوی از این دین
مبین از بین مردم رفته اعاده فرماید اگر حاصل بما نظر کرده و سایر ظهورات
که در سایر ظهورات و ابرازات طالبین حق از صاحبان ظهور سلطنت
باطنیه و قوه متصرفات عالم ملکیه را تقاضا و درخواست مینمودند در
این ظهور بحکم نص آیات و اخبار سلطنت ظاهریه و تصرفات صنویه
را منتظر و خواهانند و اما اینکه این قائل شهادت حضرت سید
الشهداء علیه السلام بالصدین داشتن بمقام سلطنت
باطنیه منسوب فرض نموده و معنای سلطنت ظاهریه را که
در لسان اخبار در حق حضرت بقیة الله فی الارضین جاری
شده باین جهت خواسته از بین ببرد فرض غلط و
معنای بجا حاصل نموده چه اینکه انبیاء سلف و پیغمبر خاتم
علیهم الصلوة والسلام قضیه هائله طف و شهادت آنحضرت
را برای بقای دین حق اخبار فرموده که دین مبین اسلام
باین واسطه باید باقی بماند و برای بقاء و اعتلاء این دین
مبین بر سایر ادیان باید آن بزرگوار بان کیفیت در انروز
مدرجه رفیعه شهادت برسد و دیگر غافل از امنیت که نوشتن

اکمل من فی البسیطة و حکم مجمع عقیده و نحسن باخلاق حمیده و کسب فضائل
خصائل سپندیده بود و بهیچوجه جهال را بساحت دنیویه و مداخله در امور
سیاسیه نداشته و نقض و یا خدشه و آشوب باشند مذاکرات
حرکت و سلوک و محور سبک و سکون این طایفه منحصر و محصور بر امور دیانت
جنابیه و تمام همشان بر اکتشاف حقایق و حیاتیه بوده است و جنابی
مکاتبات و گفتگوی این قوم بر مفتاح و تحقیق حقایق سبحات و ابتهاج
مذقیق و دقایق اشارات است نه فساد در امور سلطنت و مداخله
در امر حکومت و بدو امعن تین و تبرک چند سطر از عبارات بیان
مظهر رحمان و مطلع ایمان و سید الانس و الجان نقطه اولی در حق یحیی
اسره روحی و روح العالمین فداها بقدریکه در دست این عبد فانی
است عرض مینماید عبارات عربی و فارسی هر دو را بعرض میرساند
فی المجلد مطلب اضح شود من آلبیان لکتاب السابع و العشرون من
الواحد الثامن قل لن یحزن علی نفسکم بان لا تحزن علی احد لعلکم
انتم من یظهره الله لا تحزنون و لکن علی انفسکم بان تترکن کل احد لعلکم
انتم ایاه تترکون فانه بعرفکم لنفسه بمثل ما قد عرفتم محمدا من قبل و لکن
انتم لا تعرفون انه هذا الباب التاسع قل ان یوم الذی یظهره الله فیه تظهر
نفسه انتم تتلون البیان کلکم اجمعون و لکن الله یتلو آیاته نفسه انتم
فلا تترکن ما شاء من قبل ثم یتلوا الله لتطوفن ان یا کل بین قد خلق
فی البیان فاز هذا الرضوان الله للعالمین انتهی و نیز لوحی من یظهره
نگاشته اند که در کتب بایشان برسد و عنوانش را بفارسی مرقوم فرموده اند

فتشهب اللبين من مذوامك باشادة من ابتلك لكنت نحمودا في
الشاء تلك ولوانه لاريب فيه لتصرن تسعة عشر سنة البحوى
من وان به مضلا من عندك انك كنت ذا فضل عظيما وانك
تكفي كل شيء ولن كل شيء ولا يكفى عنك من شيء لا في
لا في الارض ولا ما بينهما وانك انت كنت كافيا عليما وانك كنت
على كل شيء قديرا در بيان فارسي از قرار يكه بعضي از علما قريب باين مضمون
فرموده اند كه اعدى را محزون و غمگين ننمايد حتى اطفال شايد كه يكي از ايشان
من يظهره الله بوده باشد عاراتي كه ميازند در هاويه ايشان را بزرگ ميسازند
شايد ايشان از ان در داخل شوند در حين دخول رحمت نه بينند و قصد
كردار انحضرت از عبادات حسن اخلاق و صبر و تحمل در اشاق و سوء سلوك
خودي بيگانه معروف و مشهور افاق است احتياج بشرح و بيان ندارد و
ان محاربائي كه از اين طايفه ديده شده بمحض مدافعه بوده كه از بابت تعرض
احكام شرع و عرف و دولات مجبور محاربات مدافعي شده بودند چنانچه
اگر كسي في الجمله استفسار و استخبار از حالات ايشان نمايد واضح و آشكار
ميشود پس از اشتهار بيانات مطالب بزرگواري انحضرت در اطراف و
اكناف علماء و بزرگان مجتهدين بانحضرت تصديق نموده بعرض عرائض
استفسار فرايض مبادرت نمودند پس از ملاحظه مكتوبات از بيان علماء
و مجتهدين غيرهم حضرت ميرزا يحيي خان مرحوم ميرزا بزرگ نوري را كه جواني
حديث السن بودند و بحسب ظاهر جواني مستبدي بود ملاقات فرموده
بودند نوصايت و خلافت خود نامزد فرمود طيب صبح ازلي انحضرت را

خود دانسته نزد ملا عبد الكريم قزويني فرستادند كه بحضرت صبح ازل برسانند
و او چنين نمود در بين انها لوح آبي بود كه بهيت بشكل انسان نگاشته
بودند و نسبت و شعشعه هيئه از كلمه بهاء اشتقاق فرموده بودند
حيف كه بحريرات حضرت ازل روحي فداه بطوريكه خواهد در دست نيست
كه نگاشته شود كه ملاحظه نمايند هم در سديد شداد و هم رشيد رشاد و هم سعيد
صناديد عباد و سعيد حال من في البلاد بوده محض انيكه طراز تحريرات ايشان
سبز منشور شود و توقيع از ايشان كه يكي از مصدقين بمبان ايات نگاشته
اند تحرير ميشود بسم الله الملك الوهاب الكتاب المتعال ذكر كان الذين اوتوا
هدى و ابصروا ايات الكتاب هم ثابتون و قدار اد و ان يتغيظوا
الناس عن مراقدهم لسلهم الى الله ربهم يرجعون استعينوا
بالله و انتصروا به و اعتصموا بالله في كل شان و اتكلوا على
الله و انتم به تنتصرون ان الله يعظكم بالهدى و يلقي في قلوبكم
النور و التقوى قل ان استبشروا عن رقدتكم و انتم في ايام الله
تتذكرون ان شاء ربك نهدي ما على الارض و نرفع لمن نشاء
الدرجات سبحانه كل له قائمون من شاء الله ان يقضي قلبه
فلا سبيل لهدايته بوسط فلا تاس على الذين اجتنبوا عن لحظات
الله و هم راقدون فقد ضيع الذين اشتبهوا في الامر و اختلفوا
في امورهم انكاروا و اعتساء بينهم و اشتلت اليوم لهيب
النار بين الناس و الكل في اهوا فهم مبتلون ينبغي ان يحفظوا
انفسكم من فرات الاوهام لئلا تلتفون فيها و انتم تعلمون فعند وقعت

باالله تنتصرون واعلموا فی امورکم کما ینبغی لکم وینصرکم فی کل الامور
انتصروا باالله وانتم تنصرون (تو فیق دیگر است که نگاشته اند)
بسم الله الملک السلطان الاعلی ذکر کتاب من یثبت فی الامر واصطبر
الی یوم یبعثون واتبع سبیل الهدی وما ذعزعه شیء ولا الوسواس المتوهمة
وسکن باالله واهتدی واولی الهدی من یعبد ویخلصه بالعدل والانصاف
عن سبیل النوی وذلک بما قال من فضل ربه والرحمة الباقیة الکبری
اصبروا فی الله ولا تحزنوا سیجزون جزاء الاولی ویجزی الله کلا لقاء نفسه
وبرهانه انه لهو الرحمن علیم بما قضی کل شیء بعلمه واحاط علمه ولم یملکوت
الاعلی لا هی بخلق شیء ولا یعجزه من شیء وابدع کل شیء وقدر خلقه
وهو الاولی (تا اینکه بمناسبت میفرماید) ان الله ربکم یحب ان یری
صنایعکم فاظهروا ما یخرج من ایدیکم واحسنوا حسن الصنع واصنعوا بالعدل
وارتفوا بالتی ذلک بما یرتفعون وان یجزیهم جزاء الحسنی لان یبلغ
الی منیع امره من صنع صنیع حسن یذکر به فی الملاء الاعلی ذلک بما یجزیکم
لقاء نفسه وبرهانه فی الآخرة والاولی (تا اینکه میفرماید) احسنوا فی
صنایعکم وعلومکم فاظهروا للتی ما ینفعهم وارتفوا الله الذی الیه المنتهی
والرجعی هو الذی ایدکم بالامر وعلمکم من العلم والحکمة وذلک لهو الفضل
الاجل یمنه من ربکم لمن آمن وبصره لاولی العلم والنهی ان ذلک
من فضل الله وله الملک فی الملکوت الباقیة والجبروت العلیا انتهی
(بعضی از قضایای جناب بهاء و معنی نصرت وغیره که برقم نگاشته اند)
هوالله تعالی معلوم بوده که حق جل ذکره مقدس است از او وانچه در او است

واسماء وصفات شوند پس باید در مدینه قلب بیکاذ راه نیابد تا دوست
یکانه بقدر خود آید یعنی تجلی اسماء وصفاتش نه واقعا تعالی چه که ان سلطانی
بی مثال لایزال مقدس از صعود و نزول بوده وخواهد بود پس نصرت الیوم
بر احدی و مجادله با نفسی نبوده ونخواهد بود بلکه محجوبان است که
در این قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است بسیف بیان نفس و
حکمت و تبیان مفتوح شود لذا هر نفسیکه اراده نصرت نماید باید بسته
اول سیف معانی و بیان مبین قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی آنه
محفوظ دارد و بعد بهمین قلوب توجه کند امینت مقصود از نصرت ابدا
خود محجوب حق نبوده و نیست و انچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند
ابدا مرضی نبوده ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا الیوم
بایدی اجنبی الهی بیانی در مابین عباد ظاهر شود که جمیع را باعمال خود
برضوان ذوالجلال هدایت نماید منتهم بافق تقدیس که ابدا
دوستان حق ناظر بارض و اموال فانیه او نبوده ونخواهد بود حق لا
زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و این هم نظر بعنایت کبری است
که شاید نفوس فانیه از شئونات ترابیه طاهره مقدس شوند و عنایات
باقیه وارد گردند والا ان سلطان حقیقی منزه و مقدس از کل بوده
و از حب و بغضشان منزه و از بغضشان خطری وارد اید کل
از امکنه ترابیه طاهر و باو راجع خواهند شد و حق فرد واحد در مقر خود
که مقدس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و
علو و دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک الا هو و من عنده علم الکتاب

کلمات رد نمای این طایفه معلوم که مقصود شان فتنه و فساد و اذیت و ازار
من فی البلاد بوده و نیست در هیچ مذهبی و ملتی اعمال عوام مقاصد و فساد جوی
بزرگان القوم نبوده و نیست و این عبد عرض مینماید که اهل بیان از اهل فرقان
و انجیل هم باید نفرت نمود بایشان بغض و عداوت کرده ایشان را لایق
لعن بدانند که وقتی بوده که خدا پرستی مخصوص ایشان بوده پس همین قدر
اصل بیان باید تا معلوم شود بر حال ایشان و اهل فرقان خورند که چرا از راه اهل
ضلالتی و استکبار و کوتاهی در مجاهده دین و آیین در گمراهی مانده از
طریقه حقه که مرضی خدا و جمیع انبیاء و رسل است دور مانده اند و از
درگاه خداوند یکتا هدایت همه را استدعا مینماید که خدا خودش
اسباب هدایت ایشان را براه راست فراهم بیاورد و از عدالت اعلیحضرت
شاهنشاهی با کمال مسکنت و خواری از جانب خود و ارکان دولت استدعا
مینماید که طفل عدالتش را بر سر این طایفه بگستراند که این طایفه نیز مثل سایر
طوایف در عهد امن و امان سلطانی در وطن عزیز خودشان با روزگی
بسر ببرند و مظهر الطاف شاهنشاهی شده با کمال آسایش و آرامش
با فزایش صنایع و آبادی وطن عزیز خود بپردازند در صورتیکه اینطایفه
مامور سیاسیه مداخله نداشته باشند و سبب اشوب و فتنه نباشند
از عدالت شاهنشاهی بسیار دور است که تعرض بصنایع و وجدان و
عقاید قلبی ایشان که از خصایص جان و جبلت فرمانبرداز این قبیل
تعرضات هم در این قبیل زمان بسیار شد چه خونها ریخته
شد و چه سرها دیده تا که او آنچه نکرده دید چه بسیار نفوس بی تقصیر بقتل

بلند کرده در ترکیه و روسیه و مصر و هند و ستان نیز همه روزه در
ازدیاد بوده و هیاهو شد از این قتل و نهب و زجر و ضرب بعضی و طرد
غیر از خرابی ایران و فقر و پریشانی هزاران خانمان بعضی عاید دولت
و ملت نگردیده در این زمان مصلحت دولت مرحمت و رافت
برعایا و مساوات و عدالت تامه است ممالک متمدنه اروپ
باین درجات عالیه نفوذ و اقتدار و جهانگیری را فقط نمودند مگر
وقتی که منازعه مذهبی را بکلی از میان برداشته بطور تعادل و تساوی
اجرای احکام نمودند همین منازعات مذهبی اسباب مذلت دولت
و شوکت عظیمه ایران گردیده ممالک فسیح المسالک ایران تناقص
نموده و قطعات جسیمه رفته بتدریج از دست سلطنت ایران رفت
که از انجمله قفقاز و کرجستان و توران و اکثر ممالک خراسان و استقلالات
افغان و عصیان طوایف ترکمان واقع و نفس الامر همه میدانند که از
همین جهت بوده و لاغیر الا این ممالک در هیچ عهدی از سلطنت
ایران خارج نبوده و اگر همین دیسیره سلوکه شود البته این ضعف ضعیف
شده رفته رفته نه تنها دولت معتدا عادی خواهد کرد بلکه سعادت
حال و اقبال ملت ایرانی هم بتدریج رو بزوال نموده پایمال حوادث
شده مثل اقوام مختلفه کرجی و ارمنی و یهودی اضمحلال حاصل نموده
جمعی قتیل و بقیة السیف در دست اعادی خوار و ذلیل خواهند ماند خیر
از این طایفه طوایف مختلفه دیده و کرده انبوهی از ملل متباینه المذهب و الملة
در ایران زیاد مذکه هر یک تکفیر و تفسیق دیگری مینمایند مثل یهود

بعد از استثنا بین سید قرشی غلام حبشی جمیع و این دو با سر نسبت
مطهره نبوی هم بهین طور حکم فرمودند خدا میفرماید ان الله یامر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی یعظکم لعلکم تذکرون وباز میفرماید یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید
بما نسوا یوم الحساب چنانکه در جمیع ممالک متمدنه فرنگستان نیز این
قسم مساوات ساری و جاریست از مطالب دنیا و دینی و سیاسی
انچه لازم بود عرض شد تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بانو نغنم

اقول ای شه شکین دل و السلام
شنیدی حال خود تمام

از انجائیکه مردمان عاقل هوشیار و مطلعین از رموز
امور اسرار مهنیه مذهبیه دانستند که این طایفه روضیه بی اعتبار ابتداء
قضیه جزئیات رسیدن بمقام سلطنت نداشته و سلوک در ولایت
را آلت فعاله و محصل و نباله و مبادی مقصد تصور نموده سلوک و راه
دادند و بالاخره دیدند که سبب تعجیل به نیل مقصود حظائی واقع
گردیده لهذا ادراک از اجزا باظهار اینکه مقصودی جز ترقی دیانت
در حاینت نداشته و نداریم و کواشف نیات خود را مستور
نموده چاره ندیدند پس روشناد این قوم باب تملق را مفتوح نموده
مجالس و محافل و الواح و اوراق خود را مشحون از انچه ضد مقاصد
ولیه ایشان بود نمودند و این قائل ناقابل نیز بخیال بود که از اول

خود را از ذیل بودی از نقل خبر مجهول از ایقان سراپا بطلان معلوم میشود
که سراپای کفتار تو ورد و شناد متوجهت کلیه اساس کذب و فریه
وهمت نموده اند کلام اینست که فرمایش امیر مومنان که من
هزار فاطمه نکاح کرده ام که جملکی دختر محمد بوده اند و خبر یکه
حضرت امام حسین علیه السلام بسلمان فرموده است من با هزار
آدم همراه بودم که فاصله هر آدمی با آدم دیگر پنجاه هزار سال بود
با هر یک لابد پدرم را عرض نمودم و هزار دفعه جهاد کردم
که کوچکان مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه نموده در وقتی که
عطارد در ایقان که این قائل از او نقل میکند نباشد و همچنین خبر اکسیر
داشتن فضه را کسی جز این قائل ناقل نباشد اگر بخواهم در دو عنایکه از اول
این کتاب تا باینجا نگیک بیک شمارم اسباب زحمت و ملالت خواهد
شد فلا سزاوار این است که در دو خبا و تناقض گوئیهای این قائل را
که در همین خاتمه نوشته است توضیح دهم که اسباب تنبیه غافلین و
تفطن ذابلین شود انصاف دهید و ببینید هیچ در دو غگو این قدر
کم حافظه یا محیط تناقض گو میشود که در صفحه دست راست بنویسد
که آن محاربائی که از این طایفه دیده شده همه محض مدافعه بوده که از بابت
تعرض حکام شرع و عرف و دولت مجبور محاربات مدافعی شده اند
و بقاصله یک خط بنویسد پس از استماع بیانات و مطالب دیگر کوئی
انحضرت در اطراف و اکناف جمیع علماء و بزرگان و مجتهدین آن حضرت
تصدیق نموده بعرض عرایض و استمداد فرایض مبادرت نمودند ای

او مذ جهت آنیکه متعرضین بجهت مصدقین نمود و مذ چه بوده ناچار باید گفت
متعرضین بسیار بودند و مصدقین مردمان قلیل اعتنا نبودند لهذا در مقام
تعرض برآمدند بالاخره این کلمات همه اولا دروغ و اینا تناقض گوئی
است و بعلاوه در وعناصیل از ذکر خاتمه و تناقض گوئی و دروغ گوئی
در این خاتمه باز طریقه سفیهانه کج بنیادی گذارده آیه فلنذیقن الذین کفروا
الخ از بیان بقتل میکند ولی این عبارات را که صریح است در امر بقتال
و در احسن القصص میرزا علی محمد بعبارات مختلفه مذکور است در سوره
نور میگوید و اعلموا ان الله کتب علیکم القتال علی الحق بالحق امر اعلی
الامر بما قدر الله فی ام الکتاب بدا و ان الذین یقاتلون فی سبیل
الله لا یخافون الا من الله الحق علی الحق بالحق فاما انجا که میگوید
ان الذین قتلوا فی سبیلنا موتوا ملقون الله و تمام فی جنة
الخلد مرضیا و مسرورا و اذا نادی المنادی فی القتال فاجیبوا الله و
ذکره فان الحق مؤید کرة بالنصر له نزده و اسرعوا الی رضوان الله الاکبر
و لا تسکنوا فی جوة الباطلة الفانیة فان هذا الباب الاکبر عند الله
الحق فذکان خیرا لنا یا معشر المومنین فاصبروا للبلاء و اهلها
بدین الله الخالص و لا تقبلوا من الکفار الخبرة و ان الذین الله فی امر بکاة
الله الحق فذکان علی الحق بالحق مکتوبا یا ایها المومنون و لئن متم فی
سبیل الله لو قتلتم یاذن الذکر لا الی الله تادیکم تحشرون و هو الذی
الفاتر و کان الله بکل شیء علیما یا اهل الذین قاتلوا فی سبیل ذکر
الله علی علی الذین یقاتلون کم و لا تعرضوا علی البهوة عن مهبوطه

الارض شجاعا و علی الحق قویا و ایضا میگوید فاقتلوا المشرکین فی
سبیل الله حیث عظم لکم من لسان الباب و ایضا یا ایها المومنون ان الله
قد کتب علیکم القتال فی سبیل هذا الذکر یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم فئة
من الکفار فاثبتوا فقد نکم الی غیر ذلت من الآیات آمر و بقتل و جهاد
فی سبیل الله و خطابات که بقرة البیان بوده که تمام اسباب تحریک
و تهیج مردم است و غذا کامی جانها برای رسیدن بمقصود نقل
میکند و خیال میکنید مردم جهل هزار بهزار از تعلیم حکومتها در ولایات
که جمعیتی دارند میرزا علی محمد میکند بگیرد و بعده بیداد و بلکه خیال میکنند
حرکت دولت برای قلع و قمع انها برای این بوده که میگفتند چرا شما
مردمان خدا پرست طالب حق نمیشوید چرا دولت بیموقع متعرض
جماعت صوفیه و عرفا و درویش و شیخیه که در تمام ولایت بوده و هستند
و در صدد قلع و قمع انها برنیامده چرا در خانه یکی از رؤسا آنهمه آلات
حربیه و اسلحه روز کار زار جمع آوری شده بخلاف آنکه در خانه
سلیمان خان پسر یحیی خان چقدر آلات حرب بود که اگر از آنخانه
آنقدر آلات حربیه بیرون نیامد کسی اورا بآن افتضاح شمع آجین
نمیکرد و میگفت اگر نه مقصود این بود و ملا حسین بشرویه اینقدر اسباب
جنگ از مقبره شیخ طبرسی که ناحیه حرب مشغول شده از کجا برایش
آماده میشد اگر شبیه اسباب فبلا کرده بود از کجا این قدر اسلحه
از طرف دولتیان کشته میشد خیلیها میگفتند و آتش زدن او دی دولت
برای چه آنها دولت را مجبور کردند تجدید اردو را اینکه ملا حسین را بشرویه

است که بر پادشاهان مؤسسین بیان واجب لازم است که غیر
تا بعین بیان را بتسلسل رسانند مگر آنکه فائده تامه متعذر بها بوجودش
شرعت شود که باید معاف از گفته شدن باشد و حاصل مقصود اینست
که اینجا از طایفه بابیه دیده و شنیده و بالاخص ملوک و مراعات
تراکت تمام برای این است که گفته شدند که معاصد اولیه متبوع
ایشان خطا و غلط بوده است لهذا انتیز سیر و سلوک داده کار
بجائی رسیده که عبد البهاء ایشان بخیال افتاده که دول متفرقه دنیا را
بصلح عمومی دعوت نماید و از طرف این پیش نهاد هر کاه نتیجه
بد بدلخواه نبود و منوعیت تا ده تحصیل نماید غافل از اینکه مقارن
با جنگ بین الدول خواهد شد و عکس مقصود نتیجه خواهد یافت و
دیگر پیش از این از توضیح این مطلب واضح بگذریم اگرچه بین خواهند
گفت چرا تیر از احتمال بر حوم ناصر الدین شاه را وکیل از برای
توضیح این دروغ قرار ندادی اگر بگویم شاید بگویند بدون امر از جانب
روسا این عمل واقع شده این جواب را از من نخواهند پذیرفت
زیرا که این احتمال نظر بکثرت استبعاد از احتمالات نیش عقربی
محسوب خواهد بود و اگر احتمال فتح حکم جهاد بدهیم خود کفار
اینکه اصلا چنین حکم جهاد از ابتداء نبوده تکذیب این توجیه ما
را خواهد نمود علی الجمله بهر تقدیر از توضیح این واضح میگذریم و
برای فهمیدن بعضی مطالب این فائل از او سوال مینمایم به بینیم که خود
او فهمیده است که چه میگوید و چه مینویسد بعد از اشتهار امر میرزا

عصر بدون منافق و نفاق با طاعت او اتفاق نموده بودند و وجود
داشتن چنین نائب مشهور یکه جمیع علماء و غیرهم با طاعت او بودند
چه حاجت بنیابت میرزا حسینعلی بود که او را نائب مشهور ما مور قرار
دهند نائب مستور خائف معنیش معزولیت از منصب است خاصه با اینکه
مینویسی شخص فاضلی بوده چرا برادرش خلیفه و وصی میرزا علی محمد بوده در
صورتیکه کوچکتر بوده و ملاقات او هم نشده بوده و میرزا حسینعلی بنیابت
منصوب شده دیگر اینکه در بیان همه علماء و بزرگان و مجتهدین کسی مقام
این دو نفر را ندانست که میرزا علی محمد این دو را برای خلافت و وصایت
و نیابت خود نمود اگر بنود معلوم میشود که اینها از مجتهدین و علماء
اعلم نبوده اند ترجیح مفضول بر فاضل که خارج از طریقه عقلاء است
میشود پس معلوم میشود میرزا علی محمد دیوانه بوده که با تصدیق و ایمان
داشتن علماء و مجتهدین این دو نفر را انتخاب نموده است در حالتی
که بسیاری از مردم طهران شرح حال این دو برادر را از زمان جوانی
ایشان بخوبی مستحضر و باخبرند از این مطلب هم میگذریم اگر مراد از من
یظهره الله که میرزا حسینعلی است میرزا یحیی چه کاره است و اگر میرزا
یحیی من یظهره الله است پس میرزا حسینعلی چه کاره است اگر هر دو من
یظهره الله است بنا بر اینکه مراد از الله میرزا علی محمد باشد و مراد از من
یظهره الله این باشد که میرزا علی محمد او را یعنی ظاهر در بین مردم نماید
من یظهره الله دو نفر خواهند بود و در این صورت یکی مستور و یکی مشهور
و ما مور معنی نخواهد داشت اگر من یظهره الله تخصیص میرزا حسینعلی

کتب باو برسد معنی مناسب با این معنی باشد والحاصل تمام این کلمات
بر فوز محتاج بتفسیر و کشف غیر است نه بیان این فاضل غیر عاقل کاشف از
مقصود و نه بعقل فکری فاتح طریق مقصود است مسدود است از
همه اینها بالاتر فهمیدن کتابتی است که میرزا علی محمد برای من بنظره الله
بکتب خانه او فرستاده است که معلوم میشود من بنظره الله در زمان
خود میرزا علی محمد موجود بوده و کتب خانه داشته و طفل بوده است
بنابراین مقصود از کتاب من الله العزیز الحکیم الی الله العزیز المحبوب صاحب
کتاب خدا المکتوب الیه هم خدا است این خدائی که هم خدا است و هم
مکتوب و کاتب و من الیه الکتابه است کیست و چه معنی دارد و با اینکه طفل بوده
حکم میرزا علی محمد که اطفال را هم عکس نکنید شاید من بنظره الله در ایشان
باشد چه معنی دارد و اگر طفل باشد در هاربزرگ سازید شاید ایشان
از آن در داخل شوند در حین دخول زحمت نه بینند یعنی چه مگر من بنظره
الله چه قدر جسیم باید باشد که درهای متعارفی برای دخول ایشان زحمت
خواهد بود چون این بنده قاصر معنی این مطالب و مقصود از این باب
را نمی فهمم ای کاش این فاضل حاضر بود و توضیح میداد این مطالب را که چیزی
مفهوم شد و یا بگفتن از بیها یا بیهانها که این مطالب را می فهمند مذاکره
بیهانها برای تفهیم ما ملاقات میکرد و با اینکه میدانستم آیا در این طائفه
کیست که قبل از این عهود و مبنیات نماید که خود هم برای طاقاتش
میرفتم و گمانم امنیت که اگر از مسئله انتخاب این دو برادر دین تمام
علماء و مجتهدین از جمله میرزا علی محمد با برید های میرزا حسینعلی با میرزا یحیی

بر انتخاب و عهد نست مادام که مکشوف نشود ان امر اسباب
خیال انسان است عجالة این بنده خود را در جواب این اشکالات
آسوده نمود و ام با اینکه میرزا علی محمد مرد محظ لا بشری بود و از
حالات و استعداد این دو برادر بخوبی مسبوق بوده و اعلاوه
مزخرف باف بوده لهذا صدور این گونه کلمات . و انتخاب
این گونه اشخاص با مثل قرة العین زنی از ار بعید نیست خاتمة

پس از ذکر خاتمة الکتاب این قائل و توضیح مقاصد مقال او مناسب دانست که مناظره کمین این بنده و دو نفر از سلطنین

واقع شده مذکور شود که برادران عزیزم از کلمات واهیه که بسحر بیان
وحی آسمانی و براهین عقلانی جلوه میدهد مطلع شوند و رازی
در میان جمعی از دوستان که مجمع انسان و فاضلند جلوه نکند چون بود یکنفر
از سلطنین بهائیها سفر بیروت آرد و مجلس و با دوستان مرا نوشته شد
مبنا برای امر با طبیعت نامونیه که برای سلطنین حاصل است شروع
ببادی تبلیغ و اصول تحقیق و اثبات مقام از برای میرزا علی محمد
میرزا حسینعلی بر آمد اظهار نمودم که تصدیق هر مسلمان از مهدی و
با بی امام حسن عسکری سلام الله علیه فرزند داشته که محمد بن الحسن
باشد و بعد از رحلتش نوزکوار در سنه دویست و شصت هجری
فرزند او که موجود و غائب بوده و فعلا میرزا علی محمد همان
فرزند امام حسن است که غائب بوده و میگویند ظاهر شده است
معلوم نبودن سنت میرزا علی محمد و قول بر ؤسای شما این مطلب را

نشود و محتاج نباشد که لولاک لما خلقت الافلاک بما ماموریم بخلاف و فرض
فرموده اید الجمله سوال من از جناب شما که مبلغ از طرف فقط اولی و اجل قوم هستید
است که همان طور که اوصیا حضرت موسی دوازده نفر معین مشخص بودند
که هر یک بعد از دیگری بوصایت آنحضرت مردم را دعوت الی الحق مینمودند
و همچنین اوصیاء دوازده گانه حضرت عیسی حال از شما سوال میشود که اوصیاء
پیغمبر خاتم که دوازده نفر بودند بعد از یازده نفر که بوده و اگر بوده
چه کرده و حجت بعد از رحلت امام حسن عسکری در روی زمین که بوده
و جواب شافی و کافی صاف و ساده از شما استدعا مینمایم جناب
مبلغ معارض و منازع با این بنده مهبوت و ساکت شده جواب
را موکول بجلسه بعد و تجدید عهد نمود و بعد از چند روز جلسه موعود برای جواب
سوال معهود منعقد گردید اشخاص مبلغ با یکنفر دیگر از مبلغین که افصح
لساناً و ابلغ بیاناً و اوسع فضلاً و اتقن فکراً از ان مبلغ بود بصاحبت او
بمجلس حاضر شدند بعد از تحیه مجالس شخص معاون و مصاحب مبلغ مجلس اول
اظهار نمود که از قرار تقریر فلان برای شما اشکال و سئوال بوده که با ایشان مذاکره
داشتید بهتر است که خود شما تقریر فلان که اگر جوابی داشته باشد و بدانم
عرض برسانم تقریر سوال بر نهجی که مذکور و مرقوم شد نمودم معاون مبلغ
سابق اظهار داشت که این سوال جواب بسیار واضحی دارد که بادنی تامل
و تدبر از آیه شریفه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم
کان مقداره الف سنة مما تعدون مطالب مکشوف و واضح میشود
توضیح از او خواستم گفت که مراد از آیه شریفه اینست که تدبیر امر

کردهر گاه بگویند باوجود بودن حدیث معقول عامه و خاصه و اعتبار
عقلیه ردی زمین حجت لازم ندارد پس میرزا علی محمد کیست و
میرزا حسینعلی چه کاره است که مردم را بایمان بایشان دعوت
میکنید و اگر بگویند وجود حجت لازم است دلیل وجود معصومین
قرآن و مجتهدین در اخبار حامل این کار دکانی برای کار بوده اند
میگویم بعلاوه انکه انها امر دوم مانند نمادی این هزار سال بعد
از حلت امام حسن عسکری موجود مذ پس حاجتی بوجود زید و عمرو
و نسبت اولویت زید و عمرو برای مردم از این معصومین و موجودین
امروز از کجا و بچه دلیل معلوم باید کرد دهر گاه بگویند که حجت
خدا در این عصر هزار سال مظاهر علی و جلا بوده که نقطه اول و
جمال اقدس ابهی ظهور نموده اند عرض میکنم مظاهر خفیه هر گاه برای
دعوت بوجود حق مامور بت داشتند و اگر چه شخص انها را کسی نشناسد
همچو نماز یحیی جز از وجود شخص مجهول العنوانی که مردم را دعوت
کند بحق نماید بدو هر کس که دعوت بحق را شنیده از روی صدق
و خلوص و صفویه هم معلوم العنوان هم مامور بت علنی اظهار نمود و اگر
بفرماید دعوت هم نداشتند پس وجود انها لغو و عبث خواهد بود و مضافا
بانکه مامور بت علنی باشد یعنی مامور بحفظ حافظ مطالب و مقاصد
مامور علنی باشد و حضرت امام حسن عسکری در زمان سنت بغیبت
واقع بود که نسبت بسایر اوصیا بامامت منبا حتند و مامور بت علنی
نداشتند که کسی از طرف آن بزرگوار مامور بت لبرد خدا داشته

باشد

رحلت امام حسن عسکری بوحی والهام امر دیانت بکمال تحقق یافت و بعد از آن وحی والهام منقطع و امر دیانت کم کم عروج باسمان نموده از بین رفت تا هزار سال در سنه هزار و دویست و شصت بظهور نقطه اولی ثانیا امر دیانت از آسمان الوهیت نزول یافت بوحدت و دلایت نموده است و عنقریب اسباب تکمیل و نهایت بوجود من یظهره الله فراهم خواهد شد گفتم بنابفرمایش جناب عالی در ابتدت هزار سال بنای عروج دیانت باسمان شد و کم کم دیانت از بین رفت مردم مکلف بتکلیف نبودند با بنود مذاکر مکلف باشند خلاف لطف و عدلست و اگر مکلف باشند در صورت بنودن انوار دیانت مرجع احکام و مبین تکالیف برای مردم کیانند بعبارة اخری بر تقدیر یکه بفرمایند علماء مبین تکالیف هستند اولا حجت کلام علما بنابر مذهب اسلامیان بنیابت عامه داشتن از طرف حجت عصر است که خود شان در غیب مدبر امور عالم و نوابش در ظاهر مبین احکام الله میباشند و بنابر قول شما که میفرمایند انوار دیانت باسمان عروج نموده است علما از طرف کدام پیغمبر یا امام مبلغ احکام دیانت قرار داده شده اند انوار دیانت از کدام بین است و قول خود ایشان بدون اینکه بنابت داشته باشند و منصوب از طرف ولی وقت باشند که حجیت ندارد و با بنودن انوار دیانت بالمره زمین خالی از حجت میماند و لولا الحجة لساخت الارض باهلها بجای خود باقی و حدیث مسلم بین خاصه و عامه من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة بی محل خواهد بود و بحیث اینکه امامی هست که شناسائی او لازم باشد و کلیه اعتبارات عقلیه بر لزوم وجود حجت بر ردی این

برای نظام و ترویج احکام و دفع فساد و هرج و مرج نشود مدلل شد ایضا خصوصا در مدت قلیل دولت و شصت سال دیانت در بین مردم بنابه و در مدت طویله که هزار سال است دیانت عارج بسما بوده باشد و خلقی را که خدای متعال بحکم آیه کریمه ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون تکلیف و عبادت خلق نماید که عبث و لغو محسوب میشود و محقق است که مقتضای کریمه افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون و حکم عقل بعدم صدور لغو و عبث از حکیم این تفسیر و این معنی که مستلزم این محذورات و این امورات قبیحه میباشد باطل و فاسد خواهد بود پس مراد از یوم کان مقداره الف سنة ربطی بغیر بایشات شما ندارد و آنچه از مفسرین در معنی آیه بر ما معین شده اینست که خدای متعال امور را بنحویکه اراده اش تعلق بگیرد و تدبیر و مهیا میفرماید در بین آسمان و زمین و بتوسط ملک نازل بزمین میشود پس از اینکه ملک ان امور را بزمین رسانید عروج باسمان میکند و مدت آمد و شد آن ملک یکروز است بر حسب سیر متعارف بشری پانصد سال است پس مجموع هزار سال میشود که ملک در یکروز سیر نموده و مناسبت این آیه با آیه قبل که میفرماید الله الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام الخ که بعد از ذکر خلقت سموات و ارض بیان تدبیر امور که برای اهل زمین لازم است فرموده است و ممکن است که آیه را طوری معنی کنیم که بتوسط ملک احتیاج بنداشته باشیم باین معنی که تدبیر امور از ازل و عارج فرض کنیم و بگوئیم تدبیر حق راجع بخود او است در هر روز که برای تدبیر دست دولت میکشاید از تدبیر امر فارغ میشود که هر گاه بعضی

بسوی خدا این باشد که مذاهیر بیانیت و دیانت منقضی شود که در
کمتر روز بانی جنان نام بسوی احدی خاتمی نشود که جز ذات حق
چیزی نماند و بر تخت کبریا متمکن شود ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ میفرماید ﴿لِلّٰهِ
الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ جواب آن باشد و این یکروز که هزار سال
قبل است اول قیام قیامت که منتهی الیه دنیا و اول شروع در
آخرست خواهد بود که در این صورت باز معنی رجوع مذهب
بسوی خدا نهایت ایام دنیا خواهد بود و این هر سه معنی مناسبت
با آیه قبل و بعد این آیه دارد و بطوریکه از از سیاق آیه سابق
و لاحق خارج نمیکند و مناسبت تامه با آن خواهد داشت بخلاف
معنی تاویلی که مناسبت با آیات سابقه که مستلزم مجاز و
اشکالات و مفاسد عدیده است علی الجمله شخص مبلغ باید گفتم
شما از روی حدیث شریف لولا الحجة لساخت الارض باهلها
و حدیث ﴿مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ
مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ﴾ باید ملتزم شوید باینکه
حضرت حجة عصر از بعد از رحلت امام حسن عسکری علیهما السلام
موجود و غائب است و دعاوی میرزا علی محمد را باطل و
کذب و افترا بدانید و باینکه تمام مسلمات مذهب اسلامی
را انکار کنید و ببلای ارتداد و کفر مبتلا گردید پس از این
مشاغبه و محاجه و امان سخن بر چیده اهل مجلس را با حالت
ملولیت و داع نموده رفتند این بود تمام مذاکرات با این

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ۱۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انطق لسان عباده باولیائه بمحامد ثنائه و اخلق علیهم باب معرفته بکهفه
استغاثة اطبق عقولهم علی الاعتراف بالعجز عن احصاء ثنائه و الامر الی منتهی اقدارهم علی ادراک
اعدائه و الذب عن الکائد و حبل حضائه و الصلوة و السلام علی اشرف الرسل انبیائه و افضل اصفیائه
و حملة رعته علی حامل لوائه و علی حزبه الطاهرین خلفائه و اوصیائه سیما حجته الشرق فی الارضین قدیر
امور عبیده و امائه ما دامت الارض محاطة بسمائه و بعد این بنده شرمنده در بند علائق طبیعت و
لواحق معصیت باقی مانده که دیر بیت در کنج انزوا و عزلت خزیده و انقطاع از خلق و
انعزال از اقران و اشیاء عوده و از همهمه اهل قال و کمکش جاه و جلال و جمع مال و منال بیاسود
از دیرها نهایت کلال و ملال و نشئت حال از جانب متنی الجوانب دوست عزیز مرجانب سلطان
معالی اقاب فضائل بیضا کالاتاکها باقای اقا شیخ زین العابدین نوری شاه حسنی که
الحق الانصاف اکثر دوران عهده علیه خارج و بمکسب حلال بحصیل معاش برای خود و اهل و عیال
و ناپیز حالا از اینه و مال منالا بلا شائبه علیت و انصال از خود انداخته پا بمال نموده عزت دینی و عزت
اسلامیت که در دنیا و عقبا دشمن جزء الهیه ست بدان مزین نامه مولف کتاب الایمان فی اظهار
کرباکتاب بسم السلطان مطبوع شد الحمد لله ایمان را بر این داشته که رد صحیحی که مانند نمودن صاحب بسم السلطان
مرتب ست بنیان نباشد نگارد و انصافا مولف کتاب الایمان اهل ایمان را اعلانا اعلان داده و بنیان
ریشه ضلالت و الحاد بر اندازد و بنظر قاصر از سبیل فانی و اثر بر نیاید که نظر بحسن ظنی که با ایمان
نصیب نمودم را بعضی فطانتهای کافی او بر ای رفع حظا و خلل و عناد و زلل بیاشامد و خود را مصیب
و مناقشه ابطال مقالات آنان مولف معاند دعلیها نگارد و بنا بیدالحق و حسن نوایه مصیب علی الحق
نامل و بنیتها امال را اصلاح کرده بلکه از بین حسب التکلیف ایمانا اثبانا کتاب ایشان را که مسمی بارغام السلطان
است برغم الانف اهل بیان بمنصه ظهور رسید ملاحظه نمود مقاشوا و نامه بنیها مشتمل بر مطالب
و فقیه مطالب و بیضه دکال مزلات و مثالب و پشه کن بنیانا صلا و هادی بشاهد هذا بیش ما بینم و گمان
نمیکنم که تا این تاریخ کسی این طرز و منهاج کلمات ابن جماعت مفتون در ضلالت را بدین نوع

السلام علیک یا صاحب الزمان

این

کتاب مستطاب

ارغام الشیطان

برای رونمین وصلحاء و متعدسین بمنزله جوشنی است
فولادی بنهایت استوار بهانظور که زره پوش را الاماشاء الله
کارگر نیست البته هرکس این کتاب را بدقت بخواند و خوب
مطالب آن را درک نماید دیگر مهملات و مزخرفات و نامربوطات
و شبهات منکرین بر او اثر نخواهد کرد زیرا که بخوبی بر فساد و بطلان
عقیده و مذهب ایشان مطلع خواهد شد برادران دینی که بفریب
و شیادی این طایفه مثالهٔ مضلله عقایدشان از دست رفته و
گمراه شده اند هرگاه یکبار باین کتاب را بدقت بخوانند قطعا از
گمراهی بیرون خواهند آمد و این مجرم عاصی طائف حرمین شریفین اقل الحاج میرزا محمد
احمد کتابفروش ظهرالطلبا لمرضات الله در صدد طبع این کتاب برآمده
بزحمت بسیار مرتب و مدون نموده تا برادران ایمانی از قرائت
آن بمرتبهٔ علم الیقین نائل گشته و بحصول یقین نموده که شبهات
منکرین خبیثه بتمامه صحیحه را نخواهد ایشان نتواند بمن آید
انشاء الله علیه المتکلان در مطبعه بروی
بدستیاری آقای حاج شیخ علی اصغر
آقا میرزا علی اصغر
در سنه ۱۳۴۲
دار الخلافه طهران